

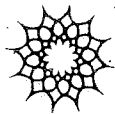
شایسته‌نایب

مثنوی به زبان پارسی میانه
(پهلوی ساسانی)

IR.

آوانویسی و ترجمه

کتابیون مزدپور



مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

تهران : ۱۳۶۹

PIR 2065

.Sh23M4

C-7



۴۵۱۰۱۶

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

وابسته

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

شایست ناشایست

شماره: ۶۲۰

ویراستار: سهیلا صارمی

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: چاپ اول

چاپ: چاپخانه شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

بها: ۱۳۰۰ ریال

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

شایست ناشایست؛ متنی به زبان پارسی میانه (پهلوی

ساسانی)/

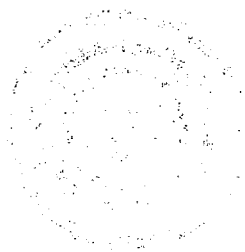
۱. زردشتی - احکام و قوانین ۲. ادبیات پهلوی

الف. مزداپور، کتایون، ۱۳۲۲ - مترجم

ب. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

۲۹۵/۸۲

ش/ ۱۵۲۰/ BL ۲



فهرست مطالب

يك	پيشگفتار
۱	فصل اول
۸	فصل دوم
۵۷	فصل سوم
۷۱	فصل چهارم
۷۷	فصل پنجم
۸۳	فصل ششم
۸۹	فصل هفتم
۹۵	فصل هشتم
۱۱۱	فصل نهم
۱۲۱	فصل دهم
۱۴۵	فصل يازدهم
۱۵۱	فصل دوازدهم
۱۷۷	فصل سيزدهم
۲۰۵	فصل چهاردهم
۲۰۹	فصل پانزدهم

۲۲۱	فصل شانزدهم
۲۲۵	فصل هفدهم
۲۳۳	فصل هجدهم
۲۳۷	فصل نوزدهم
۲۴۳	فصل بیستم
۲۵۱	فصل بیست و یکم
۲۵۷	فصل بیست و دوم
۲۶۳	فصل بیست و سوم
۲۶۷	راهنمای کتابنامه
۲۷۰	کتابنامه
۲۷۹	نمایه

پیشگفتار

نام کتاب

«شایست‌ناشایست» کتابی به زبان پهلوی یا فارسی میانه زرتشتی است که گزیده‌ای از مهمترین مباحث فقه زرتشتی در عهد ساسانیان در آن آمده است. کتابهایی که احکام فقهی زرتشتی را بیان می‌کنند و به شرح آنچه درست و شرعی و به اصطلاح پهلوی «خوب» و آنچه نادرست و غیر شرعی و «ناخوب» است می‌پردازند، «شایست‌ناشایست» و نیز «روایت» خواننده می‌شوند. به همین روال است که در قرن گذشته دستوران پارسی این کتاب را، که همانند بسیاری دیگر از متون پهلوی نامی ندارد، عنوان «شایست‌ناشایست» داده‌اند.

شایست‌ناشایست به معنای یجوز و لایجوز بارها به کار رفته است و در همین کتاب در فصل ۷، بند ۸ و فصل ۱۴، بند ۱ می‌آید. نیز در صدر نشر در ۲۶، بند ۴ و همچنین روایات داراب هر مزدیاردیده می‌شود: «دیگر معلوم دانند که در باب شایست‌وناشایست دینی که چند چیز پرسید بیان شد»^۲، یا «آنجا چندی شایست‌وناشایست میداند و ما را آن ورق که کاغذ نبشتم خوب معلوم کنند و کار بی‌بیم بفرمایند اختیار دارند»^۳. همین نام را بر کتاب صدرنشر نیز اطلاق کرده‌اند: «این کتابیست در شایست و ناشایست که از دین به مازدیسنان بیرون آورده است»^۴، یا عبارت «این دفتر شایست‌ناشایست» در آغاز کتاب صدرنبدش نوشته است.^۵ بسیاری از مضامین دو کتاب اخیر را می‌توان در شایست‌ناشایست پهلوی باز یافت و این نام هم برای آن به صورت اسم خاص درآمده است. با وجود این، همین کتاب در دستنویس M، که یکی از دو نسخه معتبر

آن است، با دستخط دیگری چنین نامیده شده است: «روایت در پهلوی هست از اوستاوزند»^۶. این نام در دستنویس جدید F35 هم وجود دارد.^۷ بر همین روال بویژه دانشمندان اروپایی آن را بانام «روایت پهلوی» نیز خوانده‌اند. روایت واژه دیگری معادل اصطلاح شایست و ناشایست است. برخی آن را همان واژه اصیل و معروف عربی گرفته‌اند و معنای «آنچه در روایت و سنت صحیح و شرعی، یا ناصحیح و غیر شرعی است» از آن استنباط کرده‌اند. دانشمند پارسی، جمشید جی جیوانجی مدی، آن را مرکب از واژه فارسی «روا»، در برابر «ناروا» و «یت» عربی می‌داند: «آنچه روا و شایسته و درست است»^۸.

از این دونام، شایست ناشایست شهرت و پذیرفتگی یافته است و درباره تلفظ آن در زبان فارسی باید گفت که صورت قدیمی و مستعمل «شایست ناشایست» بر «شایست نشایست» رجحان دارد و در آن ابدال واج ē به ā در -nē-^۹ دیده می‌شود.

مؤلف کتاب

نام نویسنده یا، به عبارت دقیقتر، نویسندگان کتاب شناخته نیست. تاوادیبا تردید این احتمال را مطرح می‌کند که شاید منظور از «دبیر» در فصل ۲، بند ۴۴، اشاره نویسنده به خود باشد.^{۱۰} اما وجود نام «خدای بودیدبیر» به صورت نام خاص در مادیان هزار دادستان^{۱۱} همین احتمال ضعیف را هم از قوت می‌اندازد و بعید به نظر می‌رسد که مؤلف با آوردن واژه «دبیر» بخواهد به خویشتن اشاره کند.

معهدا، از متن شایست ناشایست برمی‌آید که آرای مندرج در آن باید مشتمل بر اصول نظری یکی از سه چاشته یا آموزش و حوزه فقهی آن روزگار، یا جمع میان آنها باشد. این سه چاشته، که گویا بانام میدیوماه و ابرگک و پیشگسیر خوانده می‌شده‌اند، در فروع و جزئیات نظرات و

احکام گاهی تفاوت‌هایی دارند.^{۱۲} بحث و مجادله آنها، که شاید در آغاز پیدایش فقه زرتشتی سخت و دامنه دار بوده است، با گذشت زمان آرام و هموار گشته و منجر به شکل گرفتن دستور و روشی مورد پسند و همداستانی فتوا دهندگان و رای‌مندان شده است. اشاره به سه چاشته در شایست‌ناشایست، فصل ۱، بند ۴ دیده می‌شود و در این کتاب یاد چندانی از آنها نیست، اما در کتابهایی چون نیرنگستان و زند فرگرد و ندیداد بارها نام آنها به میان می‌آید. به نظر می‌رسد که اینان سه حوزه فقهی پوریوتکیشی و پیروان پوریوتکیشان یا نخستین دین آورندگان و آموزگاران دین بوده‌اند. در شایست‌ناشایست، فصل ۶، بند ۷ چنان از پیروان پوریوتکیشان یاد می‌شود که معادل بهدنیان و پیروان «داد و ویژه»، یعنی قانون خالص و درست و ناب است و در برابر پیروان «داد گمیخته» یا آمیخته و ناخالص قرار می‌گیرند و مجموع این دو گروه در برابر «بددینان» می‌آیند.^{۱۳} قرائت واژه‌هایی که معنای «پیروان داد گمیخته» را توضیح می‌دهد مورد تردید است و احتمالاً منظور از وجود تقابل میان آنان و پیروان پوریوتکیشان اشاره به دو گروه متمایز است: یکی پیروان احکام دینی و فقه «قانونی» و رسمی و پذیرفته در محافل و مجالس حکومتی و دولتی و دیگرانی که آرای آنان «غیر قانونی» و مردود شناخته می‌شده است. هیچ دور نیست که همان کیشاکش وجدالهای دینی و آیینی در جزئیات نظرات و عقاید، که در دنیای مسیحیت آن قرون معروف است^{۱۴} در ایران نیز موجب شکل گرفتن فقه زرتشتی و پدید آمدن آن از نطفه تفکری باستانی شده باشد. محتملاً همپای نهضت‌های دینی جهان غرب، در ایران هم جریان‌های تفکر آیینی و دینی نظرات و آرای جدید را شکل داد و انسجام بخشید و در مجامع عمومی و هیئت‌های بزرگ و همگانی آن روزگار برخی از آنها پذیرفته شد و رسمی و «قانونی» اعلام گشت و برخی دیگر را «غیر قانونی» و نادرست شناختند.

در شایست‌ناشایست، فصل ۲، بندهای ۱ و ۱۲ نام «جدیدبوداد میدیوماه» می‌آید و تا اوادیا این واقیعت را یاد می‌کند که بر خلاف ذکر

صریح مؤلف شایست ناشایست دربارهٔ اخذ مطالب راجع به پایه‌ها و مدارج گناه از کتاب و ندیداد، آنچه را که در این مورد در شایست ناشایست و نیز نیرنگستان وجود دارد، درو ندیداد کتونی نمی‌توان یافت.^{۱۵} می‌دانیم که نیرنگستان بر پایهٔ نظر و رای پیشگسیری است. آیا شایست ناشایست هم که به‌و ندیداد میدیوماه استناد می‌کند، ماخذی جز و ندیداد موجود داشته است و آن که ما در دست داریم تنها یکی از سه یا چند و ندیداد کهن، یا شکلی دیگر از یکی از آنهاست؟ اگر چنین باشد باجهانی از پویندگی و تحریک برای یافتن حقایق دینی و علمی روبرو هستیم که شایست ناشایست یادگاری از آن است.

هر گاه این هر دو حدس درست به نظر آید، باید شایست ناشایست را بیانیه و جمع آرای رسمی حوزهٔ فقهی میدیوماهی دانست، که خود یکی از سه حوزهٔ فقهی پذیرفته و رسمی و قانونی دوران ساسانیان بوده است و رایمندان آن سه، در تضاد با پیروان «سین» قرار می‌گرفته‌اند.^{۱۶} پیروان سین خودسرانی بوده‌اند که «سین» آموزگار باستانی، از آذربادمهر - اسپندان، موبدان موبد شاپودوم، برتر می‌شمردند و به «شایست و ناشایست» هیربدستانها و محافل و مجامع دینی روزگار خود وقعی نمی‌نهادند. همین خودسران یا خودپرستان شاید همانانی باشند که در زندفرگرد و ندیداد از آنها یاد می‌شود.^{۱۷} بندهش از کفر و بیدینی مردمی چون اهل شهرهای نسا و ری سخن می‌گوید.^{۱۸} و شهرستانی در الملل والنحل به گوناگونی فرقه‌های مجوس اشاره می‌کند.^{۱۹} همچنین از عنوان «هوشنگی» هنوز هم سخن می‌رود که در گوشه و کنار، سرکشانی از جامعه زرتشتی خود را چنین می‌خوانند و با انتساب خود به هوشنگ پیشدادی، اعلام می‌دارند که پیروی از جزئیات احکام دین را بر نمی‌تابند و از دستورهای دست‌وپاگیر آن سر باز خواهند زد.^{۲۰} انعکاسی از جدالهای مورد بحث را هم در آثاری چون مقدمهٔ ارداویرافنامه و زند بهمن یسن می‌توان باز یافت و هم از روی نقوش و تصاویر بازمانده از آن دوران قابل استنباط و استخراج و بحث است.^{۲۱}

زمان تألیف

تاریخ نگارش شایست ناشایست، یابه غبارت در سنتت، نگارش فصلهای مختلف آن معلوم نیست، اما از روی گواهیهای درونی استنباط می‌شود که دست کم بخشهای اصلی آن پیش از اسلام نوشته شده است: ۲۲ اشاره‌ای به دین اسلام و نیز فاتحان عرب در آن نیست و در فصل ۶، بند ۷، که دینهای دیگر را نام می‌برد، تنها از زندیقان و یهودیان و ترسایان ذاکر می‌کند. حال آن که در کتابی چون روایت امید اشاو هیستان، که در اواخر قرن سوم یا اوایل قرن چهارم تألیف شده است، چنین اشاراتی بارها دیده می‌شود. ۲۳ نیز در فصل هشتم شایست ناشایست که از گناه و مجازات سخن می‌رود، لحن کلام گویای قدرت قانونی و حکومتی داوران زرتشتی است و چنین پیداست که اینان حق اجرای عدالت بر اساس قوانین دولت داشته‌اند. ۲۴

شیوایی و درستی زبان و روشنی و پرداختگی شیوه نگارش گواهی دیگری بر قدمت بخشهای اصلی کتاب شایست ناشایست است. روانی و سلاست و یکنواختی نسبی نثر آن، همراه با اشارات پیاپی به اوستای کهن و مضامین بخشهای گمشده آن و نیز آوردن نام و نظرات رایمندان و صاحبان فتوای دینی در روزگار کهن دلالت بر قدیمی بودن کتاب دارد. نام نسکهای اوستایی سودگر، یغ، نامداد، یازن، رتشتای، چهر داده، سپنده، نیها توم، دواسر و جید، هوسپارم، سکا توم، هادخت و نیز و ندید داد ۲۵ و مطالبی بر گرفته از آنها، بویژه در فصلهای نهم و دهم و دوازدهم شایست ناشایست می‌آید. بجز و ندید داد، که با نامهای گوناگون از آن یاد می‌شود و تماماً درست است از دیگر نسکهای زیر نوشته تنها پاره‌هایی از یغ نسک و هادخت نسک بازمانده و بسیاری از آنها حتی در قرن سوم هجری، زمان تحریر دینکرد، هم شاید بر جای نبوده است. نام و رای صاحب نظرانی چون ابرگ، نیوگسب کی آدر بوزید، مهید یوماه، روشن، سوشیانس و نیز مرث بود، نریوسنگ، نرسی بر زمهر، و ندهرمزد، بخت آفرید، آدر باد، مهر اسپندان، آدر باد

زرتشتان، دبیر در این کتاب نقل شده است که نام برخی از این یزرگان در زند و ندیداد هم هست.^{۳۶}

در قطعهٔ موسوم به «چم گاهان» که آن را فصل سیزدهم کتاب شایست ناشایست به شمار آورده‌اند، شیوهٔ بیان و مفاهیم - که اساساً در بسیاری از موارد برگرفته و تقلیدی از مطالب یسناست - حکایت از ساخت کهن اجتماعی و تعلق حکومت به زرتشتیان دارد؛ مثلاً «دهید» یا شاهنشاه (بند ۴۲، ۱۸۴)، طبقات چهارگانه (بند ۹، و جز آن)، کوشایی ارتشتاران برای نگاهداری کشور (بند ۷، ۹)، داوران (بند ۶، ۷، ۳۷) و انواع «ور» یا آزمایش ایزدی برای اثبات حقانیت در محاکمات (بند ۱۷). این گونه مفاهیم کهنه را هم می‌توان دلیلی برای نوشته شدن «چم گاهان» در زمان ساسانیان گرفت.

از همین قبیل است رسم‌هایی باستانی مانند بازگرفتن با رسم^{۳۷}، یشت کردن^{۳۸}، برگزاری یشت گوسفندی^{۳۹}، و اعتراف به گناه در نزد رَدان و دستوران^{۴۰}، و نیز گزیدن ستر^{۴۱}. رسم اخیر به هنگام نگارش یافتن روایت امیداشا و هیشتان هم نیاز به تعریف شدن داشته است. بسیاری از این مفاهیم کهنه‌نه‌تنها اینک از یاد زرتشتیان رفته است، بلکه برای فهم آنها منابع بسیار کهن، مانند نیرنگستان و مادیدان هزارادستان سودمندتر از نوشته‌های جدید تراست.

بدین ترتیب، به احتمال تمام، نه تنها زمان نگارش فصول اصلی کتاب شایست ناشایست را باید پیش از اسلام دانست بلکه باید ادعان کرد که بیشتر بخشهای غیر اصلی آن هم در همان دوران نوشته شده است. مثلاً قطعهٔ «آفرین ایزدان»، یا فصل بیست و دوم شایست ناشایست، که آن را جدیدتر دانسته‌اند، به هنگام سرودن داستان بیژن و منیژه، در قرن چهارم هجری وجود داشته است و عیناً یا روایتی دیگر از آن را زن مهربان فردوسی از کتابی کهنه بر شاعر خوانده و شاعر آن را از زبان رستم، خطاب به کیخسرو به شعر فارسی در آورده است.^{۴۲} ویژگیهای زبانی جدید «آفرین

ایزدان» را باید بیشتر ناشی از تاثیر عناصرِ گویشی و زبان زنده گفتگو در آن دانست و نه تازگی زمان نگارش.

هر گاه این نظر دست باشد، باز باید شایست ناشایست را متعلق به اواخر دوران ساسانیان دانست. زیرا ایجاز و کوتاه شدگی مباحث و پرداختگی نوشته را باید گواه بر آن گرفت که در پی کتابهایی با تفصیل و شرح بسیار، مانند نیرنگستان و زندوندیداد و نیز زندفرگردوندیداد خلاصه و حاصل بحث و بررسیهای بسیار در کتاب شایست ناشایست گردآوری شده است و نتیجه مجادله هیربدستانهای بزرگ زمانه، باتکیه بر اصول نظری چاشته یا آموزش و حوزه فقهی میدیوماهی، و یا احیاناً جمع میان نظرات و آرای سه چاشته میدیو ماهی و ابرگی و بیشگسیری به صورت «دستنامه» یا کتاب راهنمای فقهی در آن آمده است.

در این صورت وجود نام «بخت آفرید»^{۳۳}، موبدی که خسرو انوشیروان (۵۳۱ - ۵۷۹ میلادی) او را برای باز آراییی دین از تاثیر آرای مزدك فراخواند، شاید بتواند قدیمترین تاریخ تقریبی نوشتن شایست ناشایست را تعیین کند. هر چند فصل بیستم کتاب، که نام بخت آفرید در آن می آید، از بخشهای اصلی آن نیست، باز همین حد تاریخی، پذیرفتنی است: نام «نیوشاپور»، موبدان موبد خسرو انوشیروان، در زند و ندیداد دیده می شود و بسیاری از مطالب شایست ناشایست مأخوذ از آن است. بنابراین، استدلال کرده اند که احتمالاً شایست ناشایست نباید قبل از عهد انوشیروان به نگارش درآمده باشد.^{۳۴}

موضوع کتاب

شایست ناشایست جامع و ناظر بر جوانب گوناگون مباحث فقهی زرتشتی است و تداوم زنده و دیگرگون شونده مضامین آن را تا دوران جدید می بینیم. از سوی دیگر مطالبی که در آن می آید گاهی حتی واژه به واژه

در کتابهایی کهن هست. مثلاً آنچه در شایست ناشایست، فصل ۵، بندهای ۳-۴ و فصل ۴، بند ۱۳ و فصل ۲، بندهای ۱-۳ و فصل ۳ بندهای ۱-۳ آمده است به ترتیب در نیرنگستان ص ۴۶، س ۲-۶ و ص ۳۲۸، س ۱۴ تا ص ۳۲۹/س ۱ و زندهو ندیدان، فرگرد ۷، تفسیر بند ۲ و زندهفرگرد و ندیدان، ص ۵۶۵، س ۱۲ تا ص ۵۶۶، س ۵ هم وجود دارد. در اینجا هم احتمال اخذ مستقیم مطالب هست و هم احتمال آن که مؤلفان از منبع یا منابع مشترک کهنتری استفاده کرده باشند.

فصلهای دوم و سوم کتاب، با تفصیل بیشتر در زندهفرگرد و ندیدان مورد گفتگوست و در کتاب روایت پهلوی بسیاری از مطالب و مضامین شایست ناشایست را می‌توان دید. از جمله کتابهای پهلوی دیگر که درباره موضوعهای مورد بحث در شایست ناشایست سخن می‌گوید، روایت امیدر اشاو هیشتان است.^{۳۵} در زبان فارسی نیز روایات داراب هرمز دیار و بویژه صدرشروصد در بندهش بسیاری از مضامین آن را حفظ و تکرار کرده‌اند. نیز از آنجا که بیشتر موضوعهای دینی و مسائل فقهی دین در شایست ناشایست می‌آید، جز این آثار، در بسیاری دیگر از نوشته‌های پهلوی و فارسی زرتشتی هم همین مطالب و مباحث وجود دارد.

داشتن موضوعی واحد در هر فصل و تقسیم‌بندی منطقی، همچنانکه «لایجوز و یجوز واحد است»، در فصولی از شایست ناشایست دیده می‌شود که باید آنها را بخش اصلی و نخستین کتاب دانست. این نظم و روش را در سراسر کتاب نمی‌توان یافت زیرا که در واقع شایست ناشایست به صورت کتابی واحد بایست و سه فصل، شکلی متأخر دارد و مجموعه‌ای از یک بخش اصلی، مشتمل برده فصل نخستین کتاب، و یک تکمله، مشتمل بر فصول یازدهم تا چهاردهم است. فصول پانزدهم تا بیست و سوم قطعاتی مستقل از زبان و شیوه نگارش متمایز و موضوع متفاوت‌اند. فصل بندی و ترکیب حاضر را دانشمند و مترجم بزرگ متنها پهلوی، دکتر ادوارد وست به شایست ناشایست داده است^{۳۶} و پس از وی مانکجی داور و جهانگیر

تا وادیا و فیروز کونوال همان ترتیب را پذیرفته و از آن پیروی کرده‌اند. فصول دوم تا هشتم کتاب هر یک منظمأ دربارۀ موضوع فقهی مشخصی به بحث می‌پردازد و احکام را بیان می‌دارد. فصلهای نهم و دهم مجموعه‌ای از دانستنیهای دینی است که مأخذ برخی از آنها بصراحت، نسکهای گذشته اوستاست. فصل دوازدهم نیز شباهت تمام به این دو دارد و بندهای ۴، ۲۰-۲۳، ۷، ۳۱ فصل دهم در فصل دوازدهم، بندهای ۱۱، ۱۳-۱۶، ۱۸، ۲۰ تکرار می‌شود. چنین تکراری در بندهای ۱ و ۲ فصل یکم و بندهای ۱ و ۲ فصل یازدهم نیز هست. دیگر فصول نیز گاهی موضوعی مستقل دارند و گاهی مجموعه‌ای از بندهای پراکنده‌اند.

فصلهای دوم تا هشتم کتاب در واقع پیکره اصلی آن است و فصل طولانی‌دوم به مسئله نجاست یاریمنی جسد مردگان و توصیف روش آیینی رفتار در برابر آن می‌پردازد. فصل سوم به حیض و احکام رفتار دربارۀ آن اختصاص دارد. موضوع فصل چهارم سدره و کشتی، ولزوم داشتن آنهاست. فصلهای پنجم و ششم و هفتم با یکدیگر نوعی پیوستگی دارند و از بازگرفتن به هنگام خوردن طعام، آیین کهن یشت کردن و چگونگی رسیدن به بهشت سخن می‌گویند. در پایان فصل ششم، آرای بیان شده به بهدینان پیرو پوربوتکیشان انتساب می‌یابد و آنگاه در فصل هفتم، هنگامی که از گناه و شیوه‌های جبران و زدودن آن گفتگوست، موضوع اصلی دیگری به میان می‌آید و آن گناه و توبه است و فصل هشتم که از برجسته‌ترین فصول کتاب است، از آن سخن می‌گوید.

گذشته از اینها، فصول دیگری که موضوعی مستقل دارند عبارت‌اند از فصل اول، که در جات گناه را بیان می‌کند و از این نظر همانند فصل یازدهم و نیز شاتر دهم است، و همچنین بنوعی سرآغاز و مقدمه کتاب هم به شمار می‌رود، و در بند چهارم آن از سه چاشته‌یاد می‌شود. در فصل یازدهم موضوع متمایز دیگری هم وجود دارد و آن اختصاص اندامهای گوسفند قربانی به ایزدان در مراسم یشت، یا پزیشن خوانی و خواندن یسناست، مطلب

کهنه آن باید به آیین باستانی «یشت گوسفندی» بازگردد که در آن گوسفند یا گا و وستور را در حین خواندن یسنا قربانی می کرده، می پخته و می خورده اند و در این مراسم، یسنا به صورت نیایشی همراه با برگزاری مراسم قربانی خوانده می شد. آیین «یشت گوسفندی» از دیر باز جای خود را به «یشت بازوهر» یا «یشت باگوشدا» داده است که در آن قربانی کردن پیش از آغاز سرودن یسنا انجام می یافته و گوشت آماده آن در سفره میزد قرار می گرفته است. نظیر این قطعه در کتاب روایت پهلوی، فصل ۵۹ هم هست که آن را باید روایتی دیگر از همین مطلب دانست. مطالبی همانند آن در نیرنگستان، ص ۲۹۶، ص ۱۶ تا ص ۲۹۷، ص ۵ می آید. فصل سیزدهم قطعه منحصر به فردی است که با عنوان «چم گاهان» -

یعنی برهان و منطق و دلیل سرودهای آسمانی زرتشت - به توصیف چگونگی و چرایی برگزاری مراسم «یسناخوانی» یا «یزشن» می پردازد و در آن نه تنها «ستوت یسن»، که گویا بخش اصلی یسناست، مورد اشاره است^{۳۷}، بلکه از دیگر نیایشهایی که در مراسم یزشن خوانی بزرگ تلاوت می گردد، مانند و بسپرد، نیز سخن در میان است. در مقدمه آن از رسم باستانی «نوزادی» یا در آمدن نوجوان به جرگه دین آوردگان و بهره مندی آنان که این مراسم را برگزار کرده اند و خواندن یسنا را آموخته اند، از «یشت نابر» و «یشت آتشان» یاد می شود. مطلب بسیار کهنه و دیرینه است و ظاهراً به تمایز منسوخی اشاره دارد که بنابر آن، گروهی از پیروان دین با گذراندن مراحل عالی در آموزش دینی و رعایت رفتار آیینی ویژه از دیگران متمایز می گشتند و به زندگانی پرهیزمندانه متفاوتی دست می یافتند. شاید این گروه ممتاز با «گریدگان» و «دینداران» مانوی قابل قیاس بوده اند. آنان که «یشت کردگان» اند، در گیتی مینو و بهشت را می خریدند و برای دیگران که خود نمی توانستند این مراسم را برگزار کنند و «نوزاد» شوند، می بایست مراسم «گیتی خرید» انجام گیرد، یعنی کسی که می تواند یشت بخواند، «بپذیرد» و برای آنان «یشت نونابر» را

برگزار کنند تا امکان رسیدن به بهشت برین از دست نرود. این نظر، که در فصل ۶، بند ۳ شایست ناشایست می‌آید و بعداً در صدر ترهم تکرار می‌شود، بر رای درست و منطقی و بخردانه سوشیانس رجحان یافت که می‌گفت: آمدن به بهشت برین رایشت کردن نباید.^{۳۸}

فصل پانزدهم شایست ناشایست قطعه مستقل و زیبایی‌بازبانی آهنگین و شعرگونه است و دربارهٔ امشاسپندان و نمادهای آن هفت در گیتی سخن می‌راند. فصل هجدهم آن هم قطعه مستقل دیگری است که یوستی آن را به عنوان فصل سی و پنجم از بند هش هندی چاپ خود منظور داشته است و مطلبی دربارهٔ سودمندی خوید و دس در آن بیان می‌گردد. همین قطعه در دستنویس M29 می‌آید و روایتی دیگر از آن در فصل پنجاه و ششم کتاب روایت پهلوی نیز هست.^{۳۹} در فصل نوزدهم از خواندن اهنونور و شمارهٔ دفعات تلاوت این نیایش مقدس در هر جای و به هر مناسبت گفتگو می‌شود. در دینکرد هم نظیری برای آن وجود دارد و در روایات ناراب هر مزدیار نیز در همین باب سخن می‌رود.^{۴۰} فصل بیست و یکم دربارهٔ سایهٔ اجسام در نیمروز اوقات گوناگون سال بحث می‌کند و در پایان فصل از چگونگی تعیین گاه او زهرن یا نماز پسین؛ و این بخش با بخش پایانی فصل شانزدهم شابهت دارد. فصل بیست و دوم آفرینی کوتاه و زیباییست و باید آن را شعر دانست. چون برگردان سرآغاز آن در شاهنامهٔ فردوسی، در داستان بیژن و منیژه می‌آید، باید درود و آفرین باستانی و مشهور و زبانزد همگان بوده باشد. شکل گویشی kerād به جای kunād (=کناد) در آن وجود دارد و صورت «کرد» به جای «کناد» نشان می‌دهد که این شعر نیز همانند بسیاری دیگر از اشعار ایرانی میانه باید به گروه گویشهای شمالی متعلق باشد. در پایان آن گویا «استاد سربت» شاعر، خود را می‌ستاید و برای همگان آرزوی آسایش و شادی و «خیر» می‌کند. نام ایزدان مؤکل سی روزماه در این آفرین و نیز در قطعهٔ کوتاهی که تازه تراست

و فصل بیست و سوم شایست ناشایست به شمار می‌رود، می‌آید. برگردان قطعهٔ اخیر به خط فارسی هنوز هم گاهی رونویسی می‌شود و دست به دست می‌گردد.

فصلهای دیگر شایست ناشایست، یعنی فصول نهم و دهم و دوازدهم و چهاردهم و هفدهم و نیز بیستم متشکل از بندهایی مستقل است که اغلب يك و گاهی چندتای آنها مطلب واحدی را بیان می‌دارد. در فصلهای نهم و دهم، که جزء بخش اصلی کتاب شمرده می‌شوند، می‌توان گلچینی از مباحث فقهی و آیینی، و بندرت اساطیری اوستای کهن و غالباً گمشده را بازیافت. بندهای این دو فصل، و نیز فصل دوازدهم که شاید از آن دوتازده تر باشد، با عبارت «یکی این که...» آغاز می‌گردند و به اصطلاح در سبک بیان باید آنها را «روایت» کوتاه شمرد. مضامین این فصول را بخوبی در صدر نشر و صدر بندهش می‌توان دید که اغلب بی‌نام نسکهای اوستا نقل، و به احتمال قوی هنگام تدوین آنها از همین نوشته‌های کهنتر استفاده شده است. فصل هفدهم به همین فصول شباهت دارد و ابتدا چگونگی برگزاری نیایش برای شخص در گذشته و پاسخ چند مسئله را در آن باب بیان می‌کند و سپس چند موضوع دیگر، مانند جای برخاستن مردگان را در رستاخیز مطرح می‌سازد. فصل چهاردهم مراكب از يك بخش دربارهٔ چگونگی برگزاری نیایش ایزدان و تبدیل آن به «دیویزگی» یا ستایش دیوان است و از نظر مضمون با فصل نهم یا هفتم کتاب نزدیک می‌گردد. بخش پایانی آن به نهادن هنگام و تعیین گاه اوزیرن و اشهن یا زمان نماز پسین و سحر گاهی و گاه بعدی آنها می‌پردازد که با فصل بیست و یکم همانندی دارد. فصل بیستم شایست ناشایست در موضوع با دیگر فصول آن کمتر متناسب است و هر چند از نظر شکل بسیاری از بندهای آن با عبارت «نیز این که...» آغاز می‌شود، بیشتر با کتاب ششم دینکرد و پنندهای پر- حکمت آن همانند است و از احکام فقهی فاصله می‌گیرد. چنان که انتظار می‌رود، در همین کتاب دینکرد و نیز «گریده اندرز پوریوتکیشان»، به

صورت پراکنده و ناپیوسته یافت می‌شود.^{۴۳}

دستنویسهای شایست ناشایست

دستنویسهایبی که متن شایست ناشایست را در خود دارند، به نظر می‌رسد که اصولاً از دو دستنویس کهن رونویسی شده‌اند که یکی را K و دیگری را M می‌توان نامید.^{۴۴} دستنویس K باید چندسال پیش از دستنویس M نوشته شده باشد. دستنویس K با شماره K20 در کتابخانه دانشگاه کپنهاگ نگاهداری می‌شود و به سال ۱۸۲۰ راسک آن را از هند به اروپا برد. این دستنویس بسیار فرسوده است و در آن سه پایان نوشت در جایهای مختلف آمده است که تاریخ ۶۹۰، ۷۲۰، ۷۰۰ یزدگردی را دارد. نام کاتب آن معلوم نیست، اما دستنویسی که این پایان نوشتها به آن بازمی‌گردد، به نام هیربدزاده مهرآبان کیخسرو است. حدس می‌زنند که تاریخ کتابت آن نباید خیلی پس از سال ۷۲۰ یزدگردی، یعنی ۷۳۰ هجری و ۱۳۵۱ میلادی، و چند سال قبل از سال ۷۶۶ یزدگردی، یعنی ۷۷۶ هجری و ۱۳۹۷ میلادی باشد. دستنویس M، که اینک با شماره M57 در کتابخانه ملی مونیخ محفوظ است و سابقاً دارای شماره M6 و نیز MH6 بود، به سال ۱۸۶۶ میلادی به وسیله هوگ از هندوستان به اروپا رسید. این دستنویس پایان نوشتی دارد که نشان می‌دهد به سال ۷۶۶ یزدگردی به خط استاد پشوتن رام کامدین شهریار نریوسنگ شهرمدن شهریار بهرام‌نوبد هر مزدیار مرزبان جهشیار از شهر بروچ، از روی دستنویسی که از آن رستم مهرآبان مرزبان جهشیار بوده و در سال ۶۱۸ پارسی (صفحه ۲۰۰ راست) به نگارش درآمده، بازنویسی شده است. فیروز کوتوال می‌کوشد تا ثابت کند که دستنویس مستقل دیگری هم با نام F33 متعلق به کتابخانه مهرجی رانا در نوساری هند از این کتاب وجود دارد.

دستنویس M از نظر دقت و صحت نگارش و نیز سالم ماندن بر K

رجحان دارد و نیز افتادگی در آن کمتر و مرز کلمات روشنتر است. در آن، جملات اغلب با نشانه از یکدیگر مجزا شده است. به لحاظ این مزایا نسخه M از دستنویس K، که با سهل انگاری نگارش یافته، بهتر است، اما در مجموع هر دو دستنویس در قرائت شایست ناشایست سودمند است. نیز از رونویسیهای آن دو، بویره دستنویس M، می توان برای بازخوانی جایهایی که در نسخه اصلی بعد از بازنویسی شدن آسیب دیده و محو گشته است استفاده کرد.

در هیچیک از این دستنویسها، و نیز در دستنویس TD28 که از آن سخن خواهد رفت، بیست و سه فصلی که دکتر وست آنها را در یک مجموعه گنجانیده و نام شایست ناشایست را به آن داده است، با چنین ترتیبی وجود ندارد. معهدا، همه آنها را، بجز بخش پایانی فصل ۲۳، در دستنویس M می توان یافت. نیز هر چند که دستنویس K فصلهای ۱۵-۱۷، ۲۰، ۲۲؛ ۲۳ را فاقد است، در هر دو دستنویس ده فصل نخستین کتاب به دنبال یکدیگر می آید. فصلهای یازدهم تا چهاردهم گویا رو بهمرفته یک بخش مجزا را تشکیل می دهند و در هر دو نسخه به دنبال یکدیگر نوشته شده اند. دکتر وست ده فصل نخستین را اصلی و چهار فصل دوم را تکمله و فصول بعدی را ملحقات نامیده است و داور و تاوادیاو کوتوال و دیگران نیز همین را پذیرفته اند.

متن چاپی

دستنویس K20، با شماره ۴۸ در «گنجینه دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی» به صورت چاپ عکسی انتشار یافته و در دسترس است. دستنویس M را از طریق نسخه چاپ انتقادی داور، که بر اساس دستنویس M51 و نیز دو رونویسی آن، موسوم به MF5 و MU تهیه شده است، می توان یافت، گرچه این چاپ بسیار کمیاب است. دستنویس دیگری

موسوم به TD28، که از جمله دستنویسهای متعلق به کتابخانه شخصی شادروان بهرام گور انکلساریا است هم با شماره ۱۱ در همین گنجینه دستنویسها به چاپ رسیده است. از مقابله آن با نسخه چاپ داور، می توان دید که بجز افتادگیهایی چند - مثلاً ص ۷۰، س ۱۱؛ ص ۷۳، س ۱۴، ۱۵ - با نسخه M شباهت تام دارد. از روی مواردی، مانند واژه ۱۳۱۱ص در ص ۳۳۰، س ۲ دستنویس TD28، متعلق به فصل ۲۱ کتاب شایست ناشایست، می توان دآوری کرد که این دستنویس هر گاه دستنویسی همتمای قدیمترین نسخه های شایست ناشایست نباشد، رونویس نسبتاً دقیقی از دستنویس M است و در قرائت متن می تواند تا حدی جای آن را بگیرد. در کتابهای چاپ شده زیر، متن پهلوی شایست ناشایست را می توان یافت :

فصل	چاپ انتقادی داور	دستنویس K20	دستنویس TD28	دستنویس F35
۱	صص ۱ - ۲	ص ۱۰۰ س ۱۳ -	ص ۵۷ س ۱۰ -	ص ۱ س ۱ -
		ص ۱۰۱ س ۱۳	ص ۵۹ س ۲	ص ۳ س ۴
۲	صص ۲ - ۲۲	ص ۱۰۱ س ۱۴ -	ص ۵۹ س ۲ -	ص ۳ س ۵ -
		ص ۱۱۹ س ۸	ص ۸۸ س ۶	ص ۴۷ س ۸
۳	صص ۲۳ - ۲۸	ص ۱۱۹ س ۸ -	ص ۸۸ س ۶ -	ص ۴۷ س ۸ -
		ص ۱۲۴ س ۶	ص ۹۶ س ۳	ص ۶۰ س ۲
۴	صص ۲۹ - ۳۱	ص ۱۲۴ س ۶ -	ص ۹۶ س ۴ -	ص ۶۰ س ۲ -
		ص ۱۲۶ س ۱	ص ۹۹ س ۱	ص ۶۴ س ۶
۵	صص ۳۲ - ۳۳	ص ۱۲۶ س ۱ -	ص ۹۹ س ۲ -	ص ۶۴ س ۶ -
		ص ۱۲۷ س ۸	ص ۱۰۱ س ۹	ص ۶۸ س ۴
۶	صص ۳۳ - ۳۵	ص ۱۲۷ س ۹ -	ص ۱۰۱ س ۹ -	ص ۶۸ س ۴ -
		ص ۱۲۸ س ۱۳	ص ۱۰۳ س ۹	ص ۷۱ س ۷
۷	صص ۳۵ - ۳۷	ص ۱۲۸ س ۱۳ -	ص ۱۰۳ س ۱۰ -	ص ۷۱ س ۸ -
		ص ۱۳۰ س ۱	ص ۱۰۵ س ۱۲	ص ۷۵ س ۳
۸	صص ۳۷ - ۴۳	ص ۱۳۰ س ۲ -	ص ۱۰۵ س ۱۲ -	ص ۷۵ س ۳ -
		ص ۱۳۴ س ۱۲	ص ۱۱۳ س ۷	ص ۸۶ س ۱۰
۹	صص ۴۳ - ۴۷	ص ۱۳۴ س ۱۲ -	ص ۱۱۳ س ۷ -	ص ۸۶ س ۱۱ -
		ص ۱۳۷ س ۱۱	ص ۱۱۸ س ۵	ص ۹۴ س ۶

فصل	چاپ انتقادی داور	دستنویس K20	دستنویس TD ₂₈	دستنویس F35
۱۰	صص ۴۷ - ۵۸	ص ۱۳۷ س ۱۱ - ص ۱۴۵	ص ۱۱۸ س ۶ - ص ۱۳۱ س ۵	ص ۹۴ س ۶ - ص ۱۱۳
کوئوال				
۱۱	صص ۱ - ۲	ص ۳۲۲ س ۷ - ص ۳۲۳ س ۱۱	ص ۱۷۵ س ۶ - ص ۱۷۷ س ۵	ص ۱۱۴ س ۱ - ص ۱۱۷ س ۵
۱۲	صص ۳ - ۱۲	ص ۳۲۳ س ۱۲ - ص ۳۳۱ س ۶	ص ۱۷۷ س ۶ - ص ۱۸۸ س ۱۱	ص ۱۱۷ س ۶ - ص ۱۳۶ س ۲
۱۳	صص ۱۳ - ۲۳	ص ۳۳۱ س ۷ - ص ۳۳۹ س ۱	ص ۱۸۸ س ۱۲ - ص ۲۰۰ س ۵	ص ۱۳۶ س ۳ - ص ۱۵۵ س ۷
۱۴	صص ۲۴ - ۲۵	ص ۳۳۹ س ۲ - ص ۳۳۹ س ۲۰	ص ۲۰۰ س ۶ - ص ۲۰۱	ص ۱۵۵ س ۸ - ص ۱۵۸ س ۱
۱۵	صص ۲۵ - ۳۱	—————	ص ۲۱۱ س ۸ - ص ۲۱۹ س ۱۲	ص ۱۵۸ س ۴ - ص ۱۷۲ س ۲
۱۶	صص ۳۲ - ۳۳	—————	ص ۲۱۹ س ۱۴ - ص ۲۲۱ س ۶	ص ۱۷۲ س ۳ - ص ۱۷۴
۱۷	صص ۳۳ - ۳۶	—————	ص ۲۲۱ س ۶ - ص ۲۲۵ س ۳	ص ۱۷۵ س ۱ - ص ۱۸۱ س ۸
۱۸	ص ۳۷	ص ۹۹ س ۵ - ص ۹۹ س ۱۸	—————	ص ۱۸۵ س ۱۰ - ص ۱۸۷ س ۳
۱۹	صص ۳۸ - ۴۰	ص ۳۲۰ س ۱۴ - ص ۳۲۲ س ۷	—————	ص ۱۸۷ س ۴ - ص ۱۹۱ س ۱
۲۰	صص ۴۰ - ۴۳	—————	—————	ص ۱۹۱ س ۳ - ص ۱۹۵
۲۱	صص ۴۴ - ۴۵	ص ۷۳ س ۱۶ - ص ۷۵ س ۳	صص ۳۲۹ - ۳۳۱	ص ۱۸۲ س ۳ - ص ۱۸۵ س ۸

دستنویس J3

صص ۴۶ - ۴۸

ص ۱ س ۱ - ص ۳ س ۱

ص ۴۳

ص ۳ س ۱ - ص ۵

ص ۴۹

در چاپ انتقادی داور ، فصول ۱۱ تا ۲۳ در صص ۵۸-۱۰۹، و در دستنویس T28 ، فصل ۱۸ کتاب شایست ناشایست در صص ۱۰۵ تا ۱۴ تا صص ۱۰۶ تا ۱۱ ؛ فصل ۱۹ در صص ۱۰۶ تا ۱۱ تا صص ۱۰۸ تا ۱۳ ؛ فصل ۲۰ در صص ۱۰۸ تا ۱۴ تا صص ۱۱۳ تا ۵ ، نیز بندهای ۷-۱۱ فصل ۲۰ در صص ۱۴۱ ؛ فصل ۲۱ در صص ۱۳۶ تا ۹ تا صص ۱۳۸ ؛ در دستنویس و MU2 • فصل ۱۱ در صص ۱۰۴ تا ۹ تا صص ۱۰۵ تا ۱۲ ؛ فصل ۱۵ در صص ۱۰۰ تا ۶ تا صص ۱۰۱ تا ۱۵ ؛ فصل ۱۸ در صص ۱۲۸ تا ۶ تا صص ۱۲۹ تا ۵ ؛ فصل ۲۰ بند آخر در صص ۷۰ تا ۱-۶ ؛ و فصل ۱۹ در دستنویس MU4g ، صص ۲۵۸ تا ۷ تا صص ۲۶۳ می آید . برگردان پازند فصل ۱۴ آن در دستنویس T28 ، صص ۱۱۶ تا ۱۲ تا صص ۱۱۷ ؛ و فصل ۱۵ در صص ۱۲۷ تا ۱ تا صص ۱۳۶ تا صص ۸ به چاپ رسیده است . همچنین در کتاب متنهای پازند ، برگردان پازند فصل ۱۴ کتاب شایست ناشایست در صص ۶۹ تا ۲۳ تا صص ۷۰ تا ۱۲ ؛ و پازند فصل ۱۵ آن در صص ۶۲ تا ۱۸ تا صص ۶۷ ؛ فصل ۱۸ در صص ۵۹ تا ۱۷ تا صص ۶۰ تا ۶ ؛ فصل ۲۰ در صص ۶۰ تا ۶ تا صص ۶۲ تا ۱۷ دیده می شود و چه بسا که در لابلای متون چاپ شده دیگر نوشته های پهلوی و پازند هم پاره هایی از کتاب شایست ناشایست به چاپ رسیده و انتشار یافته باشد .

ترجمه و تحقیقات

ترجمه شایست ناشایست به زبان انگلیسی ، بر اساس هر دو دستنویس M و K به سال ۱۹۰۱ میلادی ، به وسیله دکتر ادوارد وست ، انجام شده و با شماره پنج ، در رشته کتابهای مقدس مشرق زمین انتشار یافت . متن پهلوی آن را مانکجی داور ، بر اساس دستنویس M و دورو نویسی آن ، به صورت انتقادی و با حروف ماشینی ، در بمبئی در حدود سال ۱۹۱۲ به چاپ رسانید . اما این کتاب هرگز منتشر نشد و تنها تعدادی اندک از آن به طور خصوصی دست بدست گشت . جهانگیر تاوادی ده فصل نخستین

آن را با آوانویسی و ترجمه و یادداشت و واژه‌نامه به سال ۱۹۳۰، در هامبورگ بر اساس هر دو دستنویس چاپ و منتشر کرد و به خواهش داور موارد اشتباه و اشکال کار وی، و از آن جمله غلط‌های چاپی، رادر کتاب خود یادآوری نمود. تحقیق تاوادیای کاری بسیار دقیق و پاکیزه است و مشکل بتوان چیزی بر آن افزود. وی در پیشگفتار کتاب خود وعده داده بود که تکمله و ملحقات شایست ناشایست را هم مورد بررسی قرار دهد، اما مرگ مانع وفای به عهد شد. ظیروز کوتوال کاروی را به اتمام رسانید و در سال ۱۹۶۹ فصلهای ۱۱ تا ۲۳ را در تکمله شایست ناشایست با حرف-نویسی و آوانویسی و ترجمه و واژه‌نامه و یادداشت چاپ کرد و متن منقح بهای وی را نیز به صورت دستنوشته به چاپ رسانید.^{۴۵} وی علاوه بر دو دستنویس، از نسخه F33 هم استفاده کرده است. بسیاری از بخشهای شایست ناشایست نیز بینهایی بررسی شده و انتشار یافته است، مانند بند یک از فصل ۱۰، به وسیله پروفیسور مری بوپس^{۴۶}؛ بخشی از بند ۱۴، فصل ۱۲ که به وسیله آناهید پریخانیان ترجمه شده است^{۴۷}. در کتاب خواستوانیفت نیز بخشهایی از فصل ۸ می آید^{۴۸} که تقریباً همان کار تاوادیاست.

در ایران دکتر محمود طاووسی رساله دکتری خویش رادر بررسی شایست ناشایست گرفته است و اینک واژه‌نامه آن را به چاپ رسانیده، و نیز آوانویسی و ترجمه فصل چهارم کتاب را منتشر کرده است.

روش کار

بررسی حاضر بر اساس کارهای چاپ شده انجام گرفته و متن مورد استفاده درده فصل اول کتاب نسخه چاپی داور و در بقیه فصول کار کوتوال بوده است. با کمک دستنویسهای چاپ شده، و نیز تحقیق تاوادیای دواردی از این دو متن تغییر یافت و تصحیح شد. مهذا، برای من امکان نداشت که همه موارد اختلاف قرائت و ترجمه را یاد کنم. از این روی از

خواننده علاقه‌مندی که بخواهد این تفاوتها را دریابد، تقاضا می‌شود که برای مقایسه به آثار اصلی مراجعه کند.

این تحقیق برای تدوین واژه‌نامه فارسی میانه - فارسی دری، که در مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی در دست تهیه است انجام یافته و در واقع یکی از کتابهای همراه آن است. به همین جهت ترجمه آن با توجه بدروش عمومی گروه صورت گرفته است و آوانویسی آن براساس واژه‌نامه مکنزی است. توضیح برای توجیه قرائت واژه‌ها در یادداشتها آمده است. در برگردان متن پهلوی شایسته ناشایست به فارسی، مسائل اساسی ترجمه از زبانهای ایرانی میانه، بویژه پهلوی به فارسی دری مطرح است. وفاداری به اصل و نگاهداری واژه و نحو جمله بالقای درست و کامل معنی و مفهوم در تضاد قرار می‌گیرد و اغلب یکی بناچار فدای دیگری می‌گردد. در این ترجمه اصل آن است که واژه پهلوی به معادل فارسی برگردانیده و نیز نحو جمله حفظ شود. اما، واژه‌ها گاهی به فارسی نرسیده و مردماند، و یا کهنه و دور از ذهن به نظر می‌رسند. گاهی نیز معنای آنها چنان تطور یافته است که آوردن صورت فارسی آن در جای کلمه پهلوی معنی را مبهم یا غلط می‌کند، مانند افسوس، پیمان، نیرنگ میهمانی؛ گاه نیز واژه اصلی دریافت جمله فارسی نامناسب است و ایجاد اشکال در شکل و معنای جمله می‌کند و ترکیباتی ناساز و نامناسب پدید می‌آورد. نیز برای گزیدن واژه فارسی در برابر پهلوی به منظور حفظ بافت کهن و درست حتی اگر مبنایی اختیاری چون فرهنگ فارسی در نظر گرفته شود، بحث انگیز خواهد بود: تعلق کلمه فارسی به گونه کهن زبان و نیز فارسی زرتشتی ایجاد ابهام می‌کند و کاربرد لغات چنان که امروزه به کار می‌روند، گاهی از اصل به دور است و اصالت ترجمه را مخدوش می‌گرداند.

در این ترجمه، اولاً آوردن معادلی ثابت و واحد برای يك واژه پهلوی در سراسر متن ممکن نشد و به اقتضای بافت جمله و چگونگی

کاربرد کلمه، بناچار گاهی چند واژه فارسی در برابر يك واژه پهلوی آمده و نیز گاهی يك واژه فارسی برگردان برای بیش از يك واژه پهلوی است. ثانیاً نحو جمله اغلب حفظ شده است، اما زمان افعال پهلوی گاهی تغییر یافته و به زمان مناسب در بافت جمله فارسی برگردانیده شده، و به اصل وفادار نمانده است. اما فعل ربطی اگر در جمله پهلوی وجود داشته، آورده و گرنه، مانند دیگر واژه‌های افزوده بر متن، در درون نشانه < > نهاده شده است. ثالثاً برای واژه‌هایی که تغییر معنی داده‌اند یا واژه‌هایی که در ترجمه معنایی خاص از آنها اراده شده است، در درون نشانه (=) شرحی می‌آید به همین ترتیب، اصطلاحات و واژه‌های فارسی زرتشتی یا کلماتی که بنحوی ابهام دارد هم توضیح داده شده است. همچنین کوشش بر آن بوده است که اصطلاحات و واژه‌های خاص از کتابهای صدرنشر و صدر بندهش، و روایات داراب هرمزیار انتخاب گردد و بندرت از واژه‌های رایج در زبان دری زرتشتی هم استفاده شده است. در فصل سیزدهم که نام بخشهای مختلف اوستا به خط پهلوی و اوستایی در متن آمده است، اغلب واژه‌های اوستایی به شکل معادل خطی فارسی آنها در کتاب جمله خورده اوستا نوشته شده است. علامت < > برای واژه‌های افزوده بر متن اختیار شده و نشانه [] برای حذف واژه از متن است. بجز نشانه‌های آوانویسی پهلوی، که مطابق واژه‌نامه مکزی است، در یادداشتها دو نشانه ۴ و ۵ برای ثبت واژه‌های زبان دری زرتشتی به کار رفته است: نوعی e باز و ۵ معادل ā فارسی است که با صورتی خاص تلفظ می‌شود.^{۴۹}

بجز ذکر مواد ابهام و اشکال و توضیح در قرائت و معنای واژه‌ها و عبارات در یادداشتها گاهی آوردن شرحی برای برخی مفاهیم ضرورت داشت: کوشش بر آن بوده است که مطلب چندان شکافته و توصیف شود که خواننده عادی و غیر متخصص هم آن را دریابد. از سوی دیگر گاهی نتیجه بررسی و پیگیری برای درک و شناخت مفاهیمی مبهم و از یادرفته در یادداشتها آمده است. اما هرگز مطمئن نیستیم که به هیچیک از این دو

مقصود رسیده باشم و یا حتی یکنواخت و منظم یادریست به توضیح این مفاهیم پرداخته باشم. خوشبختانه خواننده علاقه‌مند مفاهیم شناخته و معروف را در کتابهای بسیار دیگر، که نام برخی از آنها در کتابنامه آمده است، خواهد یافت و هر گاه در توصیف مفاهیم دشوار و نامعروف اشتباهی کرده باشم، امید که استادان به تصحیح آن بپردازند.

نقل روایت‌های گوناگونی که از مضامین شایسته ناشایست وجود دارد، یا حتی اشاره کردن به آنها، ممکن نیست، زیرا بسیار بزرگم کار می‌افزاید و همچنانکه شادروان جهانگیر تاوادیا هوشیارانه و در عمل، با احاطه و درک کامل اظهار داشته است، مشتمل بر همه نوشته‌های فقهی و آیینی زرتشتی خواهد بود.^{۵۰} اشارات تنها برای رفع ابهام و یاری گرفتن از متون دیگر در فهم مطالب کتاب شایسته ناشایست است. در این راه بویژه از سنت زنده، چه از طریق پرسش از موبدان و دانایان قوم، خاصه جناب موبد رستم شهزادی، و چه از راه مشاهده مراسم آیینی بهره جستیم، و نیز با تکیه بر دانسته‌های خود در توجیه و توصیف مسائل کوشیدیم و اطلاعاتی را که مفید به نظر رسید، یادداشت کردم. روشن است که هر اشتباه و اشکالی را پاسخگو خواهیم بود.

چنانکه یاد شد، این کار در واقع کتاب همراه برای فرهنگ فارسی میانه - فارسی دری است که در مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی تدوین می‌گردد. به همین دلیل اساس کار بر تبادل نظر و همکاری اعضای گروه بوده و کتاب در گروه ویرایش علمی شده و ویرایش ادبی آن به وسیله خانم سهیلا صارمی و یامشورت آقای احمد سمیعی انجام گرفته است نیز مشاورت استادان ارجمند، آقایان دکتر یحیی ماهیار نوایی و دکتر ملک‌مهر داد بهار پیوسته در اختیار دسترس من بوده است. از یاوران همۀ این سروران سپاسگزارم، گرچه بیگمان مسئولیت هر ایراد و اشتباهی در کار خود را عهده دارم.

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی برای چاپ دشوار این کتاب

همه‌گونه معاضدت و قبول زحمت کرده است و بی‌لطف و عنایت مقامات مسئول و نیز همکاری دوستان انتشار آن به صورت کتونی امکان نداشت. آوانویسی آن در موسسه تایپ شد و حروفچینی فارسی آن با دشواری و اشکال بسیار انجام گرفت. از توجه و زحمت بزرگوارانی که در این مورد مرایاری داده‌اند، ممنون و سپاسگزارم.

این کار در زمانی دشوار و با مشکلات بسیار انجام یافته است. از این روی از خواننده گرامی می‌خواهم که با بردباری و اغماض به آن بنگرد و از موارد اشتباه و اشکال، که بیگمان بیش از حد عادی است، چشم‌پوشد و هر گاه خطاهای آن رایج‌آور شود، سیاسی بر من نهاده است.

کتابون مزداپور

یادداشتهها

۱. صد درنثر، ص ۲۳؛ نیز ← فصل ۱۲، یادداشت ۶
۲. روایات داراب هرمزدیار، ج ۲، ص ۱۵۹، س ۳-۴
۳. همان کتاب، ص ۳۸۲، س ۳
۴. صد در نثر، ص ۱
۵. صد در بند هش، ص ۶۹
۶. تاوادیا، ص ۱
۷. دستنویس F₃₅، ص ۱۹۵
۸. روایات داراب هرمزدیار، مقدمه، صص ۱-۲
۹. فصل ۲۲، یادداشت ۸
۱۰. تاوادیا، ص ۱
۱۱. فصل ۲، یادداشت ۳۵
۱۲. *pēšagsēr, afrag/ābarag, medycmāh*؛
- ← فصل ۱، بندهای ۳ و ۴، یادداشت ۱۹؛ فصل ۷، یادداشت ۴
۱۳. ← متن ویادداشتههای آن
۱۴. مثلا، قیصر و مسیح، صص ۷۲۰-۳
۱۵. تاوادیا، ص ۱۳
۱۶. فصل ۶، یادداشت ۵
۱۷. فصل ۱۳، یادداشت ۱۲
۱۸. فصل ۷، یادداشت ۴؛ بند هش، TD₂، ص ۲۰۶، س ۷؛ ص ۲۰۸، س ۳ و ۴
۱۹. الملل والنحل، صص ۱۷۹-۱۹۰
۲۰. می گویند از جمله کسانی که به دلیل دشواری رعایت جزئیات فروع دین زرتشتی و آداب رسوم مشکل آن بردین کهن هوشنگی باقی ماند و احکام فقهی زرتشتی را نتوانست بپذیرد رستم دستان بود. این تصور باید مبتنی بر داستان جنگ رستم و اسفندیار پهلوان دینی زرتشتی - باشد و درست شفاهی هست که چون زرتشت، یاکسی از شاگردان او، به علت پابند و مقید بودن به رعایت مقررات دینی نتوانست در زمان معین برای دیدار رستم و درآوردن او به دین زرتشتی حاضر شود، رستم با خواندن این بیت عنبرخواهی کرد و به دلیل زندگانی آزاد و سرگردان پهلوانی از پذیرفتن دین زرتشت سرباز زد:
- ز دین زراتشت مرا ننگ نیست ولی دین به از دین هوشنگ نیست
۲۱. تمدن ایران ساسانی، مثلا صص ۱۳۴-۶۲؛ ۱۹۴-۸؛ ۲۳۸-۴۵
۲۲. تاوادیا، صص ۱-۲؛ وست، صص lxxv - lxxiii

۲۳. روایت امیداشا و هیشتان، ص ۳ مقدمه، و مثلاً صص ۹۸-۱۰۳ (پرسشهای ۲۵ و ۲۶)؛
 فصل ۱۲، یادداشتهای ۲۴، ۲۶
۲۴. مثلاً بندهای ۶، ۲
۲۵. وست، ص lxi
۲۶. همان کتاب، ص lxi
۲۷. فصل ۵، یادداشت ۱
۲۸. فصل ۱۳، یادداشت ۱۱
۲۹. فصل ۱۱، یادداشت ۶
۳۰. فصل ۸، یادداشت ۳
۳۱. ← یادداشت ۲۳
۳۲. شاهنامه، ج ۵، صص ۵۳-۴
۳۳. فصل ۲۰، یادداشت ۵
۳۴. وست، ص lxi
۳۵. مثلاً فصل ۳، شایست ناشایست را بسنجید با روایت امید اشا و هیشتان، فصل ۳۲
۳۶. تاوادیا، پیشگفتار
۳۷. فصل ۱۳، بند ۱
۳۸. فصل ۶، بند ۴
۳۹. فصل ۱۸، یادداشت ۱
۴۰. فصل ۱۹، یادداشت ۱
۴۱. فصل ۲۲، بند ۲
۴۲. همان فصل، یادداشت ۴
۴۳. فصل ۲۰، یادداشت ۱
۴۴. وست، صص lxi - lxv ؛ تاوادیا، صص ۲-۳؛ کوتوال، صص ۵-۱۰؛ و نیز دستنویس K₂₀، دیباچه
۴۵. وست، صص lxvi - lxvii ؛ تاوادیا، ص ۶، ۳-۴؛ کوتوال، ص ۳؛ «ادبیات فارسی میانه»، صص ۳۹-۴۰
۴۶. فصل ۱۰، یادداشت ۳
۴۷. «درباره چند اصطلاح حقوقی به زبان پهلوی»، ص ۳۵۷
۴۸. خواستوانیفت، صص ۶۴-۸
۴۹. فصل ۹، یادداشت ۷
۵۰. تاوادیا، ص ۵

چند نشانه آوانویسی

أ = u	إ = i	أ = a
ای = ī	او = ū	آ = ā
یای مجهول = ē	واو مجهول = ō	
ج = ĵ	چ = ċ	ش = š
لا = lā		خ = x

0. pad nām ī yazadān ud jāhišn ī nek bawād! ān ī weh
tan-drustīh ud dēr-zīwišnīh ud ābād-xīrīh ī har wehān
ud frārōn-kunišnān, nāmčišt ōy kē rāy nibēsīhēm

به نام ایزدان و فال نیک باد! به تندرستی بهتر و دیرزیستن و خواسته
(= دارایی) آباد (= فرخنده و درست) همه نیکان و درست کرداران،
بویژه آن کس که برای او می نویسم!

1. čiyōn az abestāg paydāg, pad ĵud-dēw-dād guft ēstēd
kū ēn hašt¹ pāyag ī wināh pad dēn guft ēstēd: ast ī
framān, āgrift, ōyrišt ud arduš ud xwar ud bāzāy ud
yāt ud tanāpuhl.

چنان که از اوستا پیدا است در جد دیوداد گفته شده است که این
هشت پایه (=درجه و مرتبه) گناه در دین^۳ گفته شده است؛ <که
چنین است که فرمان^۴، آگرفت^۵، اویرشت^۶، و اردوش^۷ و خور^۸
و بازای^۹ و یات^{۱۰} و تنافور^{۱۱}.

2. framān-ē čahār stēr, ud har stēr-ē čahar drahm-sang.
āgrift ud ōyrišt ān ī kehīst tāwān, u-š arz-ē pad
nāmčišt. būd kē wēšīst drahm-ē guft. arduš, stēr¹²
sīh; xwar, stēr šast; bāzāy, stēr nawad; ud yāt,

stēr sad ud haštād; ud tanāpuhl, stēr sē-sad.

هر فرمان < گناه > چهار استیر^{۱۳}، و هر یک استیر چهار درمسنگ^{۱۴} است. < است >. آگرفت و اویرشت < گناهایی > دارای کمترین تاوان < اند > و ارزی (= بهایی، تاوانی) مشخص < دارند >. بود < کسی^{۱۵} > که بیشترین < ارز آنها را > یک درم < پول > گفت. < تاوان گناه > اردوش، سی استیر؛ < گناه > خور، شصت استیر؛ < گناه > بازای، نود استیر؛ و < گناه > یات، صد و هشتاد < استیر > و < گناه > تنافور، سیصد استیر < است >.

3. pad dadīh¹⁶ pōryōtkēšān¹⁷ ast kē pad-iš ŋud-dādestān būd hēnd. čē, nēw-gušasp¹⁸ az čāštag ī ādur-ohrmazd, ud sōšyāns az čāštag ī ādur-farrobāy narsēh, ud mēdyōmāh az čāštag ī nēw-gušasp ud abarag az čāštag ī sōšyāns be guft.

در داد (= قانون، رأی و فتوی) پوریوتکیشان^{۱۷} < پیدا > است که در این باره ناهمداستان بوده اند. چه نیوگشسب از چاشته^{۱۹} آدرهرمزد، و سوشیانس^{۲۰} از چاشته آذر فرنیغ نرسی، میدیوماه از چاشته نیوگشسب و ابرگ از چاشته سوشیانس < چنین > بگفت.

4. ud hamāg pōryōtkēšān pad ēn se čāštag ēstēnd, ud az-iš ast ī susttar ud ast ī saxttar ēstēnd.

و همه پوریوتکیشان بر این سه چاشته^{۲۱} هستند، و از آن < که گفته شد > هست که سست تر و هست که سخت تر باشند.

یادداشتها

۱- متن: **هفت** (= haft)؛ شماره این گناهان هشت است. وست ثبت دستنویسها را درست می‌داند و می‌کوشد تا ثابت کند که به‌دلیل افزوده شدن بعدی نام‌گناه «فرمان» (یادداشت ۴) در این فهرست یا یکی بودن دو گناه آگرفت و اویرشت (یادداشتهای ۶۰۵) - که ارز و تاوان برابر دارند - شماره هفت درست است. تاوادیا عدد هفت را سهو قلم می‌داند، زیرا «هشت پایه گناه» بازهم ذکر شده است (روایات داراب هرمزدیار، ۱۷، ص ۳۰۱ و ۳۰۴). و نیز در نیرنگستان همین فهرست برای پایه گناهان هست. نام اوستایی بازای ویات (یادداشتهای ۱۰۹ و ۱۰) هم که در وندیداد ۴ نمی‌آید، باقی است. بنابراین، تاوادیا احتمال می‌دهد که شایست ناشیست و نیرنگستان هر دو بجز وندیداد ماخذی دیگر نیز داشته‌اند (تاوادیا، ص ۱۳). این گناهان بنا بر تعریف خود در وندیداد (فرگرد ۴، بندهای ۱۷، ۳۰، ۳۴، ۳۷، ۴۰) و نیز فصل ۱۶ شایست ناشیست، و پنت پشیمانی بلند (زند خرده اوستا، صص ۶۵-۶۶) بر مراحل گوناگون ضربه‌زدن بر بدن مردم، از برگرفتن سلاح تا کشتن، دلالت دارد. نیز از عبارات اوستایی نیرنگستان پیداست که از همان دوران باستانی، این نامها به‌مثابه عناوینی برای هرگونه گناه به‌کار می‌رفته است و گناه در هر پایه، با تکرار یا جبران و پاک نشدن، به پایه بالاتر بدل می‌شده است (وندیداد ۴).

گذشته از تازیانه، بنا بر فصل ۱۶، بند ۶ شایست ناشیست، هر یک از این گناهان میزان معینی تاوان و پادافراه دارد: تاوان با خواسته گیتی، به‌صورت ارز و پول و در روزگار کهنتر با جانوران اهلی یا بهای آنها محاسبه و پرداخت می‌شده است، و پادافراه را با سنگ و وزن اندازه می‌گرفته‌اند و جنبه اخروی داشته است (یادداشتهای ۱۳ و ۱۴) و همین اوزان برای کرفه یا ثواب نیز به‌کار می‌رفته است. برای جبران (= wizarīšn، و جارش) گناه راههایی وجود داشته و یکی از آنها پرداخت تاوان (فصل ۸) و یکی دیگر انجام دادن کرفه‌ای همسنگ با گناه بوده است. در بامداد چهارمین روز درگذشت، گناه و کرفه در ترازوی زرین ایزددرشن سنجیده می‌شود. افزونی گناه و کاستی کرفه‌روان را به‌دو زخم می‌افکنند و کم گناهی و بسیاری کرفه او را به‌بهشت می‌برد. هم‌اگر هر دو برابر باشد، روان به همسنگان یا برزخ می‌رود.

کاربرد این اصطلاحات، دست کم در بخش بازمانده کتاب حقوقی مادیان هزار دادستان رواجی ندارد. احتمال آن هم هست که منظور از «پایه گناه» میزان اولیه تاوان یا پادافراه و نیز کرفه باشد که با مرور زمان افزایش می‌یابد و بر اثر تکرار چند برابر می‌شود.

← تاوادیا، صص ۱۳-۱۶؛ کوتوال، صص ۱۱۴-۵؛ «گناه و تاوان آن در نوشته‌های

پهلوی ساسانی»، صص ۱۲۵-۳۰

۲. اوستا: -vi.daēva. data؛ قانون ضد دیو؛ نام نوزدهمین نسک یا کتاب اوستای

عهد ساسانی در دینکرد (گناهها، صص ۲۸-۳۰) یا بیستمین آن در روایات داراب

هرمز دیار (ج، صص ۳-۱۲) و یکی از پنج کتاب اوستای موجود. آن را وندیداد هم

می‌نامند و مشتمل بر قواعد و قوانین فقهی است و هرچند مضامین آن با گاهان،

سرودهای آسمانی زرتشت، فاصله دارد، کتابی «در حذر کردن مردمان از کارهای بد و

از ابلیس... و در جمله شرح پلیدی و شرح آن» است که «الحال ما وشما بر آن یزشن

میکنیم و چون از نکت اسکندر کتابها را بازجستند و از هر نسکی نیافتند هیچ نسک

بجز ووینداد که تمام یافتند» (همان کتاب، صص ۱۲). این بیان، که دلالت بر ارجمندی

وندیداد در نظر زرتشتیان در طی تاریخ دارد، با استادهای متواتر به آن کتاب تأیید

می‌شود. در شایست ناشایست بجز جدیو داد، نامه‌های وندیداد (فصل ۱۳، بند ۱۹)

و نسک داد (فصل ۱۲، بندهای ۴، ۲۰، ۲۳) یعنی کتاب قانون و آیین نیز برای آن

به کار رفته است و بیش از دیگر نسکهای اوستا به آن استناد و اشاره شده است. ←

مقالاتی درباره زبان و نوشته‌های دینی پارسیان، صص ۱۲۳ - ۳۴

۳. قواعد و قوانین، و نیز فتاواها و نوشته‌های دینی.

۴. نخستین پایه گناهان است. نام آن در اوستا نمی‌آید و در فصل ۱۶، کتاب شایست

ناشایست تعریف نمی‌شود. در وندیداد پهلوی (فرگرد ۶، بند ۹، تفسیر، صص ۲۱۰س ۸)

اصطلاح framān spōxtan (= بدتعویق انداختن یا اجرا نکردن دستور یا

تقاضا) و در پنت پشیمانی بلند (زنده خرده اوستا، صص ۶۵) handarz framān

(= اندرز فرمان، دستور و تقاضا در وصیت یا توصیه و سفارش) می‌آید که «فرمان»

یا «فرمانی» شاید کوتاه شده آنها باشد. در این پنت، گناه «اندرز فرمان» سرپیچی

از وصیت در گذشتگان یا توصیه و سفارش مسافران تعریف شده است. تاوان و پادافراه

آن در منابع گوناگون یکسان نیست و به دلیل ارزش و نقشمندی وصیت در جهان

باستان، مثلا در تقسیم ارث خاندان، گاهی سبکترین گناه هم به‌شمار نمی‌آید.

ده ل ۳۱ در بند ۲، شاید کوتاه شده framānī(g) (فرمانی، گناه

منسوب و مربوط به فرمان سپوختن یا اندرز فرمان) باشد.

← یادداشت ۱، و مراجع آن

۵. اوستا: -agerəpta؛ تاوان و پادافراه آن در منابع گوناگون یکسان نیست.

← یادداشت ۱، و مراجع آن

۶. اوستا: -ava. oirišti؛ تاوان و پادافراه آن در منابع گوناگون یکسان

نیست. ← یادداشت ۱، و مراجع آن

۷. اوستا: -arəduš؛ تاوان و پادافراه آن در همه جا سی‌استیراست. ←

یادداشت ۱، و مراجع آن

زرتشتی دیده می‌شود، خودداری شد.

۲۱. ← یادداشت ۱۹

بند ۲: برای قو. ← فصل ۱۱، بند ۲ و ۳ (ص ۱، س ۹ کوتوال)

1. čē!pad sedīgar fragard ī ĵud-dēw-dād ī mēdyōmāh paydāg
 kū [ka be zūr gyan dād] andar ān zamān ka gyān be šawēd,
 ka-š sag-ē andar pāy bast ēstēd; pas-iz nasuš abar ōh
 dwārēd ud pas ka-š dīd, ā-š nasuš ōh zad.

هان! در فرگرد^۱ سوم جدیدیوداد میدیوماه پیدنا > است < که در آن زمان
 که جان > از تن < بشود، اگر سگی در > کنار < پای او (= شخص
 میرنده) بسته باشد؛ پس نیز > چون < نسوش بر > وی < هجوم ببرد،
 آنگاه چون > سگ < آن > جسد < را دید، پس نسوش^۳ رانده شود^۴

2. ēn kū sag kē nasuš zanēd kadār? pasušhōrw^۵ ud wišhōrw^۶
 ud wohūnazg^۷ ud tarrog^۸ ud rōwīg(?)^۹, ud pad rōwīg(?)
 ĵud-dādestān bud hēnd: wind-ohrmazd az čāštag ī abarag
 be guft kū nē zanēd.

این که > آن < سگ که نسوش را براند، کدام > است < ؟
 سگ گله^۵ و سگ خانه^۶ و سگ شکارگر^۷ و توله^۸، و > سگ < اروپاه
 گونه^۹، و دربارهٔ اروپاه گونه > صاحبان رای < ناهمداستان بوده اند:
 وند هر مزد از چاشتهٔ ابرگ بگفت که > اروپاه گونه نسوش را < نراند.

3. sag nasuš pad ān zamān zanēd ka gōšt wēnēd, ka mōy
 ayāb nāxun wēnēd, nē zanēd.

سگ نسوش را در آن زمان براند که گوشت < مرده > را ببند، اگر < تنها > موی یا ناخن < او > را ببند < نسوش را > نراند.

4. sag-iz ī kōr, pad ān zamān zanēd ka pōzag abar nasā nihēd¹¹, ud ka abar mōy ayāb nāxun nihēd, nē zanēd.

سگ کور نیز، در آن زمان < نسوش را > براند که پوزه برسانهد، و اگر بر موی یا ناخن < آن > پوزه < نهد >، < نسوش را > نراند.

5. murwag kē nasuš zanēd se hēnd: sār ī gar ud warāš ī syā ud karkas. murwag-iz pad ān zamān zanēd, ka-š sāyag abar abganēd. andar āb ud ābgēnag ud ēwēnag ka-š wēnēd, nē zanēd.

< آن > مرغ که نسوش را می رانند، سه < مرغ > اند: سارگر (= کوهی) و کلاغ سیاه و کرکس. و مرغ نیز در آن زمان < نسوش را > براند که سایه بر آن (= جسد) افکند. در آب و آبگینه و آینه، چون آن (= جسد) را ببند، < نسوش را > نراند

6. zan ī ābustan wind-ohrmazd guft kū pad dō mard barišn, har dō pad baršnūm be šōyišn; ud nasā ka be barēnd, sar¹² ō hazzān ōrōn kunišn.

وند هر مزد گفت که < اگر جسد > زن آبستن را با دومرد ببرند، هر دو به برشوم باید شستشو کنند؛ و چون نسا را ببرند، < پس ابتدا > باید سر < جسد > را درون دخمه کنند^{۱۲}.

7. ud padwēšag rāy, dō pad ēk bār nē barišn ud dō pad ēk¹³ mardōm ne šāyēd: sag-ē ud mardōm-ē šāyēd.

به علت < سرایت > عفونت، دو < جسدرای > به یک بار نباید حمل کنند، و دو < جسدرای > با یک مردم (= کسانی واحد) < حمل کردن > مجاز نیست. < هر یکی را هم سگی > < دیگر > و مردمی < دیگر > شاید (= می باید)^{۱۳}.

8. har kē pahrēz ī nasā dānēd, šāyēd: kōdak dō ī hašt sālāg kē pahrēz dānēd, šāyēd; zan dō ī daštan, ayāb dō ī nasā, ayāb mard-ē ud zan-ē ud aburnāyag-ē ī hašt sālāg, šāyēd.

هر که پرهیز (= آداب و آیین) نسا < حمل کردن > داند، شاید (=مجاز است) < که آن را حمل کند >: دو کودک هشت ساله که پرهیز < حمل نسا > داند، شاید؛ دو زن دشتان یا دو < زن > که نسامند^{۱۴} < باشند، > یا مردی وزنی و نابرنایی هشت ساله، شاید < که جسد را حمل کنند > .

9. hamāg nihuftag nē barišn, čē, nasā nigānīh. pad wārān burdan margarzānīg.

< جسد را > سراسر نهفته (= پوشیده) نباید حمل کرد، چه < در حکم > دفن نسا < است^{۱۵} > . بردن < مرده > در باران، < گناه > مرگ‌گزائی < است > .

10. ka abr hēmōn¹⁶ būd ēstēd, az xānag be burdan pādixšā, ud ka pad rāh wārān gīrēd, abāz ō xānag āwurdan nē pādixšā; ud ka pēš dahlīz-ē ast, anōh be ēd nihēd. ān kē-š dahlīz xwēš, ka-š bīm-ē, pādixšā ka andar nē hilēd. u-š pas be ō gyāg barišn ud ka āb ēd nēzag balāy andar ēstēd, pas-iz be nihēd, be awarēd.

چون < آسمان از > ابر آکنده^{۱۶} بوده باشد، < جسد را > از خانه بردن جایز < است >، و چون در راه باران گیرد، باز به خانه آوردن < آن > جایز نه < باشد >؛ و چون < در > پیش (= در نزدیکی) دهلیزی باشد، < جسد را در > آنجا می‌تواند بنهد. < آن کس > را که دهلیز متعلق به اوست، اگر بیمی < باشد >، جایز < است > که < جسد >

را در < آن دهلیز > راه ندهد. پس، آن را به جای < خود > (= دخمه) باید بُرد و هر چند آب به بلندی یک نیزه بر ایستند، پس نیز < جسد را در دخمه > باید بنهد < و باز > آید.

11. mēdyōmāh guft kū: hadi warr-ē azabar ī ān gyāg be ē bandēd, azēr hušk be ē kunēd ud nasā azēr ī ān warr be ē nihēd, warr stānēd, be āwarēd!¹⁷

میدیو ماه گفت که هان! < حامل جسد > باید سایبانی بر فراز آن جای ببندد، زیر < آن را > همی خشک بکند و نسا راهمی زیر آن سایبان بنهد؛ < آنگاه > سایبان را بر گیرد < و جسد را به دخمه > بیاورد.^{۱۷}

12. az panjom fragard ī jud-dēw-dād mēdyōmāh ēdōn gōw-ēnd kū ān gyāg kū-š gyān be šawēd, ka abar wistar-ag-ē be mīrēd ud mōy-ē ayāb handām-ē ō bālēn-gāh ud zamīg ēstēd, hambun-iz ham-gōnag, rēmanīh zamīg tā ō āb frōd barēd.

از فرگرد پنجم جدیو داد میدیو ماه، چنین گویند که < در > آن جای که وی (= کسی) را جان < از تن > بشود، چون بر بستری بمیرد و مویی یا اندامی < از او > بر بالین گاه و < بر > زمین ایستد (= تماس یابد و قرار گیرد)، < هر چند > اندکی < باشد > همان گونه (= اندازه و مقدار جای)، زمین ریمنی را تا به آب < زیر زمین، در خود > فرو می‌برد.^{۱۸}

13. ud ka abar taxt, pāyag abāg zamīg nē ēw-kardag, ka-š mōy-ē ayāb handām-ē abāz ō taxt ēstēd, frōd nē barēd.

و چون بر تخت < بمیرد و > پایه < آن تخت > با زمین یکساخت نه < باشد >، پس اگر < تار > مویی یا اندامی از وی بر تخت باز ایستد (= قرار گیرد)، < زمین ریمنی را در خود > فرو نبرد.

14. ka abar zamīg ī gač-kard be mīrēd, gač rēman ud ka ān gač be kanēnd ud did abāz rēzēnd, pāk.

چون بر زمین مفروش از گچ بمیرد، گچ ریمن > است < و اگر آن گچ را بکنند و > گچی < دیگر باز ریزند، > پس آنجا < پاک > است < .

15. ka abar sang-ē be mīrēd, ud sang abāg zamīg ēw-kardag, sang pad sāl drahnāy, abāg zamīg pāk be bawēd; ud ka ān sang¹⁹ be kanēnd, sang rēman ud andar zamān ōh šoyišn.

چون بر سنگی بمیزد، و سنگ بازمین یکساخت > باشد <، و سنگ در طی یکسال، بازمین پاک بشود؛ اگر آن سنگ را بکنند، سنگ ریمن > است <، و در زمان (= بیدرنگ) همانا باید > آن را < شست.

16. ka sang abāg zamīg ast ī ēw-kardag ud ast ī ĵud-kardag, ud abar be mīrēd, sang ān and gyāg čand nasā abar mad, rēman. ka-š be hilēnd, pad sāl drahnāy abāg zamīg pāk be bawēd; ud ka be kanēnd sang hamāg rēman andar zamān ōh šoyišn. ka sang abāg zamīg nē grift²⁰ ēstēd, azabar zamīg, sang hamāg rēman, andar zamān ōh šoyišn.

چون سنگ بازمین > بخشی < یکساخت است و > بخشی < جدساخت است و > کسی < بر > آن < بمیرد. سنگ آن اندازه جای که نسابر > آن < آمده است، ریمن > است < . هر گاه آن را رها کنند، در طی سال، > همراه < با زمین پاک بشود؛ و اگر > آن را < بکنند، همه سنگ ریمن > است <، در زمان > آن را < همانا باید شست. هر گاه سنگ با زمین > یکساخت و < گرفته نباشد، > و < بر فراز زمین > باشد < همه سنگ ریمن > است <، و < در زمان > آن را < همانا باید شست.

۸. اوستا: xvara- ؛ تاوان و پادافراه آن در همه جا شصت استیر است. ← یادداشت ۱، و مراجع آن
۹. اوستا: bāzu. jāta- ؛ نام آن در وندیداد نمی‌آید و در پهلوی به صورت bāzā zanišnīh (تاوادیا، ص ۱۳) ذکر می‌شود. گناه بازای «زدن زخم بردست یا شکستن آن، چنان‌که سه انگشت بریده شود» (پنت پشیمانی بلند، زندخرده اوستا، ص ۶۶)، و تاوان و پادافراه آن همه جا نود استیر است. ← یادداشت ۱، و مراجع آن
۱۰. اوستا: yāta- ؛ نام آن در وندیداد نمی‌آید. «شکستن پای یا زدن زخمی به اندازه سه تا چهار انگشت برپای» گناه یات است (پنت پشیمانی بلند، زندخرده اوستا، ص ۶۶)، و تاوان و پادافراه آن همه جا صد و هشتاد استیر است. ← یادداشت ۱، و مراجع آن
۱۱. اوستا: paratō.tanu-, tanu.pərəθa-, pəsō.tanu- سنگینترین گناهی است که تاوان دنیوی دارد و هشت تا پانزده تنافور معادل گناه مرگ‌رزان است، یعنی گناهی مستوجب مرگ (روایات داراب هرمزدیار، ج ۱، ص ۳۰۴). «زدن زخمی که مردم را لنگ کند یا از کار کردن بیندازد یا اندازه آن زخم پنج انگشت تا یک گره، یعنی ده انگشت باشد.» یک تنافور گناه (پنت پشیمانی بلند، زندخرده اوستا، ص ۶۶)، و تاوان و پادافراه آن همه جا سیصد استیر است، و سیصد استیر تروتی است که در روزگار ساسانیان، هر خانواده با داشتن آن دیگر نداشت و بی‌چیز شمرده نمی‌شد (فصل ۸، یادداشت ۸). ← یادداشت ۱، مراجع آن
۱۲. متن: **فقی** ؛ به پیروی از تاوادیا چنین قرائت شد.
۱۳. استیر (=سیر)، همانند درم، هم واحد وزن است و هم واحد پول. از آنجاکه سنجیدن کرفه و گناه در ترازوی رشن‌ایزد، در روز شمار مطرح است، ونیز واژه «وزن» برای این اندازه‌گیری به کار رفته است (روایات داراب هرمزدیار، ج ۱، ص ۳۰۱)، وست و دیگران معنای اول را درست دانسته‌اند. تاوادیا آن را واحد پول می‌گیرد، زیرا هم واژه «ارز» در این بند به کار رفته است و هم از پرداخت تاوان و جریمه، حتی در اوستا به صورت پرداخت بها یا عین جانوران اهلی کوچک و بزرگ و متوسط یاد شده است. باید افزود که اصطلاح tōzišn pad xwāstag ud puhl pad aštar ud srōšōčarnām (= تاوان با خواسته و تنبیه با شلاق و تازیانه) به کار رفته است (خواستوانیفت، ص ۴۱). برای مثال، در مادیان هزار دادستان. تاوان تجاوز به زن کسان سیصد استیر است که باید به سالار، یعنی شوهر یا پدر یا مرد دیگری که بزرگی دودمان است، پرداخت شود (ص ۷۳، س ۷). معهذ، هنگامی که از کرفه و سنجیدن آن با استیر و درم سخن می‌رود، معنای وزن از آن برمی‌آید، بویژه که این دو مفهوم، در فصل ۱۶ شایست ناشایست در کنار یکدیگر ذکر شده‌اند: تاوان و پادافراه، تاوان دنیوی است و با پول اندازه‌گیری می‌شده است، و پادافراه اخروی است و آن را با


سنگ و وزن می‌سجند: «کرفه به سنگ زیاد شود» (صد درنثر، ص ۲، س ۱۵).

← یادداشت ۱۴.

۱۴. درم هم مانند استیر، واحد پول ونیز وزن است. با وجود این. بعید می‌نماید که از واژه «درم سنگ» معنای پول برآید. ← تاوادیا، صص ۱۵ - ۱۶؛ تمدن ایران




ساسانی، ص ۲۵۰

۱۵. منظور دهنده فتوی و صاحب رای و نظر است؛ دستور چاشیدار: «که هستند بظاهری اندر هر دو جهان من دستور چاشیدار یعنی هر که فرمان اینجهان و آن جهان بیاموزد» (خورده اوستا. دستور تیرانداز، ص ۱۱) ← یادداشت ۱۹

۱۶. متن: ؛ این واژه، مثلاً، در دینکرد (مدن، ص ۴۵۱، س ۱) هم به کار رفته است.

۱۷. اوستا: *paoiryō. tkaēša-*؛ پوریوتکیشان آموزگاران ودانیان

نخستین در آیین زرتشتی‌اند و تسر پوریوتکیش یکی از آنان است (دینکردمدن، ص ۴۰۶، س ۶). در شایست ناشایست بارها به پوریوتکیشان و شیوه آنان اشاره می‌شود و نیز ظاهراً نام‌های خاصی که خواهد آمد، از آن همان آموزگاران و چاشیداران و پوریوتکیشان است که آیین زرتشتی را، به شکلی که اینک می‌شناسیم، ساخته و احکام دینی و شرعی آن را پدید آورده‌اند. ← زبان ادبیات پهلوی، ص ۷۸

۱۸. نام این مفسر اوستا و دستور چاشیدار در دست‌نویسهای گوناگون به شکل  نوشته می‌شود. صورت درست آن باید  یا  باشد که در زند فرگرد و نندیداد هست (دست‌نویس TD₂، ص ۵۰۹، س ۱۰؛ ص ۵۳۷، س ۵؛ و جزاینها)؛ و موارد دیگر (مثلاً زندون‌دیداد ص ۶۶، س ۴، ص ۷۰، س ۱۱؛ ص ۳۱۸، س ۲) همین قرائت را تأیید می‌کند.

۱۹. از مصدر *čāšīdan* = آموختن؛ به همین صورت در فارسی زرتشتی به کار

رفته است (مثلاً روایات داراب هرمزدیار، ج ۱، ص ۱۲۱، س ۱۵ و ۱۶) و نیز واژه چاشیدار در فصل ۱۳، بند ۲۹، واژه *čāšīšn* می‌آید و نیز مثلاً در عادیان هزار دادستان، از اختلاف چاشته میدیوماهی و ابرگی در تقسیم ارث یاد شده است (ص ۵۲؛ نیز ص ۲۲، س ۵ و ۶؛ ص ۲۶، س ۶؛ ص ۳، بخش الف. س ۶؛ و نیز فصل ۳، یادداشت ۱۸) و نیز روایت امیداشاوهیشتان (ص ۸۲، س ۶)، «میدیوماهی و ابرگی و پیشگیری باشد که در زند فرگرد و نندیداد بارها از آنها سخن می‌رود (مثلاً، ص ۵۷۱؛ صص ۵۷۳ - ۴؛ صص ۵۸۰ - ۹؛ ص ۶۳۰، س ۱۰ و ۱۱). ← زبان و ادبیات پهلوی، ص ۴۶

۲۰. برای سهولت تلفظ و حفظ شکل آشناتر از آوردن صورت سوسیوس (مثلاً، روایات داراب هرمزدیار، ج ۲، ص ۳۵۷)، شوشیوس، سوشیوس، که در فارسی

17. ʃargēn, ādurestar, ka-š <nasā ud²¹>zan ī daštān handām abar rasēd, har dō rēman; ud namak ud gač ī pad kardag ī sang²², ēdōn čiyōn sang.

سرگین و خاکستر، چون نساواندام زن دستان بر آن رسد، هر دو ریمن > است؛ و نمک و گچ که به کردار سنگ > باشد، چنان > است < چون سنگ.

18. agar abar bān-ē be mīrēd, ka-š handām-ē ayāb mōy-ē abāz ō kanār ī bān ēstēd, bān tan masāy tā ō <tuhīg, ud zamīg tā ō >²³ āb, rēman; ud hamāg barsom ī andar ān xānag, ud az ān gyāg kū rēman īh frōd barēd, tā ō barsom sīh gām ī se pāy ast, ē barsom nē rēman. ud ka-š mōy ayāb handām ō fragān nē mad ēstēd, bān tā ō tuhīg rēman.

اگر بر بامی بمیرد، هر گاه اندامی یا مویی از وی به کنار بام باز ایستد، بام به اندازه تن > وی < تابه تهیگی، زمین تابه آب > زیر زمین >، ریمن > است. و > نیز همه برسمی که در آن خانه > است < پس از آن جای که ریمنی را > در خود < فرومی برد > اگر < تابه برسم، > به اندازه > سی گام سه پای > فاصله > باشد، همی برسم ریمن نه > شود. و هر گاه موی یا اندام او بر فرگان^{۲۴} نیامده باشد، بام تابه تهیگی (= فضای زیر سقف) ریمن > است <.

19. ud ka abar raf-ē²⁵ be mīrēd, tan masāy tā ō āb rēman; sāl drahnāy, abāg zamīg pāk be bawēd:

و اگر بر رفی بمیرد، به اندازه تن > وی < تابه آب > زیر زمین >، ریمن > است و در طی سال بازمین پاك بشود.

20. puhl ī bastag ēdōn bawēd čiyōn bān.

< حکم > پل بسته (= ساخته شده) ایدون باشد چون < حکم > بام.

21. ka abar bān ī warm-ē be mīrēd, ān-iz ēdōn bawēd
čiyōn bān.

چون بر بام آب انباری بمیرد، < حکم > آن نیز ایدون باشد چون
< حکم > بام.

22. ka andar warm-ē be mīrēd, ka-š handām-ē ayāb mōy-ē
ō fragān³⁰ nē ēstēd, rēmanīh frōd nē barēd; ud ka-š
abāz ēstēd, frōd barēd. pādixšā ka be kanēd ud did-
iz abāz rēzēd, ud pāk.

چون در آب انباری بمیرد، اگر اندامی یا مویی از وی، بر فرگان
< آب انبار > نایستد، < زمین > ریمنی را < در خود > فرو نبرد؛ و اگر
< اندام یا موی > وی بر < بر فرگان > باز ایستد، < پس زمین ریمنی را >
فرو می برد، جایز < است > که < پوشش کف آب انبار را > بکنند و
< پوشش > دیگری < بر آن > باز ریزند، پس پاك < است >.

23. ka pad xafaqīh ud rasan andar galōg be mīrēd, ka-š
be ōbastan bīm nēst, frōd nē barēd; ud ka-š be ōba-
stan bīm, ka-š ān bīm az kust-ē, pad ān kust frōd
barēd; ud ka be ōbast, ān and frōd barēd čand ōbast.

چون با خفگی و رسن در گلو بمیرد، اگر < با > افتادن وی بیم
< بر سیندارمذ > نیست^{۲۶}، < زمین ریمنی را > فرو نبرد؛ و اگر
< بواسطه > افتادن وی بیم < بر سیندارمذ رسد >، هر گاه وی را
آن بیم از یک سو < باشد >، در آن سو < زمین ریمنی را در
خود > فرو برد؛ و چون < جسد بر زمین > بیفتد، آن اندازه < از
زمین ریمنی را در خود > فرو می برد که < جسد بر آن > افتاده
است.

24. ka rāst nišast ēstēd, be mīrēd; ka-š az kust-ē ōbastan bīm, ān kust-ē; ud ka az har [kust-ē] čahār kust bīm, pad har čahār kust, frōd barēd; ud ka be ōbast, ān and gyāg čand ōbast, frōd barēd.

چون < کسی > راست نشسته باشد < و > بمیرد، اگر از یک سو < با > افتادن وی بیم < بر سپندارمذ رسد >، آن یک سو، و اگر از هر چهار سوی، < با افتادن وی > بیم < بر سپندارمذ رسد >، در هر چهار سو < زمین ریمنی را در خود > فرو می برد؛ و چون بیفتاد، آن اندازه جای که افتاده است، < زمین ریمنی را در خود > فرو می برد.

25. ud ka abar draxt-ē be mīrēd, ka-š pōst tarūn, ud az be ōbastan bīm nēst, frōd nē barēd; ud ka-š bīm tan masāy frōd barēd.

و چون بر درختی بمیرد، هر گاه پوست آن (=درخت)، تر > باشد < و از افتادن > وی سپندارمذ را < بیم نیست >، < زمین ریمنی را در خود > فرو نبرد؛ و اگر بیم < از افتادن > وی < بر سپندارمذ رسد >، زمین ریمنی را < به اندازه تن > آن کس، در خود < فرو می برد >.

26. ud ka draxt pōst hušk, ka-š bīm ud ka-š nē bīm, frōd barēd.

و چون درخت را پوست خشک > باشد <، چه < از افتادن > وی < بر سپندارمذ > بیم < رسد > و چه < از افتادن > وی < بر سپندارمذ > بیم نه >، رسد، زمین ریمنی را در خود < فرو می برد >.

27. ka abar tāk ī draxt be mīrēd ī tarun, ka-š az be ōbastan bīm nēst, frōd nē barēd.

چون بر شاخه درختی بمیرد که تر > باشد <، اگر از افتادن وی > بر سپندارمذ < بیم نیست >، < زمین ریمنی را > فرو نبرد.

28. ud ka-š bīm, ayāb tāk ī draxt ē hušk, ka-š hambun-iz mōy-ē ayāb handām-ē abāz ō draxt ī mādagwar ēst-ēd, tan masāy frōd barēd.

و اگر < از افتادن > وی < برسپندارمند > بیم < رسد >، یا شاخه درخت همانا خشک < باشد >، اگر از وی اندک مویی یا اندامی بر درخت اصلی (=تنه درخت) باز ایستد، < پس > به اندازه تن < وی >، زمین ریمنی را درخود < فرو می برد >.

29. ud ka-š abāz ō draxt ī mādagwar nē ēstēd— bē ka-š. az be ōbastan bīm tā frōd nē barēd.

و اگر < مویی یا اندامی > از وی بر درخت اصلی (=تنه درخت) باز نایستد— مگر آنگاه که از افتادن وی بیم < بر سپندارمندرسد >— تا (= پس) < زمین ریمنی را در خود > فرو نبرد.

30. ka-š našāy-ē az bēron pad xumb-ē abāz ēstēd, kē-š may andar, ā xumb rēman, may pāk.

چون نسایی از بیرون بر خمی باز ایستد (= قرار گیرد) که می در آن < است >، پس خم ریمن، < اما > می پاك < است >.

31. ud ka andarōn, andar xumb, ud andar may be mīrēd, agar-iš hambun-iz mōy-ē, ayāb garzag pad xumb abāz nē ēstēd, may rēman ud xumb nē rēman.

و چون اندرون، در خم، در می بمیرد، اگر اندک مویی < یا اندامی از نسا، و > یا گرزه (= مار، موش) بر خم باز نایستد، می ریمن < است > و خم ریمن نه < باشد >.

32. ka xumb ī rōxn andar, u-š az bēron nasā pad-iš abāz ēstēd, ēd-iz ka-š andarōn ēstēd; ēd rāy čē rōxn bēron āyēd ud abāz ō andarōn šawēd, har dō rēman.

xumb ud rōān; ud xumb-iz pad huškwār²⁷ čiš andar
kardan nē šāyēd.

چون خمی که روغن در < آن باشد >، از بیرون نسا بر آن باز ایستد،
< پس > این نیز < چنان باشد > که < نسا > در درون آن ایستد؛ زیرا
که روغن بیرون آید و باز به درون رود، هردو ریمن < است >: خم
و روغن؛ و خم را در خشکی نیز < هیچ > چیز در < آن > کردن نشاید
(= جایز نیست).

33. ka garzag-ē andar xumb-ē kē may andar, har dō agār
ud rēman; čē padwēšag kunēd.

چون گرزهای (= ماری، موشی) در خمی < باشد > که می در < آن
است >، هردو کار نابدنی و ریمن < است >، زیرا سرایت عفونت می کند.

34. ud ka ĵordā andar, ā xumb rēman ud ĵordā pāk, ud
ka < andar > andarōn ī xumb, hambun-iz abāz ō
xumb nē ēstēd, ĵordā ān and gyāg čand garzag āwarēd
mališn-ī garzag abar šud ēstēd, ē mālišn ī garzag
šuhr ast ān < ī > mīrišn²⁸ - be stānišn ud be abga-
nišn.

و چون غله در درون < خم باشد >، اگر گرزهای در کنار خم بمیرد،
پس خم ریمن و غله پاک < است >، و اگر در اندرون خم < بمیرد >،
چنان که < هیچ > اندامی از وی < بر خم باز نایستد >، غله را < از >
آن چند جای که گرز < بر آن > تماس یافته است - < یعنی > که
< پلیدی > گرز بر < آن > رفته باشد، < و > همانا < محل > تماس
منی گرز است در مردن -، < پس >، آن مقدار غله را < باید بر - >
گرفت و < به دور > افکند.

35. ud ka mōy ayāb nasā hambun-iz abāz ō xumb ēstēd,
xumb rēman; bē pad huškwār šāyēd.

و چون موی یا اندکی نسابر خم بازایستند، خم اریمن <است> امادر خشکی < استفاده از آن > مجاز است.

36. xišt ud xāk ud čārug pad čiš ī xwēš ŋud-kardag, ud abāg zamīg ēw-kardag. pad čiš ī xwēš ŋud-kardag būdan ēd kū ān and gyāg čand nasā abar rasēd, rēman; abāg zamīg ēw-kardag būdan, ēd kū rēmanīh tā ō ab frōd barēd.

خشت و خاک و ساروج بخودی خودجد ساخت و با زمین یکساخت <است>. بخودی خود جد ساخت بودن، این < است > که آن اندازه جای که نسابر < آن > رسد، ریمن < است >؛ و < با زمین یکساخت بودن، این > است < که ریمنی را تا به آب > زیر زمین < فرومی برد.

37. sargēn ud ādurestar ud ārd, ud abārīg čiš ī ārdag, pad čiš ī xwēš ēw-kardag ud abāg zamīg ŋud-kardag. pad čiš ī xwēš ēw-kardag būdan, ēd kū-š ka-š nasā abar rasēd, hamāg rēman; ud abāg zamīg ŋud-kardag būdan, ēd kū ka-š nasā abar rasēd, zamīg rēman nē kunēd²⁹.

سرگین و خاکستر و آرد، و دیگر چیزهای آردی (=گردمانند)، بخودی خود یکساخت و با زمین جد ساخت < است >. بخودی خود یکساخت بودن، این < است > که چون بر آن نسا بر رسد، همگی ریمن < شود >؛ و با زمین جد ساخت بودن، این < است > که چون نسا بر آن رسد، زمین را ریمن نکند.

38. xānag-ē kē yazišn sāxt ēstēd, u-š sag ayāb mardōm andar be widerēd, naxust kār ēn kunišn kū ātaxš az anāgīh be bōxtišn. agar-iz ātaxš ēdōn be tuwān bur-

dan kū pad se gām ī nasā, be barēnd; pas-iz be barišn
ud dēwār nē burišn.

خانه‌ای که یزشن < در آن > ساخته باشد و سگ یا مردم در آن
در گذرد، نخست کاراین باید کرد که آتش را از بدی بایدرهانید
نیز اگر آتش را ایدون بتوان برد که درسه گام < فاصله > از نسایبَرند،
پس نیز < آن را چنین از خانه > بیاید برد، و دیوار را نباید برید.

39. rōšn guft ē gilēn ōh brīnišn, gačēn nē brīnišn. azēr
ud azabar, pad bōdozētīh ī dēwār, nē āmār.

روشن گفته است که < دیوار > گلی را همانا باید برید، < و دیوار >
گچی را نباید برید. برای بردن آتش، اگر زیر و بالای < دیوار >
بشکافند، آن کار < به عنوان > گناه < بویوزد^{۳۰} > در مورد < دیوار >
شمرده نه < می شود >.

40. ātaxš andar se gām ī nasā hurdan, tanāpuhl-ē wināh;
ud ka tābišn ō nasā rasēd, margarzān.

آتش را در سه گام نسا بردن، یک تنافور گناه است < و چون تابش
> آن < به نسا رسد >، < گناه > مرگزان است.

41. xwarišn ī sāxtag andar ān xānag hamāg agār, ud ān ī
nē sāxtag, nō šab, māh drahnāy andar abāyēd.

خوردنی ساخته (= آماده) در آن خانه همه بکار ناپردنی
(= غیر قابل استفاده) است < و آن که ساخته نه > باشد، گذشتن <
نه شب > یا < مدت > یک < ماه^{۳۱} > بر آن < ضرور است >.

42. watarag-iz ham-gōnag, bē ān ī pad tan dārēd, ān-iz
ī andar ān zamān nē pāk, čē, andar kār ēstēd.

< حکم > جاهه نیز < به > همان گونه است، مگر آن را که بر تن داشته

باشد، > که < آن نیز اندر آن زمان (= نه شب یا یکماه) پاک نه > شود، چه، در کار (= حال استعمال) بوده است.

43. ud zōhr-iz ī stad ēstēd ud ān gyāg ēstēd, zamānīp
be ō āb barišn, jiw-iz — jum — ham-gōnag.

و زوهر^{۳۲} را نیز که بر گرفته شده است، و آن را > که در < جای نخستین خود > است، در زمان باید به آب برد، > حکم < شیر- > که آن را < جوم > خوانند^{۳۳} - نیز > به < همان گونه > است.

44. yašt jāmāg, wind-ohrmazd guft kū nō šabag , māh
drahnāy andar abāyēd; dibīr guft kū hād! ka dast-
šōy kunēnd, be šōyēd, andar zamān pāk be bawēd.

> درباره < جامه یشت^{۳۴}، و ندهرمزد گفت که < گذشتن > مدت نه شب < یا > یک ماه < بر آن > ضرور است.^{۳۵} دبیر گفته است که همان! چون دستشوی^{۳۶} < بر آن > کنند > و < بشوید، در زمان پاک بشود.

45. agar andar xānag-ē ast ē ganjēnag-ē ud andar dargāh
be mīred, agar ēdōn kū dar frāz kunēnd ud nasā ō ēn
kustag āyēd, tuhīg ī ēn kustag rēman, ud agar nasā
ō ān kustag āyēd, tuhīg ī ān kustag rēman; ka ō har
dō kustag āyēd, ēwāz tuhīg ī dargāh tanīhā rēman,
xānag har dō pāk.

اگر در خانه‌ای (= اطاقی) گنجینه‌ای باشد و در درگاه > آن برمیرد، اگر چنان > باشد < که چون در فراز کنند (= بیندند یا بازکنند)، پس نسا به این سوی آید، فضای این سوی ریمن > است، و اگر نسا به آن سوی آید، فضای آن سوی ریمن > است؛ اگر به هر دو سوی آید، فقط فضای درگاه بتنهایی ریمن > و < خانه (= اطاق و اطاقک) هر دو پاک > است.

46. ud gumbad ī ātaxšān ī wahram, tuhīg rēman nē bawēd.

و گنبد آتشان بهرام را تهیگی (= فضای درون) ریمن نشود.^{۳۷}

47. aqar pad wiškar be mīrēd, xwarišn ī sāxtag ī andar
se gām hamāg aqār, ud bē az čahār gām, nē rēman.

اگر در بشکرد^{۳۸} (= شکار گا هویابان) بمیرد، خوردنی ساخته که
در سه گام > او باشد >، همه به کار نبردنی > است >، و بیرون از
چهار گام، ریمن نه > شود >.

48. xwarišn ī sāxtag, ēn čiyōn nān ud gōšt ī puxtag,
brišttag ud xwardīg ī kardag.

خوردنی ساخته چیزهایی چون نان و گوشت پخته > یا < برشته و
خوردی^{۳۹} آماده شده > است >.

49. ud warr ī ātaxš ī wahrām, pad paymānag, rēman ōh
bawēd.

و پوشش (= خاکستر) آتش بهرام، به اندازه > معین >، همانا ریمن
شود.

50. ātaxš ī pad ān xānag andar barēnd kē nō šabag ud māh
drahnāy pad pāk būdan andar abāyēd, pad andar burdan
tanāpuhl-ē wināh ud pad abrōxtan, tanāpuhl-ē; ud har
xwargī be mīrēd, be mārēd, tanāpuhl-ē wināh.

آتش را که در آن خانه (= اطاق) بپرند که > گذشتن > مدت نه شبه
> یک > ماهه برای پاکشدن > آن > ضرور است، برای درون بردن
> آتش >، یک تنافور > گناه >، و برای افروختن > آن >، یک تنافور
> گناه >، و > برای > هر اخگر که > از آن آتش > بمیرد > یا
بماند، یک تنافور گناه > خواهد بود >.

51. āb-iz pad andar burdan, framān-ē wināh, ud pad ān gyāq kū-š gyān be šawēd āb rēxtan, tanāpuhl-ē wināh, ud pad ǰud gyāq rēxtan, yāt-ē wināh.

آب را نیز، برای درون بردن > در آن اطاق پاک نشده >، یک فرمان گناه، و > برای < آب ریختن در آن جای که او راجان > از تن > بیرون، یک تنافور گناه، و > برای آب < ریختن در جای دیگری > از آن اطاق < یک یات گناه > است.

52. ud pādya bīh, pad andar burdan hamāg abādyāb.

و پادیابی^{۴۰} (= چیزهای پادیاب و تطهیر شده) با درون بردن > در چنین اطاقی < همه بی پادیاب > شود.

53. ud kē a-xwēškārīhā andar awiš šawēd, har bār-ē tan, wastarag be šōyišn ud u-š tanāpuhl-ē wināh, ud ka xweškārīhā andar šawēd, nē kirbag ud nē wināh.

و هر که بی ضرورت^{۴۱} در آن (= اطاق ریمن) بیرون، هر باری باید تن و جامه بشوید و او را یک تنافور گناه > باشد >، و اگر به ضرورت در > آن < رود، > او را < نه کرفته و نه گناه > باشد.

54. ud ēn rēmanīh hamāg andar ān teha⁴² amār ī ka gyān. be šawēd. tuhīg ī rēman ham-garzagīh ī pad gōšt ud pad-iz mōy ud nāxun ōh bawēd.

و این ریمنی همه در آن مکان^{۴۲} به شمار > است > که > کس را < جان > از تن > بشود: فضای ریمن > از < همگرزگی > که با گوشت و نیز با موی و ناخن > مرده روی می دهد >، همانا > ریمن < شود.

55. hamgarzagīh ī pad abestāg paydāg, az kust-ē āmār ud hamāg ōh kunēd.⁴³ dazišn⁴⁴ ī pad abestāg paydāg, az har čahār kustag ōh kunēd.

همگرزگی که > گزارش آن > در اوستا پیدا > است > ، از يك سوی به شمار > می آید > و همه را > ریمن > می کند. ناپاکی که > گزارش آن > در اوستا پیدا > است > ، از هر چهار جهت پدید می آید.

56. sōšyāns guft: hād! tā-š sag be nimāyišn ēdōn čiyōn andar ān zamān bawēd ka-š gyān be šawēd; āsrō ud artēštār ud wāstaryōš kār nēst, čē, ēwāz sag paydāg.

سوشیانس گفته است: هان! تا > زمانی که > آن (= مرده) را > به > سگ نشان دهند، چونان در آن زمان باشد که او را جان > از تن > بشود. > اختلافی میان > روحانی و جنگی و کشاورز > در کار (= مطرح) نیست، چه، تنها > باز دیدن > سگ > در اوستا > پیدا > است.⁴⁵

57. kay-ādur-bōzīd guft: hād! andar ān zamān āmār, ka-š gyān be šawēd, ud mādagwar ān ī kay-ādur-bōzīd guft: ka-š čiš-ē andarag rēmanīh, tā ō ān gyāg kū ān čiš, ēstēd.

کی آدربوزید گفته است: هان! در آن زمان > ریمن شدن > به شمار > است > که او را جان > از تن > بشود، و اصل آن > است > که کی آدربوزید گفته است، > زیرا > هر گاه چیزی را ریمنی در درون > باشد > تا آن جای که آن چیز > هست، ریمنی نیز > باشد.⁴⁶

11 58. ka sag-ē ayāb gōspand-ē ayāb xūg-ē darōnīg⁴⁷ bawēd, šāyēd; čē, anōh frāz nē pahīkōbēd. aburnāyag ī andar aškomb, rēmanīh abāg mād.

اگر سگی یا گوسفندی یا خوکی > در آنجا باشد، هر گاه > محصور
در چوب بست^{۴۷} شود، شایسته است؛ چه، > در آنجا > با جسد > برخورد
نمی کند^{۴۸}. کودک که در شکم > باشد، او را > ریمنی با مادر > است < .

59. zūzag hamrīt ōh kunēd ud petrīt nē.

> جسد < ژوزه (= جوجه تیغی، خاریشت) > دیگران را < همريت^{۴۹} کند
و پتريت نه < کند > .

60. hamrīt ān bawēd ka tan abāg nasā hamgarzag bawēd
ud petrīt ān kē abāg ān kē pad nasā pahīkōft, hamg-
arzag bawēd; ud az hamgarzagīh ī abāg ōy ī yāzdahom,
ham-gōnag petrīt ōh bawēd⁵⁰.

همريت آن باشد که تن بانسا همگرزه (= در تماس) شود و پتريت
آن > باشد < که با آن کس که بانسا برخورد کرد، همگرزه شود؛ و
از همگرزگی با آن که یازدهم > پتريت است، به < همان گونه
> شخص < پتريت شود.

61. kabīg ud daštān petrīt ham nē kunīd(?)⁵¹ ēstēd.

> جسد < کپی و > تماس بازن < دستان پتريت هم نخواهد کرد.

62. sag ī pasūšhōrw ud ān-iz ī wišhōrw ud abārīg-iz,
ham-gōnag hamgarzagīh hašt ōh barēd ud ka pad
zamīg frōd barēd, andar hām zamān pāk, ud ān-iz
ī pad aškōb mīrēd, tā ō tuhīgīh frōd barēd, sāl
drahnāy rēman.

> جسد < سگ شبان و نیز آن که سگ خانه > است < و نیز دیگر
> سگان >، همان گونه همگرزگی را همانا > تابه < هشت > کس <
می برد و چون > ریمنی را < به زمین فرو برد، در همان زمان > زمین <
پاک > است >، و نیز آن که بر اشکوب (= سقف یا طبقه بالای خانه)
میرد، > ریمنی را < تا به تهیگی (= فضای زیر سقف) فرو می برد،

> و در < درازای سال ریمن > است .

63. *kē nasā pad tan-ē barēd, margarzān; ud ē margarzān pad ān zamān bawēd ka nasā sag-nē-dīd, ud pad čār ud tuwān, a-xwēškārīh ĵumbēnēd, ēw-kardagīhā ĵumbēnēd ud dānēd kū wināh ī margarzān; ud nasā ī sag-dīd ud sag-nē-dīd ēdōn tā-š āmār dānišn; ud mard ī nizār tuwān margīh ud rēštagīh.*

هر که نسارا بتنهایی حمل کند، مرگزران > است <؛ و همانا مرگزران در آن زمان باشد که نسای سگ نا دیده را، با > داشتن < چاره و توانایی، بی ضرورت بجنباند (= حرکت دهد) > و نیز < یکساخت (= بتهامی و کاملاً) > آن را < بجنباند و بداند که گناه مرگزران > مرتکب می شود <؛ و ایدون شمار > و حساب تفاوت میان < نسای سگ دیده و ناسگ دیده را بهتر می توان دانست! و مرد نزار توان (= بی قوش و توان) > کسی است که با چنین کاری دچار < مرگ و بیماری > شود .

64. *abarag guft: hād! čār ud tuwān āmār nēst, čē, wināh ī margarzān, pad margīh ud rēštagīh, nē pādixšā kardan.*

ابرگ گفته است: هان! چاره و توان به شمار نیست، چه، ارتکاب گناه مرگزران به واسطه > اجتناب از < مرگ و بیماری جایزه > باشد .

۱۲

65. *nasā ī sag-nē-dīd ka pad ē-hazār mard ĵumbēnēnd, pas-iz hēmōyēn tan rēman, u-šān pad pēšağ⁵³ ōh šōyišn.*

نسای سگ نادیده را اگر با یک هزار مرد بجنباند، پس نیز همگی آنان را تن ریمن > باشد <، و آنان را همانا به پیرش نوم^{۵۳} باید شستشو کرد.

66. ud ān ī sag-dīd, bē ān ēwtom ka mard ēw-kardagīhā hamāg be ĵumbēnēd, enyā pad pēšag nē šōyišn.

وآن (=نسای) سگ دیده را، مگر <در> آن مورد خاص که <یک> مرد (=یک تن) بیکبارگی، یکسره <آن را> بجنباند (=حرکت دهد) پس او را به برش نوم شستشو کردن نباید.

67. ud ka hamgarzaq bawēd, nē ĵumbēnēd; ā-š pad gumēz, āb šōyišn.

وهر گاه همگرزه (=در تماس) <بانشا> شود، <اما آن را> بجنباند؛ پس او را با گمیز <گاو و> آب باید شست.

68. ud ka nasā ī sag-nē-dīd, pad dār-ē be ĵumbēnēd, bē ān ēwtom ka hamāg be ĵumbēnēd, tā-š pad pēšag nē šōyišn.

وچون نسای سگ نادیده را، با چوبی بجنباند - مگر <در> آن مورد خاص که یکسره <آن را> بجنباند - تا (=پس) او را به برش نوم شستن نباید.

69. ud ka nasāy-ē ī sag-nē-dīd mard-ē pad dast ī any mard-ē be ĵumbēnēd, ka az dast ī mard kē ĵumbēnīd ud ān-iz kē dast ī xwēš nērōg andar, har dōwān tan rēman, u-š tanāpuhl-ē xwēš ud tanāpuhl-ē ōy ī did rāy ō bun; ēd rāy čē-š tan ī xwēš ud ān-iz ī ōy, har dō, pad wināhgārīh rēman kard.

وچون مردی بادیست مردی دیگر، نسایی سگ نادیده را بجنباند، پس به واسطه دست مردی که <آن را> بجنباند و نیز آن که نیروی دست خودش در <کار بوده است>، هر دو آن (=هر دو) را تن ریمن <است>؛ و او را یک تنافور <گناه از> خویش و یک تنافور <گناه> برای آن دیگری بر ذمه <است>؛ ازیرا که تن خویش و نیز آن کس را،

هر دو، به گناهکاری ریمن کرده است.

70. ud ka-š nērōg ī ōy kē-š dast xwēš hambun-iz andar
nēst, ēdōn bawēd čiyōn ka-š pad dār-ē ĵumbēnīd hē;
ud ōy kē-š pad dast dāšt, pad rāh ī hamgarzagīh,
pad pēšag šōyišn, u-š tanāpuhl-ē ōy rāy kē dast
xwēš, ud xwar-ē xwēš rāy ō bun.

و چون نیروی آن کس که دست خودش هیچ در < آن کار > نیست،
چنان باشد چون که به واسطه چوبی < نسارا > جنبانیده است؛ پس
اورا که < نسارا > با دست داشت (= گرفته بود)، به راه (= موجب و
دلیل) همگرزی (= تماس مستقیم)، به برش نوم باید شستشو داد، او
(= آن که به واسطه دست دیگری نسارا بجنباند) را یک تنافور < گناه >
برای آن کس که دست خویش < پرفسا زد > و یک خور < گناه >
برای خودش، بر ذمه < باشد >.

71. ka pad dast ī mard-ē, nasā be ĵumbēnēd ud nasā az
ān ī saq-dīd, bē an ēwtom ka-š hamāg be čandēnēd,
tā-š pad pēšag nē šōyišn.

اگر < کسی > با دست مردی < دیگر >، نسارا بجنباند و نسا از آن > گونه
است < که سگ دید > باشد >، مگر > در < آن صورت خاص که همه
(= سر تا پای) < نسا را > حرکت دهد، تا (= پس) او را شستشو به
برش نوم ضرور نیست.

72. ka pad šab, gyāg-ē hamē šawēd ud fradāg anōh abāz
āyēd ud nasāy-ē anōh sayēd, ud nē dānēd kū dōš ka
man be āmad hēm anōh būd ayāb nē; ā-š pad ēd dārišn
kū nē anōh būd.

اگر < کسی > در شب > در < جایی همی رود و فردا > به < آنجا
باز آید و نسایی > در < آنجا افتاده باشد، و < او > نداند که دوش،

هنگامی که من آمدم < در > آنجا بود یانه؛ پس باید فرض کند که
< نسا در > آنجا نبوده است.

73. ramag-ē kē gōspand-ē andar kē-š nasā xward ēstēd;
wēšag-ē kē draxt-ē andar, kē nasā andar gumēxt ēs-
tēd; ud ēsmdān-ē kē ēsm tāk andar, kē čarbišn andar
gumēxt ēstēd; abarag guft kū ramag ud wēšag warōmand
kardan nē šāyēd, ud ēsm agār.

رمه‌ای که گوسفندی در < آن باشد > که نسا خورده است، بیشه‌ای
که درختی در < آن باشد > که نسا به آن درآمیخته است، هیزمدانی
که شاخهٔ هیزم در < آن باشد > که چربی < ناپاک > به < آن > درآمیخته
است؛ اَبَرگ گفت که رمه و بیشه را مشکوک شمردن نشاید، و هیزم به
کار نبردنی (= غیر قابل استفاده) < است >.

74. dar-ē kē nasāy-ē pad-iš pahīkōbēd: pad dar ī deh
ud šahrestān, ham-dādestān būd hēnd kū pad ham kār
be hilišn; pad dar ī bēdōm, ſud-dādestān būd hēnd.
nēw-gušasp guft ē pad ham kār be hilišn, čē, šāyēd;
ud sōšyāns guft ē nē-šāyēd; ud pad abārīg dar, ham-
dādestān būd hēnd kū nē šāyēd.

< حکم > درمی که نسایی به آن برخورد کند، < چنین است >: دربارهٔ
دروازهٔ ده و شهرستان همدستان بوده‌اند که < آن را > برای همان
کار می‌توان گذاشت (= مورد استفاده قرار داد)؛ دربارهٔ دربیرونی
< خانه >، ناهمدستان بوده‌اند. نیوگسب گفته است که < آن را >
برای همان کار می‌توان گذاشت، چه، شاید (= مه‌جاز است)؛ و
سوشیانس گفته است که نشاید در بارهٔ دیگر درها همدستان بوده‌اند
که < برای همان کار > نشاید.

75. dar ī xwēšthā-gāh⁵⁴ pad ān ī daštānestān šāyēd, ud
 ān ī daštānestān pad ān ī hazzān šāyēd, ud ān ī
 hazzān pad čiš-iz kār nē šāyēd: ān ī xwārtar pad
 ān ī garān šāyēd.

در مستراح را به آن (= در) خانه دشتان (= جای اقامت زنان
 قاعده)^{۵۰} می توان به کار برد، و آن (= در) خانه دشتان را به عنوان
 آن (= در) دخمه می توان به کار برد، و آن (= در) دخمه را برای
 هیچ چیز > به کار نشاید برد: آن را که > آلودگی > سبک تر > باشد >،
 برای آن > جایگاه > که > آلودگی آن > بیشتر > گران > باشد >،
 می توان > به کار > برد.

76. kas kē pad wināhgārīh, nasāy-ē ō āb abganēd, pad
 gyāg margarzān; ka ēk-ē abganēd, margarzān ēk, ud ka
 dah, pad ēd bār abganēd, ēg margarzān ēk, ud ka jūd
 jūd abganēd har ēk rāy margarzān.

کسی که به گناهکاری، نسایی در آب افکند، در جای (=بیدرنگ)
 مرگزان > شود >؛ اگر یکی را > در آب > افکند، یک > بار >
 مرگزان، و اگر ده > نسا را > به یک بار > در آب > افکند، پس
 یک > بار > مرگزان > باشد >؛ و اگر > آنها را > جدا جدا > در
 آب > افکند، برای هر یکی > یکبار > مرگزان > شود >.

77. āb kē nasā awiš abganēd, handāzag ī rēmanīh: se gām
 ī se pāy pēš ī āb, ud nō gām ī se pāy azabar ī āb,
 ud šaš gām ī se pāy az kustag ī āb, ud šaš gām ī se
 pāy pad zōfāy āb, ud se gām ī se pāy pad āb < ī >
 abar nasā; ud zahag zofrāy rēman.

آب زا که > کس > نسا در آن افکند، اندازۀ ریمنی > چنین است > :
 سه گام سه پای > از > پیش آب، و نه گام سه پای > بز > زبر آب، و شش
 گام سه پای از > هر > سوی آب، و شش گام سه پای در زرفای آب،

و سه گام سه پای در آب که برنسا < هست > و به اندازه ژرفای زه < آن > ریمن < است >.^{۵۶}

78. ka mayān ī āb-ē ī wuzurg ī ēstādag abgand ēstēd,
ā-š paymānag ham-gōnaq; čand hamē āyēd ud šawēd,
paymānag abāg hamē barēd.

چون < به > میان آبی که بزرگ و ایستاده < باشد، نسایی > افکنده شده باشد، پس اندازه < ریمنی آن > همان گونه < است؛ و > هر چند < که آب > همی آید و روده < آن > اندازه (= ابعاد) < ریمنی را > با < خود > همی برد.

79. ud ka mard-ē frāz rasēd ud nasāy-ē andar āb sayēd,
ka-š be tuwān āwurd, u-š zyān-ē nēst, nē pādixša be
hištan; bē ka be āwarēd.

و چون مردی فرارسد و نسایی در آب افتاده باشد، اگر بتواند آن را < بیرون > بیاورد، و او را زیانی نیست (= نرسد)، رها کردن < آن > جایزه < باشد >؛ بناچار باید که < آن را از آب بیرون > بیاورد.

80. sōšyāns guft kū ka zyān ast, pādixša kē be nē āwarēd;
ud ka zyān nēst ud nē āwared, ā-š tanāpuhl-ē wināh.

سوشیانس گفت که اگر < او را > زیان باشد، مجاز < است > که < آن را از آب > درنیاورد؛ و اگر < او را > زیان نیست و < از آب در > نیاورد، پس او را یک تنافور گناه < باشد >.

81. kay-ādur-bōzīd guft kū pad-iz zyān, nē pādixša be
hištan, bē ka be āwarēd; ka nē āwarēd, margarzān.

کی آدربوزید گفت که به واسطه زیان هم < کسی > مجاز به رها کردن < نسا در آب > نخواهد بود، بناچار باید که < آن را > درآورد، چون درنیاورد، مرگزان < است >.

۱۵

82. nēw-gušasp guft kū: hād! pad-iz zyān nē pādixšā, bē ka be āwarēd. ud ka pad zyān be nē āwarēd, ā-š tanā-puhl-ē wināh, ud ka-š zyān nēst ud nē āwarēd, margar-zān.

نیوگشسب گفت که: هان! به واسطه زیان هم < رها کردن نسا در آب > جایزه نه < باشد >، بناچار باید که < آن را از آب در > بیاورد و اگر به واسطه زیان < آن را از آب > در نیاورد، پس او را یک تنافور گناه < است > و اگر او را زیان نیست و < نسا را از آب در > نیاورد، امر گریزان < باشد >.

83. ud ka be kāmēd āwurdan, ā-š watarag be nihišn, čē, watarag rēman kunēd, ud har čē pēš tuwān, weh tuwān; ā-š be āwarišn.

و چون بخواهد < آن را از آب بیرون > آورد، پس باید جامه بدر کند، چه، جامه را بر زمین کند و هر چه زودتر تواند < و > بهتر تواند پس آن را < از آب در > بیاورد.

84. ka-z-iš pad pahnāy ī āb be tuwān āwurdan, ēg-iz-iš be āwarišn, ud ka nē tuwān, pad drahnāy ī āb be awarišn. ud sag nimūdan, dō-mardīh rāy nē payišn.

نیز چون آن را بتوان از پهنای آب < بدر > آورد، پس نیز آن را باید < چنین به در > آورد؛ و اگر نتوان، از درازای آب < آن را بیرون > باید بیاورد. و < جهت > نمودن < نسابه > سگ، برای هم پیوند شدن دو مرد نباید < منتظر > بماند.

85. u-š az nazdīk ī āb ēdōn be barišn kū ka be nihēd, āb-ē ī-š az nasā be āyēd, abāz ō āb nē rasēd, čē, ka āb ī az nasā be āyēd, ēw-kardagīhā. abāz ō ōb rasēd, margar-zān, ud u-š az ān frāz sag nimāyišn ud pad dō mard be barišn.

واز نزدیک آب <آن را> چندان دور ببرد که چون <آن را بر زمین> فهد، آبی که از نسا بیاید، باز به آب نرسد؛ چه، اگر آبی که از نسا بیاید به طور یکساخت (= به یکباره) باز به آب نرسد، <گناه> مرگزان <است>. واز آن پس، <نسا را> باید به سگ نشان داد و بادو مرد باید آن را حمل کرد.

86. ud ka az āb be abgandan kāmēd, mard-būd⁵⁷ guft: hād !
ēdōn be abgandan pādixšā kū āb-ē ī-š nasā, ēw-karda-
gīhā abāz ō āb nē rasēd. rōšn guft: hād ! dūr be abg-
andan pādixšā.

و چون بخواهد <آن را> از آب <بیرون> بیفکند، مَرْد بُود^{۵۷} گفت:
هان! چنین <بیرون> بیفکنند <آن> جایز <است> که آبی که از
آن نسامند^{۵۸} <است>، به طور یکساخت باز به آب نرسد. روشن
گفت: هان! افکنند <آن در جای> دور جایز <است>.

87. kešīdan ī abar āb pādixša, stadan ud nihādan nē
pādixšā. ud ka ēdōn tuwān kardan kū az āb-ē ī meh
ō ab-ē ī keh barēd, ka āb ēw-kardag, pādixšā ud
ka ĵud-kardag, nē pādixšā.

کشیدن <آن> بر آب جایز <است>، برگرفتن و باز نهادن <آن
بر آب> جایز نه <باشد>؛ و اگر چنین توان کرد که <آن را> از
آبی که بزرگتر <است> به آبی که کوچکتر <است>، ببرد، اگر
<هر دو> آب یکساخت (= پیوسته) <باشد>، مجاز <است> و اگر
جد ساخت (= ناپیوسته) <است>، مجاز نه <باشد>.

88. abarag guft hād ! pad āb frōd kešīdan pādixšā, ud
abar kešīdan nē pādixšā; čē, ēn, ān āb bīm mad
ēstēd, ān bīm abar nē mad ēstēd.

اُبرِگِ گفته است: هان! در آب فروکشیدن < آن > جایز < است > و < آن را > بر < زُبُرِ آب > کشیدن جایز نه < باشد >؛ چه، < از این جسد > آن (= بخشِ زیرین) آب را بیم رسیده است < و > آن بیم بر روی < آب > نرسیده است.

89. mēdyōmāh guft: had| ul kešīdan pādixšā, frōd kešīdan nē pādixšā. čē, ān ī āb tar bīm be šud ēstēd, u-š nūn bīm abar nē barišn, ud ān ī azēr, kē ān bīm nē mad ēstēd, abdom ān bīm abar be rasēd.

میدیو ماه گفت: هان! برکشیدن < آن > جایز < است > و فرو - کشیدن < آن > جایز نه < باشد >. چه، آن بخش از آب را که < از تماس با جسد > بیم < بر آن > رفته است، اینک (= بار دیگر) بیم بر آن برده نشود، و آن < بخش > زیرین < آب >، که آن بیم < بر آن > نرسیده است، سرانجام، < با فروکشیدن نسا > آن بیم بر < آن > برسد.

90. ud ka andar āb šawēd, ā-š pad ēn menišn andar šawišn kū ka azēr was ast, pas-iz hamāg be āwarēm; čē, kē nē pad ēn menišn andar šawēd, ud ēk-ē ī did anōh sayēd, be jumbēnēd, ā rēman be bawēd.

و چون در آب رُود، پس با این اندیشه باید برود که اگر < در > زیر < آب > بسیار < نسا > است، پس همه < آنها را > نیز < بیرون > بیاورم؛ چه، اگر با این اندیشه در < آب > نرود، و یکی < جسد > دیگر < در > آنجا افتاده باشد، < و > آن را بجنباند، پس ریمن شود.

91. ud agar nasā garān, pad tan-ē be āwurdan nē tuwān, pad ēn menišn be šawēd kū šawēm ud abzār sāzēm ud ēn nasā az āb be āwarēm, ud ka pad wināhgārīh abāz nē šawēd; ā-š tan rēman, margarzān; ud ka pad abāz

šudan a-tuwānīg, nē rēman.

و اگر نسا < چندان > سنگین < باشد که آن را > بتنهایی < بیرون >
آوردن نتواند، < و > به این قصد برود که بروم و وسیله سازم و
این نسا را از آب < بیرون > بیاورم، و هر گاه به گناهکاری باز -
نگردد، پس تن او ریمن، < و خود > مرگزان < است >؛ و اگر در
باز گشتن ناتوان < باشد > (= قادر به بازگشت نباشد)، ریمن نه
< باشد >.

92. ka nasā ēdōn pūdag ī ka-š ēdōn be tuwān āwurdan ī
ka kardag kardag be brīnēd, ā pas-iz be brīnēd, ud
be āwarišn; u-š har kardag rāy, dast ud kārd pad
gumēz šōyišn, pad xāk ud namb ;pāk.

اگر نسا چنان پوسیده < باشد > که آن را چنین بتوان آورد که قطعه
قطعه، بیژد، آنگاه پس نیز باید < آن را > بیژد و بیاورد؛ و برای هر
قطعه، دست و کارد را با گمیز بشوید و با خاک و نم < آب؛ پس >
پاک < است >.^{۵۹}

93. u-š be wisānišn ud har kardag-ē rāy ī be āwarēd, ā-š
tanāpuhl-ē kirbag.

و < قطعات > آن را جدا کند و برای هر قطعه که بیاورد، پس او را
یک تنافور کرفته^{۵۹} < باشد >.

94. ud ka wārān hamē wārēd ud nasā andar āb šayēd, az ān
āb stadan, ō wārān nihādan⁶⁰ pādixšā.

و اگر باران همی بارد و نسا در آب افتاده باشد، < آن را > از آن
آب برگرفتن < و > در باران نهادن، جایز < است >.^{۶۰}

95. watarag ī agār ēn: ān kē nasā pad-iš barēnd ud ān
ka-z azēr, was hamāg agār, ud ān kē abar be wišōbēnd⁶¹
ud ān kē hixr ī murdagān abar rasēd, ān and gyāg be
brīnišn ud abārīg xšwaš-māngog be šōyišn.

جامه کار نابدنی این < است > : آن که نسا را در آن برند و آن نیز که در زیر < نسا باشد > ، همه بس کار نابدنی < است > ، و آن که بر روی < آن پرندگان جسد را > متلاشی کنند^{۱۱}؛ و آن که هدر مردگان بر < آن > رسد آن چند جای را باید بیزند و دیگر < جایهارا > «شش ماهه» بشویند .

۱۸

96. ān kē zan ī daštān pad mehmānTh dārēd, pad ham kār be hilišn.

آن < جامه را > که زن دستان موقتاً در زمان قاعدگی < دربر دارد ، برای همان کار باید هشتن .

97. watarag ī pad xšwaš-māngog šōyisn ēdōn čiyōn az abestāg paydāg:

جامه را که به شیوه «شش ماهه» باید شست، چونان که از اوستا پیدا < است > :

98. agar jāmag pōstēn bawēd, se bār pad gumēz be šōyišn ud har bār-ē pad xāk hušk be kunišn, ud se bār pad āb be šōyišn, ud se māh pad gyāg ī xwaršēd nigerišn be nihišn; ud pas pad armēšt-ē šāyēd kē yašt nē kard ēstēd, ayāb pad zan ī daštān šāyēd.

اگر جامه پوستین باشد، سه بار با گمیز < گاو > باید < آن را > شست و هر باری با خاک خشک کرد، و سه بار با آب شست، و سه ماه در جایی که خورشید نگرش (= در معرض اشعه آفتاب) < باشد > ، نهاد؛ پس برای < شخص > ارمیشتی^{۱۲} که یشت نکرده است، یا برای زن دستان مجاز است.

99. abārīg watarag ka mōy abar, ēdōn bawēd čiyōn tadag pašm ud kej ud abrēšom ud mōy ud aštar pašm, hamāg šōy ēdōn bawēd čiyōn tadag; ud watarag ī tadag šaš bār ōh šōyišn.

دیگر جامه‌ها که موی بر < آن است >، چنان باشد چون پشم بافته و کژ و ابریشم و موی و پشم اشتر، < و > همه را شستن چنان باشد چون بافته؛ و جامه بافته را شش بار باید شست.

100. pašm ī ēw-kardag, ka ēk abar dudīgar pēčid ēstēd, u-š nasā abar pahīkōbēd, ēw-kardag < īh > rāy, hamāg rēman; ud ka mēš mēš be ēstēd, ēg ān and gyāg čand nasā abar pahīkōbēd, rēman.

پشم یکساخت، که یکی بر دیگری پیچیده شده باشد، و نسا بر آن بر خورد کند، به سبب یکساختی، همه ریمن < است >؛ و اگر میش میش (= پوست هر میش جدا) بباشد، پس آن اندازه جای که نسا بر < آن > بر خورد کند، ریمن < است >.

101. ka abar bōb-ē be mīrēd, ka bōb abar namad ēw-kardag kard ēstēd, namad ud bōb har dō rēman; ud ka jūd-kardag, namad pāk.

اگر بر بویی^{۶۳} بمیرد، هر گاه بوب بر نمد یکساخت ساخته باشد، نمد و بوب هر دو ریمن < است >؛ و اگر جسد ساخت < باشد >، نمد پاک < است >.

102. ka bālišn-ē čand, ēk abar dudīgar wizīd(?)ēstēd ud ēw-kardag nē kard ēstēd, u-š nasā abar rasēd, ham-dādestān būd hēnd kū ān ē-tāy rēman, kē-š nasā abar mad.

اگر چند بالشی، یکی بر دیگری چیده شده باشد و یکساخت ساخته نباشد، و نسا بر آن رسد، همداستان بوده‌اند که آن یکتا (= یکی) ریمن < است > که نسا بر آن آمده است.

103. bālišn abāg pašm, ēdōn bawēd čiyōn bōb abāg namad.

< حکم > بالش با پشم، چنان باشد چون بوب با نمد.

104. bālišn-ē čand kē pad ham frōd bast ēstēd, ka nasā
ō band rasēd, har dō rēman: rasan, bālišn; ud ka
nasā ō bālišn rasēd ud ō band nē rasēd, bālišn
ēw-karadīh rāy, hamāg rēman ud band pāk.

بالشی چند که باهم فرو بسته باشد، چون نسا به بند < آن > رسد، هر دو
ریمن < است >: رسن و بالش؛ و اگر نسا به بالش رسد و به بند نرسد،
< آن چند > بالش، به موجب یکساختی، همه ریمن و بند پاک < است >.

105. zan ī ābustan kē nasā pad wināhgārīh-iz jōyēd,
rēman ud margarzān, ud u-š šōy nēst; ud aburnāyag
ka pēšag-šnās be būd, ā-š warr ud gumēz ōh xwar-
išn ud u-š ōh šōyišn.

زن آبستن که نیز به گناهکاری نسا خورد، ریمن < و > مرگزان
< است > و او را شستشویی نیست و کودک چون شناسنده اندامهای
بدن^{۶۴} شود، بس باید خاکستر و گمیز < گاو > بخورد و باید او را
شستشو داد.

106. aburnāyag ī az ēk-barān zāyēd, ka-š pid ud mād
har dō nasā pad wināhgārīh jūd ēstēd, ān ī zāyēd,
pad gyāg pāk; čē, zāyišn rēman nē bawēd.

کودک که از ناپاکان از نسا^{۶۵} زاده شود، < یا > اگر پدر و مادرش
هر دو به گناهکاری، نسا خورده باشند، آن که زاده شود، در جای پاک
< است >؛ چه، زاده^{۶۶} ریمن نباشد.

107. rōšn guft ē har kē pad wināhgārīh nasā rāy rēman
būd ēstēd, margarzān; u-š tan rēman hagrīz pāk nē
bawēd; čē xwārtar ēn kū rōbāh ī zīndag andar āb
abganēd, ud andar āb be mīrēd.

روشن گفته است که هر کس که به گناهکاری، به جهت نسا ریمن شده باشد، مرگرزان < است و > تن ریمن او هرگز پاك نشود؛ هر چند سهلترین این < گناهان، یعنی آن باشد > که روباه زنده را در آب افکند و < آن جانور > در آب بمیرد.^{۶۷}

108. margarzān hagriz pāk nē bawēd. ēk-bar az pādyābīh, pad sīh gām dārišn.

مرگرزان هرگز پاك نشود. ناپاك از نسا را از پادیابی به سی گام باید < دور > داشت.

109. gōspand sardagān, har čē-šān nasā xward ēstēd, ā-š šīr ud sargēn ud mōy, pašm, sāl drahnāy rēman. ud ābustan ka xward ēstēd, waččag-iz xward bawēd, ud waččag sāl drahnāy az mādar be zāyēd frāz, pāk.

هرچه از نوع گوسفند نسا خورده باشد، پس شیرو سرگین وموی < و > پشم < آن > در طی یکسال ریمن < است > . و < گوسفند > آبتن اگر < نسا > خورده باشد، بچه < وی > نیز خورده باشد، و بچه < که > پس از مدت یکسال از مادر بزاید، پاك < است > .

110. ka gušn xward ēstēd, abar mādag šawēd, mādag nē rēman.

اگر < حیوان > نر < نسا > خورده باشد < و > بر پشت < حیوان > ماده رود، ماده ریمن نه < شود > .

111. ka-š nasā xward ud ēg-iz nē gugārd ēstēd, be mīrēd; ēdōn bawēd čiyōn hanbān-ē kē nasā andar.

اگر نسا خورده باشد و < آن را > هضم نکرده باشد، < پس > بمیرد؛ چنان باشد چون انبانی که نسا اندر < آن است > .

112. zarr ka-š nasā abar rasēd, ēk bār pad gumēz be šōyišn ud ēk bār pad xāk hušk be kunišn ud ēk bār pad āb be šōyišn, ud pāk.

زر را، اگر نسا بر آن رسد، یک بار با گمیز < گاو > باید شست و یک بار با خاک خشک باید کرد و یک بار با آب باید شست، پس پاک < باشد >.

113. asēm dō bār pad gumēz be šōyišn ud pad xāk hušk be kunišn ud dō bār pad āb be šōyišn, ud pāk.

سیم را دوبار با گمیز < گاو > باید شست و با خاک باید خشک کرد و دوبار با آب شست، پس پاک < باشد >.

114. ud āhen se bār, ud pōlāwadēn čahār bār, ud sang šaš bār.

و آهن را سه بار، و فولادین را چهار بار، و سنگ را شش بار < باید شست >.

۲۱ 115. abarag guft: hād! abgēnag ēdōn bawēd čiyōn zarr, ud kah-rubāy ēdōn bawēd čiyōn sang, ud gōhr hamāg ēdōn bawēd čiyōn āhen.

ابرگ گفت: هان! آبگینه چنان باشد چون زر، و کهر با چنان باشد چون سنگ، و گوهر همه چنان باشد چون آهن.

116. morwārīd ud kah-rubāy ud yākand, gōhr; parrēnag ud šabag ud wassadēn, sag ast; abārīg gōhr ī nāmčīštīg nē guft ēstēd, šōyišn ēdōn čiyōn dār; ud ka andar ō kār kard ēstēd, šōy nēst; ud ka nē kard ēstēd, ā-š šōy ēw-bār.

مروارید و کهر بای و یاقوت، گوهر؛ پیروزه و شبق و بسد سنگ است؛ دیگر گوهرها را که به نام گفته نشده است، شست و چنان چون

چوب است > ؛ و < آن > اگر در < چیزی > کار گذاشته شده باشد، شستشو ندارد؛ و اگر کار گذاشته نشده باشد، پس شستشوی آن یکبار است > .

117. zamīgēn ud srūwēn šōyišn nēst, ud abārīg gōhr ī ō kār nē kard ēstēd, ā-š šōyišn ē-bār, ud az kār paydāg.

> چیزهایی از < جنس خاک و شاخ را شستشو نیست، و دیگر گوهرهایی که در کار (=نگیندان) کار گذاشته نشده باشد، پس آن را شستن یکبار > است >، و از < جنس > کار (=نگیندان) معلوم > می شود > .

118. ēsm ka tarūn, ēk ēk and čand bawēd, widest drahnāy be brīnišn, ud ka hušk, ēd widest ud dō angust; ud sāl drahnāy gyāg-e be nihišn ud āb abar nē hilišn⁶⁸ ud hanjēd. sāl drahnāy, sōšyāns guft kū pad ēsm ī ātaxšān šāyēd; ud kay-ādurbōzīd guft kū ēdōn čiyōn az abestāg paydāg, šōyēd; pas-iz pad jāmaq ī huškwar šāyēd.

هیزم اگرتر < باشد >، یکی یکی، هراندازه که باشد، < آنها را > به درازای یک و جب باید برید، و اگر خشک > باشد، به درازای یک و جب و دو انگشت > باید برید؛ و < در > طی یک سال، < در > جایی باید گذاشت و آب بر آن نراند، و نباید رطوبت (?) کشد. < در > مدت یک سال، سوشیانس گفته است که < چنین هیزم را > به عنوان هیزم آتشان > به کار بردن > مجاز است، و کی آدر-بوزید گفته است که چنان چون از اوستا پیدا > است < باید > آن را < شستشو داد، پس نیز به عنوان مظروفی > برای چیزهای < خشک > > به کار بردن > آن مجاز است .

119. pad ĵordā ham-dādestān būd hēnd kū ān and gyāg rēman, čand-iš nasā abar rasēd, ud ān ī andar ĵōbān⁶⁹ (?) parwastag, ayāb xwast, ud ān ī ō any gyāg afšīd⁷⁰ (?) ēstēd, ĵud-dādestānīh. sōšyāns guft: hād ī ān ē and gyāg rēman čand-iš nasā abar mad. nēw-gušasp guft: hamāg rēman, kāh hamāg rēman.

درباره غله همداستان بوده‌اند که آن اندازه جای ریمن < است > که نسا بر آن رسیده باشد، و < درباره > آن < غله > که در پیروسته (= حلقه و دایره) خرمن < باشد >، یا خرد شده < باشد >، و آن که در جای دیگر افشاند^{۷۰} باشد، ناهمداستانی < است >. سوشیانس گفته است: هان! آن اندازه جای ریمن < است > که نسا بر آن آمده است. نیوگاسب گفته است: همه ریمن < است > و گاه < آن نیز > همه ریمن < است >.

120. gōz pad rāh ī ēw-kardagīh, hamāg rēman, u-š pōst ud mazg har dō šōy ēdōn čiyōn dār.

گردو، به موجب یکساختی، همه ریمن < است >، ویوست و مغز < آن > را، هردو، شستشو چنان چون چوب < است >.

121. anār-iz ōwōn čiyōn gōz.

انار نیز همان گونه چون گردو < است >.

122. xormā ka-š kulāfag nē ēw-kardag, xormā rēman ud kulāfag, astag pāk. xormā šōy ēdōn čiyōn ĵordā, ud ka pad kulāfaq pahīkōft, ka kulāfag ud astag ud xormā ēw-kardag, hamāg rēman. xormā ka abāg kulāfag nē ēw-kardag, ō kulāfag pahīkōft, xormā pāk ud astag šōy ēdōn čiyōn dār.

خرما، اگر > با > غلاف خود یکپارچه نه > باشد >، خرما ریمن و غلاف > و > هسته > آن > پاك > است >. خرما را شستشو چنان چون غله > است > و اگر > نسا > به غلاف برخورد کند، اگر غلاف > و > هسته و خرما یکپارچه > باشد >، همه ریمن > است >. خرما، اگر با غلاف یکپارچه نه > باشد و نسا > به غلاف برخورد کند، خرما پاك و هسته را شستشو چنان چون چوب > باشد >.

123. anār ud wādrang ud beh ud sēb ud anbrūd ud abārīg
mēwag ka pad bar ud u-š pazzābišn abar paydāg; ka-š
nasā abar rasēd, ā-š rēmanīh⁷¹ nēst, ud ka-š pazzā-
mišn abar nē paydāg, ā-š šōy ēdōn bawēd čiyōn jōrdā;
ud wādrang hamē pazzābišn abāg.

انار و بادرنگ و به و سیب و امرود و دیگر میوه‌ها که ببار (=بر درخت) و رسیدگی (=پختگی) بر > آنها > پیدا > باشد >، اگر نسا بر آن رسد، پس آن را ریمنی نیست، و اگر رسیدگی بر آن پیدا نه > باشد >، پس آن را شستشو چنان باشد چون غله؛ و بادرنگ را پیوسته > شرایط > رسیدگی همراه > است > (=رسیده به شمار می‌رود).

124. gōšt ud rōšn, pēm,⁷² panīr ud rēčār šōy nēst.

گوشت و روغن، شیر، پنیر، و ریچار^{۷۳} را شستشو نیست.

یادداشتها

۱. اوستا: frakarati-؛ نام هر یک از بیست و دو بخش وندیداد.
 ۲. نام یکی از مفسران اوستا واز «چاشیداران» است که شاید پیروان او را میدیوماهی می‌نامیده‌اند. نیز میدیوماه پسر آراستای، پسر عموی زرتشت است (پژوهشی در اساطیر ایران، صص ۲۰۳ و ۲۰۷). ← فصل ۱، یادداشت ۱۹
 ۳. نسوش (املای سنتی: نشش، مثلا روایات داراب هرمزدیار، ج ۱، ص ۱۱۱، س ۵۴) دروج (فصل ۳، یادداشت ۱۶) و پلیدی است که از سوی باختر یعنی شمال-جایگاه دیوان- به‌پیکر مگس خشمگین وزشت برجسد مرده یانسا حمله می‌کند (وندیداد، بند ۲۵) و آن را ریمن وتباه می‌گرداند و از آن به‌آفرینش هرمزدی درمی‌آمیزد. احتمالا سگ، که دزد و گرگ و دشمن مادی را می‌راند، قادر به‌راندن دروج نادیدنی و مینویی نسوش هم هست. سود و خاصیت طبیعی و طبی رسم سگ دید کردن آن است که حیوان در شناخت مرگ توانا و در مرگ مفاجاة و بیهوشی قادر به‌تشخیص مردگان از زندگان است و در جهان باستانی از این هنر سگ بهره می‌برده‌اند.
تا چندی پیش بانهادن قطعه نانی برسینهٔ جسد و بردن سگ برای برداشتن آن هنوز رسم سگ دید کردن اجرا می‌شد.
 - ← فصل ۱۰، بند ۳۲؛ فصل ۷، یادداشت ۳؛ فصل ۲۰، بندهای ۴ و ۵؛ تاوادیا، صص ۱۶-۱۸؛ فرهنگ ایران باستان، بخش نخست، صص ۲۰۲-۱۹.
 ۴. تاوادیا دو فعل را، به‌تبع زند وندیداد ۷، بند ۲، (ص ۲۳۸، س ۳) به صورت مضارع قرانت می‌کند. با حفظ املای دستویسها، زمان آن در فارسی به‌روال عادی ترجمه شد، زیرا پس از ka گاهی فعل ماضی با قصد مضارع می‌آید.
 ۵. اوستا: pasuš. haurva-؛ سگ شبان، سگ رمه؛ مقدم بودن سگ گله در راندن نسوش و ارزش برتر آن (مثلا وندیداد ۱۳، بندهای ۸ تا ۱۶) زادهٔ ارزشهای جامعهٔ شبانی است. در متون متأخر پهلوی pasušorw اسم جنس برای سگ شده است (دستویس MU29، ص ۷۲، س ۱۳) ← زندفرگرد وندیداد، ص ۵۰۷؛ روایات داراب هرمزدیار، ج ۱، صص ۱۱۳-۴؛ بندش، TD2، ص ۹۶.
 ۶. اوستا: viš. haurva-؛ سگ نگهبان خانه ← یادداشت ۵ و مراجع آن.
 ۷. اوستا: vohuna- vahag-, vohunazg- = رونده به دنبال خون، سگ شکارگر و شکاری. بندش آن راسومین نوع از سگان می‌داند و روایات داراب هرمزدیار و پرنوشت زند وندیداد (ص ۱۷۲، و جز آن) «هونزگ یا وهونزغ را» سگ غریب» می‌گوید:
- ای دادار! (از) کجاست سگ و هونزگ را جایگاه بآیین

< و درست > ؟ گفت هر مزد که < وهونزگ > چیز نخواهد از مردان نیک (بلکه) < خود > برتن < خود > نگاهداری خواهد (یعنی آن را که < مردم برای > سگ گله و سگ خانه کنند، < برای > این نکنند، بلکه این را (پس) < چونان > خرفستری گیرند و < او > نسوش را بزند (زند و ندیداد ۱۳، بند ۱۹).

با این تعریف و هونزگ سگی است که همچون گرگ و شیر خرفستر، یعنی جانور مضر و زیانکار تلقی می‌شود (روایات داراب هرمزدیار، ج ۱، ص ۲۷۳) واز شکار کردن روزی می‌خورد و خوراک و منزل او به مردم وابسته نیست. براین اساس، تناسب معنای نام اوستایی این سگان با واژه «غریب»، برگردان فارسی آن، قابل درک است. ← یادداشت ۵ و مراجع آن

۸. اوستا: tauruna-؛ روایات داراب هرمزدیار: تروگ؛ نیز در پرنوشت زند و ندیداد می‌آید: «تروگ یعنی بچه» (ص ۱۷۲). در و ندیداد ۱۳، بند ۲۳، سگ تروگ همتای کودک گرفته شده است و این تأییدی است که آن را باید «توله سگ» معنی کرد، هر چند که در بندهش (TD₂ ، ص ۹۶) یکی از انواع سگ شمرده شده است و شاید در آنجا باید کلمه را چیز دیگری خواند.

برای زند نسوش توله سگی که کمتر از چهار ماه داشته باشد، به کار نمی‌آید (روایات داراب هرمزدیار، ج ۱، صص ۲۳۶-۷، ص ۱۱۴)

← یادداشت ۵ و مراجع آن

۹. متن $\text{𐬀𐬀𐬎𐬎} / \text{𐬀𐬀𐬎𐬎}$ ؛ قرائت و معنای واژه روشن نیست. با چنین املائی در زند و ندیداد (فرگرد ۷، بند ۲، ص ۲۳۸، س ۱۱) هم می‌آید: 𐬀𐬀𐬎𐬎 ، و نیز نسخه MU₁: 𐬀𐬀𐬎𐬎 . در زند فرگرد و ندیداد 𐬀𐬀𐬎𐬎 (ص ۵۰۷، س ۷) به جای آن آمده است و حرف 𐬀 شاید 𐬀 وابدالی برای 𐬀 در raoza (=روباه) یا نشانه برای بلندتر تلفظ شدن 𐬀 باشد. منظور از آن احتمالاً روباه است که یکی از سگ سردگان یا انواع سگ به‌شمار می‌آمده است و نام آن در بند ۵، فرگرد ۵ و بند ۵۰، فرگرد ۶ و ندیداد در عداد سگ و گرگ یاد می‌شود و جسد آن نیز، مانند سگ، نساست (زند فرگرد و ندیداد، ص ۴۵۵، س ۷۰۶). نیز شاید rōwīg برگردانی از urupiš اوستایی (و ندیداد ۵، بند ۳۳، و زند آن) باشد که برروباه یا جانوران وحشی سگ مانند اطلاق می‌شده است.

احتمال دیگر آن است که rōwīg با 𐬀𐬀𐬎𐬎 مربوط باشد. 𐬀𐬀𐬎𐬎 در دستویس

TD₂ بندهش، در ص ۹۶ س ۵، پس از 𐬀𐬀𐬎𐬎 و 𐬀𐬀𐬎𐬎

و در دستویس TD₁، همان کتاب، ص ۷۹، س ۸، پس از 𐬀𐬀𐬎𐬎 آمده است و شاید با واژه rav در دری زرتشتی و rov در فارسی یزدی یکی باشد که به معنای مانند و شبیه و همانند و مشابه است. چنانچه این حدس درست باشد، منظور از این دو ترکیب در TD₂، «سگانی همانند سگ گله و سگانی همانند سگ

خانه» است. همچنین rowīg را درشایست ناشایست باید «جانورانی همانندسگ» دانست که باز به همان حیوانات وحشی سگ مانند باز می‌گردد.

به‌هرحال، «ابرگ» آنان را «زنده‌دروچ نسوش» و «نسن‌زدار» نمی‌داند و در زند وندیداد نظر مخالف از آن سوشیانس (ص ۲۳۸، س ۱۱ و ۱۲) و در زند فرگرد وندیداد متعلق به بلند هرزد و سوشیانس است.

۱۰. وست واژه را panjag و تاوادیا pōzag خوانده است. در زندفرگرد وندیداد به‌همین مناسبت واژه **𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀** می‌آید (ص ۵۰۶، س ۴) که قرائت تاوادیا را تأیید می‌کند.

۱۱. مطابق نسخه K : M zaned :

۱۲. مطابق نسخه K و قرائت تاوادیا؛ در نسخه M، که داور آن را نقل می‌کند، با قلم دیگری پس از **𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀** افزوده شده است: **𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬀𐬀𐬀**. هرچند قرائت تاوادیارا روایات داراب هرمزدیار نیز تأیید می‌کند (ج ۱، ص ۱۱۵، س ۱۱؛ ص ۱۱۶، س ۱۸)، افزودگی در نسخه M پرسش انگیز است: در زند وندیداد، فرگرد ۳، بند ۱۴ (ص ۶۵) داریم: **awēšān sraw (wināhgārān) abar pad awēšān (wināhgārān ā-šān) ān druz ī nasuš abar dwārēd (ast kē sraw ī murdagān gōwēd)**

آیا این ترکیب را روان بد و روح خبیث وترس‌آور مردگان می‌توان دانست؟

بنابراین حدس، ترجمه چنین خواهد بود:

روان خبیث آنان (> که < گناهکاران > اند) برآنان (> که

خود < گناهکاران > اند) ، پس برآنان) آن دروچ نسوش

هجوم می‌برد (هست که > آن‌را < روان خبیث مردگان گوید).

sraw نیز، مانند waxš، شاید معنای روح داشته باشد، و احتمالاً همراهی

دو تن در بردن جسد یا نسا به معنای همزوری و همبندی آن دو برای بردن «روان»

یا sraw مرده است. به‌همین دلیل، چون پس از چهارماه و ده روز روان به جنین

می‌پیوندد (روایات داراب هرمزدیار، ج ۱، ص ۲۳۳، س ۱۲ و ۱۵)، برای حمل جسد

زن آستن چهار مرد باید یکدیگر را همراهی کنند. شاید هم صورت اصلی و کهنتر

دروچ نسوش همان روان خبیث مردگان است و اگر چنین باشد، با یکی دیگر از

پدیده‌های عام و جهانی فرهنگ بشر روبرو خواهیم بود که ترس از روان مرده و

گزند رساندن آن به زندگان است و در وندیداد و آیینهای برگرفته از آن، تلطیف

شده و فرازمندی یافته است.

در تأیید این حدس باید یادآور شد که در زبان دری زرتشتی برای جسد لفظ

معادل «روان» یعنی vrun را به‌کار می‌برند و مردگان را نیز **vrun o ten**

(=روان و تن) می‌نامند.

۱۳. تاوادیا به‌قیاس از زند فرگرد وندیداد واژه **𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀** را به متن می‌افزاید: «و دو را به

يك بار، مردم را نشاید < برد، هربار > سگی و مردمی را شاید < برد > . اما بنا بر همین متن (ص ۵۳۱، س ۹) نسای چند سگ را می توان با هم حمل کرد:

- dō pad ēk bār šāyēd?

- mardōm nē šāyēd, mardōm-ē ud sag-ē šāyēd!

- ud sag?

- sag was šāyēd

- دو < نسارا > به يك بار < بردن > شاید؟

- مردم را نشاید < برد و > مردمی < دیگر > و سگی
 < دیگر > شاید!

- و سگ ؟

- سگ را بسیار شاید!

۱۴. بر اثر تماس یافتن با نسا، جسم ریمن و پلید می شود و خود نسا می گردد. پس زنی که

کودک نازاده وی بمیرد، بدعت تماس با جنین مرده، بدن مادر نیز نسا خواهد بود.

جنین زنی نسامند است. (روایات داراب هرزه دیار، مثلا، ج ۱، ص ۲۳۳، س ۳؛ ج ۲،

ص ۳۸۹، س ۷۰۶) ← یادداشتهای ۱۸، ۵۸

۱۵. nigān kardan = دفن کردن، نهفته کردن (زند و ندیداد، ص ۹۳، س ۲) و

nasā nigānīh نسا گناهی است که هرگاه پدر مرتکب آن گردد، گریبانگیر پسر نیز

خواهد شد (همان، ص ۱۵۸)، زیرا نسا باید در معرض آفتاب و در جای «خورشید

نگرش» باشد تا دیوان نتواند بیشتر در آن فساد کند و موجب گنبدگی آن گردد:

«اگر جز موی و ناخن، چیزی < از متعلقات بدن > را دفن کند، پس همانا

براو < گناه > دفن < نسا > گرفته (= محسوب) خواهد شد.» (زند و ندیداد،

ص ۹۳، س ۱ و ۲) ← یادداشت ۲۶.

۱۶. در زند فرگرد و ندیداد، به همین مناسبت می آید: «هنگامی که ابر ایدون نیز بر آسمان باشد

که باران را بیم < رود > که درگیرد...» (ص ۵۲۹، س ۱۳-۱۴)

۱۷. احتمالا صیغه سوم شخص مفرد مضارع از ریشه فعلی (نسا) (= awar، بیا)

است که صورت نوشتاری آن با awurdan (= آمیختگی

یافته است. چند مورد از این اختلاط نیز در دستویس MU29 دیده می شود (ص ۲۹،

س ۸؛ ص ۵۵، س ۷).

۱۸. جسم بر اثر همگرزی (= hamgarzagīh) یا تماس و برخورد کردن

(= pahikōftan) با نسا، ریمنی و پلیدی را در خود فرو می برد

(= frōd barēd) و جذب می کند، و بر اثر آن خود نسامند می شود و تاحدی

در حکم نسا قرار می گیرد و نسا خوانده می شود (یادداشت ۱۴). میزان جذب و

فرو بردن ریمنی در اشیا یکسان نیست و گاهی جسمی ریمنی را در خود فرو نمی برد

و آن را دفع می‌کند (= *ogared*) (زندفرگرد و ندیداد، ص ۴۳۵، س ۵۳). جذب (= *frōd burdan*) و دفع (= *ogārdan*) ریمنی در اجسام بستگی به جنس آنها دارد (همان صفحه) و هر جسم ریمن می‌تواند بر اثر تماس اجسام دیگر راهم ریمن و نسامند کند. بجز جنس اجسام، مفهوم اساسی در انتقال پلیدی و ریمنی، یکپارچگی وجدایی حجمهاست: ابعاد حجم هر چه باشد، به واسطه *ew-kardagih* (= یکپارچگی، یکساخت بودن) ریمنی را فرو می‌برد و *Jud-kardagih* (= یکپارچه نبودن، جدایی و مجزایی، جد ساخت بودن) مانع از انتقال ریمنی است. با توجه به این مفاهیم، زمین بر اثر قرار گرفتن یا «ایستادن» نسا بر آن، ریمنی را فرو می‌برد، و این جذب پلیدی تا جایی است که زمین «یکساخت» است، یعنی تا به آب زیرزمین. زیرا چنین تصور می‌شود که در سطح زیرین زمین همه جا آب هست.

با وجود این، زمین در سطح خود ریمنی را پخش نمی‌کند، مگر در چهار سوی نسا (= *čahār kust*)، و به اندازه سه گام سه پای. فضا یا تهیگی (= *tuhigih*) نیز بر اثر همگرزی با نسا ریمن می‌شود. بدین ترتیب، پلیدی نسا از یک جهت (= *kust-ē*) جذب می‌گردد، که سمت تحتانی است، اما تأثیر ناپاک کننده آن (= *dazišn*) از چهار سوی پخش می‌شود و فضا نیز بر اثر تماس با نسا آلوده می‌گردد.

۱۹. متن: ۳۰ سو؛ شاید *SR'k*، به جای *'sang = SL³ / SLL'* (سنگ، وزن، وزنه) ← یادداشت ۲۲.

۲۰. تاوادیا ۱۳۱۳ را چنین می‌خواند، به قیاس با عبارت «وگرسنگ در زمین گرفته باشد» (روایات داراب هر مزدیار، ج ۱، ص ۱۲۳، و جز آن) این قرائت با *kard kard ested* در بند ۱۰۱ همانند نیست.

۲۱. افزوده تاوادیا بر متن، به قیاس با روایات داراب هر مزدیار، ج ۱، ص ۱۳۰، س ۱۷.

۲۲. متن: *و لصورو*؛ نسخه M بر بالای سطر، میان *و س* می‌افزاید: *و ۳۰۰* شاید تصحیفی از *و س* / *و س* باشد که هزوارش سنگ و وزن و وزنه است (یادداشت ۱۹). تاوادیا جمله را چنین می‌خواند: *... pad kardag šoy edon*. در کرده (= رسم و عرف و شیوه عمل) شستشوی < آن > چون < شستشوی > سنگ است. وجود افزوده *و* در دستنویس M و نیز توضیح برای چگونگی ریمن شدن چیزهای آردی و گردی شکل در بند ۳۷ شاید دلیلی برای رجحان قرائت زبرنوشته باشد، زیرا ظاهراً حجم اشیاء، علاوه بر جنس آنها در آلودگی و تطهیر آنها به هنگام برخورد کردن با نسا تأثیر دارد ← یادداشت ۱۸

۲۳. افزوده تاوادیا بر متن، به قیاس با مفاد زند و ندیداد ۶، بند ۱۵، تفسیر (ص ۲۷۰)

۲۴. اساس و بنیاد و پی؛ دیوار و پی خانه و نیز سطحی از بنام که بر روی دیوار و پی خانه قرار دارد. در روایات داراب هر مزدیار (ج ۱، ص ۱۲۴) می‌آید:

وگر نسا بر بام بمیرد برهنه و نسا بر بام آید که از دیوار دورتر باشد بام ریمن باشد و ریمنی فرو ناید یعنی یکی بیش (متن : بیش) فرود نشود و آنچه بردیوار باشد دیوار بر سرزمین رسته است تا با بام یکی بیش (متن : بیش) نباشد چون ریمنی بروی دیوار فرود میشود همچو دیگر جایها که اگر اندک بسیار چیزی ریمن میشود چندانکه بالای و پهنای آن مرده باشد نشش بدوارد و پل بسته همچون بام باشد.

منظور از «یکی بیش» حجم یکساخت است که يك واحد فرو برنده ریمنی به شمار می آید و چون دیوار با بام و زمین هردو پیوسته و یکپارچه است، یکساخت شمرده می شود و بنابراین از سطح بام واقع بر بالای آن دیوار تا آب زیرزمین یکپارچه و یکی است و بر اثر تماس با نسا ریمن می شود و همه تهیگی در تماس با دیوار نسامند، تا فاصله سه گام ریمن است.

← یادداشت ۱۸

۲۵. متن : **لغویا** ، که باید شکل بد نوشته برای **لغویا** باشد. رف حکم سطح بام روی دیوار را دارد ← یادداشت ۲۴.

۲۶. منظور از بیم، وحشت و ترس و گزندی است که بر اثر تماس بانسا بر زمین و فرشته مومکل آن، سپندارمذ امشاسپند، می رسد، در این باره در زندون دیداد ۳، بند ۸ (ص ۶۱) می آید:
> ... چون .. < مدفون خسبد سگ مرده یا مرد مرده >
> در < زیرزمین > و < نه > در جای < خورشید نگرش، تا >
> با < مینوی زمین همگی یکساخت بشود، > زمین را رنج می رسد <، آیدون چونان مردی که > او را < از بیمی دشوارتر > درد باشد < .

رنجی که از تماس یافتن با نسا زمین را آزار می دهد، درصد در نثر، درسی وسوم (ص ۲۶) چنین وصف شده است:

(۱) اینکه چون جایگاهی بود که بیمی و ترسی بود نسا در زیرزمین نهان کرده باشد آشکار باید کردن چه عظیم گرفته باشد
(۲) چه در دین به پیداست که نسا در زیر زمین نهان کنند اسفندارمذ امشاسپند همی لرزد چنان سخت است که کسی را مار یا کژدم در جامه خواب بود و زمین را نیز همچنان است (۳) که نسا در زیرزمین کنی چنین چون آشکار کنی از آن رنج برهاند.
از این روی، پس از درگذشت هرکس، بویژه اکنون که رسم نهادن نسا در دخمه ترك شده است، خواندن یشت بیم سپندارمذ (دری زرتشتی: yašt e bin e svændormez) ضرورت دارد.

۲۷. این واژه، که قرائت و معنای آن بدرستی روشن نیست، به صورت **سوسول** (واژهنامه

زندوندیداد، ص ۲۰۱؛ زندفرگرد وندیداد، ص ۵۳۷، س ۱۰) و نیز **𐬰𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀** (همان کتاب، ص ۴۷۳، س ۱؛ ص ۵۱۹، س ۱۰) آمده است. در زندوندیداد، پرنوشت «لاچار» دارد، که منظور از آن «بناچار و در موارد ضروری و تنگی» است. ظاهراً معنای «خشک و آن چیزی که تر نیست» برای آن بهتر است، براساس این تصور که «خشک با خشک نمی آمیزد» (وندیداد ۸، بند ۳۴).

۲۸. مطلب بیش و کم روشن است، اما جمله ابهام دارد. آیا مالش آوردن، تماس یافتن است یا آن که آوردن به جای آمدن (یادداشت ۱۷) به کار رفته است؟ ترجمه و قرائت زبَر نوشته مبتنی بر این تصور است که در هنگام مرگ انزال رخ می دهد (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۷۷ و ۱۳۷، بند هشتم) معهدا، مایعی که پس از مرگ و فساد از تن گرزه بیرون می آید، شاید به دلیل مشابهت با واژه *šuhr* مورد اشاره قرار گرفته است.

۲۹. تاوادیا به قیاس باندهای ۶۰۰ و ۶۰۰ که در یک نسخه به جای **𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀** (bawēd) در آن هست، واژه را *āred* خوانده است ← یادداشتهای ۵۰، ۴۳

۳۰. اوستا: — *baord̥.varšta*: ضرب و زخم دانسته زدن، آگاهانه نابود یا ویران کردن ← واژه نامه زندوندیداد، ص ۳۱

۳۱. رپتون یکی از پنج گاه یا زمان نیایش در شبانه روز، واز نیمروز تا سه ساعت پس از آن است (خرده اوستا، «پنجگاه»، صص ۱۴۸-۵۲). در زمستان، گاه رپتون را با هاون، یعنی گاه بامدادی، یکی می گرفته اند و می پنداشتند که رپتون در زمستان بزرگ، یعنی پاییز و زمستان، به زیر زمین می رود تا ریشه گیاهان را گرم نگاه دارد و در برابر سردی زمستان گرم و در تابستان سرد است (بند هشتم، TD₂، صص ۱۵۹-۶۰). رپتون، همانند گرمای آفتاب و نور آن، زداینده گندوریمی و هموارد دیوان تباهی و پیدایی است و بنابراین ریمنی نسا نیز «چون رفتن (= رپتون) بالای زمین باشد و بماند پاک شود و اگر رفتن زیر زمین باشد بنه شب پاک شود.» (روایات داراب هر مزدیار، ج ۱، ص ۱۲۱؛ و ص ۱۲۲) ← فصل ۱۲، یادداشت ۵۳

۳۲. اوستا: — *zaoθra*: تثار و پیشکشی است که به آتش یا آب می برند. در اینجا احتمالاً زوهر برای آب منظور است که مرکب از شیره گیاه هوم و گیاهی دیگر با آب و نیز شیر است. «زوهر برگرفته» و «زوهر در جای خود» اشاره به زوهر آماده و زوهری است که هنوز آن را آماده نکرده اند ← فصل ۷، یادداشت ۶؛ مینوی خرد، صص ۱۰۲-۵

۳۳. **𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀** یا **𐬀𐬎𐬀** (فرگرد سوم زندوندیداد، بند ۱، ص ۵۵، س ۵؛ دستنویس Fl₁₁، س ۱۶۹، س ۲)؛ صورت پهلوی از *divya* اوستایی است و در فرهنگ اوئیم ائوگ برابر پهلوی آن **𐬀𐬎𐬀** (= *zindag*، زنده) است. این نام بر شیر گوسفند و گاو اطلاق می شود که آن را به مثابه نماد حیات جانوری بر سفره

میزد و مراسم دینی می‌گذارند. در برگزاری آیین یزشن موبد آن را در «یزشنگاه» و با نیرنگ خاصی می‌دوشد ← آئین دین زرتشتی، نیرنگ جیوام گرفتن، صص ۱۴۶-۷؛ مینوی خرد، صص ۱۰۲؛ آداب و مراسم دینی پارسیان، صص ۲۹۵-۶. ۳۴. «جامهٔ یشت» لباس ویژه درهنگام برگزاری مراسم دینی است:

هردو که یزشن می‌کنند جامهٔ یزشن جدا اوآید پوشیدن آن جامه بهیچ کس نه اوآید زدن جامه بدین در گوید که هرکه جامه پاك بداشت چنانست که تن پاك داشته باشد هرکه تن پاك داشته باشد چنانست که روان پاك داشته است هرکه روان پاك داشت بهبشت می‌توان رسید پیش اورمزد و امشاسفندان پیش فروهراشوان باشد (روایات داراب هرمزدیار، ج ۲، ص ۱۹).

امروزه در مراسم تطهیر نشوه (فصل ۱۲، یادداشت ۴۲)، تطهیر شوندگان، یا به اصطلاح «نشوه روندگان» در هر بار خوردن و نوشیدن جامهٔ سپیدی می‌پوشند که شاید با «یشت جامه» یکی باشد ← فصل ۵، یادداشت ۵

۳۵. احتمال داده‌اند که شاید منظور از «دبیر» نویسنده و نگارندهٔ کتاب شایست ناشایست باشد (تاوادی، ص ۱). اما در مادیان هزاردادستان، از کسی به‌نام خدای بور دبیر (= xwadāy-būd ī dibīr = ۳۳ سر ۱۴ ر ۱۴) یاد می‌شود (ص ۲، س ۵).

۳۶. منظور گمیزگاو است که از خاصیت ضد عفونی کنندهٔ آن آگاهی داشتند و آن را در تطهیر موثر می‌دانستند و به‌کار می‌بردند (دستویس MU₂₉، صص ۴۲-۷؛ روایات داراب هرمزدیار، ج ۲، صص ۳۱۱-۱۵). احتمال کاربرد انواع صابونهای

طبیعی، بویژه در ادوار متأخر هست ← یادداشت ۴۰؛ فصل ۳، یادداشت ۹. ۳۷. همین مطلب در جایهای دیگر هم هست: «اگر در بام آتش وره‌رام کسی بمیرد یا نسیا بر زمین رسد تهی ریمن نشود یعنی بالابر زمین ریمنی تا آب فرو می‌شود (روایات داراب هرمزدیار، ج ۱، ص ۱۲۲)، و دلیل آن چنین است: «باید دانستن که آتش را چندان خوره (= فره) است که هر چیز که بوی رسید چون خویشتن پاك کند» (همان کتاب، ص ۶۸، س ۶).

۳۸. حکم آلودگی از نسا، در فضای باز و بیابانی و مکان سرپوشیده همانند نیست و «تهی نهفت یعنی اندروای» پس از سی‌شب در تابستان و نه‌شب در زمستان پاك می‌شود (روایات داراب هرمزدیار، ج ۱، ص ۱۳۸، س ۱۱ و ۳).

واژهٔ نهفت به‌معنای «جای مسقف و سرپوشیده و خانه» باز هم هست:

نیرو پس‌داشت هفتادوهشت بزد کوس از ایوان بمیدان گذشت
کس آمد به‌طوس سپهد بگفت که گودرز با کوس رفت از نهفت
(شاهنامهٔ فردوسی، چاپ جیبی، ج ۲، ص ۲۷۱، بیت ۱۲۶۲؛ و نیز داستان سیاوش،

صص ۵۶۳، بیت ۳۰۶۳)

۳۹. «خوردی» نوعی خوردنی است ← فصل ۲۰، بند ۱۶

۴۰. در برگزاری مراسم نیایش اشیا و نیز دستها را تطهیر می‌کرده‌اند و این تطهیر و هر چه را تطهیر شده باشد «پادیابی» می‌گفته‌اند. علت‌هایی مانند نگاه‌زنی دستان (فصل ۳، بند ۱۰) یا ترشح آب دهان موجب ناپاکی و بی‌پادیاب گشتن یا به‌اصطلاح «وادیاب شدن» پادیابی است. امروزه در ایران واژه «پاکی» در این مورد به‌کار می‌رود ←
خرده اوستا، ص ۲۲۶

۴۱. واژه «ناخویشکاری» طیف معنایی گسترده‌ای دارد «بی‌ضرورت و بی‌هوده، و نیز برخلاف وظیفه و از روی نادرستی و نابخکاری» نیز معنی می‌دهد که در موارد اخیر بار منفی آن سنگینتر است.

۴۲. در زندفرگردونیداد، (ص ۴۸۰، س ۱) این واژه با پرنوشت **𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀** (= جای) و در ص ۵۰۵، س ۷ با پرنوشت - **𐬎𐬎𐬀** می‌آید: **𐬎𐬎𐬀** (فصل ۳، یادداشت ۱۰) در مورد اخیر واژه معنای «زمان» دارد. **𐬎𐬎𐬀** بنا بر قرائت تاواد یا به‌صورت *tehaḡ* آوانویسی شد. واژه شایدهم از- *θwāša* اوستایی، یعنی فضا و اندروای، باشد: *tašaḡ* در زندونیداد نیز **𐬎𐬎𐬀**، در برابر *daxštavaiti-* اوستایی آمده است (واژه‌نامه و نیداد، ص ۴۳۶) ← فصل ۳، یادداشت ۱۰

۴۳. مطابق نسخه K؛ تاواد یا مطابق M : *bawēd* ← یادداشتهای ۲۹، ۵۰
۴۴. آنچه ناساست، چه جسد آدمی یا سگ یا جانورانی دیگر و چه اجزایی از آن، ناپاکی و تأثیر پلیدی پدید می‌آورد که *dazišn* است. نظیر همین مفهوم از روایت پهلوی (متن: ص ۱۳۸، س ۸) نیز برمی‌آید:

ēd rāy any jāmag ī dazišn ē dārēd, čē nasā ud nasā-kaš ē ast!

زیرا ظرف < وانبان > دیگری که < آلوده > دزش (= ناپاکی) < است > همی دارد، که آن جامه < نسامند > است < و > < وی > همی نساکش است!

۴۵. جسد روحانیان بیش از جنگیان و کشاورزان ناپاک است و بیشتر موجب آلودگی می‌شود (وندیداد ۷، بند ۷)

۴۶. در روایات داراب هرمزدیار نیز همین مطلب می‌آید (ج ۱، ص ۱۴۰). ظاهر آمنظور آن است که بر اثر حضور دروچ نشوش ناپاکی و پلیدی شدت دارد و باسگ دیدشند نسا از قوت آن می‌کاهد.

۴۷. متن: **𐬎𐬎𐬀** ؛ واژه را باید مرکب از *dār* (= چوب و درخت) و *rōn* (= جهت و سوی) دانست که با *-īg* ترکیب شده است و معنای «محصور در درون چوب بست» دارد. در زندفرگرد و نیداد **𐬎𐬎𐬀** با **𐬎𐬎𐬀** (= *nardag*) همراه است و چوبی است که آن را به‌زمین فرو کرده‌اند (ص ۴۸۲، س ۱۲):

dārōn ud nardag-gāh ud abārīg čis ī az ēn gōnag kē abāg
zamīg frōd kard ēstēd, ðiyōn?

< حکم > دارون و نرده گاه و دیگر چیز از این گونه که

به زمین فرو کرده باشد، چگونه > است ؟

در بندهش (TD₂ ، ص ۱۱۸ ، س ۱۰) هم آمده است
که باید dārwan قرائت شود.

۴۸. واژه وادیا وادیا : به معنای برخوردار، کردن و آلوده کردن بر اثر آن است. در فارسی زرتشتی فعل «پنکوفتن» به کار رفته است:

اگر کسی بنسای مردم پتکو بد چون باشد پاسخ اینکه اگر
کسی همگرزه نسای شود تنش ریمن باشد و برشومش می باید
کردن جامه اش که درتن باشد قبای و پیزاهن و کشتی هرچه که در
تن دارد ریمن باشد بیاید پرهیختن.

(روایات داراب هرمز دیار، ج ۱، ص ۱۳۴)

در زبان دری زرتشتی واژه متروک hem-patku ، به صورت اسم مفعول
با فعل کمکی کردن: hem-patku kartvun وجود داشته است، و مادر
بزرگ من، شادروان مهربانو بهرام خسرو، که اینک قریب صدسال از تولد او
می گذرد، این واژه رابه کار می برد.

۴۹. همريت و پتریت بترتیب در برابر دو واژه اوستایی - hqm . raeθwa و
paiti . raeθwa آمده است. واژه اوستایی برای «همگرزه» شناخته نیست (واژه
نامه زندونیداد، ص ۲۷۸).

۵۰. مطابق نسخه K.M. : واژه وادیا آن را gīrēd می خواند.

← یاده داشت ۲۹ ؛ ۴۳

۵۱. متن: واژه وادیا وادیا: احتمالاً kunīd ēstēd که استعمال نادری است به جای
kard ēstēd ، از مصدر kunīdan ؛ فارسی : کنیدن (فرهنگ فارسی).

۵۲. متن: وادیا - ؛ تاوادیا آن را به اصلاح می کند و wēš می خواند.
شاید قرائت زبر نوشته بهتر باشد.

۵۳. تاوادیا واژه را pixag می خواند، زیرا در غسل آیینی برشوم ابزار اصلی نبوده
بندو نه گره است و در اوستا - nava . pixa ، یعنی «نه گره» نامیده شده
است. براین اساس «شستشو با پیخک» معادل «برشوم کردن» است. در این قرائت
جزء - nava حذف می گردد و نیز شکل واژه همواره **واژه وادیا** است و چنان
که هنینگ حدس می زند و در واژه نامه زند و نیداد هم می آید (ص ۴۶۴) قرائت
زبر نوشته به دلایل زیر رجحان دارد:

در غسل برشوم شستشوی تکاتک اندامهای بدن مطرح است (وندیداد ۸، بندهای

۳۷ تا ۳۹؛ فرگرد ۹، بندهای ۱۳ تا ۲۶؛ فرگرد ۱۳، بندهای ۹ تا ۱۱؛ و نیز دنباله

همین یادداشت) ویکی ازمعانی *pēšag* اندام و عضو بدن است و در زند وندیداد هم به کار رفته است (واژهنامه زند وندیداد، ص ۴۶۴؛ زند وندیداد، ص ۳۳۴، س ۴، بند ۴۱، نیز تابند۶۷). صفت **ههسوه** **ههسوه** (= *pēšag-šnas*) که برای کودک به مثابه رسیدن به میزان معینی از رشد آمده است (شایست ناشایست، فصل ۲، بند ۱۰۵؛ و نیز دستویس TD_2 ، ص ۵۵۴، س ۱۵؛ ص ۵۵۵، س ۲، ۷) اگر «شناسنده اندامهای بدن خود» معنی شود مناسبتر است تا «شناسنده پیخگیانی فه گره». در تأیید وجود حرف «ش» در این واژه، در دستویس TD_2 ، ص ۴۶۴، س ۴ (زند فرگرد وندیداد) در بالای حرف **هه** در **ههسوه** سه نقطه گذاشته شده است: **ههسوه**؛ و همین قرائت در روایات داراب هرزدیار نیز تأیید می شود: «پیشه وسامان گفتن» که منظور از آن «بیان فواید غسل برشنوم» است. در برشنوم شستن نکاتک اعضای بدن با گمیز گاو و سپس آب مطرح است و «پیشه پیشه»، یعنی عضو به عضو و یکی یکی اندامهای بدن در آن شستشومی شود و در برابر آن غسل کلی بدن قرار دارد که مثلاً در مورد زن دشتان مقرر است و تضاد آنها از عبارت زیر استنباط می شود:

... ka nē pēšag pēšag, bē ēdōn čiyōn zan ī daštān pad gumēz ud āb be šōyēd, ā-z šayēd.

اگر نه <تن را> اندام به اندام، بلکه چونان زن دشتان، «یکباره» بدن را با گمیز و آب بشوید، هم جایز است (زند فرگرد وندیداد، ص ۶۲۹، س ۷ تا ۹).

در باره شیوه غسل برشنوم، و به اصطلاح «پیشه وسامان» در زند فرگرد وندیداد، به تفصیل سخن می رود (صص ۶۲۳ - ۷). نیز در دستویس TD_2 ، در این باره قطعه کوتاه مستقلی هست (صص ۴۲۱ - ۳) که ترجمه آن عیناً آورده می شود:

به نام ایزد! «نیرنگ پیشه وسامان»، فرخ باد! دست را بشوی که پیش و پس انگشت، میان انگشتان، کف دست (؟) و تامچ دست (؟) (= **ههسوه**) راست را بشوی و تامچ دست (؟) (= **ههسوه**) چپ را بشوی، همین گونه سه بار گفتن. سر را بشوی. سرین چپ را بشوی. اگر مرد باشد، پس اندر پیش شوی، پیش را بپس شوی؛ ابروی چشم راست را بشوی، ابروی چشم چپ را بشوی. پس (= پشت) سر را به هر دو دست به سوی پیش شوی. آرواره راست را بشوی، آرواره چپ را بشوی. بینی و دهان را تا گودی گلو (؟) (= **ههسوه**) بشوی. گوش راست را بشوی. انگشت در گوش کن. گوش کن. دست را پس گوش باز کن. گوش چپ را بشوی. انگشت در گوش کن. دست پس گوش باز کن. گوش راست را بشوی. گوش چپ را بشوی. کتف راست را بشوی. بازوی راست را بشوی. کتف چپ را بشوی و بازوی چپ را بشوی. زیر سینه (؟) (= **ههسوه**) آن (= طرف و سمت) راست را بشوی. زیر سینه (؟) (= **ههسوه**) آن (= طرف و سمت) چپ را بشوی. گودی گلو (؟) (= **ههسوه**) را بشوی. پهلوی سرین (؟) (= **ههسوه**) راست را بشوی. پهلوی سرین (؟) (= **ههسوه**)

چپ را بشوی. بر را بشوی تا پشت بازوی (= ستون مهره‌ها؟)، پشت را بشوی از مهره تا در سوراخ. گرده پستان راست را بشوی. گرده پستان چپ را بشوی. پهلو راست پیش را بشوی. پهلو راست پس را بشوی. پهلو چپ پیش را بشوی. پهلو چپ پس را بشوی. کش ران راست را بشوی. کش ران چپ را بشوی. سرین راست را بشوی. سرین چپ را بشوی. اگر مرد باشد، پس اندرپیش شوی، پیش را بپس شوی؛ دست بر سر میزی کن، گند و خایه‌دان را < بشوی >. اگر زن باشد، پیش را با پس شوی، پس اندرپیش شوی. ران راست را بشوی، ران چپ را بشوی؛ ران تاسر زانو باشد. زانوی راست را بشوی. زانوی چپ را بشوی. ساق پای راست را از زانو تا زنگ (= مچ) بشوی. ساق پای چپ را از زانو تا زنگ بشوی. زنگ پای راست را از زانو تا زنگ بشوی. زنگ پای چپ را بشوی. پشته پای راست را تا سرانگشتان بشوی. پشته پای چپ را همین‌گونه بشوی و پاشنه پای راست را بشوی و پاشنه را بردار، زیر پای را تا سرانگشتان بشوی و پاشنه چپ را همین‌گونه باید گفتن. انگشت پای راست را بشوی. انگشت پای چپ را بشوی. همین‌گونه پس. پس ایوبر (= آن که باید تطهیر شود ← یادداشت ۶۵) دست بر سنگ باید نهد. یوزداسرگر (= تطهیر کند) پشت به‌خاطر (= شمال) و سینه < سوی > نیمروز باید کند. یثا هوویریو، يك < بار > و کم نامزدا تا استو یتوش آشه < تا > به اپاخدره < بگوید. آنگاه > ایو بر باسگ به‌مغ (= چاله) دیگر باید برود. این < شیوه > آن است که هیربد شهردان بگفت و همین‌گونه باید کردن و بخت آفرید (فصل ۲۰، یادداشت ۵) همین‌گونه همی کرد و زرتشت بزرگ، همیدون مهر آتش آذر گشنسب، که ایشان را انوشه، روان باد!

۵۴. اوستا: xVaetva. gātu- زند فرگرد و ندیداد: ۳۳-۳۴-۳۵-۳۶ (xwēšgāhdān) (ص ۴۳۷، س ۱۱، ۱۲، ص ۴۳۸، س ۱). واژه‌نامه زند و ندیداد، ص ۱۷۹؛ بندش،

TD₂، ص ۱۸۴، س ۹.

۵۵. جایی که در خانه یا ده به‌زنان دستان اختصاص می‌داده‌اند، موسوم به «دستانستان» یا خانه دستان است. پوریونکیشان در خانه خودجایی برای این امر داشته‌اند و دربارۀ خانه عمومی دستان در ده تا همدستان بوده‌اند (زندفرگرد و ندیداد، ص ۵۷۱). هردو رای در این باره، در روایات داراب هرمزدیار هست (ج ۱، ص ۲۲۱). در شهر یزد، تا قریب چهل‌وپنج سال پیش خانه دستان وجود داشت و گاهی از آن استفاده می‌شد.

۵۶. قول روایات داراب هرمزدیار در این باره (ج ۱، صص ۸۶-۹) به‌روشن شدن مطلب کمک نمی‌کند. شاید علت آن ترجمۀ تحت‌اللفظی از اصل اوستایی باشد که واژه‌های

padīrag ī āb, nigōn āb, nyaidīm, paityapəm, nyāpəm
و az kust bālāy برگرده‌اند (زند و ندیداد، فرگرد ۶، بند ۴۰)

۵۷. «مرث بود»، همانند «زن بود» (مادیان هزار دادستان، ص ۵۰، س ۲) «نام‌خاص است و در زند فرگرد و ندیداد هم‌نام «مرث بود پسر داد هرمزد» می‌آید (ص ۴۹۴، س ۹). شاید همو موبدان موبد شاهنشاه پیروز یزدگردان بوده است (مادیان مزار

دادستان، ص ۳۹، بخش الف، س ۱۵ و ۱۶)

۵۸. آب نسا و نسامند آبی است که بر اثر تماس با نسا آلوده شده باشد ← یادداشت ۱۴.

۵۹. تاوادیا سه واژه بعدی را متعلق به همین جمله می‌داند و چنین معنی می‌کند: با خاک ونیم <آب> از آن پاک جدا < وتمیز > کند.

۶۰. مطابق نسخه K; M به جای مصدر *nihādan*، فعل *nihād* می‌آورد و *nē* بر آن می‌افزاید. مطلب در زندونددیدم، بند ۲۹ و دیگر جایها روشن نیست. دلیل آن را باید اختلاف نظری دانست که در این باره وجود داشته است. ← تاوادیا، ص ۶۳، یادداشت ۴؛ زند فرگرد و ندیداد، ص ۴۹۵، س ۵ تا ۱۱.

۶۱. متن: ۲۵۳۱۰؛ آن را *nihu(n)bēnd* (= پوشاند) هم می‌توان خواند. ظاهراً منظور کفن است که در دخمه پرندگان لاشخور جسد را بر آن متلاشی می‌کنند. در پرنوشت دستویس M می‌آید: «یعنی پرنده از منقار ریزه‌بکند» ← تاوادیا، ص ۶۳، یادداشت ۴ بند ۹۵؛ داور، ص ۱۷، یادداشت ۸؛ زند و ندیداد، ص ۲۴۷، س ۸. هدر (= *hedr* و *hixr*) هر پلیدی است که از تن زندگان باشد، مثل تُف و آب دهان و آب‌بینی.

۶۲. ارمیشت به معنای علیل و ناقص‌الخلقه است و در مادیان هزار دادستان در ردیف «کودک» می‌آید (ص ۵۳، س ۱ تا ۳) معنای دیگر آن «چیزی باشد که از همه‌کاری بازمانده و معطل شده باشد» (دستویس R410 ص ۱۲۲، س ۲۰۱) ولدا به زنی که بچه مرده زاییده باشد و نیز هر شخص ناپاکی که باید او را تطهیر کرد اطلاق می‌شود و صفت هر آب ایستاده، مثل حوض و تالاب و برکه است (همانجا). «ارمیشتی که یشت نوزود نکرده باشد» در روایات داراب هرمزدیار نیز مورد اشاره است (ج ۱، ص ۲۷۳، س ۱۲).

← فصل ۶، یادداشت ۱؛ فصل ۱۳، یادداشت ۱۰

۶۳. بر لغت فرس اسدی آمده است: «بوب بساط و فرش باشد». رودکی گوید:
شاه دیگر روز باغ آراست خوب
تختها بنهاد و بر گسترد بوب
نیز ← فرهنگ پهلوی فره‌وشی

۶۴. ← یادداشت ۵۳

۶۵. هر که بتنهایی نسا، و بویژه نسای سگ نادیده، را حرکت دهد ناپاک است و به همین جهت هر که بر اثر تماس با نسا ناپاک شود و شستشوی او با برش‌نوم لازم باشد *bar-ēw* (زند و ندیداد، ۳، بند ۱۵، ص ۷۱، س ۶۰۵) یا *bar-ēw* (زند فرگرد و ندیداد، ص ۵۳۱، س ۳؛ ص ۵۵۰، س ۱۱) خوانده می‌شود و در روایات داراب هرمزدیار واژه «ایوبر» به همین معنی به کار رفته است (مثلاً ج ۱، ص ۶۰۲). در زند و ندیداد *ek-bar* پرنوشت برای *lecem* فعل (= *rist-keš*) است (جای زبر نوشته).

۶۶. متن: **كسور ۱۳** ؛ بدمعناى «زاده و كودكى كه بدنیا آید» در دینکرد (مدن، ص ۷۴۰، س ۲۰۴) و روایت امیداشاوهیشتان (ص ۱۰۶، س ۷) هم به کار رفته است.
 ۶۷. بجز آدمی، جسد جانورانی مانند کپی، یعنی میهون، وسگ و وحوشی که «سگ سرده» یعنی از نوع سگ هستند، نسا شمرده می شود. درباره نسا بودن جسد روباه، ناهمداستان بوده اند و «وه شاپور» آن را شبکترین (= xwārtar) نسا می داند (زند فرگرد و ندیداد، ص ۴۵۵، س ۱۳۱۵) و در زند و ندیداد روباه، یعنی جسد آن، در ردیف «نسای زندگان» می آید (زند، فرگرد ۵، بند ۳۴، ص ۱۷۶، س ۶۰۵) و منظور از «نسای زندگان» اجزایی از بدن آدمی، مثلاً دندان، است که از تن جدا شود. ← فصل ۱۰، یادداشت ۱۹.

۶۸. پرنوشت دستنویس M: گذارند ← تاوادیا، ص ۷۰، یادداشت ۱۳، نیز ← یادداشت ۲۷.

۶۹. این واژه باید از *yava+ana** باستانی آمده باشد: **۳۵۲** (= ywp'n). در زبان خوری *ōfōn* (واژه نامه خوری، ص ۱۹؛ و نیز واژه نامه تطبیقی نمونه های گویشی ایران، ذیل واژه خرمن)، و در دری زرتشتی یزدی *i)yoyin,ya(y)in* باید صورت دیگرگون u باشد، مثل *xun* و *xub* که در دری می شود *xib,xin* به معنی «خرمن» است. درباره حکم «نسابر سرخرمن» در روایات داراب هرمز دیار بحث می شود (ج ۱، ص ۱۲۹).

۷۰. متن: **سوسوم** ؛ معنی و قرائت واژه روشن نیست. شاید صورت لازم از فعل «افشاندن» باشد: «افشانده شده و پاشیده».

۷۱. باتوجه به اصل احجام یکساخت و جدساخت از نظر انتقال ریمنی (یادداشت ۱۸) می توان دریافت که چرا مرکبات، که پوست آنها جدا از بخش گوشتی و خوردنی آن است، و «جدساخت» است پاک می ماند و بر اثر تماس با نسا ریمن نمی شود و درون آن نیاز به شستشو ندارد. همین مطلب در زند و ندیداد ۷، بند ۳۵ (ص ۲۶۳، س ۸) باز تکرار می شود.

۷۲. مطابق نسخه M: K: **pēm**

۷۳. در برهان قاطع می آید: «لیچار با ثانی مجهول... بروزن دیدار، به معنی ریچار است که مطلق مریا باشد عموماً مریایی را که از دوشاب سازند خصوصاً آنچه از شیر و دوغ و ماست بپزند، به رنحو که باشد» (واژه نامه شایست ناشایست) ← فصل ۱۷، بند ۲

طرز تطهیر چوب برای من روشن نیست. احتمالاً بنحوی بر آن آب می پاشیده و آن را در معرض آفتاب قرار می داده اند ← و ندیداد و زند آن، فرگرد ۷، بندهای

1. zan ī daštān wastarag-ē ī-š nōg ō dārišn gīrēd, rēman;
ud ān ī andar dārišn, nē rēman.

زن دشتان جامه‌ای را که بنویی (=بتازگی) < پس از دشتان شدن >
به داشتن (=استعمال) گیرد، ریمن < است >، آن که < هنگام دشتان
شدن > در داشتن < اوست >، ریمن نه < باشد >.

2. ka šādurwān-ē wistard ēstēd, u-š bōb-ē ud bālišn dō
abar nihād ēstēd, zan-ē abar nišīnēd ud daštān be
bawēd, ka az bālišn pāy abar ō bōb, ud az bōb be ō
šādurwān nihēd, bōb ud šādurwān, har dō, rēman; čē-š
nōg ō dārišn grift. bālišn ēd rāy čē andar dārišn,
rēmanīh ē nēst.

اگر شادروانی گسترده باشد، و بویی^۱ و دوبالش بر < آن > نهاده باشد
< و > زنی بر < آن > نشیند و دشتان شود، اگر پای از بالش بر بوب و
از بوب بر شادروان نهد، بوب و شادروان، هر دو ریمن < باشد >؛ چه
آن را بنویی < پس از دشتان شدن > در داشتن (=استعمال) گرفته
است. بالش را از آن روی که < هنگام دشتان شدن > در داشتن < وی
بوده است >، همی ریمنی نیست.

3. ud ka ō bālišn ēdōn nišīnēd ē ī-š bōb ud bālišn, har
dō, andar dārišn; ā šādurwān pad tan-ē rēman; ud ka
har se andar dārišn, ā ēč rēman nē bawēd.

و اگر بر بالش چنان نشینید که همی او را < هنگام دشتان شدن >، بوب و بالش، هردو، در داشتن < باشد >، پس شادروان بتهایی ریمن < شود >؛ و اگر < هنگام دشتان شدن > هر سه < او را > در داشتن < باشد >، پس هیچ < يك > ریمن نشود.

4. ham-čiyōn dānēd kū daštān, ā-š pad gyāg, andar ō kār², fradom gardan-band ud pas gōšwār ud pas čambar ud pas jāmāg be nihišn.

همچنان (= به محض آن که) دریابد که دشتان < است >، پس در جای < خود >، در آن کار^۲ < که هست >، نخست گردنبند و پس گوشواره و پس سربند و پس جامه باید < از تن > بنهد (= در آورد).

5. ka pad gyāg, andar ō kar ēstēd, ka-z abēr dēr zamān andar ān kār ēstēd, ā pas-iz jāmāg pāk. mēxag³ ud šarmgāh⁴ kār nēst.

اگر در جای، در آن کار^۲ < که > باشد، نیز چون بس دیر زمان در آن < يك > < کار > مشغول باشد، آنگاه نیز پس جامه^۳ < او > پāk < است >. پارچه^۳ کهنه^۳ (?) و < جامه > < شرمگاه >^۴ (?) < شایسته > کاربرد نیست.

6. ka ēwar dānēd kū daštān, tā jāmāg hamāg be gōhrīdan, ud pad gyāg ī daštān be nišast, ā wāz dārišn.

۲۴

اگر بیگمان ناند که دشتان < است >، تا (= پس آنگاه) همه جامه‌ها را باید عوض کند، و < چون > در جایگاه < زنان > دشتان نشست، پس باید باج دارد (= اوستا بخواند).

7. ka yašt kard ēstēd, wāz dārišn ud daštān be bawēd; ā-š wāz be gōwišn.

اگر یشت کرده باشد^۵، < چون > باج دارد (= در حال نیایش باشد) و دشتان شود؛ پس باید باج (= نیایش) را بگوید (= ادامه دهد).

8. ka andar wāz guftan ē daštān be bawēd, pas-iz ka ān zamān abē-gumān būd, nūn-iz abē-gumān.

اگر در < هنگام > باج گفتن همی دشتان بشود، پس نیز چنان که < در > آن زمان (= پیش از آن)، بیگمان بود، اینک نیز بیگمان < است >.

9. ka wāz dārēd, pēšyār be āyēd, ā-š wāz guftan kār nēst; čē-š nask ī pad čamišn gōwišn.

اگر باج دارد (= نیایش می خواند)، پس او را پیشاب بیاید، پس او را باج گفتن (= نیایش خواند) < به > کار (= سودمند) نیست؛ چه، باید اوستای چشم^۶ بخواند.

10. dast ī pad pādyāb ē ham-baxsīdag⁷, ka zan ī daštān wēnēd, pad wēnišn abādyāb be bawēd; ud ka-z zōt wēnēd ud barsom nē wēnēd, ham-gōnag.

دست که با پادیاب همی بخشیده (= بهم برآمده و درهم کشیده) < باشد >، چون زن دشتان < آن را > بیند، با < این > دیدار بی پادیاب بشود؛ و نیز اگر زوت را بیند و برسم را نیند، < به همان گونه > است < .

11. ud xānag-ē dar⁸, ka-š daštān azabar ud barsom azēr, rāst ēstēd, agar-iz pānzdah-gām azēr bowāndag, ēg-iz barsom abādyāb, ud ka nē rāst, pānzdah-gām was.

و < در > باب^۸ خانه ای، اگر < زن > دشتان بر فراز و برسم راست، < در > زیر < او > باشد، اگر نیز پانزده گام کامل < فاصله فراز و > زیر < باشد >، پس نیز برسم بی پادیاب < است > و اگر < قرار گرفتن آن دو > راست (= مستقیم) نه < باشد >، فاصله < پانزده گام بس > است < .

12. xwarišn ī sāxtag-ē ī-š andar se gām ī zan ī daštān, rēman, ud xwarišn ī-š az čāšt be parrēzēd, pad šām, ud ān-ē ī-š az šām be parrēzēd, pad čāst nē šāyēd ud pad-iz ham zan nē šāyēd; ud āb-ē ī-š andar se gām, ka andar ō gabr ayāb pādyābdān kunēnd ud ō dast kunēnd, dast pad pādyāb ōh bawēd.

خوراک پخته‌ای که در سه گام زن دشتان > باشد <، ریمن > است <، و خوراکی را که از چاشت وی باقی ماند، به شام و آن را که از شام وی باقی ماند، برای چاشت نشاید > خورد < و به همان زن نیز نشاید > داد <؛ و آبی که در > فاصله < سه گام > از وی باشد <، اگر به حوض یا پادیابدان^۹ کنند و > پس < بر دست کنند، دست همانا پاد-یاب شود.

13. kas ka ō wastarag ud jāmag pahīkōbēd, sōšyāns guft: ē ān and gyāg pad gumēz ud āb šōyišn; wastarag-ē ī-š ō wastarag ī kas pahīkōbēd, rēman nē kunēd.

کسی اگر با پوشاک و جامه > خود با زن دشتان < برخورد کند، سوشیانس گفته است که آن مقدار جای > از پوشاک و جامه را < با گمیز > گاو < و آب باید شست؛ پوشاکی از وی که با پوشاک کسی برخورد کند، > آن را < ریمن نکند.

14. zan ī daštān kē andar se šabag pāk bawēd, tā rōz panjom nē šōyišn, ud az rōz ī panjom frāz, tā rōz ī nohom, hamē ka pāk bawēd, ā-š se rōz tāyag¹⁰ rāy, pad pākīh be nisīnišn, ud pas ōh šōyišn; ud pas az nō šabag tāyag kār nēst.

زن دشتان که در سه شب پاک شود، تا روز پنجم > سروتن < نباید بشوید، و از روز پنجم به بعد، تا روز نهم، که همی پاک شود، برای مدت^{۱۱}

سه روز او را در پاکتی < جدا > باید نشست، و پس < سروتن > باید نشست؛ و پس از مدت نه شب < دیگر او را > کار (= مسئله و دشواری) نیست.

15. zan ī zādag ayāb nasā, tā čehel rōz, hamē ka rēman wēnēd, bē ka ēwar dānēd kū az daštān, tā-š pad ān ham dārišn; ud az čehel rōz frāz, bē ka ēwar dānēd kū az ān, tā-š pad daštān dārišn.

زن زاده یانسانند تا چهل روز همی چون ریمنی بیند، بناچار باید که بیگمان داند که از دشتان < است >، پس آن را به عنوان همان (= دشتان) باید به شمار آورد؛ و از چهل روز به بعد، < چون ناپاکی بیند، باز هم > بناچار باید که بیگمان داند که از آن (= دشتان) < است >، تا آن را به عنوان دشتان به شمار آورد.

16. zan ī daštān ka ēd māh pad daštān nišast ud rōz ī sīhom rāy pāk bawēd, ka-z pad ham zamān pāk bē būd ud pas-iz daštān bawēd; ā-š tāyag az bun, ud tā rōz ī panjom šustan nē pādixšā.

زن دشتان که < مدت > یک ماه، به دشتان < بودن > جدا < نشست >، و برای روز سیام پāk شود، اگر نیز در همان زمان < که > پāk شد، پس نیز دشتان شود، پس او را زمان < جدا نشستن >، از آغاز < محسوب خواهد شد > و تا روز پنجم < او را > شستن < سروتن > جایز نه < باشد >.

17. ud ka az daštān šustan, se rōz pad pākīh nišast ud did daštān bawēd, čiyōn az bun¹¹, čahār rōz be pāyīšn ud rōz ī panjom ōh šōyišn.

و اگر < پس از سروتن > از دشتان شستن، سه روز بیپاکی نشست و < بار > دیگر دشتان شود، چنان چون از آغاز^{۱۲} < نود دشتان باشد >، چهار روز باید بماند و < در > روز پنجم < سروتن > بشوید.

18. ka az did daštān būd, ā nō rōz-šabān nēst, pad
pākīh ēd rōz-šabān ōh pāyišn, pas sōyišn; ud ka nō
rōz-šabān bowandag būd, pad ham rōz šustan xūb.

اگر از دیگر > بار < دستان شد، پس > گذشتن < نه شبانه روز > لازم <
نیست. > چون < در پاکی یک شبانه روز همانا بماند، پس > سروتن < بشوید
و اگر نه شبانه روز کامل شد > و پاک ماند <، در همان روز > سروتن
شستن او < درست ^{۱۲} > است <

19. čihrag ka gōn be wašt, ān ī pēš, ān-iz ī pas az
daštān be āyēd, rēmanīh ēdōn bawēd čiyōn daštān.

زردی را چون رنگ بگشت (= عوض شد)، > هم < آن که پیش > و <
نیز آن که پس از دستان بیاید، ریمنی > آن < چنان باشد چون دستان <

20. ka az daštān ēdōn pāk be būd kū-š šustan dastwarīhā,
barsom, abārīg-iz čiš, bē az se gām rēman nē kunēd.

چون از دستان چنان پاک شد که او را > سروتن < شستن مجاز
> باشد <، برسم > و < نیز دیگر چیزها را، مگر > تردیکتر <
از سه گام > خود <، ریمن نکند <

21. sarmāg ī saxt rāy, frāz ō bun ī ātaxš nišastan pādi-
xšā ud tā šust, ā-š wāz ōh gīrišn; u-š dast šustan,
bē pad gumēz, tā nē šāyēd ud ka-š šust, ā-š xrafstar
dō-sad, wināh wizārišn rāy, be ōzanišn.

به علت سرمای سخت، نزدیک به بُن آتش (= کنار آتش افروخته)
نشستن جایز > است <، و تا > سروتن < شست، پس باید باج بگیرد
(= نیایش بخواند)؛ و او (= زن دستان) را دست شستن، مگر با گمیز
> گاو < پس مجاز نیست، و چون > دست را با آب < شست، برای
زدودن گناه <، پس او را دوصد خرفستر باید اگشت <

۲۷

22. zan kē daštān az gāh ul šawēd ud pas rēman wēnēd,
ud ka-š ābustanīh ēwar; bē ka-š nasā būdan paydāg,¹³
enyā pad gumēz ud āb šōyišn: ka-š ābustanīh nē ēwar,
pad daštān dārišn.

زن که < زمان > دشتان < شدن وی > از جای < خود > بشود (=)
عقب افتد) و پس ریمنی بیند، پس اگر بیگمان او را آبتنی < باشد > ،
بناچار نسامند بودن او مسلم < شود > ، در غیر این صورت او را
با گمیز و آب باید < سروتن > شست: اگر او را آبتنی بیگمان نه
< باشد، آن را > به عنوان دشتان < بودن > باید شمرد.^{۱۴}

23. ast kē ēdōn gōwēd: ē bē ka nasā būdan ēwar paydāg,
tā-š pad daštān dārišn.

< فتوایی نیز > هست که چنین گوید که بجز هنگامی که نسامند
بودن < زن > بیگمان پیدا (=مسلم) < باشد > ، پس آن را به عنوان
دشتان باید محسوب داشت.

24. ast kē ēdōn gōwēd: ē ka pad nasā būdan gumānīg, ā-š
pad pēšag šōyišn.

< فتوایی نیز > هست که ایدون گوید که هر گاه < زن > به نسامند
بودن مشکوک < باشد > ، پس او را به بُرشنوم باید شست.

25. ud kas kē pad zan ī daštān, ayāb ō ōy kas pahīkōbēd
kē-š pad āb ud gumēz abāyēd šustan, ā-š wināh šast
stēr ō bun.

و هر گاه کسی با زن دشتان، یا با آن کس برخورد کند که او را با
آب و گمیز < گاو > باید شست، پس او را شست استیر < گناه > بر
ذمه < است > .

26. ud kē pad dānišn, zan ī daštān marzēd, pānzdah
tanāpuhl ud šast stēr wināh ō bun.

و هر که دانسته با زن دشتان همخوابگی کند ، پاتزده تنافور و شصت استیر گناه بر ذمه < وی > باشد.

27. daštān kē ātaxš wēnēd, framān-ē wināh; ud ka andar se gām šawēd, tanāpuhl-ē; ud ka dast abar tan ī ātaxš nihēd, pānzdah tanāpuhl wināh; ud warr ud gabrag¹⁵, ham-gōnag.

< زن > دشتان که آتش بیند، < اورا > یک فرمان گناه < است >؛
و اگر در سه گام < آن > رود، یک تنافور؛ و اگر دست بر تن آتش
نهد، پاتزده تنافور گناه؛ و < اگر دست بر > پوشش < آتش >
(= خاکستر آن) و اجاق^{۱۵} < آتش نهد >، همان گونه < گناه بر
ذمه او است >.

28. ka ō ab nigerēd, framān-ē wināh; ud ka andar āb nišīnēd, pānzdah tanāpuhl wināh; ud ka pad tar- menišnīh andar wārān be rawēd, ā-š har srešk-ē pānzdah tanāpuhl wināh.

اگر به آب نگرد، < اورا > یک فرمان گناه؛ و اگر در آب نشیند،
پاتزده تنافور گناه؛ و اگر با ترمشی (= غرور و عصیان) در باران
راه برود، پس < در ازای > هر یک قطره < باران که بر او ریزد >،
اورا پاتزده تنافور گناه < بر ذمه باشد >.

29. u-š ō xwaršēd ud abārīg rōšnīh nē nigerišn, u-š ō gōspand ud urwar nē nigerišn, u-š abāg mard ī ahlaw ham-pursagīh nē kunišn: čē, druz ī ēdōn stahmag ān druz ī daštān kū abārīg druz pad aš, čiš nē zanēd, ōy pad aš zanēd.

و به خورشید و دیگر روشنی نباید بنگرد، و به گوسفند و گیاه نباید
بنگرد، و با مرداشو همپرسی (= گفت و شنود) نباید بکند: چه، دروج

چندان زور آور، آن دروج دستان < است > که دیگر دروجها با چشم ناپاک، < هر > چیز را ترند، < اما > آن (= دروج دستان) < چیزها را > با چشم ناپاک بزنند.

30. xānag-ē kē zan ī daštān andar, ān xānag ātaxš nē abrōzišn; xwarišn ī az pēš ī zan ī daštān be parrēzēd pad ham zan nē šāyēd.

در خانه‌ای (= اطاقی) که زن دستان < باشد >، در آن خانه آتش نباید افروخت؛ خوراکی که از پیش زن دستان باقی بماند، به همان زن < نیز > نشاید < داد >.

31. xwān jāmāg¹⁷ ī pēš ēstēd, ka-š abāg hamgarzag nē bawēd nē rēman. padīšxwar ka jūd az rān, hamgarzag nē bawēd šāyēd.

سفرهای^{۱۷} که پیش < وی > باشد، اگر باوی همگزرزه نشود (= تماس نیابد) ریمان نه < باشد >. ظرف اگر جدا از < جامه روی > ران < وی > باشد و < همگزرزه نشود >، شاید.

32. ka drōn kāmēd yaštān, ka barsom az borsomdān abar dārēd ud daštān bawēd, ham-čiyōn ō dānišn mad, barsom be nihēd, be šawēd, barsom nē rēman.

هرگاه درون بخواهد یشت، اگر برسم را از برسمدان برداشته باشد و دستان شود، به محض آن که آگاه شد، < چون > برسم را بنهد < و > برود، برسم ریمان نه < باشد >.

33. u-š andar daštān ēdōn ništīnišn kū az tan ī ōy pānzdah gām ī se pāy ō āb, ud pānzdah gām ō ātaxš, ud pānzdah gām ō barsom, ud se gām ō mard ī ahlaw bawēd.

و در < هنگام > دستان < بودن > چنین باید نشیند که از تنوی پانزده گام سه پای تا آب، و پانزده گام تا آتش، و پانزده گام تا

برسم، وسه گام تا مرداشو < فاصله > باشد.

34. u-šān xwarišn pad āhenēn ayāb sрубēn frāz barišn.

ōy kē xwarišn frāz barēd, ā-š andar se gām abāz
ēstēd.

و آنان را خوراک در < ظرف > آهنین یا سربین باید فراز برند. آن
کس که خوراک < برای آنان > فراز برد، پس در سه گام از وی
باید باز ایستد.

35. ka yašt kard ēstēd, har bār-ē drōn yašt, pad šnūman
ul gōwišn; ast kē iθā ašəm vohū gōwēd.

هرگاه یشت کرده باشد، < در > هر باری < خوراک خوردن >،
یشت درون را به خشنومن سروش باید برگوید؛ < قولی نیز >
هست که باید < نیایش > ایثا < و > اشم وهو را بگوید.

یادداشتها

۱. ← فصل ۲، یادداشت ۶۳
۲. ترجمه زبر نوشته با مفاد بند يك هماهنگی دارد: هر چه هنگام دشتان شدن زن با او در تماس باشد ریمن نیست و هر چه پس از دشتان شدن با او تماس یابد ریمن است. با وجود این، شاید *ō kār* را «به کار، واجب و ضرور و لازم» نیز بتوان معنی کرد ← فصل ۸، بند ۸
۳. داور آن را باقیاس با «میخی» در لغت فارسی «سینه بند» خوانده و تاوادی «تن پوش چسبان» معنی کرده است. شاید پارچه کهنه مورد استعمال باشد: «میخی و هزار میخی خرقة درویشان است که بر آن بخیه بسیار زده اند» (فرهنگ فارسی).
۴. مطلب روشن نیست، احتمالاً منظور پوشش و جامه شرمگاہ است.
۵. یعنی «یشت نوزادی» ← یادداشت ۱۸؛ فصل ۱۳، یادداشت ۱۱
۶. نام دعایی است که هنگام پیشاب کردن و عمل دفع خوانده می شود. ← فصل ۱۰، بند ۵؛ جمله خورده اوستا، ص ۴۱۸
۷. متن: **سوسو و**؛ قرائت بالا یکی از امکانهایی است که تاوادی پیشنهاد می کند (تاوادی، صص ۷۵-۶). معنای واژه باید «آغشته و خشک شده در حال آغشتگی» باشد. بَخْسیدن و پَخْسیدن و نیز ترنجیدن، که در لغت فارسی بیش و کم مترادف اند، به معنای چین چین و پژمرده شدن پوست و درهم کشیده شدن آن است. تناسب معنایی دو واژه آغشته و بخشیده را می توان ناشی از شیوه استعمال گمیز گاو یا دستشوی و پادیاب و پَجَو (یادداشت ۹) گرفت که در باره آن می آید: «اندام از دستشو خشک باید کردن و پس آب کار فرمایند» (روایات داراب هرمزدیار، ج ۱، ص ۹۲، س ۷)؛ و نیز در سنت هست که آب و پَجَو را نباید با هم آمیخت. به عبارت دیگر، دست آغشته با گمیز گاو را با آب بازمی شستند، بلکه آن را در معرض هوا می گرفتند تا خشک گردد و تطهیر شده بماند. بنابراین، پوست چروکیده و بخشیده و پخسیده و ترنجبیده می شده است. این شیوه آغشتن تن با پادیاب به اشیا نیز کشیده است و واژه هم برای دست و بدن آدمی و هم برای چیزها، در زند فرگرد و ندیداد هم به کار رفته است (ص ۵۷۴، س ۴۰؛ ص ۶۳۰، س ۷) ← فصل ۱۰، بند ۵ و نیز همان فصل، یادداشت ۱۰
۸. متن: **سوسو و**؛ به معنای «یک باب خاند» است، و در روایت پهلوی (متن، ص ۲، س ۱۰) هم به کار رفته است، نیز زند و ندیداد، ص ۱۸۳، س ۱۳.
۹. پادیاب گمیز گاو است (روایات داراب هرمزدیار، ج ۲، ص ۴۷۸، س ۷، با خط اوستایی) و در زبان دری زرتشتی pajav خوانده می شود و به هنگام تطهیر آیینی آن را در پادیا بدان می ریزند. ظاهراً معنای مطلق ظرف و ظرف آب نیز از آن بر

- می‌آید ← فصل ۲، یادداشت ۳۶؛ فصل ۱۲، یادداشت ۴۴؛ برای gabr ←
یادداشت ۱۵.
۱۰. واژه **سوسو** دویا سه بار در مادیان هزار دادستان به کار رفته است و معنای «زمان» دارد:
- اؤ کو سوسو** = تا آن زمان (ص ۴۰، س ۱۱).
- سوسو** = دریک زمان (ص ۸۱، س ۱۰، و نیز س ۴) در زند فرگرد و ندیداد بارها این واژه می‌آید، مثلاً در ص ۵۸۳ تا ۵۸۶، که در موضوع همانند مطلب زیر نوشته است، و نیز ص ۴۷۹، س ۱۳ و ۱۲؛ و نیز در روایت امیداشاوهیشتان، ص ۱۲۰، س ۱۱ و ۷.
- این واژه شاید با **tey** و **teq** در زبان دری زرتشتی یزدی، و نیز «تاغ» در فارسی یزدی مربوط باشد: تاغ شب = سراسر شب، همه شب. نیز «تاغ آب» واحد برای آبیاری است و «تاغدار» کسی است که آب ده را برای کشتزار و باغ اندازه گیری می‌کند.
۱۱. **م رنو** (az bunih) اصطلاح است با معنای «از سرنو، از آغاز، از ابتدا»؛ مثلاً: زند فرگرد و ندیداد، ص ۵۸۶، س ۵؛ ص ۵۸۴، س ۱۲.
۱۲. از موارد کاربرد واژه در شایست ناشایست معنای «درست و شرعی و شرعاً صحیح» برمی‌آید. این معنی در فارسی زرتشتی (مثلاً، روایات داراب هره‌زدیار، ج ۱، ص ۳۳، س ۱۹ و ۱۸؛ خوب، ناخوب، نیز س ۱، ۷، ۱۶؛ نخوب) نیز هست.
۱۳. متن: **سوسو**؛ شاید: **eg-iš**
۱۴. این قول تکراری است از هطلب جمله پیش و نیز بند ۲۳ قول مستقلی است که همین مطلب را باز می‌گوید.
۱۵. متن: **رئو**؛ «گودال» است که اگر در آن آتش کنند، معنای «اجاق و تنور» دارد (سج با صدر بندش، در ۹۶، بند ۸) و اگر آب در آن بریزند «آبگیر و حوض و جای آب» است (بند ۱۲). به معنای اخیر در زند فرگرد و ندیداد هم به کار رفته است (ص ۴۹۵، س ۱۲؛ ص ۴۹۶، س ۴، ۲؛ ص ۶۷۲، س ۱۳).
۱۶. اوستا: **drug-**؛ ماده دیو است (زند و ندیداد ۳، بند ۷، تفسیر، ص ۸۰، س ۸)
۱۷. متن: **سوسو**؛ شاید: پارچه برای خوان و سفره (قرائت از خانم دکتر مهشید میرفخرائی). در زند فرگرد و ندیداد، در همین مورد می‌آید: **سوسو** (ص ۵۸۰، س ۱۰)، نیز ← فصل ۲، یادداشت ۳۴.
۱۸. افزوده تاوادیا؛ چون سروش ایزد زنده و درهم کوبنده دیوان است، زن دشتان برای راندن دروج دشتان باید او را بهیاری بخواند و «باج نان خوردن» رابه‌خشنوم سروش بر گزار کند («باج و درون زرتشتی»، بخش ۲، صص ۲۹۸-۹ و ۳۰۶). در این حالت زن باید «یشت درون» را بخواند، اما نباید «برسم» در دست گیرد، زیرا

تماس وی با هر چیز پاکی و پادیاپی (فصل ۲، یادداشت ۴۰) ممنوع است. در این باره، در زند فرگرد و ندیداد می‌آید:

— اگر یشت کرده باشد، پس چه باید بکند < هنگامی > که خوراک خورد؟

— < بنا برچاشتنه > میدیوه‌اهی، پس < اوستای > درون باید بگوید، و خشنومن سروش یا هر مزد کند و < چاشتنه > ابرگی خشنومن سروش را گفته باشد، و < بنا برچاشتنه > پیشگیر، پس باید < نیایش > ایثا < و > اشموهو، پس از < اوستای > درون گفتن، آنگاه هراز گوید (ص ۵۷۶، س ۱۳ تا ص ۵۷۷، س ۳).

← فصل ۵، یادداشت ۱

- ۲۹ 1. kustīg, ast parwand, kard ēstēd, nē šāyēd; buz-pašmēn, pašmēn, aštar pašm šāyēd, ud az mōyēn, pad nax-iz ā šāyēd.

کشتی > که نام دیگر آن < فروند^۱ است، > از پارچه^۲ ساخته شده (= بافته شده) نشاید (= مجاز نیست)؛ > از < پشم بز^۲، پشم گوسفند >، و پشم شتر شاید (= مجاز است) > که بیافند^۳، و از < جنس > موپین > که < به شکل نخ (= رشته) > باشد < نیز همانا شاید.

2. kamist pahnāy, se angust drust ōh abāyēd. ka az kust-ē sar ā sar, se angust drust; abārīg, ka brīd ēstēd, šāyēd.

کمترین پهنای < آن > همانا سه انگشت کامل باید باشد. هر گاه از سوی یک سر، تاسر > دیگر آن < سه انگشت کامل > و در برخی از جایها بیشتر باشد >، دیگر < پهنای زاید > اگر بریده شده باشد، شاید.

3. ka wāz dārēd, u-š kustīg bast ēstēd, ud ēk-ē did abāz bandēd, ud ān ī bast ēstēd be wišāyēd, nē šāyēd.

اگر < کسی > باج دارد (= نیایش می کند) و کشتنی بسته باشد، و یکی دیگر را باز > برکمرد، بندد، و آن را که بسته است، بگشاید؛ نشاید.

4. watarag ī dēbāg ud stabrag ud parand, ud parnagān, pad ēbyānghanīh nē xūb; ud pōstēn, ka mōy az-īš rūd ēstēd, ud pašmēn, mōyēn, pambagēn, šanēn, abrē-šomēn, ud dārēn pad šabīgīh šāyēd.

پارچه دیبا، وستبرق، و پرند، و پر نیان برای عیویانگهن بستن درست نه < باشد > ؛ و پوستین، اگر موی از آن سترده باشد، و پارچه پشمین، موپین، پنبه‌ای، کنفی، ابرشمی، و گیاهی برای سدره بودن شایسته است.

5. čahār angust, ē šabīg handāzag <ī> pahnāy az kust- ud kust az gardan tā parīg- ud drahnāy az pēš ud pas, and čand abar bastan šāyēd, xūb.

چهار انگشت، همی سدره را اندازه پهنای کناره < است > - و < منظور از > کناره، از گردن تا پهلو < سدره است > - و درازای < آن > در پیش و پشت < سدره > چندان که < کشتی را > بر < آن > بتوان بست، درست < است > .

6. and čand drahnāy ud pahnāy, ka dō-tūg ayāb ast brīd ēstēd⁶, nē šāyēd. ka az kust ē pad gawr-mānāg⁷ ī dō-tūg paymōxt ēstēd - ka-z kustīg dārēd, ka kustīg nē dārēd- , ēg-iz wišādagīh nē bawēd.

هر اندازه درازا و پهنای < سدره باشد >، اگر دولا یا < از پارچه‌ای > است < که > بریده شده است، مجاز نیست. اگر < بدن > از کناره < سدره > همی با < پوشاک > گبر مانند دولا پوشیده باشد - چه کشتی داشته باشد < و > چه کشتی نداشته باشد -، پس نیز < در حکم > گشاده کشتی بودن^۸ نباشد.

7. ka šabīg-ē ī ēw-tūg paymōxt, parīg har dō kust nihuft ēstēd, ā-š kustīg abar bast ēstēd; šāyēd.

هر گاه، سدره‌ای که يك لا^۹ است > پوشیده باشد > و < پهلوئی هر دو کناره > آن خهفته باشد، آنگاه کشتی بر آن بسته باشد، مجاز است.

8. ka šābīg dō paymōxt ēstēd ud kustīg abar ān ī
azabar bandēd, ēg-iš wišād dwārišnīh rāy, wināh
ō bun.

هر گاه دو سدره پوشیده باشد و کشتی را بر آن که > بر < زیر
> پوشیده است < بندد پس او را به علت گشاده کشتی راه رفتن، گناه
بر ذمه > است < .

9. mard ud zan tā pānzdah sālag, ēg-iš wišād dwāri-
šnīh nē gīrišn¹⁰. wināh ī drāyān jōyišnīh, pas
az pānzdah sālag, ōh bawēd.

مرد و زن را تا پانزده ساله > شد < ، پس > به گناه < گشاده کشتی راه
رفتن، نگیرند. گناه در ایان خوردن^{۱۱}، پس از پانزده ساله > شدن <
همانا > بر ذمه شخص < باشد.

10. wināh ī wišād dwārišnīh tā se gām, har gām-ē framān-
ē; pad čahārom gām tanāpuhl-ē.

گناه گشاده کشتی راه رفتن، تا سه گام، > برای < هر گامی، يك فرمان
> گناه؛ و < در گام چهارم يك تنافور > گناه بر ذمه شخص است < .

۳۱ 11. kustīg kē-š rēšag nēšt, šāyēd; ud ka sar¹³ grih
bandēd, nē šāyēd.

کشتی را که ریشه نباشد شاید (= مجاز است)؛ و اگر > بر < ریشه
> آن < گره بندد، نشاید.

12. ē-mōg dwarišnīh ta čahār gām, tanāpuhl-ē, ka pad ēd
rawišn, ud pas az čahārom gām, and čand be rawēd,
tanāpuhl-ē; ud ka be nisīnēd ud frāz rawēd, wināh
ān ham-ē¹⁶ ī-š az bunīh; ud būd kē har frasang-ē
rāy, tanāpuhl-ē guft.

يك موزه راه رفتن^{۱۲} را، تا چهار گام ، يك تنا فور < گناه است > ،
 اگر به يك راهروی^{۱۵} (= راه رفتن بیوقفه) < باشد > ، و پس از گام
 چهارم، هر چه < بیشتر > راه رود، < او را > يك تنا فور < گناه بر
 زمه است > ؛ و اگر بنشیند و < باز > فراز رود، گناه < او > همان
 اندازه‌ای^{۱۶} < است > که از آغاز^{۱۷} < حرکت کند > ؛ و < قولی >
 بود که برای هر فرسنگی < يك موزه راه رفتن > ، يك تنا فور
 < گناه > گفته است.

13. pad šab ka be xufsēnd, šabīg kustīg dārišn; čē pad
 tan pāsban̄tar ud pad ruwān weh.

در شب که بخسبند، سدره < و > کشتی باید داشت؛ چه < آن > برای
 تن پاسبان‌تر و برای روان بهتر < است > .

14. ka abāg šabīg ud kustīg frōd xufsēnd, pēš az xwamn
 ašom vohū-ē be gōwēd, pad har wēn āyišn ud barišn-ē
 kirbag se srōšōčarnām, ud agar andar ān xwamn
 widerān bawēd, ā-š petītīgīh kard bawēd.

اگر با سدره < و کشتی > فرو خسبند < و > پیش از خواب يك اشم و هو
 بگویند، در هر برآمدن و فرو بردن نفس ، سه سرو شوچر نام^{۱۸} گرفته
 < باشد > و اگر در آن خواب در گذرد، پس او را پیت^{۱۹} کرده شده
 باشد.

یادداشتها

۱. اوستا: paourvanya- زندآن: **ه ل و** ؛ درین ۹، بند ۲۶، همراه با aiwyā hana- (= ēbyānghan، کشتی) به کار رفته است. هنینگ آن را «گره‌دار» معنی می‌کند ← «هوم، پریستار قربانی»، ص ۶۶، یادداشت ۴۸.
۲. متن: **ر ا ه س** ؛ در فارسی به صورت بز پشم و بزشم، یعنی پشم و کرک بز، می‌آید. ← درخت آسوریگ، صص ۶۶-۷.
۳. این قرائت و ترجمه براساس سنت است که بنابراین کشتی را می‌بافند و از پارچه منسوج درست نمی‌کنند. معهدا، با توجه به مفاد بند ۲، طبعاً امروزه کشتی هم بهتر بافته می‌شود و نیز چندان ظریف است که اگر دولای بافته آن راهم منظور بداریم، برخلاف دستورهای شرعی و چاشته‌ها (فصل ۱۰، بند ۱)، پهنای آن باز به سه انگشت نمی‌رسد. آن را از پشم سفید گوسفند درست می‌کنند و یافتن آن هنری است که زنان موبدان به آن می‌پردازند ← خرده اوستا، «نیرنگ کستی بستن»، صص ۵۸-۷۲.
۴. شیوه کاربرد واژه ویژگی دارد. ← یادداشت ۱.
۵. روایات داراب هرمزدیار در باره «خوب»، یعنی درست دوختن سدره سفارش می‌کند (ج ۱، صص ۳۲-۴) و ظاهراً شیوه دوختن آن در اینجا توصیف می‌شود.
۶. دادستان دینی، پرسش ۳۹ (ص ۱۲۵، س ۷) صفت‌های ēw-tāg ī ēw-tūg را برای سدره آورده است و در توضیح می‌گوید: «چونان که بهمین نیز آیدون یکی آفریده نخستین > است <».
- سدره باید بریده و تکه‌تکه نشود و اگر دریده و باز دوخته باشد، تنها از روی ناچاری پذیرفته است (روایات داراب هرمزدیار، ج ۱، صص ۳۲-۴) شاید gawr (= گبر، خفتان) باشد و حکم شرعی جنگاوران و راهیان نبرد را از پوشیدن سدره معاف دارد. آن را garmanag (= جامه گرم) ← فرهنگ پهلوی فرموشی خوانده‌اند. **ر ا** در ترکیب **ر ا** (و نیز هست) (متنهای پهلوی، ص ۳۴، س ۲) و جزء دوم را استاد ماهیار نوایی barak (= بزک، نوعی پارچه) می‌داند (درخت آسوریگ، ص ۶۷)، و شاید gawr barak نوعی پارچه برای گبر و خفتان باشد. در زند و نیدیداد ۱۴، بند ۹، از پوشاک سخن می‌رود که در زیر زره می‌پوشیده‌اند و احياناً شاید جای سدره رامی‌گرفته است («پندام و پنام»، ص ۱۵۱).
۸. در روایات داراب هرمزدیار می‌آید: «زن و مرد چهارده ساله شوند واجب است که گستی بر میان بسته دارند فریضه است» (ج ۱، ص ۲۳) و نداشتن آن گناه است ← صد در نثر، در دهم، ص ۹.

۹. ← یادداشت ۶؛ و نیز فصل ۲، یادداشت ۱۸
۱۰. یکی از معانی گرفتن، «مواخذه کردن، مواخذهت» است (لغتنامه). شاید: *kunišn*
- ← فصل ۵، بند ۵
۱۱. ← فصل ۵، یادداشت ۱
۱۲. ← بند ۱۲
۱۳. متن: *𐭥𐭥𐭥*؛ به معنای ریشه گشتی یا چیزی نظیر آن است. سنج بانیرنگستان، ص ۳۴۱، س ۶ و نیز ۵.
۱۴. راه رفتن بایک کفش یکی از انواع «دیویزگی» یا ستایش دیوان است و بارها از آن یاد شده است (مثلا پتت پشیمانی، کرده دهم، زند خرده اوستا، ص ۵۹، س ۱۸)
۱۵. منظور از «یک روش» یا «یک راهروی» هربار حرکت کردن از حالت نشسته و ایستاده، و راه افتادن و راه رفتن تا توقف دوباره است. این میزان گناه در روایت پهلوی، فصل ۱۱، بند ۲۰۱ (متن، ص ۳۴) هم می آید.
۱۶. متن: *𐭥* و = همانی، همان اندازه ای که
۱۷. متن: *𐭥* از *az bunih* = از آغاز ← فصل ۳، یادداشت ۱۱
۱۸. اوستا: *sraōšō.čarana-*؛ نام شلاق و تازیانه برای تنبیه گناهکاران و نیز واحد اندازه گیری گناه و نام گناهی است که گاهی بر فهرست پایه های گناه افزوده می شود.
- سر در نسخه K (ص ۱۲۶، س ۱۲) معادل *𐭥𐭥𐭥* در نسخه M (داور، ص ۳۱، س ۱۲) می آید و نشان می دهد که *𐭥* را باید «سد»، و نه «یک»، خواند. «سه سرو شوچرنام» خود واحدی برای اندازه گیری گناهان و معادل یک فرمان است ← فصل ۵، یادداشت ۳؛ فصل ۱۱، بند ۲؛ تاوادیبا، ص ۱۴
۱۹. ← فصل ۸، یادداشت ۲۱

ترجمه دیگر برای بند ۲: هرگاه از سوی یک سرتاسر < دیگر آن > سه انگشت < باشد > درست < است و پهنای < دیگر > (بیشتر) اگر بریده باشد، شاید.

بند ۴: واژه *𐭥𐭥𐭥* منقول از اوستاست (نیرنگستان، ص ۳۳۰، س ۶۰۵) و به همین دلیل باید تعبیری بسیار کهنه برای نامیدن پارچه هایی باشد که از دار و درخت و گیاه به دست می آید. واژه *ēbyānghanīh* در نیرنگستان (مثلا همان صفحه، س ۳) هست.

بند ۵: *handāzag* در دستویس M و نیز TD (ص ۹۷، س ۱) *𐭥𐭥𐭥* و در دستویس (ص ۱۲۴، س ۱۷) *𐭥𐭥𐭥* است

1. drāyān jōyišnīh, ān ī aburnāyīgān ī panj sālāg ō bun nēst, ud az panj sālāg tā haft sālāg, ka-š pid pad hammōxtārīh a-wināh, ā-š ō bun nēst; ud ka winā-hgār, ō bun ī pid.

<گناه> در ایان خوردن، خردسالان پنج ساله را برزمه نیست، و <کودک> از پنج ساله تا هفت ساله، اگر پدر در آموزش او بیگناه (= بی تقصیر) <باشد>، پس او را <گناه> برزمه نیست، و اگر <پدرش> گناهگار (= مقصر و کوتاهی کننده) <باشد>، گناه او <برزمه پدر> است.

2. ud az hašt sālāg tā pānzdah sālāg, mard ud zan agar-iz pad yašt kardan a-wināh, bē-š iθā u² ašam vohū tuwān guftan ud nē gōwēd, ā-š drāyān jōyišnīh ō bun, ud ka-š yašt warm, tuwān kardan ud iθā ašam vohū gōwēd, bawēd kē guft kū ēdōn bawēd čiyōn ka-š yašt nē kard ēstēd, getīg-xrīd nē bawēd; ud būd kē guft kū drāyān jōyišnīh nē bawēd.

و از هشت ساله تا پانزده ساله، مرد و زن اگر در یشت کردن معذور <باشند>، اما نیایش <عنا> <آدیزه میده> و اشم و هوو نتوانند گفت و نگویند، پس آنان را <گناه> در ایان خوردن برزمه <باشد>، و اگر یشت را از بر <باشد> و بتواند <یشت> کند، و <اما> <عنا> <آدیزه میده> و اشم و هوو گویند <باشد> که گفته اند که

چنان باشد که یشت نکرده باشد و < نیز او را >. گیتی خرید^۴ نباشد؛ و < قولی > بود که گفت که < این کار، در حکم > در ایان خوردن نباشد.

3. drāyān jōyišnīh, har pih-ē⁵ ōh bawēd. ōy kē yašt kard ēstēd, tanāpuhl-ē; ōy kē yašt nē kard ēstēd, kam bawēd; kē se³ srōšōčaranām guft.

< گناه > در ایان خوردن < در > هر وعده خوراک خوردن همانا باشد. آن را که یشت کرده است، یک تنافور، آن را که یشت نکرده است، کمتر باشد؛ که < اندازه آن > سه سرو شو چرنام گفته شده است.^۶

4. drāyān jōyišnīh paymānag tanāpuhl-ē. ēn kū har pih-ē⁵, ayāb har pārag-ē, ayāb har mēzag-ē, ā-m nē grift ēstēd.

اندازه < گناه > در ایان خوردن یک تنافور < است >. این که < آیا برای > هر وعده خوراکی یا هر لقمه‌ای یا هر چشیدنی < همان یک تنافور است یا نه >، پس من در نیافته‌ام.^۷

5. drāyān jōyišnīh, ān kē yašt nē kard ēstēd, abarag ēd pāyag xwārtar guft. mēdyōmāh har dō ēk guft, ud u-š az ēd be guft čē ān kē yašt nē kard ēstēd, u-š itā ud ašmwohū nē wurrōyēd guftan ē garāntar-iz ast, čiyōn ān kē yašt kard ēstēd, u-š drōn nē wurrōyēd yaštan.

< گناه > در ایان خوردن را < برای > آن کس که یشت نکرده است، ابرگی یک پایه کمتر گفته است. میدیو ماه هر دورا یکسان گفته است. و این را از آن روی گفته است که آن کس که یشت نکرده باشد < به > گفتن عتا < آدیزه میده > و اشم و هونگرو، همانا < گناهش > نیز گرانتر است، چونان آن کس که یشت کرده باشد و < به > یشتن درون < در هنگام خوردن طعام > نگردد.

6. mēdyōmāh guft ē gētīg-xrīd nē bawēd. abarag guft ē gētīg-xrīd pad har kas ōh bawēd, bē pad ān kas kē yašt warm, ud pad wināhgārīh, be nē kunēd; ud pad ān zamān bawēd ka andar zīndagīh ī ōy, pad framān ī ōy, pad ēn menišn kū "kāmēm kardan", "ā-m āstawānīh ī pad dēn" guft, bawēd.

میدیوماه گفته است که < اورا > گیتی خرید نباشد. ابرگ گفته است که گیتی خرید برای هر کس همانا باشد، مگر برای آن کس که یشت از بر < دارد > و از راه گناهکاری، < یشت > نکند و < گیتی خرید > در آن زمان < ممکن > باشد که در < هنگام > زنده بودن او، به فرمان وی، با این اندیشه که «خواهم کردن» < و چون جمله > «پس مرا خستویی (= ایمان) بر دین < است >» گفته باشد، < انجام گیرد >.^۸

7. karr ud gung ka-š ašm-ē nē tuwān guftan, ā-š drayān jōyišnīh nē kunēd; ud ka-š ašm-ē tuwān guft, u-š ašm ašm ašm se bār be gōwēd, ud agar-iš iōā ud ašmwohū tuwān guftan, xūb; ud ka-š iōā tanīhā tuwān guftan, ā-š kār nēst.

کروگنگ را چون اشم < وهو > بی نتواند گفت، پس < گناه > درایان خوردن نکرده باشد، و هر گاه < تنها > یک دوازده اشم را نتواند گفت، باید اشم، اشم، اشم سه بار بگوید، و اگر عتا < آذیره میده > و اشم وهو نتواند گفت، درست < است >؛ و اگر تنها عتا < آذیره میده > نتواند گفت < و آن را بگوید >، پس او را کار (=وظیفه و تکلیف دیگر) نیست.

یادداشتها

۱. برگزاری نیایش ویژه به هنگام طعام خوردن یا «گرفتن باج نان» از چشمگیرترین مراسم در نزد ایرانیان باستان بوده است و خوردن طعام را بی باج نان خوردن **سلسو** (= drāyān jōyišnih) می گفتند و آن را گناهی بزرگ می دانستند (مثلاً، روایات داراب هرمزدیار، ج ۱ ص ۳۴۸) drāyān از مصدر drāyīdan (= سخن گفتن اهریمنی و هرزه درایی کردن) و jōyišnih از مصدر jūdan (= بلعیدن و خوردن اهریمنی) ← مقاله «آرای دین بهی مزدیسنان»، بند ۱۵ است.

صورت کامل «باج نان خوردن» «یشت درون» بوده است که نیرنگستان احتمالاً همان را «درون بادروزه»، یعنی هرروزه، می نامد و مرکب از یسن ۳ تا ۸ است که به خشنومن اورمزد خوانده می شود و چون دربرگزاری آن شاخه گیاه یا برسم در دست می گیرند، اصطلاح «باژوبرسم» به آن باز می گردد. یشت درون به عنوان باج نان خوردن برای کسانی است که یشت نوزادی (فصل ۱۳، بند ۱۱) کرده اند و می توانند یسنا را از بر بخوانند و به اصطلاح بند ۳ «یشت توانند کرد». صورتهای ساده تر آن، یکی باج اورمزد است که مرکب از یسن ۸، بندهای ۴۳ و ۴۰، و معروف به باج امشاسپند است («باج ودرون زرتشتی»، بخش دوم، ص ۳۰۲) و دیگری «ایناآت یزه میده» یا «ایتا» نام دارد و مرکب از یسن ۵، بند یک و معادل یسن ۳۷، بند یک است. این نیایشها همراه با عدد معینی اشم وهو ویناهو ویریو خوانده می شود و اگر کسی اینها را نداند و به جای آنها اشم وهو بخواند، بازهم درست است و سپاسداری برای نعمت خداوند کرده است. ← مینوی خرد، صص ۱۱۳-۴؛ جمله خورده اوستا، ۲۵۸-۶۱ (اوستای طعام خوردن)؛ «باج و درون زرتشتی»، بخش اول، صص ۶۳-۵؛ بخش دوم، صص ۲۹۸-۳۰۶.

۲. متن: > ؛ حرف اوستایی است و معادل u، که به جای ud نشانه عطف به کاررفته است ← فصل ۹، بند ۱۲ (متن داور).

۳. نسخه K: سر، و نسخه M: **سلسو** ← فصل ۴، یادداشت ۱۸.

۴. ظاهراً در اصل معنای «خواستار و دارایی». از واژه «گیتی» منظور بوده است و مراد از «گیتی خرید» خریدن کرفته نیایش با مال و ثروت دنیوی و خواسته گیتی است: «به آن مردم که در یشت کردن کوتاهی نکنند، چیز دهید و گویند که برای من یشت کنید، آن یشت را گیتی خرید خوانند» (روایت پهلوی، فصل ۱۷، ص ۲۳ ترجمه). منظور از «یشت کردن» سرودن یسنا، یا یزش کردن، در مراسم نوزادی و «نو نابر شدن» است (فصل ۱۳، بند ۲) که برگزاری آنها نایه خریبه شدن مینو و بهشت در

گیتی است (صد در بندهش، در ۴۲، بند ۴، ص ۱۱۲). بند زبَر نوشته اشاره به آن دارد که گیتی خرید کردن یشت نوزادی برای آنان که در خوردن طعام باژنگیرند، شرعی نیست و در نیرنگستان هم همین مضمون می‌آید:

... هرگاه هیریدستان نکرد، گناهکار همانا باشد: هان! اگر با گناهکاری

(=قصور) یشت نکرده باشد، هرگاه نیز همی برای هر باری ایثآت یزه میده > و < اشم و هو که باید بگوید، نتواند گفتن > و < نگوید، پس نیز در ایان خوردن کرده است.

— اگر > از این < هردو یکی را تواند گفتن >، ایثآت یزه بیده گوید یا اشم و هو

گوید؟

— اگر او را توان اشم > و هو < را همی گفتن بود > و < نگوید، ایدون

گناهکار باشد چونان که اگر او را توان گفتن همی بود و < از آن دو > یکی را نیز نگفت. همانا روشن گفت: هان! این < امر > آن < چنان > باشد که نیز آن گونه تواند کرد > و < نکرده باشد، تا چون او آن گونه نتواند کرد، آن چند جزاین باشد، < بنگرد > تا در ایان خوردن نکند؛ که < نیز > گیتی خرید < او را > نباشد. < بنگرد > تا در ایان خوردن نکند! (نیرنگستان، ص ۴۵، س ۱ تا ص ۴۶، س ۴)

← فصل ۱۳، یادداشت ۱۱؛ فصل ۱۲، یادداشت ۵۰

۵. متن: ۱۳۵۵؛ به پیروی از تاوادی چنین قرائت شد. شاید *yazišn* ←

نیرنگستان، ص ۴۶، س ۵: ۳۵۵ س؛ احتمال دارد که هر وعده طعام خوردن با باژورسم، همانند میزد (فصل ۱۲، بند ۱۹) به نام یزشن هم خوانده شده باشد. ← فصل ۲، یادداشت ۳۴.

۶. در این باره در نیرنگستان (ص ۴۶، س ۷ تا ۹) می‌آید:

نیوگشنسب گفت: هان! اگر بیگناهانه یشت نکرده باشد،

> گناه < در ایان خوردن > اورا پادافراه < بیش نیست از

سروشو چرنام...

در ادامه آن، دیگر موارد و اندازه گناه در ایان خوردن آورده می‌شود.

۷. «گرفتن» در اینجا به معنای «دریافتن و دانستن و شناختن، درک کردن» است: در نیافته‌ام، نمی‌دانم.

۸. ← فصل ۱۳، یادداشت ۱۱.

بند ۵: TD₂ باید فعل معین با معنای «گرایید، خواهد» باشد و در دستویس

، ص ۸۳، س ۳ و ۴ به صورت TD₂ و TD₁ و TD₂ (= خواهد رود، خواهد رفتن)

و در ص ۱۴۹، س ۱ همان کتاب به صورت TD₂ و TD₁ (= خواستم کرد،

می‌خواستم بکنم) به کار رفته است.



1. karr ud gung ud armēšt, ka abēzag dād ud frārōn menišn, ud pad kirbag kardan, a-tuwānīg; ud az ān ka be zāyēd tā ān ka be mīrēd, har ān kār ud kirbag ī andar gēhān kunēd, ōy ēdōn xwēš bawēd, čiyōn ōy-iz kē-š kard. ast kē ēdōn gōwēd ē and čand zarduxšt ōh bawēd.

کرونگگ وارمیشته، چون < گرونده به > آیین پاکیزه و دارای منش شایسته، < اما > در کرفه کردن ناتوان < باشد > پس، از آن زمان که زاده شود تا آن زمان که بمیرد، هر آن کار و کرفه که در جهان کنند، چنان به وی متعلق باشد که < گویی > هم < خود > وی آن را کرده است. < قولی > هست که چنین گوید که به اندازه زردشت، < او را کرفه > باشد.

2. ka-š kirbag hambun-iz nē kunēd ud wināh hambun-iz nē kunēd, weh. čiyōn ka-š kirbag, hambun-iz tuwān kardan, nē kunēd, ud wināh hambun-iz kunēd; ud ka pas be widerēd, pas-iz pad wināh ud kirbag amār ōh bawēd, ud ka-š kirbag hambun-iz andak ² wēš, pad wahišt, ud ka wināh hambun-iz wēš, pad dušox, ud ka har dō rāst, pad hamestagān.

هر گاه هیچ کرفه نکند و < نیز > هیچ گناه نکند، نیکوتر < است >

اگر چنان باشد که اندکی کرفه تواند کرد و نکند، و اندک گناهی کند، و چون پس درگذرد، همانا نیز پس <او را> به گناه و کرفه، شمار باشد، و هر گاه او را کرفه اندکی <نیز> بیش <باشد>، به بهشت؛ و هر گاه <او را> گناه اندکی بیش <باشد>، به دوزخ؛ و هر گاه هر دو برابر <باشد>، به همستگان^۳ <رود>.

3. ka se srōšōčaranām kirbag wēš, pad wahišt; ka tanāpuhl-ē kirbag wēš kū wināh, ō pahlom axwān rasēd - ka-š yašt kard ēstēd.

هر گاه سه سرو شوچر نام کرفه بیش <باشد>، به بهشت؛ هر گاه کرفه یک تنافور از گناه بیش <باشد>، به بهشت برین^۴ رسد - در صورتی که یشت کرده باشد.

4. sōšyāns guft ē pad ān ī pahlom axwān madan, yašt kardan nē abāyēd. čē, ka-š kirbag ē tanāpuhl wēš kū wināh, ō pahlom axwān rasēd, ud u-š yašt kardan nē āmār; čē, pad garōdmānīgīh, yašt kardan nē abāyēd, čē, wēš kirbagīh, ō garōdmān šāyēd madan.

سوشیانس گفته است که برای رفتن به بهشت برین، یشت کردن نباید. چه، هر گاه او (= کسی) را کرفه یک تنافور بیش از گناه <باشد>، به بهشت برین رسد، و او را یشت کردن به شمار نه <باشد>؛ چه، برای گزرمانی شدن یشت کردن نباید، چه، <به واسطه> بیش کرفه بودن، به گزرمان تواند رفت.

5. čiyōn sōšyāns guft: pad wahišt ān ī azēr, ō ān ī azabar burzēd, gōwēd kū nēk-iz tō mard kē čegām-iz-ē nazd hē ō ān ī a-sēj ē axw!

چنان که سوشیانس گفته است در بهشت آن که <در جایگاه> فروتر <است>، به آن که <در جایگاه> برتر <است>، حرمت گذارد، گوید که نیز نیکو <باشی> <تو> <ای> مرد، که اندکی

نزدیکتری به آن يك وجود منزله!

6. kay-ādur-ḅōzīd guft kū akdēn, ka tanāpuhl-ē kirbag
wēš kū wināh, az dušox bōxtēd.

کی-آدر بوزید گفته است که اکدین راهر گاه يك تنافور کرفه نیش از
گناه < باشد >، از دوزخ رسته است.

7. abēzag dād ud weh-dēn amā hēm, ud pōryōtkēš hēm, ud
gumēzag dād sēnīg⁵ wišgardīh⁶ hēnd, ud wattar dād
zandīk ud tarsāg ud jāhūd ud abārīg ī az ēn šōn hēnd.

< پیرو > آیین پاکیزه و بهدین ما بیم، و پیوریوتکیش ما بیم و < پیرو >
آیین آمیخته، < پیروان > سرکردگی سین اند، و < پیرو > آیین
بتر زندق و ترسا و جهود و دیگر < مردم > از این قبیل اند.

یادداشتها

۱. همیشه در اینجا معنای «ناقص‌الخاتمه» و غیر عاقل دارد ← فصل ۲، یادداشت ۶۲
 ۲. **سردو** پرنوشت است که داور آن را در متن آورده است (تاوادیا، ص ۹۶، یادداشت ۴، بند ۲). اما، دستنویس TD (ص ۱۰۲، س ۵) آن را در متن آورده است.
 ۳. همسنگان برزخ و جایگاه مرده‌ی است که کرفه و گناه آنان برابر و مساوی باشد. آنها جز گردش هوا، سردی و گرمی زنجی ندارند و یادافراهی نمی‌بینند (ارداویرافنامه، فصل ۶، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۵۶).
 ۴. واژه *axw* از *a-hū* اوستایی می‌آید: هستی، نیروی حیاتی، زندگانی. معنای *pahlom axwān* «برترین هستی و وجود بودن» است و بر بهشت‌برین و بالاترین طبقه آن اطلاق می‌شود.
 ۵. وست، به‌پیروی از دارمستتر، این واژه را «منسوب به چین، چینی» می‌داند که بر مردم ترکستان چین، ونیز بر مانویان اطلاق شده است. تاوادیا درستتر می‌شمارد که آن را منسوب به *sēn* (اوستا: *saēna-*) بگیریم که فرزند «اهوم‌ستوت» است و صد پیرو دارد (فروردین یشت، بند ۹۷، یشتها، ج ۲، ص ۸۲). دینکردوی، یاسین دیگری، را از اهل‌موغان و بدعت‌گزاران می‌خواند که با احکام پوریونکیشان مخالف است:
- واهل‌موغی سه < گونه‌است > : فریفتار و فریفته و خودپرست
 < و خودرای >. خودپرست < خودرای > آن باشد < که > گوید
 که سین بهتر از آذرباد < است > و خودپرستانه < و خودسرانه >
 جانب سین را گیرد، و فریفته آن باشد چونان شاگردان سین، و
 فریفتار چونان خود سین < است > که < هر > چیز را از آن چنان
 که پوریونکیشان پیشینیان چاشتند (= آموختند)، بعمد بگرداند
 < و دیگرگون کند > (دینکردمن، ص ۵۶۷، س ۱۶ تا ۲۱).
- درباره *xwad-dōšagih*، که خودپرستی و خودرایی ترجمه شد، می‌دانیم
 که «دین‌اهریمن» است (و چیریه‌ای دین و مازدیسنان، دستنویس TD₂، ص ۴۳۰،
 س ۶ «آرای دین‌بهی مزدیسنان»، بند ۱۰) و تعریف آن در پنت‌پشیمانی بلندچین
 است: که < اطاعت > فرمان استاد و دستوران و پدر و مادر را نکرده < باشد >
 (زند خرده اوستا، ص ۷۴، س ۹-۱۰) و احتمالاً آن (= *۴۳۳ ۲۳۰۰۲*) را باید
xwad-gošagih خواند. در برابر این، آذرباد مهراسپندان در زندون‌دیداد،
 فرگرد ۴، بنده ۴ (ص ۱۲۹، س ۱۳، و تفسیر آن ص ۱۳۰، س ۱۰) عنوان «نخستین
 هیربد» دارد.

۶. مطابق نسخه M: ۱۱۵ و ۱۳۵؛ K: ۱۰۹ و ۱۰۴؛ ؛ تاوادیا آن را hašagirdīh (= شاگرد) می‌خواند: شاگردان سین آموزگار و بدعتگذار. قرائت زبر نوشته براساس وجود واژه «وشکرده» است که فرهنگ فارسی معنای «آماده، چابک، کسی که در کارها تجربه دارد و اهور را بچستی و چالاکی انجام دهد؛ کارپرداز و پیشکار» برای آن می‌آورد. احتمال دارد که به‌جای «پیشوایی»، عنوان سُبک «وشکردی» را برای سین به‌کار برده باشند.

ترجمه دیگر برای بند ۱: ... چنان بهوی متعلق باشد که نیز آن‌کس که خود > آن کرفه را < کرده است .



1. xwaršēd bāmdād abāyēd yaštan tā nēm-rōz, ud ān
 ī nēm-rōz abāyēd yaštan tā ēbārag gāh, ud an ī
 ēbārag gāh abāyēd yaštan tā šab. hamē ka xweškarīh
 rāy, be sazīhēd, ud pas yazēd, ā šāyēd.

خورشید بامداد را تا نیمروز باید یشت^۱، و آن (= خورشید) فیروز
 را تا غروب باید یشت، و آن (= خورشید) غروب را تا شب باید یشت.
 هرگاه به سبب خویشکاری (= انجام دادن وظیفه) < زمان نیایش >
 همی بگذرد، و پس < از زمان مقرر، خورشید را > بیزد، پس
 جایز است.

۳۶

2. ud ka čiš az ān rasēd ī ka dast šustan nē šāyēd,
 pad ēd dārēd kū ka xwaršēd nē yazēd; be mānēd ud
 gāh ī pēš padīš andar āyēd, ā-š xwaršēd be yazišn;
 ud pas-ka dast šust, abāz yazišn. ud ka nē yazēd,
 bē ka pad nē yaštan a-wināh, enyā xwaršēd nē yašt
 bawēd.

و چون چیزی از آن < گونه > پیش آید که دست شستن نتواند، باید
 فرض کند که چنان < است > که خورشید را یزشن نکرده باشد؛
 باید < منتظر > بماند و < چون > گاه^۲ (= زمان نیایش) بعدی
 در آید، پس خورشید را یزشن کند؛ و پس چون دست شسته باشد، باید
 < خورشید را > باز یزشن کند (= قضای آن را به جا آورد). و اگر
 < آن را >، بیزد، مگر < آن > که در نایشتن < آن > بیگناه (= معذور)

> باشد <، در غیر این صورت خورشید را یزشن نکرده > و گناهکار باشد >

3. xwaršēd ān xūbtar ka har bār, pad gāh ī xwēš yazēd, ka abāz nē yazēd, sīh stēr wināh.

خورشید را آن درستتر > است < که هر بار ، در گاه خود بیزد، اگر > آن را < باز نیزد (=قضای آن را بد جا نیاورد)، سی استیر گناه > است < .

4. xwaršēd yaštan, har bār-ē kirbag, ud māh ud ātaxš, ham-gōnag.

خورشید را یشتن، > در < هر باری کرفه > است <، و ماه و آتش را > یشتن نیز، به < همان گونه > ا کرفه است < .

5. ka abr rāy, xwaršēd nē paydāg ud be yazēd, šāyēd.

اگر به واسطه ابر، خورشید ناپیدا > باشد < و > آن را < بیزد، جایز است < .

6. ud tā xwaršēd nē yazēd, kirbag ī ān rōz kunēd, xwēš nē bawēd. ast kē ēdōn gōwēd ē kirbag ī andar dād ī weh-dēnīh kunēnd, ōy bahr nē bawēd.

و تا خورشید را نیزد، کرفه ای که > در < آن روز کند، متعلق به وی نباشد. > قولی < هست که چنین گوید که > از < کرفه ای که در آیین یهدینی کنند، او را بهره نباشد < .

7. tā dast šabīg nē šōyēnd, ēč kirbag ī kunēnd, xwēš nē bawēd; čē, tā nasuš be nē zanēd, ā-š yazadān rasišn ī ō tan nē bawēd, ud ka-š yazadān rasišn ī ō tan nēst, ā-š āstawānīh ī pad dēn nē bawēd, ud ka-š āstawānīh pad dēn nē bawēd, ā-š kirbag-iz abar nē rasēd.

تا دست شبین^۲ (= ناشسته از شب) را نشویند، هیچ > از < کرفه ای که

کنند، < به آنان > متعلق نباشد؛ چه، تانسوش^۳ را نراند، پس ایزدان را < امکان > رسیدن بر تن وی نباشد، و چون < امکان > رسیدن ایزدان بر تن او نباشد، پس او را خستویی (= ایمان) بر دین نباشد، پس < هیچ > کرفه نیز به وی نرسد.

8. ka šnūman ī ātaxš kāmēd kardan, āērō pad tan-ē, ud ka dō, mađ vīspaēibyō ātrəbyō. ēn ay ēdōn har gyāg snūman pādixšā kardan. ast kē ēdōn gōwēd ē bē ān ī ǰud-rastagān šāyist tā pādixšā kardan.

چون خشنومن آتش خواهد کند، < اگر > بنهایی < يك آتش باشد واژه > آترو، و چون دو < آتش > یابیش باشد، عبارت < مدویسپه- اییو آتروییو > باید بگوید. این < حکم > یعنی این که < در > هر جای خشنومن < آتش را > کردن جایز است. قولی < هست که ایدون گوید که مگر > بنابر < شایست جدرستگان >، تا < چنین نیایش > کردن جایز > باشد.

9. kē ātaxš-ē be ōzanēd, ā-š dah ātaxš be čīnišn, u-š dah pādifrāh be barišn, u-š mōrčag dah be ōzanišn, u-š zōhr ō ātaxš ī wahrām dahišn.

هر که آتشی را بکشد (= خاموش کند)، پس باید ده آتش را بچیند (= بزرگ کند) و ده < بار > پادافراه ببرد و ده مورچه بکشدوزو^۴ به آتش بهرام بدهد.

یادداشتها

۱. «یشتن» به معنای «پرستش و عبادت کردن» نیست، بلکه «ستایش کردن» به معنای «ستودن و درود فرستادن و خواندن نیایش و دعا» است. در سه گاه روز از پنج گاه نماز، یعنی هاون (= hāwan) یا گاه بامدادی، رپتون (= rāpīhwan) یا گاه نیمروزی، و اوزیرن (= uzērin) یا گاه پسین و بعد از ظهر، باید خورشید یشت یا خورشید نیایش خواند (یشتها، ج ۱، صص ۳۱۰ - ۵؛ خرده اوستا، صص ۱۰۷ - ۱۶) و نیایشن خورشید، و نیز ماه، از گناهانی است که به پهل می شود (فصل ۱۲، یادداشت ۵۲) یعنی چون زمان آن بگذرد و قضا شود، نمی توان آن را جبران کرد و پادافراه و کیفر اخروی به آن تعلق می گیرد ← «پنجگاه»، خرده اوستا، صص ۱۴۸ - ۵۲؛ «پنج نیایش»، همان، صص ۱۰۳ - ۶.

۲. هنگام برخاستن از خواب شب، دست ناپاک است و شستن آن با آب - احتمالاً دراصل شستن آن در آب روان - گناه، و چنان است که هدر (دری زرتشتی: hel, hedr) پهلوی: **سوسل** = hixr؛ یعنی ناپاکی و هر چه از تن زنده جدا شود ← پتت پشیمانی بلند، کرده ۵، زند خرده اوستا، ص ۷۰، ۱۹ و ۲۰) راه آب برند (زند و ندیداد، ص ۶۹، س ۶) و آب را آلوده کنند. هنگام بیدار شدن از خواب «نخست دست به آب نباتی یا دستشوی بیاید شستن و پس با آب پاک شویند» (روایات داراب هرمزدیار، ج ۱، ص ۳۱۱، س ۱۲؛ نیز صد در بندهش، در ۹۷، بند ۱، ص ۱۶۵). توضیحی برای معنای «آب نباتی در صد در نثر، در پنجاهام، می آید: «پادیاب یا به میوه و گیاهی که آب بد و نرسیده باشد دست و روی و بینی و چشم و پای شستن پس خشک کردن با آب شستن» (ص ۳۷) و صفت «شبین» برای دست و روی و چشم و دهان در زبان دری زرتشتی švin است و در پهلوی دو املاي **سوهو** (ارداویرافنامه، چاپ هوگ، ص ۸۷، س ۹؛ زند و ندیداد، جای زیر نوشته) و **سوهو**.

(همانجا، پانوشت؛ زند فرگرد و ندیداد، ص ۴۴۰، س ۱۲؛ ص ۵۶۶، س ۱۵) برای آن وجود دارد ← یادداشت ۳؛ فصل ۱۰، یادداشت ۲۵؛ اندرز کودکان .
۳. در روایات داراب هرمزدیار می آید: «دیوی هست که او را کُش دیو خوانند و بشب بر مردمان دوارد (= هجوم برد و بدود) و بامداد چون اوستا بخوانند بر نه دوارد، پس کشتی افزودن (= کشتی نو کردن و نیایش آن را خواندن). (ج ۲، ص ۴۱۲، س ۱۸ - ۱۹) ← یادداشت ۲؛ فصل ۲۰، بندهای ۵۴؛ فصل ۲، یادداشت ۳.

۴. زند و ندیداد (فرگرد ۳، بند ۴۲، تفسیر، ص ۹۹، س ۹۷) anēr (= ناایرانی) را در برابر ēr (= ایرانی) و اکدین را در برابر بهدین و جدرستگان را در برابر پیروان پوریوتکیشان می آورد. میان پیروان پوریوتکیشان، که برای داد و آیین او ویژه

خوانده شده‌اند، و پیروان دادو آیین گمیخته و مختلط تمایزی هست (شایست ناشایست، فصل ۶، بند ۷). در مورد اخیر، پیروان «داد آمیخته» را، خواه بنا بر قرائت وست، مردم شمال شرقی ایران، و خواه بنا بر قرائت تاوادی، هوادار سین آموزگار بدانیم، با گروهی روبرو خواهیم بود که با درست دینان و پیروان چاشته پوریوتکیشان در تقابل وجدال‌اند و باید از قبیل مردم ری باشند که در امر ایزدان خود در گمان و گمان‌نورد و دیگران را نیز در گمان می‌افکنند (زند و نبدیداد، فرگرد ۱، بند ۱۶، ص ۱۶؛ بندهش TD₂، ص ۲۰۸، س ۲ تا ۴). آنان که با خودپرستی و خودرایی (فصل ۶، یادداشت ۵) از فرمان دستوران چاشیدار در امور دشوار دینی سر باز می‌زدند؛ در «شایست» یعنی راه و رسم دینی برگزیده خویش پسندیده می‌شمزدند که در هر مکانی آتش راستایش کنند و وجود چند آتش را در یک جا مانع نیایش کردن نمی‌دانستند.

واقعیت تاریخی مبارزه میان گروههای دینی در آن دوران هرچه باشد، از رای و فتوای نیوگنسنپ آگاهی داریم که با استناد به اوستا (فروردین یشت، بند ۱۴۳) اعلام می‌دارد که «همانا در هر < آیین > و داد، مردم اشو هستند» (زند و نبدیداد، بند ۴۲، تفسیر، ص ۱۰۰، س ۸ تا ۹).

— فصل ۱۲، یادداشت ۳۰

۵. اصطلاح «چیدن آتش» به معنای برداشتن آن از اجاق و تئور و بردن آن به آتشکده است:

اندر دین گوید که هر که آتش که برچینند و با آتش‌گاه برند همه اهشافندان خرم شوند و آتش که دیگ بدان پخته کرد و برچینند و به آتشگاه برد شصت استیر کرده و گریگزارند تا بمیرد هشتاد استیر گناه باشد.

(روایات باراب هرمز دیار، ص ۶۷)

(۱) اینکه چون آتش برچینند یک ساعت هم آنجا باید داشتن تا بوم آتش سرد شود پس برگرفتن و با آتشگاه بردن (۲) نشاید که زهین گرم آتش با آتشگاه بردن تا معلوم باشد.

(صدر نثر، در ۴۹، ص ۳۶)

← و نبدیداد، بندهای ۷۵ تا ۸۰ و نیز تا بند ۹۶؛ آگین دین زرتشتی، صص ۲۰۶-۱۷؛

مینوی خرد، صص ۱۳۵ - ۶

۶. نثار و پیشکشی برای آتش است، که پیه یا چربی و روغن برای سوختن آن است. بنا بر قول دانشمند گرامی، آقای موبد رستم شهزادی، رسم نهادن چربی حیوانی بر آتش به عنوان زوهر، از پنجاه سال پیش در ایران منسوخ شده است.



1. wināh ī hamēmālān andar hamēmālān wizārišn, ud ān ī ruwānīg andar radān wizārišn; ud ka-z dēn radān framāyēnd, kunēnd, wināh be šawēd; ud kirbag ī az ān frāz kunēnd, uspurīg be rasēd.

گناه همیملان^۱ (= خصمان) را اندر^۲ (= در نزد، نسبت به) همیملان باید جبران^۳ کنند، و آن (= گناه) روانی^۴ را در نزد رَدان^۵ باید جبران کنند؛ و نیز چون < هر چه > رَدان دین فرمایند، بکنند، گناه برود (= پاک شود) و دهر^۶ کرفته که از آن پس کنند، به کمال > به اعتراف کردگان < برسد .

۳۸

2. ōy ī margarzān, wināh andar radān garzišn, ud tan be abespārdan; ĵud az radān tan be abespārdan nē bawēd.

آن را که مرگزان > است، باید در نزد رَدان گناه را اعتراف کند^۷ > و < تن > به مجازات < بسپارد؛ جز > به < رَدان تن بستردن > مجاز < نباشد .

3. dēnbarān, frahang rāy, nē naxčīr kardan xwēškārīh, ud abārīg kas — bē kē xwāstag sē-sad stēr kam — naxčīrīh rāy, naxčīr nē pādixšā kardan.

روحانیان را به دلیل فرهنگ^۸ (= ارزش فرهنگی) < خود >، نخجیر نکردن ضرور < است >، و دیگر کسان — مگر آنان که خواسته^۹ > ایشان از سیصد استیر کمتر < باشد > — برای شکارگری^{۱۰} مجاز به نخجیر کردن نه < باشند > .

4. yazišn ī margarzānān ī nē pad petīt rāy kunēnd, ān yazišn dēw-yazagīh; ud ka hērbed nē dānēd, kirbag ī yazišn ō ganjī yazadān šawēd ud ramišn ī az ān kirbag, pad mēnōg ō ruwān ī ōy kas dahēnd kē pad menišn ēwāz ahlaw būd.

> آن یزشن^۹ که برای مرگزنانان^{۱۰} پنت ناکرده^{۱۱} کنند، آن یزشن ستایش دیو > است؛ و اگر هیربد نداند، کرفه یزشن به گنجینه ایزدان رود و رامشی که از آن کرفه > پدید آید، در مینو به روان آن کس دهند که در منش کاه^{۱۲} اشو بوده است.

5. margarzān, ka-š tan ud xwāstag ēwāz ō radān abespārēd ud pad wināh ī jast, menišnīg pad petīt bawēd, u-š radān pad kār ud kirbag dastwarīh dahēnd, ā-š kār ud kirbag ī pēš kard, abāz rasēd, ud ka andar se-šabag pādifrāh kunēnd, ō dušox nē rasēd.

> گناهکار، مرگزان، اگرتن و خواسته خود > را یکسره به ردان سپارد و در برابر گناهی که > از وی > سرزده است، در دل صادقانه > پنت کند، و ردان او را به کار و کرفه > کردن > دستوری (= اجازه) دهند؛ پس کار و کرفه‌ای که بیشتر کرده است، به وی باز رسد، و چون در > موعده^{۱۲} او > پادافراه کنند، > پس > به دوزخ نرسد.

6. ud agar rad šar brīdan framāyēd, pad gyāg ahlaw, ud stōš ōh yazišn, u-š āmār ī stōš abar nē bawēd.

و هرگاه رد > دینی > سربریدن > او را دستور > فرماید، در جای (= بیدرنگ)، اشو > شود > و > برای وی > سدوش^{۱۳} باید یشت، و بر او شمار سدوش نباشد.

7. ud agar nē pad petīt, tā tan ī pasēn pad dušox, ud pad tan ī pasēn, az dušox be āwarēnd ud har margar-

zān-ē rāy, ēk bār sar be brīnēnd, u-š bār ī abdom,
zīndag abāz kunēnd ud se-šabag padīfrāh ī garān be
nimāyēnd.

و اگر پنت ناکرده < باشد >، تا تن پسین^{۱۴} در دوزخ < افتد > و
در تن پسین < او را > از دوزخ بیاورند و برای هر < گناه >
مرگزانی، یکبار سر < وی را > بپزند و < در > بار آخر، باز او
را زنده کنند و پادافراه گران سه‌شبه بنمایند.

8. mard har čiyōn az wināh pad petīt bawēd, ā-š petītīh
kār, u-š āškāragīhā ud menišnīh pad petīt bawišn; ud
āškāragīh kār ē kū wināh ī dānēd kū-m ĵast, ā-š
nāmčīštīg be gōwišn; menišnīg kār ēd bawēd kū pad ēd
menišn pad petīt bawēd kū az nūn frāz wināh nē kunēm.

مرد هر آنسان که از گناه پنت کرده باشد، پس او را پنت کردن < به >
کار < آید >، و آشکارا^{۱۵} و در دل^{۱۶} باید پنت کند؛ و در آشکارا
< شیوه > کار < پنت > این < است > که < هر > گناهی را که داند
که از من سرزده است، پس با نام بردن بگوید؛ در دل < پنت کردن
را شیوه > کار این باشد که به این قصد پنت کند که از اکنون
به بعد گناه نکنم.

9. ud ān kē pēš petīt bawēd, ā-š xūb be niyōšīšn, u-š
nē āwēnišn, u-š rāz be nē barišn; čē, ka pad wināh ī
kard, be āwēnēd, ayāb rāz be barēd; ā-š hāwand bawēd.
ast kē se srōšōčarnām gōwēd. ast kē ēdōn gōwēd ē ka
pad se srōšōčarnām wināh, rāz be barēd, margarzān; ud
ast kē hāwandīh gōwēd.

و آن < رد > که پیش < وی > پنت کند، پس باید بدرستی گوش
دهد، و او را سرزنش نکند، و رازش را < بدر > نبرد؛ چه، اگر به
گناهی که کرده است، < او را > سرزنش کند، یا راز < وی را بدر >

ببرد، پس همانند وی باشد. < قولی > هست که < پادافراه این کردار را > سه سروشوچرنام گوید. < قولی > هست که چنین می گوید که چون درباره گناه < باندازه > سه سروشوچرنام، راز < بدر > برد، مرگزان < باشد؛ > و < قولی > هست که < حکم وی را > همانندی < و برابری در گناه > گوید.

10. ādurbād ī zarduxštān hāwišt-ē pad ēn kār paydāgēnīd ēstād kū petītīgīh padīr; u-š ēd bār rāz be burd, u-š framūd kū az nūn frāz, pad ēn kār hagrīz paydāg ma bās! u-š pas az ān abar ān hawīšt abaxšīh ud pašēmānīh ī was dīd, u-š ēg-iz¹⁶ abar, dastwar nē būd.

آذرباد پسر زرقت شاگردی را به این کار گماشته بود که پنت پیندیر (= اعتراف به گناه را بشنو)، و یکبار راز < بدر > برد، پس او را فرمود که اکنون به بعد، هرگز به این کار اقدام مکن! و < حتی > پس از آن < که > بر آن شاگرد ندامت و پشیمانی بسیار دید، پس نیز < آن شاگرد > او (= آذرباد) را دستور^{۱۷} (= گماشته، مأمور و دستیار) نبود.

11. ēn kū pad ēn dastwarīh kē šāyēd? ē ān kas šāyēd kē dād ud zand warm, u-š wināh pādīfrāh warm, u-š xwēš tan wirāst ēstēd. ast kē ēdōn gōwēd ē kē-š hērbēdestān ē kard ēstēd.

این که برای این دستوری^{۱۸} چه کسی شایسته است؟ < پاسخ > این < که > آن کس شایسته است که قانون و زند^{۱۹} را ازیر < داند >؛ و پادافراه گناه را ازیر < داند >، و خویشتن ویراسته (= صالح) باشد. < قولی > هست که چنین گوید که هیربدستان < نیز > باید کرده باشد.

12. u-š wināh pādīfrāh warm, u-š xwēš tan wirāst, šayēd²⁰; ud ka andar bīm, pēš ī zan-ē ī daštān, pad petīt bawēd, šāyēd.

او (=اعتراف گیرنده) <چون> پادافراه گناه را از بر > بدانند >،
و خویشتن ویراسته > باشد >، شایسته است^{۲۰}؛ اما، اگر در بیم^{۲۱} (=)
شرایطی حساس) > باشد و گناهکار > پیش زنی که دشمن است > هم >
پنت کند، مجاز است .

13. neryōseng guft ē škofttom sahē kū petītīgīh ē pad
tuwānīgīh, ā-š kār. čē, hād! ēdōn ham-dādestān būd
hēnd kū petītīh hamē ka kunēnd, har čiyōn kunēnd,
ud pēš ī har kē kunēnd, hamē ka-š menišnīg hambun-
iz ast, ā-š petītīh ē kard bawēd. ka-š margarzān
abēr was kard ēstēd, ud az har ēk menišnīg, jūd
jūd, pad petīt bawēd, ā-š az petītīgīh, [be]²²rāh-
ē ō dušox nēst. ud agar ēk ast ī az-iš nē pad petīt,
ā-š rāh-ē ō dušox nē bast bawēd; čē, nē pad sūd ī
ohrmazd ēstēd. u-š rad tōzišn abar pādixšā brēhēnī-
dan, be wizārdan, ud ka rad tōzišn abar brēhēnē ud
be nē wizārē, pad rāst, graw pādixšā kardan.

۴۱

نریوسنگ گفته است که شگفت ترینی که پنت کردن همی در قدرت
> آدمی است و > پس او را سودمند > است . چه ، هان ! ایدون
همداستان بوده اند که پنت چون همی کنند، هر سان کنند، و پیش
هر که کنند، همی چون او را اندک نیتی > به پنت کردن > باشد،
پس > مانند آن است که > پنت همی کرده باشد . هر گاه > گناه >
مرگزان بسیار زیاد کرده باشد و از هر یک > گناه، صادقانه >
در دل، جدا جدا ، پنت کرده باشد، پس به واسطه پنت کردن،
اورا راهی^{۲۲} به دوزخ نیست؛ و اگر یک > گناه > باشد که از آن پنت ناکرده
> باشد >، پس > آن > یک راهش به دوزخ بسته نیست؛ چه ، > پنت
ناکردن او > نه بر سود هر مزد بوده است. و او > آن > تاوان را
> که > رد دینی > بر > گناهش > جایز > است که > تعیین کند،
باید ادا کند و اگر > آن > تاوان را > که > رد > دینی > بر

<گناهش > تعیین کرده باشد، پس ادا نکنند، برابر <آن را > جایز است که گرو کند.^{۲۳}

14. ka-š wināh andar hamēmālān kard ʔstēd, ud ēdōn be šāyēd kardan kū mērag dušmen(?) be nē bawēd ud zan az zanīh be nē hilēd, kē-š andar be nē gād²⁴ - čē, ā-š pēš hamēmālān pad petīt bawišn-; ka nē, pēš ī radān pad petīt bawišn ud abamīhā be bawēd ud ābām mard druwand nē kunēd; ud u-š kār ēd bawēd kū pad tan ī pasēn ān be hilēnd; ud im šarm-ē garān bawēd ud ōy rāmišn kāfēnd²⁵.

اگر گناه نسبت به همیمان^{۲۶} کرده باشد، ایدون می توان عمل کرد که اگر شوهر دشمن (= بسیار خشمناک) نشود و زن را طلاق ندهد، و با او در <زنی خود نیز > هم آغوشی نکند^{۲۴}، که پس نزد همیمان باید پنت کند؛ هر گاه نی (= چنین نباشد)، پیش ردان پنت کند، و همانند وام باشد و وام، مرد را دروند نکند و <چگونگی > کارش این باشد که در تن پسین آن <وام را > بهلند، و این <مرد > راشرمی گران باشد و رامش او را بکاهند.

15. wināh ī hamēmālān ka-š mādag²⁷ wizārd, ā-š pāyag wizārd; ast kē ēdōn gōwēd ē pāyag-iš²⁸ .ō bun nēst; ast kē ēdōn gōwēd ē ēdōn čiyōn draxt-ē kē warg be ōsānēd.

گناه همیمان را اگر اصل^{۲۷} جبران شده باشد، پس پایه (=میزان و درجه قانونی و شرعی گناه) آن جبران شده است؛ <قولی > هست که چنین گوید که از آن پس پایه <گناه > او را بر نمه نیست؛ <قولی > هست که چنین گوید که ایدون <باشد > چون درختی که برگ بیفشاند.^{۲۹}

16. wināh < ī > ruwānīg ka pad petīt bawēd, ā-š abāz
ēstēd. ka be wizārēd, ā xūb; ud ka be nē wizārēd,
ā-š pad stōš pādīfrāh be kunēd, ahlaw.

گناه روانی را چون پتت (= توبه) کرده باشد، پس < آن گناه > از
وی باز ایستد (= بر آن افزوده نشود). اگر < آن را > جبران کند،
پس درست < است >؛ و اگر < آن را > جبران نکند، پس در سدوش
او را پادافراه کند < و > اشو < شود >.

17. kay-ādur-bōzīd guft ē ān-iz ī hamēmālān ka pad
petīt bawēd, ā-š abāz ēstēd.

کی آدر بوزید گفته است که نیز آن (= گناه) همیملان را چون
پتت کند، پس < آن گناه > از وی باز ایستد^{۳۰}.

18. narsēh burz-mihr ēn wāzag se guft kū xwēdōdah
margarzān be kanēd; ud barsom ka-š pādīyābīh čiyōn
asēm, ā šāyēd; ud mard ka-š zan ī xwēš ābustan.

نرسی بُرز مهر این سه واژه را گفته است که < کرفه > خویدودس
< گناه > مرگزان را نابود کند؛ و بُرسم را اگر پادیابی < باشد،
اگر از جنسی < چون سیم > باشد، مجاز است؛ و < نیز شایسته است >
مرد را که زن خویش را < از خود > آبتن < یابد >^{۳۱} (؟)

19. kē wināh andar āb kunēd, wazał ud abārīg xrafstar
ī abīg ōzanēd, ā-š wizārd bawēd; ud ka-z ān ī āb
andar ātaxš wizārē, šāyēd; ka ān ī ātaxš andar āb
wizārē šāyēd. ast kē ēdōn gōwēd ē gazdum-iz šāyēd.

هر که گناه نسبت به آب کند، < چون > وزغ و دیگر خرفستران آبی
را بکشد، پس < آن گناه > وی جبران شود؛ و نیز اگر آن (=)
گناه که نسبت به آب < است >، نسبت به آتش جبران شود، شاید؛ اگر
آن (= گناه) که نسبت به آتش < است >، نسبت به آب جبران شود،

جایز است. < قولی > هست که چنین گوید که < در این موارد کشتن > کردم نیز جایز است.

20. ud ka-š wināh ē tanāpuhl kard ēstēd ud drōn-ē yazēd, ayāb kirbag ē tanāpuhl be kunēd, ā-š wizārd bawēd.

وهرگاه يك تنافور گناه کرده باشد و درونی یزدو یا یک تنافور گرفته بکند، پس < آن گناه > وی جبران شود.^{۳۲}

21. ka margarzān-ē kard ēstēd ud menišnīg, pad petīt bawēd ud rad dānēd kū ka-š tan be abāyēd dādan; ā be dahēd. pādixšā ka-š be ōzanēd: hād! čē, pad sūd ī ohrmazd ēstēd!

۴۳

هرگاه < گناه > مرگزانی کرده باشد و در دل < صادقانه > پند کرده باشد و رد < دینی > دریابد که او را تن < به مرگ > باید داد، پس باید < تن به مرگ > بدهد. < رد دینی > جایز < است > که < او را > بکشد: هان! چه، به سود هر مزد است!^{۳۳}

22. az-iz ē mōi yazemna kaṭ nā hakaṭ paydāg, ud u-š dast pad pādyāb ōh bawēd, wigān³⁴ kirbag hamāg ōh bawēd ud u-š yazišn ī yazadān ōh kunišn.

< این حکم > نیز از این < عبارت اوستایی > « برای من یزشن کنان چون بردی اکنون ... » پیدا < است >، و او را دست پاکیزه (= طاهر) همانا باشد، گرفته نابود کننده همه < گناهان پیشین > همانا باشد و او را یزشن یزدان همی توان کرد.^{۳۴}

23. ādurbād ī māraspandān guft kū-š pad yazišn ī yazadān kardan hagriz ān zamān tuxšāgtar abāyēd būdan kū margarzān-ē čand kard ēstēd. pad petīt wināh hamāg pādixšā ka wizārišnīhā wizārē. ay ka az bun, wināh pad

petīt, šawēd³⁵ – az wināh-ē ī-š wināh, pad petīt, būd; bawēd. Čē, ohrmazd dām ī xwēš bē pad rāh ī a-pet-ītīh, tā pad gannāg mēnōg be nē hilēd.

آدرباد مهراسپندان گفته است که در یزشن ایزدان کردن، پیوسته آن زمان کوشاتر باید بود که < کس گناه > مرگزانی چند کرده باشد. در پنت همه گناهان را جایز است که بنا بر قاعده جبران کردن، جبران کند. یعنی، هر گاه از زمه، گناه با پنت < کردن > ساقط شود^{۳۵}، < گناهکار > از < هر > گناهی که < از آن > گناه < که از آن > پنت شده (= جبران شده)، پدید آمده بود؛ < نیز پنت کرده > باشد. چه، هر مزد آفریدگان خود را، مگر از طریق پنت ناکردن تا (= همانا) به گنامینو (= اهریمن) واگذار نکند.

یادداشتها

۱. گناه همیملان یا خصمان، گناه نسبت به خلق و مردم است و گناهی است که مرتکب را در برابر مدعی و کسی قرار می‌دهد که از آن گناه آسیب دیده است: «> آن < گناه که اندر (=نسبت به) مردمان > باشد <، گناه همیملان > و < دیگر > گناهان < گناه روانی خوانده می‌شود» (فرهنگ اوئیم، توگه: تاوادیا، ص ۱۰۴).

برای جبران گناه همیملان باید خصم را خشنود کرد و به او تاوان پرداخت:

(۳) این گناه است که هیچ توجش (= تاوان برای بخشودگی) نیست الا که از آن کس که ترا گناه در وی جسته باشد آموزش خواهی (۴) > اگر نه < پس چینود پل آن روانرا بازدارند تا آن گاه که خصم او در رسد و دادی از وی بستاند آنگاه رهائی یابد (۵) هرگاه که کسی دروغی یا بهتانی بر کسی نهد تا آن دروغی باز پس میگویند دل آنکس آزار و نو نوروان آنکس را پادافراه می‌رسانند (۶) این گناه بکار گرفته نشود تا خصم را خشنود نکنند.

(صد در نشر، در چهل و دوم، ص ۳۳)

برای توضیح و اطلاع بیشتر درباره مفاد این فصل — روایت پهلوی، فصل ۱۵؛ خواستوانیفت، فصل سوم، صص ۲۶-۱۱۲.

۲. با حرف اضافه andar نسبت گناهکار با کس یا چیزی که از ارتکاب گناه آسیب دیده است یا گناه متوجه اوست، مشخص می‌گردد و در فارسی نو «در حق، به جای» ترجمه در سنتز آن است:

نیکي به جای یاران فرصت شمار یارا (حافظ)

← مقاله «خواستوانیفت»

۳. در فارسی زرتشتی «وانه و جارش» (مثلاً، پنت، جمله خورده اوستا، ص ۳۴۱، س ۱۰، ۱۷) «جبران کردن و پاک کردن گناه» است که مرحله نخستین آن اعتراف کردن است و در گیتی با «تاوان با دارایی و مجازات با تازیانه» (فصل ۱، یادداشت ۱۳) انجام می‌گرفته است. اگر گناه جبران نشود، آمار آن بدبامداد چهارم درگذشت بر سر چینودیل خواهد افتاد و آنگاه با ترازوی زرد زرین رشن راست اندازه‌گیری می‌شود و گناه، به شرحی که در ارداویرافنامه می‌آید، پادافراه می‌یابد.

۴. گناه روانی در برابر گناه همیملان و نیز گناه شهری (پنت، جمله خورده اوستا، ص ۳۲۵، س ۱۲؛ مادیان هزار دادستان، ص ۸۹، س ۵) قرار می‌گیرد و گناهی است که به روان شخص گناهکار باز می‌گردد و نه کسان دیگر. این گناه نیز بر اثر جبران و پاک شدن افزایش می‌یابد. ← یادداشت ۱

۵. رسم اعتراف کردن به گناه، که در نزد مانویان نقش واهمیت بسیار داشته، در آیین زرتشتی دوران ساسانیان، و نیز پس از آن بوده است و در روایات داراب هرمزدیار نیز از آن یاد می‌شود (۱۳، ص ۳۴). در صدر نثر، در چهل و پنجم (ص ۳۴) می‌آید:

(۱) اینکه پیوسته می‌باید که توبت کردن بر یاد دارند (۲) هر گناه که گناه از دست آید (نسخه دیگر: بجهد) جهد باید کردن تاپیش هر بدان و دستوران و وردان شوند و توبت یکنند. (۳) که گناه مانده گرفته همچنان که گرفت از آن وقت که بکنند (۴) تا مردم زنده باشد هر سال دیگر بر دیشود (۵) و گناه نیز همچنان هر سال بر سر میشود و چون توبت بکنند دیگر نیفزاید همچون درختی بود که خشک شود و دیگر افزایش نکند (۶) و توبت آن بهتر که پیش دستوران وردان کنند و توجش که دستور فرماید چون بکنند هر گناهی که باشد از بن (= ذمه) بشود (۷) توبت دستوران کنند توبت هم خوانند (۸) و اگر دستور نباشد پیش کساعتی باید شدن که دستوران بگماشته باشند و اگر ایشان نیز نباشند بنزدیک مردی روان دوست باید شدن و توبت بکردن (۹) در وقت و آنکه از دنیا بشود بر پسران و دختران و خویشان فریزوانست (= واجب و فریضه است) که توبت (نسخه MU: پنت) در دهن رنجور دهندا شموهو در دهن دهند (۱۰) چه دستوران گفته‌اند که چون توبت بکردند اگر چه بسیاری گناهها کرده باشند بدوزخ نرسند بسرچینودیل پادفراه بدهند پس بجایگاه خویش رسانند. (۱۱) و توبت آن بود که آن گناهی که کزده باشند توبت بکنند و دیگر آنگاه نکنند اگر کنند آن باز پس آید.

این رسم اینک منسوخ شده است و خواندن پنت (جمله خورده اوستا، صص ۳۲۰-۳۱)، به عنوان بخشی از نیایشهای روزانه جای آن را گرفته است و نیز خواندن پنت برای درگذشتگان جزئی از مراسم دینی است. نیز روایت امیداشاو هیستان، صص ۱۳۶-۸ (پرسش ۳۹، بندهای ۱۷ تا ۲۲).

۶. *garzišn* اعتراف به گناه است ← یادداشت ۵.

۷. احتمال دارد که «فرهنگ» به معنای «ارزش فرهنگی» به کار رفته باشد، و نیز شاید منظور از آن آموختن و یادگرفتن مدرسی، و از آن جمله فرا گرفتن هنرهای جنگی و شکار باشد.

۸. سید استیر میزان ثروتی است که با داشتن آن، خانواده دیگر فقیر و نادار شمرده نمی‌شده است و حداکثر این میزان سه هزار استیر بوده است. تاوادیاحدس می‌زند که شاید نفوذ آموزشهای مزدکی موجب این تعدیل باشد. روایت پهلوی، فصل ۲۸، ص ۴۰ و یادداشت شماره ۳ (صص ۱۷۳-۸)؛ زبان وادبیات پهلوی، ص ۱۵۲.

۹. ظاهراً در اینجا منظور از «یزش کردن» برگزاری آداب دینی خواندن نیایش برای رستگاری روان در گذشتگان است، و نیز شاید نیایشهایی را در برگیرد که برای بهره‌مندی و سودرندگان برگزار می‌گردد ← بند ۶؛ فصل ۱۰، یادداشت ۵۳.
۱۰. «مرگزان» گناهکاری است که شایسته و ارزانی مرگ باشد. برخی از گناهان مرگزان با مجازات اعدام تناسبی ندارد. مانند جنابندن جسد یا نسا (فصل ۲، بند ۶۳) و بیرون نیاوردن نسا از اب (همان، بند ۸۲) و حمل آن در باران (همان، بند ۹)، که احتمالاً در این موارد میزان پادافراه اخروی گناه منظور است، و نه مجازات دنیوی و اعدام شدن در گیتی ← فصل ۱، یادداشت ۱۱۹.
۱۱. امروزه «پنت کردن» بیشتر به معنای «پنت» خواندن، یعنی خواندن دعای پنت و توبه است (یادداشت ۵) و دیگران، بویژه روحانیان، نیز با خواندن پنت برای هر کس می‌توانند از بار گناهان وی بکاهند (همان یادداشت؛ صد در نثر، بند هفتم، در چهل و پنجم). اما در بند زبر نوشته از شایست ناشایست معنای اصلی واژه پنت، یعنی دادن کفاره لازم برای جبران و پاک شدن گناه، مطرح است و «پنت‌ناکرده» کسی است که گناه او هنوز «توخته» و جبران شده نیست.
۱۲. نظر تاوادیا درباره تأثیر تصور وحشت شب اول قبر در پیدایش مفهوم «پادافراه سه‌شبهه» نمی‌تواند درست باشد، زیرا در متهای متعددی از شادی یا ناشادی فراوان روان پس از مرگ و بر روی زمین خبرداریم. پادافراه سه‌شبهه دیگر آن است که پیش از تن پسین و پس از پایان یافتن مجازات دوزخیان در رستاخیز پیش خواهد آمد و در آن، گناهکاران با داشتن تن (= *tanomandihā*) کیفر خواهند دید.
- ← پژوهشی در اساطیر ایران، صص ۲۸۸-۹۱؛ صص ۲۳۸-۹.
۱۳. ← فصل ۱۷، یادداشت ۴؛ فصل ۹، یادداشت ۱.
۱۴. تن پسین، یا بدن آخرین و نهایی، آن تن است که عالمیان پس از رستاخیز آن را جاودانه خواهند داشت و نامردنی و بی‌آسیب و کامل است. تن پسین به‌هستی مطلق و پاکیزه، پس از پایان دوازده هزار سال و رستگاری جهان از آمیختگی با بدی اهریمنی اطلاق می‌گردد ← پژوهشی در اساطیر ایران، صص ۲۲۹-۴۱.
۱۵. پنت در اندیشه و پنت آشکارا مفهیمی است که اینک باید نخستین آنها را معادل پشیمانی و توبه صادقانه از گناه دانست، و دومین که می‌بایست با نام بردن گناهان همراه باشد همانند اعتراف به گناه نزد ردان و دستوران - دیگر مرسوم نیست (یادداشت ۵). روشن است که «جبران گناه» به معنای دادن تاوان، و بویژه آنچه در بند ۵ همین فصل می‌آید، پس از روزگار ساسانیان نمی‌توانسته است تماماً در اختیار روحانیان زرتشتی باشد، و نیز حتی آثار جدا شدن «گناه روانی» (یادداشت ۴) و آنچه به قوانین مدنی باز می‌گردد، به صورت «گناه شهری» در مادیان هزارادستان هست (یادداشت‌های ۵ و ۴).
- نیت به گناه ناکردن در آینده، که با عبارت «از نون فراز گناه نکنم» بیان

می‌شود، گذشته از ارزش اخلاقی و دینی واقعی خود، باید عکس‌العمل در برابر تصور مانویان از گناه باشد که ارتکاب گناه راجزئی ضروری و طبیعی از حیات می‌دانستند، مثل خوردن و آشامیدن که گناهی ناگزیر برای آنان بوده است، و مگر به شرط مرگ، امکان نداشت که «از نون فراز» گناه نکنند.

۱۶. نسخه M: **سوم** **م**؛ قرائت دورد تردید است. شاید: **سوم** **م** enyā abar به معنای «از آن پس، پس از آن» باشد.

۱۷. یکی از معانی «دستور» دارنده قدرت و اجازه دخل و تصرف، و انتصاب و گماشتگی در امری و کاری از سوی شخص صاحب حق و توانایی است. براین اساس، در سلسله مراتب روحانیان صاحبان منصب برتر دستورانی دارند و در نهایت همه «دستوری» خود را از زرتشتروتم، یا پیشوای روحانی، دریافت می‌کنند. برای معانی واژه‌های دستور و دستوری ← واژه‌نامه مادبان هزار دادستان، (پریخانیان).

۱۸. دارنده مقام دستور، صاحب حکم دستور ← یادداشت ۱۷.

۱۹. در اینجا زند به معنی تفسیر اوستا نیست، بلکه همچنان که از دیر باز کاربرد آن همراه با واژه اوستا معمول بوده است، معنایی مرادف یا بخلاف اوستا دارد: مراد از اوستا متون نیایشی و مراد از زند منتهای «دانستی» بوده است که در زندگی عادی و روزانه و مسائل اجتماعی برای قانونگذاری و مقاصد دیگر به کار می‌رفته است ← زبان و ادبیات پهلوی، صص ۱۷ - ۲۰

۲۰. به نظر تاوادیا بهتر است که این عبارت به جمله قبلی باز گردد.

۲۱. شاید منظور از «بیم» مرگ باشد (یادداشت ۵؛ نیز صد در نشر، در چهل و پنجم، بند ۹) و نیز شاید اگر فاش شدن جرم ایجاد خطر یا شرم کند، هر کس که بتوان نزد او اعتراف کرد می‌تواند جایگزین رد و دستور شود.

← خواستوانیفت، ص ۶۵؛ شاهنامه، ج ۹، ص ۲۸۲.

۲۲. be در نسخه M هست و K آن را ندارد. اگر اصلی باشد با واژه rāh ترکیبی به معنای «راهی، رهسپار» ساخته است: پس به واسطه پتت کردن براه (=راهی، رهسپار) < به > دوزخ نیست.

۲۳. متن **سوم** **م** = pad rāst، بدرستی، برابر ← یادداشت تاوادیا.

۲۴. متن: **سوم** **م**؛ تصحیح شد به **سوم** **م**، این تصحیح و قرائت با توجه به مفهوم

šuhr gumēzišnīh (وندیداد ۸، بند ۶۲، ووندان؛ دینکرد مدن، ص ۷۳۹، س ۱۴) است. بر اساس این تصور گناه اصلی در روسپیگری و روسپی بارگی در آبهختن نطفه مردان است و به این جهت روسپی بارگی درجاتی دارد و سبکترین نوع آن هم‌آغوشی با زنی است که شوهر نداشته باشد و در طهر واحد با مرد دیگری هم بدسر نبوده باشد (روایت امید اشاوہیشتان، ص ۱۵۵، س ۴ تا ۸). اگر زن شوهر داشته باشد، زانی باید سید استیر بهوی تاوان بپردازد، زیرا زنا «تن دزدی» است (نیرنگستان، ص ۱۳، س ۱۳ و ۱۴ و جز آن) و این تاوان چونان وامی تلقی می‌شود. اما اگر شوهر

بازن خود هم‌آغوشی کند، گناه آمیختگی نطفه روی می‌دهد که گناهی مستقل و مستوجب پادافراهی سنگینتر است و اگر زن حامله نیز باشد، بدجنین آسیب می‌رسد و طفل نیز همیمال زانی خواهد بود. اگر شوهر زن را به دلیل زنا طلاق دهد و زن بیگناه باشد، وی نیز همیمال مرد زانی خواهد شد و گناه بزرگتر می‌گردد. با وجود این، احتمال دیگری برای قرائت هست: **داده** : dahēd - im . در این صورت جمله را باید چنین معنی کرد: این (=مرد زانی) را اندر ندهد (= او را زخم و ضربه کاری نزند و نکشد)، پس نزد همیمالان باید پتت کند، و گردن، پیش ران... ← یادداشت ۲۶

۲۵. متن: **داده**؛ شاید f به جای h باشد، مثل kulāf بدجای kulāh و kōf بدجای kōh

۲۶. گناه همیمالان یا گناه خصمان به معنای اخس زنا نیز به کار رفته است:

(۱) و هرکس که در گیتی زنا کرده باشد و زنی را از راه ببرد و آن گناه همیمال خوانند (۲) چون ببرد روانش بچینود پول رسد شمارش نکنند (۳) و اگر چه نیک کردار باشد تا همیمال رسیدن و عقوبت آن کارهاش دهند و پس شمارش بکنند...
(صد در بندش، در صدم، صص ۱۷۰-۱۸۱)

در گیتی اگر رضای شوهر جلب شود، گناه بخشوده است:

(۸-۹) و آنگاه گناه از بن بشود که آنکس نزدیک شوهر وی شود و بگوید که مرا بازن تو چه واقع رسید خطا در وجود آمد اگر عفو کنی تودانی والا که مرا تیغی کشی خون دن بر تو دل است (۱۰) اگر بخشد گناهِش از بن بشود والا این گناه هیچ نوعی از بن بشود (۱۱) و این گناه را گناه خصمان خوانند تا خصم خشنود نشود گناه نریزد (نسخه MU) روان وی بر سر چینود پل باز دارند تا آنگاه که خصم او برسد و خصمی خود کند و جواب او باز دهد.

(صدرنثر، در شصت و سیوم، ص ۴۵)

۲۷. وست mādag را «ماده در برابر زر» یعنی زن می‌داند: «اگر زن آن را جبران کند...» تاوادیا آن را معادل «اصل و پایه و میزان اصلی تاوان مطابق قانون» می‌شمارد.

۲۸. متن: **داده**؛ ۲ زاید است. شاید: pāyag-uš (= پایه آن).

۲۹. «برگ افشاندن درخت گناه» با مفاد بنده، از در چهل و پنجم صد در نثر (یادداشت ۵) و نیز بند ۱۱، از در شصت و سیوم صدرنثر (یادداشت ۲۶) هماهنگی و همخوانی دارد.

۳۰. گناه اگر «پتت ناکرده» بماند و و جارش و جبران نشود، موجب پیدایش «نوبنو گناه»

و افزایش پادافراه است ← یادداشت ۵؛ بندهای ۷ تا ۷، صدرنثر، درچهل و پنجم، مطلب روشن نیست و احتمالا جملات افتادگی دارد. تا وادیا **سَعَا** را «هیزم خوشبوی وهیزم» می‌داند. اگر آن را asem (= سیم، نقره) بخوانیم باصورت قدیمی مسئله برساختن برسم از فلز روبرو خواهیم بود که امروزه رواج دارد (آئین دین زرتشتی، ص ۱۱۱؛ یشتها، ج ۱، ص ۵۵۶) و در روایات داراب هرمزدیار به صورت پرشی مطرح است که پاسخ آن منفی است:

دیگر آنکه برسم از اورور (= گیاه ودرخت) شاید از ایوختت
 نشاید... یعنی برسم اورور از درخت انار واز درخت گز شاید
 کردن و برسم از ایوختت نشاید که هیچ‌جا نفرموده است و ندانیم
 (ج ۱، ص ۴۸۴، س ۱۲-۱۵)

۳۲. ← فصل ۱۶، بند ۶

۳۳. این اصطلاح باز هم به کار می‌رود و منظور از آن سود برای آفرینش هرمزدی در برد با اهریمن و نابود کردن نیروی بدی است.

۳۴. wigān می‌تواند صورت دیگری از gugān (واژه نامهٔ مکنزی) باشد و شاید منظور از آن کرفه‌ای است که موجب نابود شدن و از میان رفتن همه گناهان می‌شود: در بند ۶، سخن از «اشوشدن» درگزران پس از سربریدن وی است و «اشو» به معنای «معصوم وبری از گناه» نیز هست. در بند ۱۸ قول نرسی بُرزمهر در بارهٔ «کندن گناه» نقل می‌شود که مراد از آن «از میان بردن و نابود کردن گناه» است. احتمال دارد که در اینجا نیز wigān (= ۱۳۹۱)؛ که در ریشه و معنی با واژهٔ «کندن» در پیوند است، برای این تعبیر به کار رفته باشد.

نیز با توجه به بند ۵ و شاید **اَو سَی** (= ... tā ōy ...) باشد: تا (= پس، آنگاه) او (= گناهکار) را همهٔ کرفهٔ > پیشین، متعلق < همانا باشد...

۳۵. متن: ۱۰۳۵؛ شاید صورت غیر هژوارشی **اکم اوص**؛ در بند یک همین فصل و موارد دیگر (مثلا، زند فرگرد وندیداد، ص ۵۳۵، س ۴) این بیان برای «زایل شدن گناه و از ذمه ساقط شدن آن» آمده است. هرگاه واژه bawēd خوانده شود، یکی از معانی دور فعل «بودن» را خواهیم داشت: سپری شدن و از میان رفتن (لغتنامه). این معنی احتمال دارد در متن کوتاه و چیربهای دین وه مازدیسنان هم آمده باشد (دستویس TD₂، ص ۴۳۱، س ۴ ← مقاله «آرای دین‌بهی مزدیسنان»، بند ۱۳)

بند ۳: واژهٔ **سار سار** بخوبی sawāran هم خوانده می‌شود.

1. hāsar ī ašrē rōz-šabān pad dwāzdah bahr , ēd bahr ud hāsar ī keh pad hašt-dah bahr, ēd bahr.

< هاسر بلندتر، > چون < شبانروز به دوازده بهر > بخش شود، معادل < يك بهر > آن است < وهاسر کوتاه، > چون شبانروز < به هجده بهر > بخش شود، معادل < يك بهر > آن است < .

۴۴ 2. āsrō kē pad uzdehīgīh be widerēd, pad garān dāšt ēstē ; ud ast dastwar kē jud-dādestān; ast kē šahr ī anērān gōwēd.

روحانی که در غربت در گذرد، < واقعه > گران (= بدو شوم) دانسته شده است و هست دستوری که < در این باور > ناهمداستان < است؛ و قولی < هست که > در گذشتن روحانی را در < شهر نایرانی > بدو شوم < گوید.

3. paydāg kū ka zarduxštōm-ē pad uzdehīgīh be widerēd, ahlomōl-ē andar ān mān be zāyēd; ud ēn garānīh ēwāz pad zarduštōm guft ēstēd.

پیدا < است > که هر گاه يك زرتشتروتم در غربت در گذرد، اهلموعی (= بدعت گذاری) در آن خاندان زاده شود؛ و این گرانی تنها درباره زرتشتروتم گفته شده است .

4. āstawān būdan ī pad weh-dēn rāy, abāg hērbedān ōh pahīkārīšn, ud ka nē pahīkārēd, pādixšā ka-š nē čāšēd.

برای خستو (مومن) شدن به دین بهی، با هیربدان باید جدل کند، و اگر جدل نکند، < هیربد > مجاز < است > که وی را تعلیم ندهد.

5. yazišn ī andar mān ī ātaxšan kunēnd, ka nē xūb, ō dēwān nē rasēd. ān ī abārīg gyāg kunēnd, ka nē xūb kunēnd, ō dēwān rasēd. čē, yazišn, mayānag nē bawēd: ayāb ō yazadān, ayāb ō dēwān rasēd.

< آن > یزشن را که در خانه آتشان (= آتشکده ها) کنند، اگر درست نه < باشد >، به دیوان نرسد. آن (= یزشن) را که < در > جای دیگر کنند، اگر درست نکنند، به دیوان رسد. چه، یزشن < در وضع > میانه نباشد: یا به ایزدان، یا به دیوان رسد.

6. mard-ē kē nihādag-ē nihād ēstēd, ud pad hu-tuwānīh ī ōy pad petīt, tā tan pasēn, ān kirbag ōh rawēd.

مردی که < مال > وقفی نهاده باشد، پس در صورت توانایی کامل او در پخت^۲، تا تن پسین، همانا آن گرفته دوام یابد و بر آن افزوده شود.

7. kas kē andar kaštīg be mīrēd, bīm ī padwēšag rāy, ō āb pādixšā abgandan. ast kē ēdōn gōwēd ē hazzān-iš xwad āb!

کسی که در کشتی بمیرد، از بیم عفونت، افکنندن < او > در آب جایز < است >. قولی < هست > که چنین گوید که دخمه^۱ او خود، آب < است >!

8. ēn čē ka pad tārīgīh xwarišn nē pādixšā xwardan? čē, kē pad tārīgīh xwarišn xwarēd, ā-š dēw ud druz xrad ud xwarrah se-ēk-ē be apparēd. ud az ān gyāg paydāg ī ohrmazd ō zarduxšt guft kū ma pas az rōšnīg fraz ras-išnīh, awāb³ šust dast, frāz xwarād hordād ud amurdād — āb ud urwar⁴. čē, agar pas az rōšnīh frāz rasišnīh,

awāb šust dast, frāz xwarē hordād ud amurdād— āb ud
urwar —, bē az tō druz apparēd dō-srišwadag ān ī
āsnīd xrad bawēd. ka be apparēd, xwarrah ud dēn kē ō
tō, ān rōz hambast⁵ bawēd — kū xwēškārīh ēd rōz appār
bawēd.

این < به > چه < سبب است > که در تاریکی خوراک خوردن جایز نه
< باشد >؟ چه، < هر گاه > کس در تاریکی خوراک خورد، پس دیو و
دروج خرد و فرّه او را، یک سوم برباید. و < این امر > از آن جای
پیدا < است > که هر مزد به زرتشت گفت که میاداپس از فرار رسیدن روشنی،
< یا > ناپاک شسته^۳ دست < کس > فراز خوراد خرداد و امرداد—
< یعنی > آب و گیاه— را. چه، اگر پس از فراز رسیدن روشنی، < یا >
ناپاک شسته دست، فراز خوری خرداد و امرداد— یعنی < آب و گیاه^۴
— را، مگر از تو در دروج در بایددوسوم < از > آن که آسئیده خرد باشد
هنگامی که < دوسوم از آسئیده خردت را > برباید، < آن > فره و
دین که نزد تو^۵ است، در < آن روز نابود شود؛ یعنی که < حاصل >
خویشکاری یک روز < تو ر بوده و > دور شود.

9. pad panjom fragard ī pāzōn, gyāg-ē paydāg kū ēn yazišn
ī yazadān čahār ēwēnag daxšag gowēd. ēk ān kē abestāg
rāst ud mard wad; dudīgar ān kē abestāg zaspān ud
mard nēk; sedīgar ān kē abestāg rāst ud mard nēk;
tasom ān kē abestāg zaspān ud mard wad.

در فرگرد پنجم یا جم^۶ < نسک، در > جایی پیدا < است >، که این
یزشن یزدان را < دارای > چهارگونه نشانه گوید: یکی آن که
< خواندن > اوستا درست و مرد بد، دو دیگر آن که < خواندن >
اوستا نادرست و مرد نیک، سدیگر آن که < خواندن > اوستا درست و مرد
نیک، چهارم آن که < خواندن > اوستا نادرست و مرد بد < باشد >.

10. kē abestāg rāst ud mard wad, amahraspand⁷ be rasēnd ud be niyōšēnd ud nē padīrēnd. kē abestāg zaspān, mard nēk, amahraspandān⁷ ud yazad be rasēnd ud nē niyōšēnd, be padīrēnd. kē abestāg rāst ud mard nēk, amahraspandān⁷ ud yazad be rasēnd ud be āyēnd, be niyōšēnd ud be padīrēnd. kē abestāg zaspān, mard wad, nē rasēnd ud nē niyōšēnd ud nē padīrēnd.

۴۶

«هر گاه» که «خواندن» اوستا درست و مرد بد «باشد»، امشا-سپند برسند و بنیوشند (=گوش دهند) و نپذیرند. «هر گاه» که «خواندن» اوستا نادرست «و» «مرد نیک» باشد، امشاسپندان و ایزد برسند و ننیوشند «و» بپذیرند. «هر گاه» که «خواندن» اوستا درست و مرد نیک «باشد»، امشاسپندان و ایزد برسند و بیایند «و» بنیوشند و بپذیرند. «هر گاه» که «خواندن» اوستا نادرست «و» «مرد بد» باشد، نرسند و ننیوشند و نپذیرند.

11. pad hamāg yazišn, pad bun ī yazišn ud bun ī drōn, yazadān ud ahlawān frawahr be ō yazišn niwēyēnišn.

در همه یزشنها، در آغاز یزشن و آغاز درون^{۱۹}، ایزدان و فر و هراشوان به یزشن هدایت می شوند.

12. ka-šān xwānēnd, yazišn be padīrēnd, ud ka-šān nē xwānēnd, pad stāumi bun, hamāg ahlawān frawahr be xwānišn; ud ka nē, tā ō frašōčaraθraṃ saošyantaṃ, ud ka-šān anōh be xwānēnd, yazišn be padīrēnd; ud ka nē, tā ō vīspā fravašayō ašāunam yaz < amaidē > be pāyēnd; ka anōh be xwānēnd, yazišn be padīrēnd ud ka nē, tā ō tāšcā yaz < amaidē >, ašam vōhū se-gānaq; ud dāmanam dō bār; aoxtō < nāmāno > u ašat hačā u yātumanahe u jasaiti; ka-šān xwānēnd, be padīrēnd; ud ka nē, ēd nēzag bālāy ul šawēnd ud be ēstēnd.

۴۷

چون آنان را خوانند، یزشن را بپذیرند، واگر آنان را نخوانند
 < و > در سر < عبارت > ستومی^{۱۰} همه فروهر اشوان را بخوانند،
 < آنان یزشن را بپذیرند >، وهر گاه نه < خوانند >، تا به < عبارت >
 فر شو چر ترام سوشینتام^{۱۱} < بمانند >؛ و چون آنان را < در > آنجا
 بخوانند، یزشن را بپذیرند؛ و هر گاه نه < خوانند >، تا به
 < عبارت > ویسپا فروشیو اشاناام یزه میده^{۱۲} بمانند؛ چون < در >
 آنجا < آنان را > بخوانند، یزشن را بپذیرند؛ وهر گاه نه < خوانند >
 تا به < عبارت > تاوسچایزه میده، اشم و هوسه گانه، و دامنام دوبار
 ائوختونا منو و اشات هچا و یاتومنه جسیتی^{۱۳} چون آنان را خوانند،
 < یزشن را > بپذیرند؛ و هر گاه نه < خوانند >، به بلندی یک نیزه
 برشوند و بایستند.

13. ud ēdōn gōwēnd kū ēn mard nē dānēd kū man-iz az
 gētīg be abāyēd šudan, u-mān abestān ō ayādēnišn
 ī mardōmān bawēd. hād! nē-mān duš-xwārīh az ēd
 kū-mān ō yazišn ōy niyāz, bē-mān duš-xwārīh az ēd
 kū ka-mān nē yazānd ud nē xwānēnd, ka-šān anāgīh
 abar rasēd, ā-mān abāz dāštan nē tuwān!

وچنین گویند که این مرد نداند که مرا نیز از گیتی بیاید رفت و ما
 را امید < و پشت گرمی > به یاد کردن مردمان < از ما > باشد. هان!
 ما را دشواری نه از این < است > که ما را به یزشن او نیاز < است >، بلکه
 ما را دشواری از این < است > که چون ما را نیزند و نخوانند، هنگامی
 که بدی به آنان برسد، پس ما < آن را > باز داشتن نتوانیم!

14. dādār! čand drahnāy ast andarag zīndag, ōy ī rist?
 u-š guft ohrmazd kū čand ān ī maxš-parr, spītāmān
 zarduxšt! ayāb čand ān ī šawāg-parr: andarag a-wēnāg

< ای > دادار، چند درازا (= فاصله) است میان زنده < و > آن که

مردۀ < است >؟ هر مزد گفت که چندان که < ستبری > پر مگس
< است، ای > اسپیتمان زرتشت، یا چندان که < ستبری > پر خفاشی
< است، یعنی که این > فاصله نادیدنی < است >!

یادداشتها

۱. «هاسر» واحد اندازه‌گیری زمان و نیز مکان است. در بندهش می‌آید:

بلندترین روز تابستانی در برابر کوه‌تاترین <روز>
 زمستانی است. بلندترین شب زمستانی در برابر کوه‌تاترین
 <شب> تابستانی است. <بلندترین> روز تابستانی دوازده
 هاسر و شب شش هاسر، <بلندترین> شب زمستانی دوازده
 هاسر و روز شش هاسر است. هاسری <هست که واحد>
 زمانی است و نیز هاسری <هست> بر زمین
 (دستنویس TD₂، ص ۱۵۸، س ۷۴)، ترجمهٔ چاپ نشدهٔ دکتر مهرداد بهار
 آن هاسر که واحد اندازه‌گیری زمین است، معادل مسافتی است که در یک هاسر زمانی
 شخص قادر به پیمودن آن باشد.
۲. این اصطلاح باید متضاد a-tuwānīgīh pad petīt باشد ← روایت پهلوی، متن،
 ص ۱۶۴، س ۲؛ خواستونیفت، ص ۴۸
۳. متن: **𐭮𐭲𐭮𐭲** (= ^opw'p)؛ این واژه‌همنیز واژهٔ pav که متضاد
 آن است در نزد پارسیان در مراسم دینی رواج دارد و باید از apāva- آمده
 باشد ← تاوادیبا، ص ۱۱۸، یادداشت ۱۹
۴. آب و ارور، یا آب و گیاه، با نماد خرداد و امرداد نامیده می‌شود و گاهی مراد از نام
 این دو ماشاسپند آب و گیاه است و معنای خوردنی و آشامیدنی از این دو نام برمی‌آید.
۵. قرائت روشن نیست. شاید واژه به معنای «به‌دست آمدن، مقدر بودن» یا «انباشته‌شدن»
 باشد.
۶. متن: **𐭮𐭲𐭮𐭲**؛ بنابر دینکرد نام ششمین نسک اوستای عهد ساسانیان است و
 pājag یا pāji هم نامیده می‌شود. در روایات داراب هرمزدیار هفتمین نسک
 اوستا خوانده شده است ← فصل ۱، مراجع یادداشت ۲
۷. متن: **𐭮𐭲𐭮𐭲**؛ که شاید با ملحوظ داشتن حرف **𐭮** پهلوی به جای **𐭮** = ā
 باید amšāspand تلفظ شود. احتمالاً واج ā در برخی از واژه‌ها،
 گاهی چندان بسته (= close) تلفظ می‌شده که به **𐭮** شباهت می‌یافته است
 و مثلاً در دستنویس MU₂ (ص ۸۶، س ۱۶؛ ص ۱۱۵، س ۱۱)، **𐭮𐭲𐭮𐭲**
 (ص ۸۹، س ۱۵) به معنای «بام» و «ویران» آمده است. واج ā در زبان دری
 زرتشتی یزدی، به استثنای یکی دو لهجه، تلفظی ویژه دارد که در نظر شنوندگانی که
 اهل زبان نباشند، نزدیک به **𐭮** یا **u** به نظر می‌رسد. آقای دکتر علی‌محمد حق‌شناس
 به این نظر رسیده‌اند که در تلفظ این گونهٔ ā، زبان برجستگی می‌یابد. با موافقت

- ایشان برای نوشتن این واج نشانهٔ ه برگزیده شد (واژنامهٔ ذری زرتشتی شهر یزد). این یکی از مواردی است که در آمدن صورت نوشتاری \bar{a} را به ۳، ۱۰ پهلوی توجیه می‌کند ← بررسی دستنویس MU_{29} ، صص ۲۲-۳
۸. ظاهراً در اینجا مراد از یزشن، هرگونه ستایش و نیایش است که با خواندن اوستا و مراسم ویژه همراه باشد و احتمالاً بار دوم که این واژه در همین جمله می‌آید، بر خواندن یسنا و مراسم یزشن خوانی دلالت دارد و مفاد این بندوبند ۱۲، انواعی گوناگون از نیایشها را در برمی‌گیرد. شاید برخی از آنها دیگرگونی نیز یافته باشد و امروزه به شیوهٔ دیگری برگزار گردد ← یادداشتهای بعدی همین فصل
۹. اگر اشتباهی در میان نباشد، اشارهٔ متن به یسن ۳، بندهای ۱ تا ۴، است و یسنهای ۳ تا ۸ را «اوستای درون» می‌نامند. در آن، پس از واژهٔ $xšnumaine$ ، ایزدی خاص یا فروهر درگذشتگان را به نام فرا دی خوانند. «یشت درون» جزئی از مراسم یزشن است و در بند زبر نوشته شاید واژهٔ «درون» زاید، و یایزشن و درون یکی باشند. ← تاوادیبا، ص ۱۲۰، یادداشت ۳-۳
۱۰. در سنت، قطعه‌های اوستا را با نخستین واژه‌های آن می‌نامند و تاوادیبا منظور از «ستومی» رایسن ۲۶، بند ۱، می‌داند که در آن «خشنوهن فروشی» هست و از فروهر اشوان یاد می‌شود. ← تاوادیبا، ص ۱۲۱، یادداشت ۲
۱۱. اشاره به یسن ۲۶، بند ۶، است که در آن همهٔ فروهر زادگان و نازادگان، «هستان و بودان و بیدان»، یعنی راستانی که هستند و بودند و خواهند بود، ستوده می‌شوند. ← تاوادیبا، ص ۱۲۱، یادداشت ۶
۱۲. اشاره به یسن ۲۶، بند ۱۱، است که با خواندن آن باز از درگذشتگان یاد می‌شود. در روایات داراب هرمزدیار (ج ۱، ص ۵۴۴) می‌آید: «بواج یاد تمام کردن»، یعنی در سرودن این بخش از یسنا، به زه زه، یکایک درگذشتگان را به نام باید یاد کرده و درود فرستاد. ← تاوادیبا، صص ۱۲-۲، یادداشت ۱۰
۱۳. در نوشته‌های جدیدتر، مثل صدرنثر (در ۱۳، بنده) و صد در بندهش (در ۵۱، بند ۹؛ در ۹۳، بند ۳ به بعد) می‌آید که فروهر درگذشتگان از بامداد تا شبانگاه در انتظار درود و یاد زندگان باقی می‌مانند و چنین تفصیلی در این متن نیست. عبارتهای اوستایی به روال بند پیشین نیست و تاوادیبا آنها را متعلق به یشت درون (یادداشت ۹) می‌داند. این واژه‌ها در نیرنگستان و نیز، به نقل از آن، در کتاب روایت پهلوی می‌آید. نیرنگستان آنها را در پاسخ به پرسش «این که باژ را در چند جای جایز است دادن؟» آورده است. مراد از «باژ دادن» اجازه دادن به دیگری برای شرکت در مراسم «درون یستن» یا شکل کامل نیایش هنگام طعام خوردن است (فصل ۵، یادداشت ۱) که یسنهای ۳ تا ۸ را در برمی‌گیرد. عبارت اوستایی یا تو منه جستی، تنها در یسن ۸، بند ۴، می‌آید و با خواندن آن، زوت از درون چاشنی می‌کند. عبارتهای دیگر راهم در همین پنج یسن می‌توان یافت: «تاوسچایزه میده» آخرین واژه‌های نیایش ینگهها تا م است

(یسن ۶، بند ۲۱) و سهاشموهو در آغاز یسن ۷ (بند ۱) خوانده می‌شود. «اشات‌هچا» در یسن ۷، بند ۲۳ هست که بازپیش از یسن ۸، بند ۴، جای دارد. دو عبارت دیگر بیش از یکبار در یسن ۷ می‌آید و در اینجا باید «دامنام» در بند ۱۸، و «أوختونامنو» در بند ۲۰، منظور باشد ← تاوادیا، صص ۱۲۲-۳، یادداشت ۲۰؛ فصل ۵، یادداشت ۲

بند ۴ : تاوادیا به نقل از دستنویس K «هیرید» را آورده است. داور و نیز TD (ص

۱۱۴، س ۱) : abāg ō dastwarān

1. ēk ēn kū kustīg pad dō, se angust ast, pad hamāg čāštag guft, ud ka kam ast, ē nē šāyēd.

یکی این که > پهنای شرعی < کشتی به دو > یا < سه انگشت است > > و این حکم < در همه چاشته‌ها گفته شده است، و چون کمتر > از آن < است، هماناناید .

2. ēk ēn kū pad frawardīgān, šnūman ī drōn¹ be nihādag; ud gāhānbār ud nōg-nātar ud stōš ud hōm drōn ud abārīg ardā fraward kunišn, ud ka nē kunēnd, pad ēč² čāštag-ē nē šāyēd.

۴۸

یکی این که در > روزهای < فروردیان، خشنومن درون بنهاده (= وقف و معین)، و > نیز < گاهنبار و نوناپر و سدوش و درون هوم و دیگر > نیایشهای < اردا فرورد را باید برگزار کنند، و اگر > این ستایشها را < نکنند، در هیچ چاشته‌ای جایز نیست .

3. pad nask ī nihātom, čāštag gōwēd kū mard-ē ō duzdīh kardan hamē šawēd, dewār-ē pad-iš andar oiftēd, ā-š ēbgat; ka-š mard-ē ōzanēd⁴, ā-š petyārag; har dō pad wināhgārīh. ka ō yazišn ī yazadān kardan hamē šawēd, ā-š har dō pad a-wināhīh.

در نسک نهاتوم^۵، > به < چاشته گوید که چون مردی به دزدی کردن همی رود > و < دیواری بر وی بیفتد، پس او را زیان اهریمنی > است، یا < اگر مردی او را بکشد، پس > افتادن دیوار و قاتل < پتیاره

او < و > هر دو به گناهکاری < اند > . اگر < مردی > به یزشن
یزدان کردن همی رود، < و این گونه واقعه پیش آید > ، پس هر دو به
به بیگناهی < اند > .

4. ēk ēn kū zan ka ābustan bawēd, tā šāyēd ātaxš xūb
pahrēzīhā andar mān dārišn. čē, pad spand paydāg kū
duxdōw ī zarduxšt mād, ka pad zarduxšt ābustan būd,
se šāb, har šāb-ē xwadāy-ē abāg ē-sad ud pānjāh dēw,
ō wināhīdan ī zarduxšt dwārist hēnd. ātaxš andar
mān būdan rāy, čārag kardan nē dānist hēnd.

یکی این که زن چون آستن باشد ، تا بتوان آتش را با پر هیز درست ،
در خانه باید < روشن > نگاه داشت . چه ، در سپند^۷ < نسک > پیدا
< است > که دو غدی مادر زرتشت ، هنگامی که به زرتشت آستن بود ،
سه شب ، هر شبی سر کرده ای < از دیوان > ، با یکصد و پنجاه دیو برای
تباه کردن زرتشت حمله می آوردند . < اما > به علت بودن آتش در خانه ،
چاره^۸ < اورا > کردن ندانستند (= نتوانستند) .

5. ēk ēn kū hēnd az-iz⁷ hāwištān⁸ ī ka ō yazišn yazadān
kardan hamē šawēnd, medwa⁹(?) hamē ham-baxsēnd¹⁰. ud
agar ān ham-baxsišn¹⁰ ud namb-ē az-iš be burdan rāy
kunēnd, nišīnān kunišn. čē, pad jūd-dēw-dād az pāy
mēzišnīh rāy, dastwarān čāšt kū paymānag hambun-iz ,
ō har čē rasēd, ōh bawēd; ud ōy kē mēzēd, ā-š abestāg
pad čamišn be gōwišn, ud pas tanāpuhl-ē wināh ō bun;
ud ka nē gōwēd, garāntar.

۴۹

یکی این که نیز هستند از^۷ هاوشتان^۸ که چون به یزشن یزدان کردن
همی روند ، < در پیشاب کردن > شرمگاه^۹ < خود > راهمی بخسانند^{۱۰}
(= تر و آلوده می کنند) . پس اگر آن بخسانیدن^{۱۰} ، یا نمی از آن
(= پیشاب) بردن (= ترشح برداشتن) را کنند ، باید در حالت نشسته

< پیشاب > کنند. چه ، در جندیوداد، دربارهٔ ایستاده پیشاب کردن، دستوران آموخته‌اند که اندازۀ < آلودگی > همانا ذره‌ای < از آن است، که > به هرچه رسد ، همانا < سبب ریمنی > شود؛ و هر که پیشاب کند ، آنگاه اوستای چمش^{۲۱} بگوید ، پس يك تنافور گناه بر ذمه < وی > باشد، و اگر < اوستای چمش > نگوید، دارای گناه گرانتر < باشد > .

6. ēk ēn kū gāhān abar widardagān guftan, pad sūdāg nē dārišn. čiyōn ēn se hāt ī bun ī uštward-gāh, ka-z pad rāh guftan nē šāyēd, ka-z mard-ē andar xānag abar gōwēd, bēšāz.

یکی این که < از > گفتن گاهان^{۱۲} بر در گذشتگان غافل نباشند. < و چنانچه این سه‌هات^{۱۳} آغاز اشتود گاه^{۱۴} را، اگر هم در راه > بردن جنازه < نتوان گفت ، چون مردی در خانه‌نیز > آن را < بر گوید ز دایندهٔ رنج^{۱۵} > است .

7. ēk ēn kū pad šab may ud sprahm ud ēč xwarišn-ē čiš ō abāxtar rōn nē rēzišn, čē, druz ābus bawēd. ka rēzēd, yaōā-ahū-vairō-ē gōwišn.

یکی این که در شب می‌وگل و هیچ چیز خوردنی را به سوی شمال نباید ریخت، چه، در وچ آستن شود . اگر < این چیزها > ریخته شود، يك یتاهو ویر یو باید گفت^{۱۶}!

8. ēk ēn kū škoft pahrēzišn az a-dādīhā kuštan ī gōsp-andān sardagān, čē, pad stūdgar abar awēšān kē gōspand a-dādīhā kušt, pādifrāh ōwōn guft ēstēd kū mōy awēšān gōspandān tēx-ē tēz homānāg bawēd ud ōy ī a-dādīhā kuštār ōzanīhēd.

یکی این که از آنابین (= یقاعده) کشتن نوع گوسفندان باید سخت پرهیز کرد، چه، در ستودگر < نسک > دربارهٔ آنان که گوسفند را

انابین کشته باشند، پادافراه چنین گفته شده است که موی آن
گوسفندان همانند تیغی تیز شود و < بر > آن که کشنده انابین
< گوسفند است >، زده شود.

9. az kuštan ī gōspand warrag ud wahīg ud gāw ī
warzāg ud asp ī kārzarīg ud xargoš ud čihrāb
ud xrōs ud wahman murwag ud murwag ī kāskēnag,
ud az murw ī sār ud humāy ud paristōg wēš pahrēzišn.

از کشتن بره گوسفند و بزغاله و گاو ورزا و اسب کارزاری و
خرگوش و چهاراب (= باز) و خروس و مرغ بهمن^{۱۷} و مرغ کاسکینه^{۲۸}،
و از < کشتن > مرغ ساروهمای و پرستو باید بیش پرهیز کرد.

10. zan ī ābustan kē be widerēd, pad kam az čahār mard-ē
ī-š hamwār pad ham-zōrīh andar hēnd, nē stānišn.čē,
abārīg nasā pas az sag dīdan, ka pad dō mard pad
ham-zōrīh, abar stānēnd, rēman nē bawēnd, ud zan ī
ābustan dō sag andar abāyēd kē ham-zōrīhā, be nimāyišn,
pad čahār mard ham-zōrīhā, abar stānēnd, rēman nē
bawēnd; ud ka pad dō mard abar stānēnd, pad pēšag
šōyišn.

زن آبستن را که درگذرد، با کمتر از چهار مردی که همواره، در
همزوری < یکدیگر > باشند، نشاید برداشت. چه، < هر > نسای
دیگر را، پس از سگ دید کردن، چون با دو مرد < که > در همزوری
< یکدیگر باشند > بردارند، < آن دو > ریمن نشوند، اما زن آبستن
را دوسگ ضرور است که با همزوری < جسده آنان > نشان داده
شود < و > با چهار مرد، در همزوری < یکدیگر، آن را > بردارند
< تا > ریمن نشوند؛ و هر گاه با دو مرد < جسدها > بردارند، به
برش نوم باید شستشوداده شوند.

11. ēk ēn kū ka mardōm ī widardag rāy āmurzišn xwāhēnd, ōwōn cimīgtar ka gōwēd kū hamē ka wināh-ē man andar ōy ĵast, abāg ān ī ōy andar man ĵast, be āmārēnēd; ud wināh ī ēk pad did be šud, ā-š wināh ī freh ī ōy andar man ĵast, ēg-im ahlaw-dād kard.

یکی این که چون برای مردم در گذشته آمرزش خواهند، این گونه منطقی تر < است > که گوید: < باشد که > همی چون گناهی < از > من نسبت به او سرزده است با آن < اگناهی > که < از > وی نسبت به من سرزده است، به شمار آورید؛ و < چون > گناه یکی بادیگری پرفت، پس < اگر > گناهی بیشتر نسبت به من از وی سرزده باشد، آنگاه < آن را > اشوداد (= حلال) کردم.

12. ēk ēn kū abē-mōzag nē rawēd, u-š sud ēn-iz az-iš kū ka mōzag pad pāy ud pāy abar nasā nihēd ud nasā be nē ĵumbēnēd, rēman nē bawēd; ud ka mōzag nē pad pāy ud pāy abar nasā nihēd ud nē ĵumbēnēd, bē ka ēwar dānēd kū sag-dīd ayāb nē, ud pad sag-nē-dīd dārišn.

یکی این که بی موزه نباید راه رفت، و نیز این سوداز آن < هست > که اگر موزه بر پای < باشد > و پای برنسا نهد و نسا را نجنباند، ریمن نشود^{۱۹}؛ و اگر موزه بر پای نه < دارد > و پای برنسا نهد و < آن را > نجنباند، مگر < آن > که بیگمان داند که < نسا > سگ دید < شده است > یا نه، < در غیر این صورت > باید < آن را > سگ دید نشده بشمارد.

13. ēk ēn kū duwāsrujīt²⁰ paydāg — kū andar sāl rōz-ē nimūd ēstēd — kū har kē az čahārdah sāl < ud > se mäh, rōz-ē freh, ā kustīg frāz bandišn. ōwōn xūbtar kū ka andar pānzdah sāl ēstēd, kustīg be bandēd, kē pahrēzōmandtar; ōwōn kū nō mahagān ī andar aškomb ī mādar abar gīrēd.

یکی این که < درنسک > دو اسرو جید^{۲۰} پیدا > است < - که در سال > حتی < روزی نموده (= نشان داده) شده است - که هر که چهارده سال و سه ماه، یک روز بیش > داشته باشد >، پس باید کشتی فرار بزند. چنین درستتر > است < از آن که چون در > سن < یا زده سال باشد، کشتی ببندد، که پرهیزمندانه تر > است <؛ آن گونه که نه ماه > زندگانی < در شکم مادر را > هم < بگیرند (= به شمار آورند و حساب کنند):

14. ēk ēn kū ka wāz dārēd, wād-ē azēr be āyēd, wād-ē az dahān be āyēd; har dō ēk.

یکی این که چون واج دارد، بادی > که از < زیر بیاید > و < بادی > که < از دهان بیاید، > حکم < هر دو یکی > است <^{۲۱}.

15. ēn-iz kū zan kē zāyēd, dah zan āyārīh kardan rāy andar ābāyēd: panj zan pad gōhrag(?)²² kār framāyišn ud zan-ē padīrāg ī suft ī hōy, ud ēk suftag ī dašn kardan²³, ud zan-ē dast andar gardan ī ōy abgandan, ud zan-ē mayān ī ōy griftan, ud zan-ē ka kōdak be zāyēd abar dāštan ud nāfag brīdan;²⁴ ātaxš buland kardan.

این نیز که زنی را که زاید، دهن برای یآوری کردن > به او < باید > حضور یابند <: پنج زن را در مورد گاهواره^{۲۲} باید کار فرمود، و یک زن پذیره^{۲۳} شانه^{۲۴} چپ، و یک > زن پذیره < شانه راست کردن، و یک زن دست برگردان او افکندن، و یک زن میان او را گرفتن، و یک زن چون کودک زاده شود، > او را < برداشتن و ناف بریدن؛ > و به هنگام تولد کودک < آتش را باید بلند کرد.

16. se rōz ud se šab, mayān ī ātaxš ud aburnāyag kas nē widaštan ud aburnāyag ō mard ud zan ī wināhgār nē nimūdan. gōgird andak-ē sūdan, pad ab ī urwar abar

aburnāyag handūdan. fradom xwarišn parāhōm ud šabyar dādan.

سه روز و سه شب ، میان آتش و کودک کس نباید بگذرد و کودک را به مردوزن گناهکار نباید نشان داد. اندکی گوگرد را باید سایید > و در آب نباتی^{۲۵} بر کودک اندود. نخستین خوردنی را، < به‌وی > پُراهوم^{۲۶} و شربت باید داد.

17. ēk ēn kū kas-ē mard ī abē-wināh rāy be zanēd, tā dard be nišīnēd, har rōz tanāpuhl-ē wināh ō bun bawēd.

یکی این که چون کسی مرد بیگناه را بزند، تا درد < وی > فرو نشیند، < برای > هر روز یک تنافور گناه بر گردن < ضارب > باشد.

18. ēk ēn kū andar šahr ka dādwar ī drōzan qumārēnd ud pad abarīgān dārēnd, az wināh ud mihrōdrūj ī ān dādwar kunēd, andar ān šahr, abr wārān kam ud šīrēnīh ud čarbīh ud bēšāzišnīh ud pēm gāwān ud gōspandān be kāhēd, ud aburnāyag andar aškomb mādar wēš tabāh bawēd.

یکی این که در شهر چون داور دروغزن گمارند و < اورا > به سرواری دارند، از گناه مهر دروج که آن داور کند، در آن شهر این یاران کم < شود > و شیرینی و چربی و درمانبخشی و < نیز مقدار > شیر گاوان و گوسفندان بکاهد^{۲۷}، و کودک در شکم مادر بیشتر تباه شود.

19. ēk ēn kū mard ka zan nē kunēd, margarzān nē bawēd, ud zan ka šōy nē kunēd, margarzān ōh bawēd. čē, zan bē pad ham-gumēzišnīh ī abāg mardān, frazand nē bawēd ud paywand az-iš nē rawēd, ud mard jūd az zan, ka abestāg — čiyōn pad jūd-dēw-dād guft ēstēd — be gōwēd, paywand ī tan ī pasēn frāz rawēd.

یکی این که مرد اگر زن نگیرد، هرگز زن نشود، و زن اگر شوی نکند، همانا هرگز زن شود. چه، زن را جز از راه آمیزش با مردان، فرزند نباشد و از وی پیوند نرود، اما مرد را جز از راه زن < گرفتن >، هرگاه اوستارا - چنان که در جد دیوباد گفته شده است - بگوید، < از وی > پیوند تن پسین فراز رود.^{۲۸}

20. ēk ēn kū dandān faršn pōst pāk bē tāšišn, čē,
dastwarān čāst kū ka dandān faršn pad pōst ō dahān
kard ud be dftēd, ud zan ī ābustan ka-š pāy abar
nihēd, pad nasā būdan bīm hēnd.²⁹

یکی این که پوست چوب دندان^{۳۰} را پاک باید تراشید، چه دستوران آموزش نادمند که اگر چوب دندان دارای پوست رابه دهان کنند و < بر زمین > بیفتند، و زن آبستن چون پای بر آن نهد، بر سقط جنین کردن^{۳۱} < در > بیم (= خطر) اند.

21. ēk ēn kū pad frazand ī čagar padīriftan, nigerišn
kunišn. cē, pad čahārdahom nask ī huspāram, dastwarān
čāst kū man pus tō-z pus šāyēd, man duxt, tō-z duxt
nē šāyēd.

یکی این که درباره فرزند چکر را پذیرفتن^{۳۲}، توجه باید کرد. چه، در نساك چهاردهم هوسپارم^{۳۳}، دستوران آموخته اند که پسر من، پسر تو نیز < بودن را > شاید، < اما > دختر من، دختر تو نیز < بودن را > نشاید.

22. ēk ēn kū abēr tuxšēd pad frazand zāyišnīh, ēwāz
freh ī kirbag handōzīh rāy. čē, pad nask < ī >
nahātom, dastwarān čāst kū kār ud kirbag ī pus
kunēd, pid ēdōn bawēd čiyōn ka-š pad dast ī xwēs
kard hē, ud pad dāmdād paydāg kū mād-iz kirbag
ham handāzag ī pid ō xwēšīh rasēd.

یکی این که باید در زادن فرزند بسیار مجاهده کند، تنها برای کرفه بیش اندوختن. چه، در نسک نهاتوم، دستوران آموخته‌اند که کار و کرفه‌ای که پسر کند، پدر را چنان باشد چون که با دست خویش کرده است، و در نام‌داد^{۳۴} < نسک > پیدا < است > که < به > مادر نیز کرفه < به > همان اندازه پدر تعلق یابد.

23. ēk ēn kū čiš be ō arzānīgān dahēd, čand šāyēd ō xwarišn handāzišn. čē, pad nihātom, dastwarān čāšt kū mard-ē gursnag nān dahēd abēr was, ā-z har ān kirbag ī ōy pad sērīh be kunēd, ōy ēdōn bawēd čiyōn ka-š pad dast ī xweš kard hē.

یکی این که چون چیز به ارزانیان دهند، هر چند شاید (= ممکن باشد)، به خوردنی باید انداخته (= تبدیل) شود. چه، در نهاتوم < نسک > دستوران آموخته‌اند که چون مردی گرسنه را بسیار فراوان نان دهد، پس هر آن کرفه نیز که در < هنگام > سیر بودن < خود > بکند، او (= مرد نان دهنده) را چنان باشد چون که با دست خویش < آن کرفه را > کرده است.

24. ēk ēn kū xufsēd, pad frārōnīh ud abē-wināhīh xuftišn, ašēmwohū-ē be gōwišn, ud ka wigrād ēstēd; ham-gōnag. ka ēdōn kunēd, har wēn āwarišn-ē se srōšōčarnām kirbag — ast dah drahm sang ud dāng čahār, purr sang — bawēd.

یکی این که چون خسب، با درستی و بیگناهی باید خفت، یک اشم و هو بگوید و چون بیدار شود، همان گونه < اشم و هو بگوید >. «پس هر گاه چنین کند، هر دم بر آوردن را، سه سرو شو چرنام کرفه < است — و > هست < که معادل > نه در مسنگ و چهار دانگ پُرسنگ (= کامل) باشد.

25. ēk ēn kū ka kār-ē ayāb dādestān-ē frāz rasēd, nē dānēd kū wināh ayāb kirbag, ud ka-š tuwān ā-š be hilišn, nē

kunišn: čiyōn gōwēd pad sakātom kū nē čigām-iz-ē, zarduxšt!³⁵ abāg wuzurg wizīnišnīh ud ka nē dānēd kū wināh ayāb kirbag, franāmišn kū nē kunišn.³⁶ čē, ohrmazd xrad harwisp āgāh³⁷ be se bār pad zarduxšt pad ē kār abar burd.

یکی این که اگر کاری یا دادستانی (= مسئله و حکمی) فراز رسد، نداند که گناه < است > یا کرفه، پس اگر تواند، آنگاه آن را بهلد (= رها کند) < و > نکند: چنان گوید در سکا تووم^{۳۸} < نسک > که < ای > زرتشت! نه اندکی < از امور را > با گزینش (= اندیشه و تفکر) بزرگ، پس چون نداند که گناه یا کرفه < است، انجام دهد و > بهبود < کار آن است > که نکند: چه، هر مزد خرد همه آگاه را، به سه بار، برزرتشت، در < هر > یک کار فراز برد.^{۴۲}

26. ³⁹ ek ēn kū abestāg⁴⁰ ud zand ka be xwast, kū ⁴¹ tā abestāg ud zand ka-š warm be kard, ōh gōwišn, be nē jōyišn. čē, pad jūdan bayān ud ahunawar garāntar.

یکی این که اوستاوزند را هنگامی که بیاموخت، که تا اوستا و زند را چون از بر کرده است، همانا بگوید، نباید جویده ادا کند: چه، در جویده ادا کردن < اوستا، نیایش > بغان^{۴۳} واهونور گراتر (= دارای گناه سنگین تر) < است >.

27. ⁴⁴ čiyōn gōwēd pad bay kū az an ī man, zarduxšt! bay-yaštārīh, ī az ahunawar, dranjīst, kū warm be kunēd, abāz be rāwēnēd, kū be jōyēd, čand nēmag ayāb srišwadag ayāb čatrūšwadag ayāb panjūdag, bē ōy pāyēm, man kē ohrmazd hēm, ruwān az ān ī pahlom axwān — kū-š abāz dārēm —, pad and zahā čand pahnāy ī ēn zamīg.

چنین گوید در بغان < یشت > که از آن من ، < ای > زرتشت! سرودن < نیایش > بغان، < یعنی > که از اهورنور، < که گفته شد، که چون > آن را < از بر بکند، باز > از یاد < ببرد؛ یعنی جویده ادا کند، به اندازه > یک < نیمه یا یک سوم یا یک چهارم یا یک پنجم ، من که هر مردم ، بیگمان روان او را بیایم از آن هستی برترین (= بهشت برین) - یعنی که او را باز دارم < از بهشت > - به چندان ژرفا که پهنای این زمین < است > .

28. ēk ēn kū čiš pad ham-pursagīh ī abāg wehān kunišn, handāzag ān-iz pad čīhrōdād paydāg kū spandarmad ō manuščīhr guft kū ān-iz tēztar asp tāzanag andar abāyēd, ud ān ī tēztar kārd ī pōlāwadēn ābsān andar abāyēd, ud ān ī dānāgtar mard ham-pursīh andar abāyēd.

یکی این که امور را به همپرسی (= مشاورت) با نیکان باید کرد < و > اندازه^{۴۰} (= مثل) آن نیز در چهار داد؛ < نسک > پیدا < است > که سپندارمان به منوچهر گفت که نیز برای اسب تیزروتر تازیانه اندر باید (= ضرور است)، و برای تیزتر کارد فولادین افسان (= چاقو تیز کن) اندر باید، و برای داناتر مرد همپرسی اندر باید .

۵۶ 29. <ēk ēn kū> kirbag-ē wuzurg kunišnīh ē rādīh ast, bē abēr pahrezišn az a-wizīdār dahišnīh. čē, pad ratuštaī-tīh abar garān padifrāh ī a-wizīdār dahišnān pad mēnōg was čiš dužwār⁴⁷ guft ēstēd.

یکی این که کرفه ای بزرگ کردن همی رادی است، اما باید بسیار پرهیز کرد از بخشش ناگریده (= نابجا) . چه، در < نسک > رشتنای^{۴۸} درباره پادافراه گران که بخشندگان ناگریبنده درمینو (= آخرت) < خواهند داشت > ، بس چیز دشوار^{۴۷} گفته شده است.

30. ēk ēn kū ast az-iz⁴⁹ weh-dēnān⁴⁹ an-āgāh dēnīh rāy, ka mādag pad ēwēnag xrōs wāng kunēd, kark be ōzanēnd. pōryōtkēšān ōwōn guft kū wināhdār-ē ast. ī az jādū-gān andar ān mān, xrōs pad abāz dārišnīh a-pattūg ud mādag ān wāng ayārōmandīh xrōs rāy kunēd. nāmčīšt ka abāyēd xrōs-ē ī did andar ān mān āwarišn.

یکی این که هستند < برخی >^{۴۹} از بهدینان < که > به علت ناآگاهی دینی، چون < مرغ خانگی > ماده به مانند خروس بانگ کند، مرغ را می‌کشند. < در این باره > پوریوتکیشان چنین گفته‌اند که گناهداری هست که از جادوان، در آن خانه < است و > خروس در بازداشتن < بوی > ناتوان < است > و ماده آن بانگ را برای یآوری خروس کند. به‌ویژه که باید خروسی دیگر را در آن خانه آورد.

31. ēk ēn kū zūzag ka wēnēd, ēg abāg ō dašt gyāg ē abē-bīm pahrēzišn.čē, pad jūd-dēw-dād, dastwarān čāšt kū zūzag ka har rōz andar mōr āšānag-ē mēzēd, ast kē ē-hazār mōr be mīrēd.

یکی این که ژوزه (= جوجه تیغی، خارپشت) را چون ببند، پس باید به دشت جای^{۵۰}، همی بی‌بیم (= بی‌خطر) < از وی > پرهیز (= دوری) کند. چه، در جدی‌بوداد، دستوران آموخته‌اند که ژوزه چون هرروز در آشیانه موری پیشاب کند، < قولی > هست که یک‌هزارمور < از آن پیشاب > بمیرد.

32. ēk ēn kū andar jūd-dēw-dād, haft ēwēnag čiš guft ēstēd ka mard wihān ī margīh ān bawēd, tā gāh ī pēš pad-iš andar āyēd nasrušt abar nē dwārēd, ud pad ēn čim ēn-iz wehān nek kū hammis nasā pad gāh pēš, sag xubīhā abāz nimūdan.

یکی این که در جد دیوداد، هفت گونه چیز گفته شده است که چون مرد را علت مرگ آن باشد، < پس > تا گاه بعد اندر آید (= برسد)^{۵۱}، نسرشت^{۵۲} بر < جسد وی > هجوم نیاورد، و به این سبب، این < برای > نیکان خوب < است > که هر نسایی را به گاه بعد (= پس از عوض شدن گاه) نیز با آیین درست، به سگ باز نمایند.

33. ēk ēn kū awēšān kē nasā pad pākān pahrēzēnd, ēg-išān sag ō nasā nigerišntar nimāyišn. čē, nasā ī sag-nē-dīd, ka-z ē-hazār tan abar stānēnd, hamāg rēman hēnd.

یکی این که آنان که نسا را به < شیوه > پاکان پرهیز کنند، پس سگ را بانسا، با توجه بیشتر باید روبرو کنند. چه، نسای سگ ندیده را، اگر نیز یک هزار تن بردارند، همگی ریمن اند.

34. ēk ēn kū gōšt ka hambun-iz gandagīh ayāb waštāgīh ast, nē yazišn. drōn ud gōšdā, ān ī duz ud appar nē yazišn.

یکی این که گوشت را چون ذره‌ای گنبدیدگی یا گشتگی (= فساد و بو گرفتگی) باشد، نباید یشت. درون و گوشدارا برای ذرد و غارتگر نباید یشت.^{۵۳}

35. zan pad zōtīh zanān šāyēd, ud ka drōn hamē yazēd, u-š ašēmwohū dō guft, barsom abāz ō barsomdān nihēd, abāz āwarēd, ud ēk-ē did be gōwīšn, ud xūb; ud ka pēš az čāšnīg kardan, nē pad nigerišn mānāg, gōwēd, šāyēd.

< اگر > زن به زوت بودن زنان < گمارده شود >، جایز است، و هر گاه درون را همی یزد، < هنگامی که > دواشم و هو گفت، برسم را باز به برسمدان نهد و باز آورد، و یکی دیگر < اشم و هو > بگوید، پس درست < است >؛ و اگر پیش از چاشنی کردن^{۵۴} - نه همانند < آن که > با توجه < و ضرورت شرعی باشد - اشم و هو ی دیگری < گوید^{۵۵}، شاید.

36. drōn ī zan ī dusraw nē yazišn, bē uzēnag kunišn.

درون زن بدنام را نباید یشت ، اما < برای او > می‌توان هزینه کرد^{۵۶} (= خرج داد) .

37. ka pad nigerišn, čiš-ē pēš ī ātaxš nihēd, tan brāh nē wēnēd, tava āθrō nē gōwišn.

چون عمداً چیزی پیش آتش نهد، < چنان که > درخشش پیکر < آن را > نبیند، < عبارت > توهم آترو را نباید بگویند.

38. pad šab kē be sufsēd, dast be šōyišn.

در شب که بخصبد ، باید دست بشوید .

39. xōn ī⁵⁷ az zan ī daštān ō kas ayāb ō čiš rasēd, hamāg pad gumēz ud āb be šōyišn.

خون که از زن دشتان به کسی یا چیز رسد ، همه را با آب و گمیز < گاو >^{۵۸} باید شستشو داد.

40. ēk en kū ādurbād māraspand guft ka har kas-ē be widerēd, padām ud watarag-iz az dāsrān xūb kunišn, ka-š ruwān āsāntar bawēd.

frazaft pad drōd ud šādīh.

یکی این که آذرباد مهرانسپندان گفته است که هر کسی را در گذرد، پنام و جامه < او را > نیز از داسران^{۵۹} بدرستی باید کرد که روان او را بیشتر آسایش باشد .

فرجام یافت با درود و شادی .

یادداشتها

۱. چنین است در دستنویس K، دستنویس M: اکلم ص؛ تاوادیای صبط اخیر را درست می‌داند: šuā، و آن را به معنای «شده، شخص از جهان رفته و در گذشته» می‌گیرد. قرائت زبر نوشته مطابق با نظر وست است. «خشنومن درون نهاده»، یعنی مراسم نیایش و درون خاصی که بانام ایزدی وقف و مقرر شده و به یادبودن نامگانه کسی برگزار شود، درست جدید وجود ندارد (تاوادیای، ص ۱۲۵، یادداشت ۶). اما ظاهراً یکی از رسمهای کهنتر است که اینک منسوخ گشته است. مثلاً، در مادیان هزار دادستان، در «فصل یزشن و نهاده (=وقف) که برای چیز (=دارایی یا امور) آتش (=آتشکده) و خواسته که برای روان نهاده شده باشد و تخصیص داده شده باشد» (ص ۳۴، س ۱) می‌آید:

هرگاه کرده (=دستور و ترتیب داده) باشد که از بر (=محصول و فایده) و بهره‌ای که از خواسته > وقفی به دست می‌آید در < ماه فروردین برای روان فرخ و > در < ماه تیر برای روان مهرین این یزشن را > کنید و < هر سال در آن روز که فرجام > زندگانی < من باشد، چندان یزشن که بتوان همی کنید، اگر بهره چندان نباشد که آن یزشن را > به < همان شیوه، از آن بهره > بتوان کرد، آن > یزشن < را باید کرد که چون کند کرفته آن بیشتر باشد > و این کار < جز > همانند مثال زیر < نباشد چونان که اگر کند (=دستور و ترتیب دهد) که > در < ماه آذر، برای روان من یک ویسپرد > در < روز هرمزد، یک یشت > در < روز بهمن و یک درون > در < روز اردیبهشت همی یزید (=برگزار کنید)، و اگر که ویسپردیشته (=برگزار) شد، > دیگر < یشت و درون کردن نتوان، به این دلیل که > حتما < بدسخن و فرمان > صاحب رقف < باید گردن نهاد، ویسپرد را کم نباید یشت و یزشن را که برای مردمرد (= اشخاص مختلف) نهد (=وقف کند) و کند (=دستور و ترتیب دهد)، برای روان خود نیز نهاده و کرده باشد (=ثواب آن به خود وی هم خواهد رسید) (ص ۳۵، س ۹ تا ۱۷).

ونیزه

هرگاه کند (=دستور و ترتیب دهد) که > در < روز هرمزدیک اشتودگاه (؟) (فصل ۱۰، بند ۶) که > به < خشنومن

هرمزد خدای < باشد > و < در > روز سروش، یشتی < به > خوشنومن سروش همی یزید (= برگزار کنید)، اگر < تنها > یکی < از آنها را > بتوان کرد، باید اشتودگاه (؟) را برگزار کند.

(ص ۳۵، س ۱۷ تا ص ۳۶، س ۱)

این گونه یزشن کردن برای روان درگذشتگان، امروزه متداول نیست و جای خود را به «خیرات کردن» و «نهادن گاهنبار» داده است و نیز یک رشته مراسم ویژه نیز برای همه برگزار می‌شود (فصل ۱۷، بندهای ۱ تا ۶، و یادداشتهای آنها) با این تفاوت که در مورد اغینا بامیهمانی بزرگتر و در باره فقرای با خرج کمتر همراه است. «خشنومن درون نهاده» ظاهراً در برابر «یشت پذیرفته» (نیرنگستان، متن چاپی، ص ۱۳۹، س ۳۰۲؛ ص ۱۰۴، س ۱۱ تا ۱۴؛ نیز یادداشت ۳) می‌آید ← یادداشت ۳؛ فصل ۱۲، یادداشت ۵۳.

۲. متن: سدوس ← سدوس

۳. فروردیان ده روز پایان سال یا «پنجه» است. از اشتاد روز و اسفندماه تا روز انگران را «پنجه کوچک» و پنج روز پس از آن را، که با نام پنج‌گاه گاهانی خوانده می‌شود، «پنجه بزرگ» می‌گویند و نیز «اندرگاه» یا «گاتابیو» می‌نامند (نیرنگستان، متن چاپی، ص ۱۰۴، س ۷ تا ۹). در روزهای فروردیان، که فروهر درگذشتگان به‌زمین و خانه خود باز می‌گردند، باید گاهان سرود و نیایشهای ویژه‌ای برگزار کرد (همان کتاب، ص ۱۰۳، س ۱۵ تا ص ۱۰۶). فهرست نیایشهایی که در این ده روز باید خوانده شود، در نیرنگستان چنین است: یشت پذیرفته و گاهنبار و سدوش و گیتی خرید و هوم درون (ص ۱۰۴، س ۱۲ و ۱۱). یشت پذیرفته ظاهراً با «خشنومن درون نهاده» (یادداشت ۱، فصل ۱۲، یادداشت ۵۳) یکی است زیرا کسی می‌پذیرفته است که «یزشن نهاده» را برگزار کند. منظور از گاهنبار، ششمین چهره گاهنبار، یعنی همسپدمیدیم، است که در پنج روز پنجه بزرگ خوانده می‌شود (خرده اوستا، ص ۲۱۱). گیتی خرید معادل نونا براست (فصل ۱۳، یادداشت ۱۱). پروفوسور بویس احتمال می‌دهد که منظور از «درون هوم» در این بند یشتن درون با نام ایزدهوم و به‌همراهی قربانی گوسفند باشد (هوم، پرستار قربانی»، ص ۷۷) شاید آوردن «سدوش» در اینجا به‌رسم ممنوع بودن برگزاری نیایشهای دیگر در فروردیان باز گردد که بنابراین، مثلاً برگزار کردن «روزه» برای شخص در گذشته (فصل ۱۷، یادداشت ۶) در روزهای گاهانی درست نیست و باید در سرمایه، در روز درگذشت او، انجام گیرد، و تنها برگزاری «سدوش» و دهه و سیروزه از این قاعده مستثناست. هرگاه درگذشت در فروردیان واقع شود، سدوش در روزهای مقرر برگزار خواهد گردید و در این مورد، در کتاب روایت پهلوی می‌آید: هرگاه در پنج‌روز گاهانی بمیرد، در ماه نخستین، به‌سی روز تمام، پس او را باید ماهیان < و سیروزه > برپاداشت و دیگر ماهیان < و روزه‌های او را در > فروردین روز برپاداشت و سال < او را > در

روزگار (= سالروز درگذشت) خویش برپاداشت (متن، ص ۱، فصل ۱، بند ۳).
 نیایشهای «اردافرورد» ظاهراً هرنیایشی است که به نامگانهٔ روان درگذشتگان خوانده شود. شاید منظور از آن برگزاری دهه و سیروزه‌ای که در فروردیان بیفتد نیز باشد. امروزه در این روزها معمولترین مراسمی که برای درگذشتگان برگزار می‌شود، خواندن «جَسَنی» است که با دادن پارچه‌ای سفید به نام «شَبگیره» همراه است. این پارچه پس از خواندن نیایش، به کار «پاکی» و مصرف برای مراسم دینی و نظایر آن می‌آید. ← صدر نثر، درسیزدهم، ص ۱۲، وجز آن

۴. متن: *ōh zanēd* ← *ōzanēd*

۵. نهایتاً بنا بر دینکرد نام پانزدهمین نَسک از اوستای دوران ساسانیان است. در روایات داراب هرمزدیار «نیارم» نامیده می‌شود و شانزدهمین نَسک است. ← فصل ۱، مراجع یادداشت ۲، نیز صد در نثر، در سیوم، صص ۳-۴

۶. سپند نام سیزدهمین نَسک از اوستای دوران ساسانیان، بنا بر دینکرد، و نیز روایات داراب هرمزدیار ← فصل ۱، مراجع یادداشت ۲.

۷. ← بند ۳۰

۸. هاوشت در لغت به معنای شاگرد و پیرو است و از کاربرد واژه برمی‌آید که یکی از مراتب روحانیت است: واژهٔ *hušt* در دری زرتشتی، که باید صورت تازهٔ *hāwišt* باشد، بره‌بودانی اطلاق می‌شود که ادارهٔ امور دینی را در بخش و حوزهٔ خاصی عهده دارند و برای برگزاری آن از شهر به ده می‌آیند. نیز سنجیده شود با *ōshtā* آداب و مراسم دینی پارسیان، ص ۱۳.

۹. متن: ۱۹۳۶ ؛ این واژه در زند فرگرد و ندیداد به کار رفته است (دستنویس TD₂، ص ۶۱۴، س ۴) و معنای آن ابهامی ندارد، اما چگونگی تلفظ آن برهن روشن نیست. صورت دیگر، واژهٔ 3106 (همان دستنویس، ص ۴۲۲، س ۳؛ ص ۶۱۴، س ۴) است که *mizi* در دری زرتشتی باید شکل جدید آن باشد (در زبان دری زرتشتی یزدی معادل *u* واج *i* می‌آید: *kdi/xdi, xin, xib* معادل خوب، خون، کدو، در فارسی).

۱۰. آغشتن، از ترشح آلوده و کثیف کردن، آغشته شدن، ← فصل ۳، یادداشت ۷.

۱۱. برای اوستای چمش یانسک چمش ← فصل ۳، یادداشت ۶

۱۲. خواندن گاهان در راندن دروچ نشوش رنج زدا و سودمند است، ← وندیداد ۹، بند

۴۶ و ۴۷؛ ونیز فرگرد ۱۰

۱۳. اوستا: hāiti- : نام هریک از هفتادو دوفصل یسنا؛ صورت دیگر آن «ها» است ← یسنا، ج ۱، صص ۲۵-۳۲.

۱۴. اوستا : uštavaiti- : دومین گاه و سرود از پنج گاه گاهان، و مرکب از چهارهات، از هات ۴۳ تا خود هات ۴۶ است ← یسنا، ج ۱ ص ۲۷

۱۵. ← فصل ۲، یادداشت ۳

۱۶. ← یادداشت ۱۵؛ و نیز فصل ۱۹

۱۷. مرغ بهمن کوف (صدرنثر، در چهاردهم، ص ۱۴) یا مرغ اشوزوشت و مرغ زوربرک وجغد است و اوستا در زبان او آفریده شده است (بندهش، TD₂، ص ۱۵۴، س ۱۱، با استفاده از ترجمه چاپ نشده دکتر مهرداد بهار). او در ویرانه‌ها اوستا بر زبان می‌راند تا دیوان از آن بگریزند و ناخن را اگر دعا خوانده و «افسون‌شده» باشد می‌ستانند و می‌خورد تا به‌زین ابزار دیوان بدل نشود. دیوان ناخن افسون نشده را می‌ستانند و چونان زین ابزاری، با آن مرغ بهمن را می‌کشند (همان کتاب، صص ۱۵۴-۵) ← فصل ۱۲، بند ۶

۱۸. مرغ کاسگینه یا کاشکینه و سبزک مرغی سبز و مایل بدسرخ است با تاجی مثل همدک و به عربی آن را شقراق گویند (واژه نامه شایست ناشایست). در زبان دری زرتشتی kla-e kaši (= کلاغ کاشی) پرنده رنگینی است با پیکری شبیه به زاغچه. مکنزی کاسگینه را با تردید «کلاغ زاغی» می‌گوید.

۱۹. یکی از معانی «نسا» جسد آدمی است. بخشی از جسد آدمی ونیز جزئی از بدن آدمی که از آن جدا شود، مانند دندان‌کنده شده و پوسته زخم و چرک آن، ونیز جسد جانورانی مانند سگ و روباه هم «نسا» خوانده می‌شود. اگر پارچه آلوده به «خون» یا «چریش نسا» باشد، آن را، مثل جسد آدمی، باید «سگ دید کرد» (روایات داراب هرمزدیار، ج ۱، ص ۲۳۷؛ فصل ۲، یادداشت ۳). خوردن نسا نیز به معنای خوردن جانور حرام گوشت است: «او (= سرزمین چخر یا میزن) را پنیاره نساپختن و نسا جویدن بیش آمد: همواره روباه و راسو پزند و خورند» (بندهش، TD₂، ص ۲۰۸، س ۶۰۵، ترجمه چاپ نشده دکتر مهرداد بهار) و همچنین اگر دندانی در دهان‌کنده و بلعیده شود و یا دهان آبله‌کرده باشد و چیزی از عفونت آن و یا خون زخم دهان خورده شود، همه «بلعیدن نسا» ست و برش‌نوم و «سی‌شوی» برای تطهیر باید اجرا گردد. «نسانگانی» نیز تنها دفن جسد آدمی نیست، هرچند اگر ذره‌ای از آنچه

نسابت در مشت گرفته شود، «نسانگانی» و پوشاندن نسا شمرده نمی‌شود (زندفرگرد و ندیداد، ص ۴۴۱، س ۱۱ و ۱۲)، پیداست که چیزهای پلیدی که در دست بتوان گرفت نیز نسا خوانده می‌شود.

۲۰. شانزدهمین نسا از اوستای عهد ساسانیان بنا بر دینکرد، و هجدهمین آنها بنا بر روایات داراب هرمز دیار. در مآخذ اخیر نام این نسا اوستا با اه‌لای متفاوتی نوشته شده است ← فصل ۱، مراجع یادداشت ۲.

۲۱. خارج شدن باد از بدن به هنگام نیایش کردن موجب باطل گشتن آن می‌شود ← تاوادیا، ص ۱۳۲، یادداشت ۵

۲۲. متن: **مسلو**؛ به معنای گاهواره، باید با واژه کهنه و فراموش شده *gurog* در زبان دری زرتشتی در پیوند باشد. واژه اخیر را شادروان مادرم، که اینک هفتاد سال از تولدش می‌گذرد، به عنوان لغتی از یاد رفته و غیر معمول بندرت به کار می‌برد.

۲۳. متن: **۱۱۶۱۳۱**؛ تاوادیا آن را *griftan* می‌خواند.

۲۴. تاوادیا این سه واژه را با جمله بعدی بیشتر مربوط می‌داند.

۲۵. آب نباتی موارد کاربرد ویژه دارد (فصل ۷، یادداشت ۲) و آن را «آب تن تخمه» نیز می‌نامند و در بندش یکی از انواع هفده گانه آب است: «(نوع) شانزدهم (از آبها، آبی است) که در گیاهان آمیخته است که (آن را) آب تن تخمه خوانند» (*TD₂*؛ ص ۹۰، س ۱۰ و ۹، ترجمه چاپ نشده دکتر هرداد بهار) ← روایات داراب هرمز دیار، ج ۲، س ۴۷۷، س ۱۴.

۲۶. اوستا: *parahanma*؛ آمیخته‌ای از آب «یشته»، یعنی دعاخوانده و تقدیس شده، با شیرۀ گیاه هوم است. هنوز هم آب یشته و اوستا خوانده را به نام «آب براوستا» (*vave var e vesta*) جهت تبرک می‌نوشند. ← مبنوی خرد، صص ۱۰۴-۵؛ یسنا، ج ۱، صص ۲۹، ۱۳۲؛ آئین دین زرتشتی، صص ۱۵۵-۶۹.

۲۷. فردوسی نیز از پیوند دادگری با برکت، که فراوانی شیروزیبندگی نماد آن است، یاد می‌کند:

ز گردون نتابد بیایست ماه	چو بیداد گر شد جهاندار شاه
نبوید به نافه درون نیز مشک	به پستانها در شود شیرخشک
دل نرم چون سنگ خارا شود	زنا و ربا آشکارا شود

به دشت اندرون گرگ مردم خورد
 شود خایه در زیر مرغان تباہ
 خردمند بگیرزد از بیخرد
 هر آنکه که بیدادگر گشت شاه
 (شاهنامه، ج ۷، صص ۳۸۳ - ۴)

نیز ← «تحلیلی بر اسطوره باران کرداری»

۲۸. اشاره به مضمون وندیداد ۱۸، بندهای ۴۵ تا ۵۲، است که در آن احتلام ودعای مربوط به آن مورد گفتگوست، ومی آید که اگر آن دعا خوانده شود، در تن پسین، یعنی پس از رستاخیز، فرزند به او باز داده خواهد شد.

۲۹. متن: 𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀 ؛ شاید bimōmand

۳۰. در صد در نثر، در هفدهم (ص ۱۵) همین مطلب با این عبارات می آید: «چون خلال تراشد یا چوبی در بن دندان خواهند کرد...»؛ و پتت پشیمانی بلند، دندان فرشن را «چوب باریک که به دندان» کنند، تعریف می کند (کرده پنجم پتت پشیمانی کوتاه، زند خرده اوستا، ص ۵۷، س ۱۴؛ و کرده پنجم پتت پشیمانی بلند، ص ۷۱، س ۵ و ۶ همان کتاب). براین اساس، دندان فرشن هم مسواک است و هم خلال دندان و از لوازم سفره به شمار می رود (اندرز کودکان) ← فصل ۱۲، بند ۱۳.

۳۱. «نسا شدن» به معنای سقط جنین کردن است ← فصل ۲، یادداشت ۱۴؛
 فصل ۱۲، بند ۱۳

۳۲. ← فصل ۱۲، بند ۱۴ و یادداشتهای آن

۳۳. هوسپارم نام هفدهمین نسک از اوستای عهد ساسانیان بنا بر دینکرد، و نیز روایات داراب هرمزدیار است که آن را «اسپارم نسک» می خواند ← فصل ۱، مراجع یادداشت ۲

۳۴. دامداد نام چهارمین نسک از اوستای دوران ساسانیان بنا بر دینکرد ←
 فصل ۱، مراجع یادداشت ۲

۳۵. متن آشفته است و تصحیح بالا با تصحیح تاوادیا اختلافاتی دارد: ص ۱۴۳، س ۹ دستویس K به ص ۱۴۲، س ۲۰ همان دستویس چسبانده شده است.

۳۶. تصحیح آشفتهگی متن: ص ۱۴۳، س ۱۸ دستویس K

۳۷. تصحیح آشفتهگی متن: ص ۱۴۲، س ۲۰ دستویس K

۳۸. سکانوم نام هجدهمین نسک از اوستای عهد ساسانیان بنا بر دینکرد و نوزدهمین آن در روایات داراب هرمزدیار است که در منبع اخیر اسکارم خواننده شده است ← فصل ۴۱، مراجع یادداشت ۲

۳۹. بند ۲۶، افزوده از ص ۱۴۳، س ۹ دستنویس K

۴۰. تصحیح آشفنگی متن: ص ۱۴۳، س ۱۷ و ۱۸ دستنویس K

۴۱. تصحیح آشفنگی متن: ص ۱۴۳، س ۱ دستنویس K

۴۲. نمونه‌هایی از فراز بردن خرد همه آگاه به زرتشت، در زند بهمن یسن (فصل ۱، بند ۲؛ فصل ۲، بندهای ۶ و ۷ و بترتیب در ص ۲۹ و ۳۹ کتاب زند ووهون یسن و کارنامه اردشیر بابکان) می‌آید.

۴۳. سه هات نوزدهم و بیستم و بیست‌ویکم از یسنا تفسیر سه دعای معروف یناهو ویریو یا اهنور (= ahunawar) و اشم‌وهو و بنگه‌هاتم است و بغان یشت نامیده می‌شود (یسنا، ج ۱، صص ۲۰۱ - ۴). ریشه واژه به معنای تقسیم و بخش کردن است و این سه نیایش کوتاه را هم «بغ» و «بغان» (مثلاً در مینوی خرد، پرسش ۲۶، بند ۷۰، ص ۴۶؛ گفتار بغان همان اهنور است) می‌گویند. با توجه به کاربرد واژه *baγam* در فصل ۱۳، بند ۱، باید گفت که دلیل اطلاق نام «بغ» بر این دعاهای کوتاه باید سروسره شدن آنها در آغاز و انجام و بخشهای مجزای نیایشهای بلند باشد. چون تکرار شدن این دعاها نشانه آغاز شدن یا پایان یافتن و تقسیم نیایشهای بلند است، هم سه دعای نامبرده «بغان» و «بغ» نام می‌گیرند و تفسیر آنها بغان یشت خواننده می‌شود، و هم دیگر نیایشهای کوتاهی که به اندازه آنها معروف نیستند، می‌توانند نامی نظیر «بغام» داشته باشند.

مضمون بند زیر نوشته دلالت بر آن دارد که حتی دعاهای کوتاه و مکرر را در پایان و آغاز نیایشهای بلند هم باید شمرده و درست خواند و از جویده ادا کردن آنها پرهیز کرد ← فصل ۱۳، یادداشت ۴؛ فصل ۱۹، یادداشت ۱

۴۴. در چاپ داور بند ۲۶ است.

۴۵. «اندازه» با معنایی نظیر کاربرد بالا، در شعر فردوسی هم می‌آید؛
تواز کار کیخسرو اندازه‌گیر
کهن گشته کار جهان تازه‌گیر
(شاهنامه، ج ۵، ص ۲۴۰)

۴۶. «چهرداد» نام دوازدهمین نسک از اوستای عهد ساسانیان بنا بر دینکرد، و چهاردهمین

آن بنا بر روایات داراب هرمزدیار است ← فصل ۱، مراجع یادداشت ۲

۴۷. متن: ۱۴۲ **س**؛ تاوادیا آن را چنین می‌خواند و با تلفظ ارمنی کلمه همانند می‌گیرد. شاید: ۱۴۱ **س** (= gōwizār، با تفصیل و مشروح)

۴۸. رشتنای نام هفتمین نسک از اوستای عهد ساسانیان بنا بر دینکرد و هشتمین آنها بنا بر روایات داراب هرمزدیار است ← فصل ۱، مراجع یادداشت ۲.
۴۹. ← بند ۵

۵۰. اصطلاح «دشت جای» به معنی «دشت» در اسکندرنامه به کار رفته است: «گفت کجا بری او را که پیری خرفست! بر دشت جایی افتاده باشد» (اسکندرنامه ص ۲۲۶، س ۱) ← فصل ۱۲، بند ۲۰

۵۱. «اندر آمدن گاه» به معنای عوض شدن یکی از پنج‌گانه نماز و رسیدن‌گاه بعدی است ← فصل ۷، یادداشت ۱

۵۲. متن: ۱۴۱ **س**؛ به معنای آلودگی و پلیدی و تباهی است و معادل نسوش به کار رفته است. ← فصل ۲، یادداشت ۳

۵۳. برای گناهکار مرگ‌زنان نباید مراسم دینی برگزار کرد (فصل ۸، بندهای ۶۰۴) و نیز نباید با آنها بر سر سفره نشست: نباید از آنان باژ گرفت و به آنان باژ داد (مادیان هزار دادستان، ص ۳۵ بخش الف، س ۹ تا ۹۱؛ فصل ۵، یادداشت ۱)

۵۴. در میزد، یعنی سفره طعام خوردن و نیز سفره همگانی نیایش مانند گاهنبارویزشن، زوت برگزار کننده اصلی مراسم است (یسنا، ج ۲، صص ۱۶-۲۰). بر سر سفره طعام، کسی که باژ نان خوردن را می‌خوانده است، به اصطلاح درون را «می‌یشته» و به دیگران باژ می‌داده است و کسان دیگر که بر سفره خوراک می‌خورده‌اند، از وی باجمی گرفته یا می‌ستانده‌اند. چاشنی کردن به معنای خوردن طعام پس از خواندن یسن هشتم است. ← فصل ۵، یادداشت ۱؛ فصل ۱۴، یادداشت ۴

۵۵. معنای جمله برای من روشن نیست.

۵۶. اصطلاح هزینه کردن معادل خرج دادن در زبان فارسی امروز است، یعنی میهمانی و سفره دادن به مناسبت درگذشت و به یاد کسی. واژه خرج در روایات داراب هرمزدیار با معنایی نزدیک به همین به کار رفته است (فصل ۱۷، یادداشت ۶) و از موارد زیر

برابر بودن معنای دو واژهٔ خرج و هزینه استنباط می‌شود:

هنگامی که نسا را پرهیز کردند (= آن را در جای خود و دخمه نهادند) < آیا > نزدیکان او را گوشت خوردن جایز < است > یا نه؟ به‌دلیل بیم از آلودگی، سه روز < به > خوردن < گوشت > مجاز نیستند. در آن سه روز به نامگانی او هیچ گوشت را جایز نیستند بیرون آوردن < و مصرف کردن > (= uzīdan) و با شیر و پنیر و چیزی از این‌گونه باید درون بسازند. < پیروان آهوزشهای > پیشگسیر گویند که در آن سه روز گوشت تازه به کار نباید برد. میدیوماهیان (= پیروان میدیوماه) گویند که تا روز چهارم گوشت را هزینه کردن مجاز نیستند: به‌نامگانی او گوشت نباید ساخت و نیز اگر ساختند، < بد > هزینه کردن < آن > مجازند.

(زند فر گرد وندیداد، ص ۵۳۲، س ۱۱ تا ص ۵۳۳، س ۵)
خواستهای را که برای روان دهند (= وقف کنند)، اگر برومند < و بار آور باشد >، بر (= محصول) را < و > اگر بی‌بر (= بی‌محصول) < باشد >. بن (= اصل) را، < هر > آنچه‌را از خراج بر (= محصول) و هزینه در بن (= اصل) و مزد و روزی سالاران (= متولیان) باقی ماند، < هرگاه > آن‌گونه نوشته باشد که ترا به جهت روان و نیایش تخصیص دادم، یا < نوشته باشد که > برای نیایش، و اگر آن‌گونه نوشته باشد که < آن را > برای روان به تو تخصیص دادم، بر آن کس که < خواسته > برای نگاهداشتن به وی داده شد < و آن‌خواسته > برای روان تخصیص یافت، سودمندتر بنظر آید که < آن درآمد > مازاد را < دهش و هزینه کند.

(مادیان هزار دادستان، ص ۳۴، س ۲ تا ۶)

ظاهراً صورت اصلی آن باید چنین باشد: pad kirbag uzēnag kardan (دینکردمدن، ص ۴۴۷، س ۹۱؛ مینوی خرد، فصل ۱۶، بند ۷، ص ۵۹ متن، س ۶).

۵۷. متن: ۱۳۰ و؛ تاوادیا آن را an ī (= هر آنچه، هر چیزی که) می‌خواند و واژه xwēy (= عرق بدن) هم خوانده می‌شود.

۵۸. گمیز گاو برای تطهیر به کار می‌رود (فصل ۲، یادداشت ۳۶) و پیشاب آدمی و ترشح آن موجب نجاست است ← بند ۵

۵۹. dās(a)r به معنای بخشش و پیشکش، پاداش است و منظور آن است که

Pad nām ī dādār ohrmazd

به نام دادار هرمزد

1. pāyag ī wināh ēn and: framān-ē ud srōšōčarnām ud āgrift ud ōyrišt ud arduš ud xwar ud bāzāy ud yāt ud tanāpuhl, u-š ēk ēk gōkān gōwēm:

پایه^۱ (= درجه و ترتیب) گناه این چند > مرتبه است> : فرمان و سروشوچرنام و آگرفت و اویرشت و اردوش و خور و بازای ویات و تنافور، و آن را یک یک شرح گویم:

2. framān-ē, se drahm sang ud dāng čahār, ud srōšōčarnām, drahm-ē ud dāng se; se srōšōčarnām, čahār drahm sang ud dāng se; āgrift-ē sīh ud se stēr; ōyrišt-ē, sīh ud se drahm sang. arduš-ē sīh sag stēr; xwar-ē, šast stēr; bāzāy-ē, nawad stēr; yāt-ē, ē-sad ud haštād stēr; ud tanāpuhl-ē, sē-sad stēr.

هر فرمان > گناه > ، سه در مسنگ و چهار دانگ^۲ ، و > هر > سروشوچرنام > گناه > ، یک درم و سه دانگ ؛ > و > سه سروشوچرنام > گناه > ، چهار در مسنگ سه دانگ؛ هر آگرفت > گناه > ، سی و سه استیر؛ هر اویرشت > گناه > ، سی و سه در مسنگ؛ هر اردوش > گناه > ، سی سنگ استیر ، هر خور > گناه > ، شصت استیر؛ هر بازای

< گناه > ، نوداستیر ؛ هریات < گناه > ، یکصد و هشتاد استیر ؛ و هر تنافور < گناه > ، سیصد استیر < است > .

3. har kas pad ēn abē-gumān ud ham-dādestān abāyēd būdan. kū čiš ī ahlāyīh ud gyāg ī garōdmān weh, ud čiš ī hunsandīh āsānīhātar.

هر کس را در این بیگمان و همداستان باید بودن که چیز (= خواسته و دارایی) برهیزگاری و مکان گرزمان (= بهشت برین) نیکوتر، و چیز (= حالت) خرسندی آسانتر < است > .

4. gōspand ka kušt ud jūdāg³, ā-š gōšdāg edōn baxšišn⁴:
uzwān, ērwārag ud čašm ī hōy, hōm yazad xwēš; gardan, ašawahišt xwēš; sar, wāy yazad xwēš; arm ī dašn ardwisūr, ān ī hōy, druwāsp; haxt ī dašn, < frawaš ī > wištāsp;
ān ī hōy, frawaš ī jāmāsp; pušt, ratwō-barezad; pahlūg, mēnōgān xwēš; aškombag, spandarmad; gund, wanand star; gurdag, haftōring; ud suftag⁵, frawaš ī āsrōnān; suš, frawaš ī artēštārān; jagar, āmurzišn ud srāyišn ī driyōšān; spurz, mānsaraspad; bāzā, ābān; dil, ātaxšān; čarb rōdīg, ardā fraward; dunbēzāg, frawaš ī zarduxšt ī spītāmān; dunbag, wād ī ardā; čašm ī dašn, abar bahr ī māh; har čē az awēšān be parrēxt, ā abārīg amahraspandān.

گوسفند هنگامی که < در مراسم یشت > کشته شود و < اندامهای آن > جدا < باشد > پس گوشتی آن را چنین باید بخش کرد: زبان، آرواره و چشم چپ، از آن هوم ایزد؛ گردن، از آن اردیبهشت؛ سر، از آن باد ایزد؛ دست راست، اردویسور؛ آن (= دست) چپ، در واسپ؛ ران راست، فروهر گشتاسب؛ آن (= ران) چپ، فروهر جاماسب، پشت (= پشت مازو)، رتوبرزت؛ پهلوی، از آن مینوان

(= موجودات مینوی)؛ شکمبه، سپندارمذ؛ خایه، ستاره و نند؛ گرده، هفتورنگ، وشانه (= سردست)، فروهر روحانیان؛ شش، فروهر جنگیان؛ جگر > برای < آمرزش و نگهداری درویشان؛ اسپرز، مهر اسپند؛ دست (= ماهیچه)، آبان؛ دل، آتشان؛ چرب روده، اردافرورد؛ دنبالجه، فروهر زرتشت اسپیتمان؛ دنبه، باد اردا؛ چشم راست، از بهر ماه. هر چه از ایشان (= آن اندامها) بازمانده است، پس دیگر امشاسپندان را > است < .

5. būd kē pad pahīh⁶ ud būd kē pad gōšdāgīh guft. kē pad pahīh guft, ēdōn čiyōn guft xūb; ud kē pad gōšdāgīh guft, har čē nāmčīštīg nē guft ēstēd (6)⁷ ka ēk did rāy ul yazēd ā šāyēd; bē uzwān ud ērwārag ud čašm ī hōy; čē ān hōm yazad xwēš, az ān gyāg paydāg: hizvām frarēnaot⁸.

بود < کسی > که دربارهٔ یشت با گوسفند، و بود < کسی > که دربارهٔ یشت با گوشدا، «این را» گفت. کسی که دربارهٔ یشت با گوسفند > آن را گفت، چنین که گفته شد خوب (= درست) < است >؛ و کسی که دربارهٔ یشت با گوشدا گفت، هر چه با نام بردن گفته نشده باشد (6)⁷ اگر یکی < از اندامها > را برای < ایزدی > دیگر بیزد، پس جایز است؛ مگر زبان و آرواره و چشم چپ؛ چه آن، هوم ایزد را خویش (= متعلق) < است > - از آن جای < در اوستا > پیدا < است > که گوید: «زبان را برمی گزیند!»⁸

یادداشتهای

۱. ← فصل ۱، یادداشت ۱
۲. سکه‌های ۱/۲ درهمی را دانگ می‌نامیدند و وزن دانگ شش‌دهم گرم بوده است (تمدن ایران ساسانی، ص ۲۵۰) ← فصل ۱، یادداشتهای ۱، ۱۴
۳. آوانویسی زیر نوشته با دستنویسهای M و K انطباق دارد و نیز TD کوتوال براساس دستنویس F₃₃ می‌آورد: $\text{y d r e h a t u k e m w i s t a h e s l o y e s u w a}$ یادداشتهای ۱۹۴ ←
۴. چنین است در M، K؛ دستنویس F₃₃ می‌افزاید: سع ۱۲ d k r m ← یادداشتهای ۳ و ۶؛ برای نام ایزدان ← خرده اوستا، صص ۱۸۵-۲۱۴
۵. دستنویسها: a s u w a ؛ دستنویس MU₂₉: f e s w o (ص ۱۰۵، س ۱)؛ کوتوال آن را به قیاس با روایت پهلوی (متن، ص ۱۹۰، س ۱۱) بدصورت w o s e (= sēnizag، سینه) تصحیح می‌کند.
۶. متن: g a u s . h u d a ؛ در برابر g a u s . h u d a (= گوشدا، اوستا: g a u s . h u d a)؛ فدیة جامد از فراورده حیوانی است. گوشدای عادی در هندوستان غالباً کره و در ایران تخم مرغ است. اما، در مراسم ویژه، گوسفند را قربانی («هوم، پرستار قربانی»، ص ۶۷) و آن را در تنور بریان می‌کنند و بر سفره می‌گذارند. هنگام پختن در شکم گوسفند، در یک قطعه از روده، تکه‌های مختلف اندامهای درونی آن را جا می‌دهند. این روده پس از «اندام خواندن» به سگ می‌رسد. نهادن اندامهای گوسفند در شکم آن، برای گوسفند بریان در جشن مهرگان و جشنهای دیگر رسم نیست و «اندام خواندن» به مراسم مردگان و نیز «یزش خوانی» و یشت کردن باز می‌گردد. با وجود این شیوه امروزی یزش خوانی باین گونه گوشدا باید صورت ساده شده «یشت بازوهر» (= $\text{y a s t i p a d z o h r}$) باشد که در آن گوسفند را پیش از آغاز خواندن یسنا قربانی می‌کردند و پس از پختن بر میزد می‌نهادند و هنگام خواندن یسن ۸ از آن چاشنی می‌کردند و پیش از آن، زوهر یا پیه گوسفند را نیز بر آتش می‌گذاشتند (همان مقاله، ص ۶۷-۸؛ شایست ناشایست، فصل ۱۷، یادداشت ۶). ظاهراً در قطعه زیر نوشته از شایست ناشایست، شیوه دیگری از یشت کردن مطرح است که احتمالاً آن را «یشت با گوسفند» (= $\text{y a s t i p a d g o s p a n d}$) می‌نامیدند و با

شیوهٔ کهن قربانی کردن در نزد هندو ایرانیان ارتباطی نزدیکتر داشته است. در «یشت با گوسفند» عمل قربانی کردن هنگام خواندن یسنا انجام می‌گرفت. قربانی را قبل از قرائت یسن ۸، به یزشنگاه می‌آوردند و پس از کشتن و پختن آن، هنگام خواندن یسن ۳۴، از هفت‌هات، از آن چاشنی می‌گرفتند («هوم، پرپیستار قربانی»، صص ۶۸-۷۰). احتمالاً همین شیوهٔ یزشن، یعنی «یشت با گوسفند» در اینجا مورد نظر است و یشت گوسفندی در تقابل با «یشت گوشدایی» قرار دارد که در آن، گوسفند بریان و درسته بر میزد نهاده و اندامهای آن یکجا و با هم یشته می‌شود. همین تمایز میان «گوشدا و غیرآن» در کتاب روایت پهلوی هم دیده می‌شود (متن، ص ۱۹۱، س ۲۰۱).

۷. در متن کوتوال با شمارهٔ (۶) جدا شده است، اما مطلب باید دنبالهٔ همین بند باشد.

۸. عبارت اوستایی از یسن ۱۱، بند ۴ آورده شده است.

بند ۲: معو ← فصل ۱، بند ۲: فو

بند ۴: لکسر ← شاید: parrextē

بند ۵: شاید: «چون همه را با هم بیزد جایز است»

1. ēk ēn kū ka-š yašt kard ēstēd, u-š wirāstan nē tuwān, pōryōtkēšān kardag, ka pad barsom ī haft tāk-ē ēbyāng dištag(?), drōn-ē segānag yaštan, ī-š yašt pad drōn-pāyagīh weh kard bawēd. kirbag ī drōn ī segānag, pad huspāram, frahist, dastwarān čāšt kū and čand yašt-ē ī keh.

یکی این که چون یشت کرده باشد و ویراستن^۱ آن را < به > شیوه پوریوتکیشان^۲ نتوان، هر گاه با برسم هفت شاخه، عیویانگهن بسته^۳، درون سه گانه ای^۴ یشته شود، یشت در پایه درون < همی > نیکو کرده (= بر گزار شده) باشد. کرفه درون سه گانه را در < نسک > هوسپارم، دستوران، برترین آموخته اند که چندان < است > چون یشتی کوچک.

2. ēk ēn kū ān xwad dēn-āgāhtar kē ōy ī az xwad dēn-āgāhtar, pad dastwar dārēd; kū nē wišōbēd puhl ī ruwān. čiyōn gōwēd pad sakātum kū nē kas az ān ī a-srōšdār mard, kē dastwar nē dārēd, rasēd ō ān ī pahlom axwān; nē ka ōy ān and abar ōšmurišnīh hē, kū-š kār kirbag ān and kard ēstēd, čand spīg ī urwarān ka pad wahār frāz waxšēd, kē-š dād was ohrmazd ān spīg.

یکی این که آن < کسی > خود دین آگاه تر < است که > کسی را که از خود < وی > دین آگاه تر < باشد >، به دستوری (= به عنوان

موبدراهنما، راهنمای دینی) داشته باشد؛ تا < چینود > پل را < برای گذر > روان نیاشوبد^۵. چونان گوید در سگاتوم < نسک > که نه کس، از آن < کسانی > که مرد اسروشدار^۶ < است، یعنی آن > کس که دستور < برای راهنمایی دینی > ندارد، به آن < جای > که برترین هستی < است >، رسد؛ نه اگر او را آن قدر < نیکی > در شمارش < اعمال > باشد- یعنی کار و کرفه آن قدر کرده باشد- چندان جوانه گیاهان که در بهاران فراز روید - که هر مزدآن جوانه را بسیار آفریده است.

3. ēk ēn kū ātaxš andar xānag xūb dārēd. čē, az ātaxš xūb nē dāštan, zanān kam-ābustanīh ud mardān zyān ī tan ud xwāstag bawēd. be barišn az ātaxš angišt ī afsard ud abārīg ē bē az bar; ud pad spand paydāg kū ātaxš ka-š afsard angišt az-iš pāk be kunēnd, ōwōn āsānīh čiyōn mard-ē kē-š paymōzan pāk kunēnd. ۴

یکی این که آتش را در خانه باید خوب نگاهداری کرد، چه از خوب نگاهداری نکردن آتش، زنان را کم آبتنی و مردان رازیان تن و خواسته باشد. باید بُرد (= زدود) از آتش انگشت (= زغال) افسرده و < چیزهای > دیگر راهمی دور از بر < آن >، و در سپند < نسک > پیدا < است > که آتش را هنگامی که انگشت افسرده از آن پاك کنند، چنان آسایش < رسد >، چون مردی که او را جامه پاك کنند.

4. ēk ēn kū ka kas widerēd, jāmag and čand kamist šāyēd āgarēnīdan. čē, gōwēd pad nask dād kū agar-iz awēšān mazdēsna abar ān rist abar, padān⁷ pad hilišn hilēnd, čand ān kē čarādīg abar pad ān paymānag pad hilišn hilēd bān-bānag⁸! ēd wizīr ay kū tanāpuhl pad bun ān ī dušox. pad nask dād gōwēd kū dahišnōmand ruwān watarag, watarag-iz ē be dahēnd az dāsrān.

یکی این که چون کسی در گذرد، < برای کفن او > پارچه را هر چند بتوان کمتر باید ضایع کرد. چه، گوید در نسکِ داد (= وندیداد) که نیز اگر آن مزدیستان بر آن مرده پدَام^۷ را برای هشتن (= رها کردن) هلند چندان < باید باشد > که زن جوان بر آن اندازه برای هشتن (= نهادن ورشتن) بهلد < بر > یک تاب دوک^۸! این حکم یعنی که < خاطی را > پادافراه در بُن (= تَه) دوزخ < خواهد بود >. در نسکِ داد گوید که روانِ سزاوارِ جاهه را، نیز باید جامه همی بدهند از داسران^۹.

5. ēk ēn kū ka kas widerēd, pas az stōš, rōzagīhā dāštan. any, ō ātaxš zōhr dādan, ān zōhr nazdist ō ātaxš dahišn. čē, pad dām-dād paydāg kū bōy ī mardōmān ka škenēnd, be ō nazdist ātaxš, pas be ō star, pas be māh ud pas be xwaršēd šawēd, ud niyābag kū ān ī nazdist ātaxš ī-š bōy¹⁰ awiš mad, zōrōmandtar bawēd.

یکی این که چون کسی در گذرد، پس از سدوش < برای او > روزه ها^{۱۱} باید داشتن. دیگر < آن که چون > به آتش باید زوهر دهند، آن زوهر را در نزدیکترین < جای > به آتش باید داد. چه، در دامداد^{۱۲} < نسک > پیدا < است > که بوی^{۱۳} مردمان، هنگامی که شکسته شوند^{۱۴} (= بمیرند)، به نزدیکترین آتش، پس به ستاره. پس به ماه، پس به خورشید رُود، و درخور < است > که نزدیکترین آتش، که بوی < مرده > در آن آمده است، زورمندتر^{۱۵} باشد.

6. ēk ēn kū nāxun ān-afsūdāg nē hilišn. čē,¹⁷ agar nē afsāyēnd, ō zēn-abzār¹⁶ ī māzanān dēwān rasēd, ud andar nask dād gōwizār nimūd ēstēd.

یکی این که ناخن < چیده > را بی افسون (= خواندن دعا) نباید هشت (= رها کرد، گذاشت). چه، اگر < آن را > افسون نکنند، به زین ابزار دیوان مازن^{۱۸} رسد، و در نسکِ داد، تفصیل < آن > نموده شده

است.

7. ēk ēn kū pus-zāyišnīh warzišnīh, andar šab, bē pad abar rōšnīh ī ātaxš ayāb star ayāb mäh tā nē kunišn. čē, wuzurg petyārag awiš paywast ēstēd, ud pad wīstom ī huspāram, ān ī andar tārīkīh warzēd, freh pādixšāyīh ī gannāg mēnōg abar-iš rawān nimūd ēstēd.

یکی این که عمل فرزندان را در شب، بجز درروشنی آتش یاستاره یا ماه بایدتانکنند. چه، پتیاره بزرگ به آن پیوسته باشد، و در < فرگرد > بیستم هوسپارم < نسک > نموده شده است < که > آن < عمل فرزندان > که در تاریکی انجام شود، بیشتر قدرت گنابینو بر آن روان (= جاری، نافذ) < است >.

8. ēk ēn kū padīrēnd awēšān dād ud āyaft ī mäh ī xwadāy ud abārīg yazadān rāy, xāyag ud abārīg xwarišn, agar-išān ēdōn padīrišn kū and xwarišn wahmān yazad rāy be yazēm ud nē kū drōn-ē pad and xwarišn.

یکی این که چون برای داد (= دهش) و آیفْت (= مراد و بخشش)^{۱۹} ماه خدای و دیگر ایزدان، تخم مرغ یا خوراکی دیگر نذر کنند، اگر نذرشان چنین باشد که چند خوردنی برای بَهمان ایزد خواهیم یش، و نه < آن > که درونی با چند خوردنی، < بهتر است >.

9. u-š čim ēn kū kē padīrēd kū drōn-ē az and xwarišn, kē az-iš čiš-ē kem, ka-z pad was bār be yazēd, ēg-iz nē tōxt, ud kē padīrēnd kū and xwarišn wahman yazad rāy be yazēd, ka pad was drōn be yazēd, šāyēd.

و آن را چم (= برهان و دلیل) این < است > که کسی که پذیرد (= نذرونیت کند) که درونی از چند < گونه > خوردنی < سازد >، پس، چون از آن < درون > چیزی کم < باشد >، حتی اگر به بسیار بار < درون را > بیژن، باز هم < نذراو > توخته (= ادا، گزارده)

نشود، و کسی که پذیرد که چند < گونه > خوردنی برای بهمان ایزد بیزد، اگر < که > با بسیار < گونه خوردنی >، درون را بیزد، جایز است.

10. pad wīst ud dō ī sakātom, abar awēšān kē andar yazadān ustōfrīt nē kunēnd, garān čiš nimūd ēstēd.

در < فرگرد > بیست و دوازده سکا توم < نسک >، بر آنان که برای ایزدان استوفرید^{۲۰} نکنند، چیز (= امر، کیفر) گران (= سنگین) نموده شده است.

11. ek ēn kū ka zan ābustan bawēd, tā šāyēd ātaxš xūb pahrezēd, andar xānag dārišn. čē, pad nask ī spand paydāg kū duxdōw ī zarduxšt mād, ka pad zarduxšt ābustan būd, pad se šab, har šab dēw-ē abāg ē-sad ud panjāh dēw ō wināhīdan ī zarduxšt āmad hēnd, ud ātaxš-iz andar mān būdan rāy, čārag nē dānist hēnd.

یکی این که چون زن آبستن باشد، تا بتوان آتش را باید خوب پرهیز (= نگاهداری، حرمت) کرد < و > در خانه نگاه داشت. چه در نسک سپند پیدا < است > که دو غدوی مادر زرتشت، هنگامی که به زرتشت آبستن بود، در سه شب، هر شب دیوی با صد و پنجاه دیو دیگر، برای نابود کردن زرتشت آمدند، اما به علت بودن آتش در خانه، چاره < او را > ندانستند (= نتوانستند کرد).

12. ek ēn kū aburnāyag zāyēd, se rōz pānagī az dēwān, jādūgān ud parīgān rāy, pad šab tā rōz ātaxš rōšn kunišn ud pad rōz anōh dāriš, u-š bōy ī pāk abar kunišn; čiyōn pad sīthom ī sakātom paydāg.

یکی این که چون کودک زاده شود، سه روز برای نگهداری < وی > از دیوان < و > جاودان و پریان، به شب تاروز آتش باید روشن کرد و در روز < نیز آن را در > آنجا باید نگاه داشت، و بر آن بوی < خوش >

پاکیزه^{۲۱} باید ریخت؛ چنان که در < فرگرد > سی ام از سکا نوم
< نسك > پیدا > است < .

13. ēk ēn kū dandān frašn tōf xūb az-iš be tāšišn. čē,
pōryōtkēšān ast kē guft kū kē-š tōf abar ō dandān
kunēnd ud be abganēd; zan ī ābustan kē-š pāy abar
nihēd, pad nasā būdan gumān.

یکی این که از چوب دندان^{۲۲}، پوست چوب را بخوبی باید بتراشند.
چه ، پوریوتکیشان را < قولی > هست که گفته اند چون بر آن
(= چوب دندان) پوسته چوب < باشد و > به دندان کنند و بیفکنند،
زن آستن که بر آن پای نهد، < او را > به نسامندش^{۲۳} (= بچه
انداختن)، گمان (= بیم، احتمال) < باشد >.

14. ēk ēn kū awēšān kē-šān čagar pad zanīh ud frazand
az-iš zāyēd, ān ī nar, mā²⁴ pad pus²⁵ be padīrēd
xub ; ud ān ī kē mādag, sūd-ē nēst; čē, stūr abāyišnīg; y
ud pad čahārdahom ī huspāram, dastwarān čāšt kū "man
pus tō-z pus šāyēd ud man duxt tō-z duxt nē šāyēd";
ud was hēnd kē ēn mēnišn stūr nē gumārēnd kū-mān
frazand ī čagar pad pus²⁵ padīrift ast.

یکی این که ایشان را که چاکر به زنی < باشد > و فرزند از او زاید،
آن را که نر < است، اگر > مادر < او را > به پسری بپذیرد، نیکو
< باشد > و آن که ماده < است، او را به فرزندی پذیرفتن < سودی
نیست ، چه > پسر < ستر > (= سرپرست و وارث خانواده) شایسته
< است >^{۲۶}؛ و در < فرگرد > چهاردهم هوسپارم < نسك >، دستوران
آموخته اند که «پسر من پسر تو نیز تواند بود و دختر من < اما >
دختر تو هم نتواند بود»؛ و بسیار هستند که < با > این اندیشه ستر
نگمارند (= اختیار نکنند) که فرزند چکر را به پسری بپذیرفته ایم.

15. ēk ēn kū abēr tuxšīdan pad frazand zāyišnīh, čē ēw-iz
 freh kirbag handōzišnīh rāy. čē pad spand ud nihātom,
 dastwarān čāšt kū kār ud kirbag ī pus kunēd, pid ēdōn
 bawēd čiyōn ka-š pad dast ī xwēš kard hē; ud pad
 dāmdād paydāg kū mād-iz kirbag ē ham-ēwēnag ī pid ō
 xwēš<īh>²⁷ rasēd.

یکی این که کوشیدن بسیار در زادن فرزند باید ، چه، تنها برای
 بیشتر اندوختن کرفه > است < . چه ، در سپند > نسک < و نیهاتوم
 > نسک < ، دستوران آموخته‌اند که > آن < کار و کرفه که پس‌کند،
 پدر را چنان باشد چون که آن را با دست خویش کرده است؛ و در
 دامداد > نسک < پیدا > است < که مادر را نیز کرفه > به < همان
 آیین > کرفه < پدر به خویشی (= تعلق) همی رسد.

16. ēk ēn kū ān ī be ō arzānīgān dahēnd, čand šāyēd be ō
 xwarišn handāzišn. čē, pad nihātom, dastwarān čāšt kū
 mard-ē ka ō mard-ē nān dahēd, ka-z ō mard nān abēr was,
 har ān kirbag ī ōy pad ān sērīh be kunēd, ōy ēdōn
 bawēd čiyōn ka-š pad dast ī xwēš kard hē.

یکی این که آن > چیز < را که به ارزانیان (= مستحقان) دهند،
 هرچند توانند به خوراک باید اندازند (= بدل کنند) . چه ، در
 نیهاتوم > نسک < ، دستوران آموخته‌اند که مردی اگر به مردی
 نان دهد، چونان که آن مرد را نیز نان بسیار کافی > باشد < ، هر آن
 کرفه که او به آن سیری (= هنگام سیر بودن با آن نان) بکند ، او
 (= مرد نان دهنده) را چنان باشد که آن (= کرفه) را با دست
 خویش کرده است.

17. ēk ēn kū pad šab, āb az čāh nē āhanjīšn, čiyōn pad
 baš-yasn, abar a-yōjdahrīh ī čāhīg āb ī pad šab,
 nišān dād ēstēd.

یکی این که در شب، آب از چاه نباید کشید، چنان که در بیغ یسن، درباره ناپاکی آب چاه که در شب <برکشند>، نشان (=خبر) داده شده است.

18. ēk ēn kū pad šab, xwarišnīg čiš, ō abāxtar nē rēzišn, čē druž ābus bawēd. ka rēzīhēd, yatā ahū wēryō-ē be gōwišn.

یکی این که در شب، چیز خوردنی را به سوی باختر (=شمال) نباید ریخت، چه، دروج آبستن شود. اگر ریخته شود، یک یتا هوویر یو باید خواند.

19. ud pōryōtkēšān, kē hu-rastagīhātar kard, ka-šān pad šab xwarišn xward, abaz dārišnīh ī az wināh az wēzišn ud paššinjīšn ō zamīg madan rāy, ō mard-ē framūd kū az bun ī mēzd tā²⁸ sar, ahunawar srūdan; abērtar pad mēzd ī gāhānbār. čiyōn gōwēd pad hādōxt kū ahunawar az gōwišnān ī frāz guft, ān²⁹ pērōzgartom!

و پیوریوتکیشان که با روش بهتر^{۳۰}، <رفتار و عمل> می کردند، هنگامی که در شب خوراک می خوردند، برای بازداشتن گناه پاشیده شدن و تراوش کردن <خوردنی> بر زمین، به مردی می فرمودند که از بُن (= آغاز) میزد (=سفره) تا سر (= پایان) <آن> اهنور بسراید؛ بویژه در میزد (=سفره) گاهنبار^{۳۱} چونان گوید در هادخت^{۳۲} <نسک> که اهنور در میان سخنان فراز گفته، آن پیروز گرتربین <است>!

20. ēk ēn kū zūzag ka wēnēd abāz, ō dašt gyāg ī xwēš, abē-bīm pahrēzišn. čē, pad nask dād, dastwarān čāšt kū zūzag har rōz, ka andar mōrestag³³ mēzēd, ē-hazar mōr be mīrēd.

یکی این که ژوزه (=جوجه تیغی، خارپشت) را چون به دشت جای^{۳۴}

خویش، باز بیند، آن را بی بیم (= بی آسیب) باید پرهیز (= مراقبت، دوری) کند. چه، در نساك داد، دستوران آموخته اند که ژوزه هر روز هنگامی که در آشیانه موران پیشاب کند، یک هزار مور بمیرد.

21. ēk ēn kū ast kē weh-dēnān kū rōy hamē šōyēd ašēmwohū-
ē hamē gōwišn, ān ašēmwohū pēš az ān gōwišn, čē, ka
andar rōy šustan gōwēd, pad āb ō dahān madan, warōmand
bawēd.

یکی این که < مقرر > است که بهدینان چون روی همی شوید، یک
اشم و هوهمی باید بگویند؛ < در این مورد > آن اشم و هو را پیش از
آن باید بخوانند. چه، اگر در هنگام روی شستن < آن را > گویند،
در رسیدن آب به دهان تردید باشد.

- 9 22. ēk ēn kū az yōjdahrgarān wizīnēnd—ka-šān čiš ēdōn wuzurg
čiyōn pākīh ud rēmanīh, kē-š band ī pādyaābīh ud abādy-
ābīh awiš paywast estēd — wizīnēnd mādagwar abar hu-
xēmīh ud rāst gōwišnīh ī mard ud kunišn ī mādayānag,
ud pad a-wināhīh rāy, pad ahlawtar dārišn.

یکی این که چون از میان یوژداسر گران (= تطهیر کنندگان) < یکی
را > برگزینند—از آن روی که آنان (= تطهیر شوندگان) را امری
چنان بزرگ (= مهم) چون پاکی و ربمنی، که بندپادیابی (= طهارت)
و ناپادیابی (= نجاست) بر آن پیوسته است— بر پایه نیک خیمی
(= سرشت و خوی نیکو) و راست گفتاری مرد و کش < و عمل >
بر پایه اصول مکتوب^{۳۵} < وی را > باید برگزینند، و < کس را >
به دلیل بیگناهی، دیندارتر^{۳۶} شمارند.

23. čiyōn andar nask dād, dō bahr ī ahlawīh abar gōwēd,
čiyōn gōwēd ē mard ī ahlaw, spītāmān zartuxšt, yōjdah-
rgar ī rāst guftār — kū rāst gōwēd—mansar pursīdār —

kū-š yašt kard ēstēd -, ahlaw; kē frahist andar dānēd
az dēn ī mazdēsnan yōjdhargarīh - kū-š nērang dānēd.

چون در نسک داد (= وندیداد)، دربارهٔ دو بهره (= بخش) از دینداری
< شرح > گوید، چنین گوید که مرد دیندار، < ای > اسپیتمان
زرتشت، یوژ داسر گر راست گفتار است - یعنی < آن که سخن >
راست گوید -، < و > پرسنده کلام دین < باشد > - یعنی یشت
کرده باشد - < پس او > دیندار < است >؛ کسی که نخست اندر
داند از دین مزدیسنان یوژ داسر گری (= قواعد تطهیر) را - یعنی
که نیرنگ (= شیوهٔ برگزاری و نیایشهای) آن را داند^{۳۷}.

24. ka ēdōn kū-šān band ī pādyābīh awiš paywast ēstēd, kū
ān tāštīg pad ōy dārēnd, u-š hamē pahrēzēnd; ka-šān
šōyānēnd, pad pāk dārēnd; ud ān kē āb ud gumēz yazēnd,
band ī yōjdhargarīh rāy awiš, wizīnēnd pad yaštārān,
nigerišnīgtar kunišn, ō gyāg-ē pad paymānag ud xūbtar
handāzišn.

اگر ایدون < است > که آنان (= تطهیر شوندگان) را بند < و
رشته > پادیابی (= طهارت) به او (= تطهیر کننده) پیوسته است،
چون آن < گونه > اعتماد بر او دارند، و او راهمی پرهیز کنند،
هر گاه آنان (= تطهیر شوندگان) را شویانند، < آن شستشو را >
باید پاک دارند^{۳۸} (= بی‌پاکی بر گزار کنند) و آن < روحانیان >
که آب و گمیز را می‌یزند - چون بند یوژ داسر گری (= تطهیر) به
آن < شستشو پیوسته است > - باید برگزینند (= توجه بیشتر کنند)
< و > دربارهٔ < تطهیر > یشتاران (= یشت کنندگان، برگزار کنندگان
نیایش) با دقت بیشتر کار کنند، < و یوژ داسر گری را > در جایگاهی
با اندازهٔ دقیق و درستتر اندازند (= ترتیب دهند)^{۳۹}.

- ۱۰ 25. yōj dahrgar ōwōn xūbtar ka abāz šōyēd, ud ka az kas
 kē-š zamānīg pahrēzišn rāy, ēdōn grift⁴⁰ ēstēd, čē,
 andar drang ī zamānīg, was ēwēnag wihān ī rēmanīh
 dād.
 بوژداسرگر را آن سان درستتر > است < که > پیاپی < بازشوید (=)
 شستشو و تطهیر کند)، و هنگامی که از برای کسی که او را پرهیز
 زمانی (= طولانی و دارای زمان دراز) باید، چنین مقرر شده است،
 از آن روی > است < که در درنگ زمانی (= طول زمان) بسیار
 گونه علت ریمنی داده شده است (= وجود دارد، پیش می آید).
26. yaštārān ī nask dād ān weh kē yašt ī nōšbar abāz
 kunēnd, čē, az ham nāzukīh rāy ī-m azabar nibišt,
 was-iz wihān ī-š abar yašt appār bawēd rāy, az kardan
 zyān-ē nēst.
 یشتاران (= سراینندگان) نَسکِ داد^{۴۱} (= وندیداد) را آن بهتر که
 یشتِ نُشوه^{۴۲} را باز (= تکرار) کنند، چه، از برای همان نازکی
 (= حساسیت) که آن را > در < زبیر نوشتیم، > و < نیز برای
 بسیار > گونه < علت که با آن، > طهارت < یشت از میان می رود،
 از > پیاپی < کردن > یشتِ نُشوه < زیانی نیست.
27. ud az awēšān kē āb ud gumēz padīrēnd, pad pēš šustan
 čimīgtar, čē, agar-iš rēmanīh ast, dast ō jāmag ī āb
 ud gumēz nihēd, abādyāb. ka ēdōn kū ast kas ka ēdōn
 wehtarīh az pākīh hamē šōyēnd, awēšān az pākān šustan
 xūb!
 واز (= برای) ایشان (= روحانیان) که > تطهیر دادن با < آب
 و گمیز را پذیرند^{۴۳}، در پیش > از تطهیر دیگران خود را < شستن
 منطقی تر است >. چه، اگر او (= تطهیر کننده) را ریمنی باشد، > هر گاه <
 دست بر ظرف آب و گمیز^{۴۴} نهد، > آب و گمیز < بی پادیاپ

< شود > . اگر چنین < است > که هست کس که ایدون < برای >
 بهتری در پاکی همی < او را > شویند، ایشان را از < سوی > پاگان
 شستشو شدن درست < خواهد بود > !

28. ēk ēn kū ma an-ēmmēd dārē kas-iz az wahišt ud ma ēd
 nihēnd ōstīgānīhā menišn abar dušox, pad-iš was
 wināh-ē ī-š pad kām a-kām-ē. čē, nēst im dēn wināh
 ī-š tōzišn nēst. čiyōn gōwēd pad gāhān kū kē awēšān,
 tō ohrmazd, ōy-z ī riftāg āgāh hē, kū ōy-z ī wināhgār-
 tar pādifrāh dānē!

۱۱

یکی این که مبدا که هیچ کس را از بهشت نومید دارد و مبدا
 که با یقین منش (= دل) بردوزخ همی نهند، با < وجود > گناه
 بسیاری که به کام و ناکامی (= بعمد یا سهوی) < کرده اند >؛ چه،
 نیست < در > این دین گناهی که آن را جبران نیست. چنان که
 گویند در گاهان که < از > ایشان، تو < ای > هر مزد، نیز < از >
 او که گناهکار < است > آگاهی، که نیز او را که گناهکارتر < است >
 پادافراه دانی^{۴۶}!

29. ud ōy-z ī wināhgārtar kas pad kāmāg ī kirbag ī-š war-
 zēt, ēg-iš abērtar ayēd ruwān wixšāyišn⁴⁷ ud urwāhm.
 čiyōn andar spand, abar mard-ē ō zarduxšt nimūd kū
 hamāg hannām andar anāgīh būd, pāy-ē bērōn būd.
 zarduxšt abar ān dar, az ohrmazd pursīd. ohrmazd guft
 kū ān mard-ē dawānūs nām būd, abar sīh ud se deh
 pādixšā būd, u-š hagriz ēč kār ud kirbag nē warzīd,
 bē hangām-ē ka-š pad ān pāy-ē wāstar frāz gōspand
 burd.

و او نیز که گناهکارتر کس < است >، به واسطه کامه (= نیت

واراده) کرفه‌ای که ورزد، پس او را بیشتر > پرروان بخشایش و خرمی آید. چنان که در سپند < نسک >، دربارهٔ مردی به زرتشت نشان (=خبر) داده شد است که همهٔ اندام < وی > در رنج < دوزخی > بود > و < یک پای بیرون بود. زرتشت دربارهٔ آن امر از هرمزد پرسید. هرمزد گفت که آن مردی دوانوس نام بود. بر سی و سده (=شهر یا کشور) فرمانروا بود و هرگز هیچ کار و کرفه نوزید، مگر هنگامی که با آن یک پای، علوفه فراز (=پیش، نزدیک) گوسفند برد^{۴۸}.

30. ēk ēn kū mard-ē ka-š yašt kard estēd, u-š zan nē kard estēd, abēr frēzwānīg ziyānag yašt kardan ayāb gētīg-xrīd framūdan; kū čiyōn pad gētīg, ēdōn čiyōn pad mēnōg, nazdīk māništar bawēnd, ud pad hādōxt gōwēd kū nārīg ī tarsāgāh hāwānd ān ī zahag be dārišn.

یکی این که مردی چون یشت کرده باشد و زنش < یشت > نکرده باشد^{۴۹}، بسیار واجب < است برای > زن یشت کردن یا گیتی خرید فرمودن^{۵۰}؛ تا چنان که در گیتی، آیدون نیز در مینو، بیشتر نزدیک به هم باشد، و در هادخت < تسک > گوید که زن ترس آگاه^{۵۱} را همانند فرزند باید داشتن.

31. ēk ēn kū ēn panj yazišn ka kunēd kirbag, ka nē kunēd, u-š hangām paydāg ud ka az an hangām ī xwēš kardan be spōzēd, wināh ō puhl šawēd. yazišn ī ō puhl šawēd, ēn pad huspāram gōwēd kū gāhānbār ud rabīhwēn ud stōš ud frawardīgān ud xwaršēd ud māh nē yaštan.

یکی این که این پنج یزشن را چون کند، کرفه < باشد > و چون نکند، زمانش پیدا (= معین) < است >، پس اگر < بر گزار > کردن آن از هنگام خویش بگذرد، گناه به پل شود^{۵۲} (قضاشود). < آن > یزشن که به پل شود (= قضا شود)، این < است که > در

هوسپارم < نسك > گوید که گاهنبار و رفتون و سدوش و فروردیان،
و خورشید و ماه را نایشتن < است >^{۵۳}

32. ēk ēn kū pad se čiš gašnag zīwišnīh rāy āyēd, ast
šnōšag ud wanāsag(?)⁵⁴ ud wiyāzag(?)⁵⁵, har ēk-ē
yatā ahū wēryō-ē ud ašem wohū-ē be guftan ud ka-z
šnōšag ī kas ašnawēd, ham-gōnag guftan. wehān pad
kardag ōwōn dāštan, pad stūdgār gōwēd kū čē šnōšag
ārāyēd⁵⁶— ku pad čē kār āyēd? u-š guft ohrmazd kū
gašnag zīwišnīh, zarduxšt! čē, ōy ast bēšazišnīh?
ahunawar zarduxst, ahlāyīh!

یکی این که برای سه چیز < که > برای کوتاهی زندگانی آید،
< که > هست شنوسه (= عطسه) و آه کشیدن^{۵۴} (?) و خمیازه ،
هر یکی را یک یثا هو ویریو و یک اشم و هو باید گفت، و نیز هنگامی
که < صدای > عطسه کس شنود، همان گونه < یثا هو ویریو و اشم و هو >
باید گفت.. نیکان را در کرده (= رفتار و روش معمول) چنین
داشتن، درستود گر^{۵۷} < نسك > گوید که «چه شنوسه (= عطسه را
آرآید» — یعنی که < عطسه > برای چه کار آید؟ گفت هر مزد
که < برای > کوتاهی زندگانی، < ای > زرتشت! چه < آن را >
هست درمانبخشی؟ اهنور < ای > زرتشت < و > اشم و هو^{۵۸}!

یادداشتها

۱. ویراستن یشت اصطلاح است (روایات داراب هرمزدیار، ج ۱، صص ۲۴-۵) و به مرحله برگزار کردن مراسم یشت اطلاق می‌شود، و در برابر ساختن یشت (همان کتاب، صص ۴۵۳ و ۴۵۴) قرار دارد که مراحل مقدماتی و فراهم آوردن و آماده کردن ابزار و لوازم آن است: «اینکه هیریدی که یشت ویراسته دارد یعنی خوب کرده آن چون شکسته و چون درست باشد؟» (همان کتاب، ج ۲، صص ۲۶)
۲. kardag سنت و شیوه متداول و درست پیشینیان است و چون کلامی و زبانی و نقل قول وحدیث نیست، در برابر čāstag (فصل ۱، یادداشت ۱۹) قرار می‌گیرد ← «پیوند زناشویی در دوره ساسانیان» صص ۳۲۲-۳.
۳. عبویانگهن گشتی است (فصل ۴، یادداشت ۱) و بندی نیز که بر میان برسم بسته می‌شود به همین نام است: «اونگهن بر میان برسم بدستور که گشتی بر میان می‌بندند پیچیدن و برسم شمردن و...» (روایات داراب هرمزدیار، ج ۱، صص ۴۶۷). این مراسم جزئی از «ساختن یشت» است. «بسته» برگردان **دستور** است که کوتوال آن را saxtag می‌خواند و «آماده» معنی می‌کند. این واژه با همین شکل در نیرنگستان (صص ۲۰۵، س ۹ و ۱۰) و نیز دستویس TD28 (صص ۳۳۳، س ۵) آمده است و می‌تواند با «دز» فارسی هم‌ریشه باشد (مصدر «دوختن» در دری زرتشتی *daštvan* است) که به معنای «محکم شده، بسته»، اصطلاحاً صفت برای «برسم بسته با عبویانگهن» به کار می‌رفته است. شاید هم از مصدر *dištan*، با مضارع *dēs-* «به معنای «ساختن» باشد؛ یا آن که قرائت بهتر *yašttag* (= یشته، تقدیس شده) است.
۴. یشت مهتر یا یزشن را «یشت ویراسته» هم می‌نامند و در هندوستان به آن «خوب مهتر» می‌گویند و باید دریکی از دوگاه بامدادی برگزار گردد. هرگاه احتمال آن باشد که وقت بگذرد و «گاه پیش اندر آید»، «یشت کهنتر» یا «خوب کهنتر» اجرا می‌شود. در این نیایش که امروزه در آتشکده‌ها بسیار به آن می‌پردازند، برسم پنج شاخه - به جای هفت شاخه یا ناک زبر نوشته - به کار می‌رود. نیرنگستان شماره شاخه‌های برسم را در یشت کهنتر، سیزده ناک می‌گوید. ← کوتوال، صص ۹۷، یادداشت ۲
۵. منظور از پل، «چینود» یا پل صراط است که روان پارسیان به آسانی از آن می‌گذرد و برای گذر روان گناهکاران و دروندان دشوار و «آشفته» است: «بسر

سراط چینودپل بزرگ و سَبُک و خوار و شاد و آسان‌مان و ژوارنی (= بگذرانی) یا دادار اورمزد! (جمله خورده اوستا، ص ۶، س ۸۷)

۶. دربارهٔ ضرورت داشتن دستور و راهبر روحانی برای خواستن راهنمایی در صد در نثر می‌آید:

اینکه دانایان و پیشینگان گفته‌اند که چون مردم پانزده ساله شود می‌باید که از فرشتگان یکی را پناه خود گیرد و از دانایان یکی را از دانای خود گیرد و از دستوران و موبدان یکی را بدستور خود گیرد... واگر از شایست و ناشایست پیش آید با آن دستور بگوید تا او را جواب دهد.

(در بیست و ششم، بندهای ۴۱ و ۴۲؛ صص ۲۲-۳)

در متون دیگر نیز، مثلاً در روایت امیداشاوہیستان (ص ۶۹) و روایات داراب‌هرمز دیار (ج ۱، ص ۴۸۹)، دربارهٔ مرد اشروشدار سخن رفته است. از مطالب بازمانده برمی‌آید که این امر مورد منازعه بوده است. مثلاً در پهلوی یسنا، یسن ۱۰، بند ۱۶، دو اصطلاح «آن که دستور دارد و آن که دستور ندارد» (ص ۷۵، س ۵۴) در برابر یکدیگر قرار گرفته است و در دینکرد، در داستان «مناظرهٔ اخت جادوگر با زرتشت»، اطاعت از دستوران و داشتن دستور برای راهنمایی خواستن، از فرمانهای زرتشت و انکار دستوران (= *zad-dastwarīh*) (دینکرد مدن، ص ۲۱۲، ۱) از ابداعات اخت جادوگر است (همان کتاب، ص ۲۱۱، س ۱۹ تا ص ۲۱۲، س ۱). در بندهش می‌آید: «کسی که چیز بدان کس دهد که (اورا) آئین این است که دستور نباید داشتن، آن‌گاه، خشم دیو از او خشنود شود» (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۳۰).

۷. متن: ۱۱۵ : *padān*؛ اوستایی: *paiti.dāna-*؛ صورت معمولی پهلوی: *padām*؛ پدām و جامه به معنای کفن هم هست (فصل ۱۰، بند ۴۰) ← «پندام و پنام».

۸. متن: ۱۹۳ : شاید اسم صوت باشد و به صدایی اشاره کند که از یک بار تاب دادن دوك برای رشتن نخ بر می‌خیزد و منظور از آن، مقدار رشته‌ای است که با یک حرکت دوك و دست‌ریسنده تولید می‌شود. همین مضمون در زندوندیداد با عبارت *ō dōk-ē* (= بر دوکی) می‌آید و در زند فرگرد و نندیداد (ص ۴۷۷، س ۱۴) چنین توصیف می‌گردد:

čand ō tāb pad ēd bār zan abāz āhanjēd

tāb قرائت واژهٔ *ص* است که اشکال دارد. با وجود این، احتمال بسیار هست که

tāb یا tāb-ē باشد؛ و یا tāy-ē یعنی یکتا و یکی. اگر قرائت «تاب» را اختیار کنیم، معنای جمله چنین خواهد بود: چندان < که > بر < يك > تاب، به يك بار، زن < برای رشتن، پنبه و پشم را > برکشد < و برسد >.

۹. اوستا: daθra-؛ یعنی بخشش و هدیه، پاداش؛ بنابر مفاد فصل هشتاد و هفتم صدر نثر (صص ۶۱-۲)، در بامداد چهارمین روز درگذشت، به خشنودی رشتن، اشتاد، وایوه، و اردافروهر باید سه درون بشت و بر درون اردافروهر یکدست جامه کامل، که بهتر است دوخته باشد و نیکوتر، نهاد و چون آن را بپزند، به کسی، بویژه ردان و دستوران داد، و آن جامه را «اشوداد» می خوانند، یعنی بخشش کردن به نیکان. امروزه یکدست جامه شخص درگذشته را همراه با عکس او بر سفره می گذارند و دیگر لباسهای او را به نیازمندان یا دوستان می دهند، و پارچه سفید به اندازه هفده گزونیم برای مردان و شانزده گزونیم برای زنان، هم در بامداد چهارم و هم درده و سیروزه و سال، و نیز جشنهای سالیانه در سال اول و نیز همه ساله در گاهنبار پنجه بر سفره می نهند و پارچه سفید را، که شبگیره (دری زرتشتی: šavgira) می نامند، به مصرف «پاکی» و مراسم دینی می رسانند یا از آن سدره می دوزند. پارسیان شبگیره را siva می گویند.

← فصل ۱۰، بند ۴۰؛ فصل ۱۷، بند ۴؛ و ندیداد ۵، بندهای ۵۸ تا ۶۱

۱۰. نسخه M: راجع اللم ← bōy؛ نسخه K: اللم را ندارد.

۱۱. واژه روزه (دری زرتشتی: ruja) امروزه بر مراسم ماهیانه در سال اول درگذشت اطلاق می شود که تا یکماه پس از سال ادامه می یابد و در روز پیش از نخستین روزه مراسم موسوم به «سیروزه» برگزار می شود.

۱۲. ← فصل ۱۰، یادداشت ۳۴

۱۳. اوستا: baōka-؛ یکی از اجزای پنجگانه یا ششگانه وجود آدمی است. ← صدر در بندش، در ۹۸، صص ۱۶۵-۸؛ «اندر ساخت (= ترکیب) مردمان».

۱۴. در زبان دری زرتشتی فعل martvun دارای دو معنای شکستن و مردن است. شاید چنین فعلی با دو معنای متفاوت در پیدایش این تعبیر دخیل باشد.

۱۵. متن: کم لم کم (ص)؛ شاید: zōhrōmandtar؛ بهر تقدیر «زوهر» (فصل ۱۷، یادداشت ۶) و بوی خوش و فدیة برای آتش آن را نیرومندتر هم می کند. در بندش می آید که روان در سه شب اول درگذشت به آتشی پناه می برد که در نزدیکی

جایگاه مرگ او افروخته است (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۸۸).
 ← فصل ۲، بند ۵۰؛ فصل ۱۷، یادداشت ۶

۱۶. چنین است در دستنویس M, K : zēn ud abzār. منظور از «زین ابزار» سلاح است.

۱۷. چنین است در دستنویس K

۱۸. دیوان مازن، یا دیوان بزرگ، نوعی دیوند که هوشنگ پیشدادی دوسوم از آنان را کشته است (یشت ۵، بند ۲۲؛ یشت ۱۵، بند ۷) — فصل ۱۰، یادداشت ۱۷؛ مینوی خرد، صص ۱۱۷ — ۸

۱۹. از ایزدان می‌توان آرزویی را درخواست کرد، بویژه از ایزدماه که «آیفت‌بخشده است، زیرا آیفتی را که به آئین بخواهند در زمان بدهد» (بند هش ۲ TD ص ۱۶۵، س ۱۵ و ص ۱۶۶، س ۱، ترجمه چاپ نشده از دکتر مهرداد بهار). در این باره بندهش می‌گوید که سوگ مینوی همکارماه، همه نیکوییهای ابرگران و وایزدان را دریافت می‌کند و به ماه می‌سپارد. ماه آن را بنامید و ناهید به سپهر می‌دهد و سپهر آن نیکویی را در جهان بخش می‌کند. (همان کتاب، صص ۱۶۶ — ۷، نیز پژوهشی در اساطیر ایران، صص ۱۰۸ — ۱۰. یاری جستن از ایزدان و خیرات کردن بدنام آنان اختران ایزدی را نیرو می‌بخشد تا خواستاران را از بدی اهریمن و دیوان رها گردانند و نحوست اباختران یا ستارگان اهریمنی را دور سازند. صد در بندهش، در ۲۲، ص ۹۲؛ در ۴۴، ص ۱۱۵؛ روایات داراب هره‌زدیاری، ج ۱، صص ۲۸۴ — ۶)

۲۰. اوستا: usā.fritay-؛ نذر و نیت کردن و یستن درون به شیوه زبر نوشته امروزه رایج نیست، مگر آن که برای «دادن» یعنی قربانی کردن گوسفند در جشن مهرگان نذر می‌کنند یا در روزهای اشتاد ایزد یا بهرام و مهر آتش می‌پزند و یا «سورگ» (دری زرتشتی: siru, sirog؛ نام دیگر فارسی آن «روغن جوشی» است و نانی است که در روغن سرخ و پخته می‌شود و درست کردن یا «ریختن» آن در جشن و عزا معمول است) می‌ریزند. این گونه نذر با نیایش همراه نیست. کشتن گوسفند و خیرات کردن گوشت آن هم گاهی انجام می‌گیرد، اما گویا جای «استوفرید» کهن را نذر کردن برای رفتن به «پای آتش» یا آتشکده و زیارتگاههایی مانند پیر سبز و یا کشیدن سفره «دختر شاه پریان» و «بهمن امشاسفند» و «بی‌بی سه‌شنبه» یا رفتن به سر این سفره‌ها و بردن هدیه برای آنها گرفته است.

استو فرید می‌تواند یکی از انواع «یشت پذیرفته» باشد. ← یادداشت ۵۳؛

فصل ۱۰، یادداشت ۳

۲۱. بوی خوش (دری زرتشتی: *bud e xaš*) ، یعنی اسفند و کندر و چوب‌صندل و نظایر آن را که بر آتش می‌ریزند، باید سه‌بار نگریسته و باز دیده شود (یتت ایرانی، جمله خورده اوستا، ص ۳۲۳، س ۱۴ و ۱۵) که در آن چیزی ناپاک نباشد. ← فصل ۱۵، بند ۱۲؛ فصل ۲، بند ۷۳

۲۲. ← فصل ۱۰، بند ۲۰ و یادداشت ۳۰

۲۳. ← فصل ۲، یادداشت ۱۴

۲۴. متن: 𐬨𐬀؛ آن‌را ham خوانده‌اند. قرائت زیر نوشته با توجه به عبارت منقول از هوسپارم نسک اختیار شد که در آن منطقی‌تر مرجع ضمیر «هن» باید پدر باشد و جمله را خطاب به همسر اصلی‌وزن پادشاهی خود بگوید. و گرنه، گوینده جمله را باید زن چکر و مخاطب را پدر دانست، که کمتر محتمل است. ادن استدلال را سنتهای کهن هند و اروپایی تأیید می‌کند که بنابر آن، پذیرفتن فرزند در خانواده به‌معنای وارد شدن او در آتشگاه مقدس و دین خانوادگی است و زنی که پتایرهمین قواعد و آداب مادر خانواده شناخته می‌شود، در برگزاری آیینهای مقدس خانواده سهم و نقش معینی دارد.

در ایران نیز همین قاعده وجود داشته است: قریب به صد و ده سال پیش، در رحمت آباد حومه شهریزد، شمع شهریار که نازا بود، با اجازه دستور نامدار، گوهر فرود را برای شوهر خود به‌زنی گرفت. گوهر فرود زنی بیوه بود و از شوهر قبلی خود به‌نام بهرام، طفلی به‌نام بهمن داشت. نیت این بود که اگر وی از شوهر دوم فرزندی نیابد، بهمن بهرام فرزند خوانده و پُل گذار (یادداشت ۲۶) بهرام خسرو هم باشد. خداداد بهرام و مهربانو بهرام، نخستین پسر و دختر گوهر فرود را «از گریبان شمع شهریار» بدر انداختند (šo grivuna e bar ven) و به‌داهن او نهادند. هر شش فرزندی را که گوهر فرود به دنیا آورد، فرزندان حقیقی زن پادشاهی و نخستین بهرام خسرو خوانده شدند و پس از مرگ زودرس زن دوم، و نیز قبل از آن، همه وظایف مادر خانواده به او باز می‌گشت. همچنین با پیشنهاد برادر شمع، دینیار شهریار، و با وصیت بهرام خسرو، مهربانو بهرام را به‌زنی به‌خداداد دینیار شهریار، برادرزاده شمع شهریار دادند تا پیوند «مس شمع» و فرزندان شوهرش، نگسلد. مس (memas) به معنای مادر بزرگ است و پس از آن هم از زنان دیگری که باردار نمی‌شده‌اند و فرزند شوهر خود را به‌فرزندی پذیرفته‌اند، می‌توان یاد کرد.

زن پادشاهی، که احیاناً بازمانده مفهوم «مادر خانواده» در نوران کهنتر است، در برابر زن چکر یا چکر دارای حقوق و مزایایی مشخص است (زن در حقوق‌سناسازی، صص ۲۴ - ۵) و در عقد ازدواج، شوهر تعهد می‌کند که فرزندان او را به «پادشا

فرزندی» بپذیرد (پیمان کدخدایی، منتهای پهلوی، ص ۱۴۲، س ۷۹۶). با وجود این، پدرگاهی فرزند خود را، بویژه از چکر زن، به فرزندی نمی پذیرفته است (ارداویرافنامه، فصلهای ۴۲ و ۴۳).

در بند زبر نوشته، احتمالاً معنای واقعی واژه «چاکر» یعنی بنده و پرستار، منظور است. چکر زنی یا چغر زنی، که نوع دیگر از ازدواج مرسوم در آن دوران است، تعریف وقواعد متمایز از پادشا زنی داشته و ارتباط اقتصادی زن و شوهر در آن متفاوت بوده است. در این گونه ازدواج، شوهر و فرزندان نیز چکر یا چغر خوانده می شدند ← یادداشت ۲۶

۲۵. نسخه F : frazandih

۲۶. واژه «سُتر» در لغت به معنای «معتمد و نگهبان و سرپرست» است و «ستر کردن» به معنای «سرپرستی و مواظبت و رسیدگی کردن، غذا دادن» در روایات داراب هرمزدیار (ج ۱، ص ۲۶۴، س ۱۱) به کار رفته است. این مفهوم در طی تاریخ تغییر بسیار پذیرفته است (زبان و ادبیات پهلوی، صص ۴۷ و ۱۱۳؛ «دربارۀ چند اصطلاح حقوقی زبان پهلوی»، صص ۳۵۳ - ۷).

پسر، بویژه پسر ارشد، سُتر «بوده» یا طبیعی پدر است و پسر خوانده هم می تواند به این سمت گماشته شود. زن پادشایی نیز ستر طبیعی شوهر است. وی و همچنین دختر پادشایی وزن چکر و خواهر و دختر خوانده و هرزنی دیگر که سمت ستری را می پذیرفت، می بایست پسری به نامگانه سالار دودمان یا هر مرد دیگری که پانزده سال تمام داشته و بی پسر در گذشته و زن مزبور به ستری او درآمد داشته باشد، به دنیا آورد. در بند زبر نوشته از شایست ناشایست، پذیرفتن فرزند چکر همانند پذیرفتن هر پسر بیگانه به فرزندی تلقی شده است ← یادداشت ۲۴؛ فصل ۱۰، بند ۲۱

امروزه تنها برخی از ویژگیهای «ستر» باستانی، به صورت رسم گزیدن «پل-گذار» بازمانده است. مثلاً، در بامداد روز چهاردهم آبان ۱۳۶۷، چهارمین روز درگذشت هرمزدیار اردشیر جاویزیان، درخرمشاه یزد، فیروز خداداد اردشیر جاویزیان، که دو سال و نیم دارد، پل گذار عمومی بیست و نه ساله خودش. فیروز بزرگترین پسر برادر هرمزدیار و پل گذار طبیعی اوست و اردشیر جاویزیان در مقام پدر بزرگ، بی آن که نیازی به گرفتن اجازه از پدر طفل باشد، در غیاب او نوه خود را پل گذار کرده است. بنابراین، از این پس کودک فیروز هرمزدیار باید خوانده شود و همه ویژگیهای فرزند آن شادروان را خواهد داشت.

۲۷. متن: 𐬀𐬎𐬎𐬀 ؛ به قیاس با فصل ۱۰، بند ۲۲، تصحیح شده است.

۲۸. متن: ۱ ؛ کوتوال آن را به او تصحیح می کند. شاید: $\text{𐬀} = \text{w}$ (؟)

۲۹. متن: ۱۳؛ شاید: $\bar{o} = \bar{a}$

۳۰. واژه **س رستگرو** (= hu-rastag) در برابر **س رستگرو** (= Jud-rastag) قرار می‌گیرد و در نیرنگستان می‌آید که از جد رستگان نباید باژ گرفت و به آنان باژ داد (متن چاپی، ص ۱۳۰، س ۱۳ و ۱۴)، یعنی «همکلام» شدن و همراه با آنان نیایش کردن و در مراسم دینی یا بر سر سفرهٔ طعام با آنان بودن خطاست. ← فصل ۷، یادداشت ۴

۳۱. چنان که دیده می‌شود، گاهنبار (خرده اوستا، صص ۲۱۵ - ۲۳) نیز خود یکی از میزدهاست. میزد (فصل ۱۳، یادداشت ۳۸)، بنا بر بند زیر نوشته، هرگونه خوردن طعام است و گویا کسی که یشت نوزودی کرده باشد (فصل ۱۳، یادداشت ۱۱)، بناچار در هر بار خوردن آب یا هر خوراکی باید باژ گیرد (فصل ۵، یادداشت ۱)

۳۲. هادخت نام بیستمین نسک یا کتاب اوستای روزگار ساسانیان، بنا بر دینکرد، و بیست و یکمین آنها، بنابر روایات داراب هرمزدیار است. ← فصل ۱، مراجع یادداشت ۲

۳۳. متن: **س رستگرو**؛ کوتوال آن را به **س رستگرو** تصحیح می‌کند که نیازی به آن نیست: پسوند **رو** می‌تواند با **و** و **ویا** - **۱۳** به کار رفته باشد ← فصل ۱۰، بند ۳۱

۳۴. ← فصل ۱۰، یادداشت ۵۰

۳۵. متن: **س رستگرو**؛ شاید: اصیل، اصولی، مربوط به موضوع و معطوف به هدف اصلی.

۳۶. صفات «مرداشو» در وندیداد ۹، بند ۲، می‌آید و باید آن را معادل مرد روحانی و بر گزار کنندهٔ مراسم دینی، و از آن جمله آیین تطهیر و برشوم دانست. بار دیگر که «اشویی» به معنای دینداری و برگزاری مراسم آیینی دین به کار می‌رود، در زند فرگرد سوم و وندیداد، بند ۳۳ است، که در آن *kar i ahlāyih* را باید به معنای نیایش و کاردینی و دینداری گرفت؛ نیز منظور از «مرداشو» در بند اول همین فرگرد، احتمالاً «مرد روحانی» است.

۳۷. ← یادداشت ۳۶؛ فصل ۱۳، یادداشتهای ۱۱ و ۲

۳۸. مطلب روشن نیست. قرائت و ترجمهٔ زیر نوشته با نظر کوتوال متفاوت است. شاید

۳۹. فاعل «پاک دارند» مردم عام و منظور از آن «پاک پندارند و بشمارند» باشد. منظور از «بستن آب و گمیز» تطهیر و برش‌نوم کردن است. (فصل ۲، یادداشت ۳۶) ۱. وصف و اندازه‌های «باغ برش‌نوم» در وندیداد ۸، بندهای ۳۷ تا ۳۹ می‌آید. نیز ← زند فرگرد و ندیداد، صص ۶۲۲ - ۳
۴۰. ۴۱۳۱ grift قرائت شد که معنای «مقرر و فرض شدن، تصور و پنداشته شدن» از آن بر می‌آید.
۴۱. «یشتاران نَسک داد» باید سرایندگان و ندیداد باشند که این هنر و دانش و وظیفه در خاندان آنان موروثی بوده است. شادروان موبد رستم خدابخش اتابک شاید آخرین بازمانده آنان باشد که فرزندی از خویش به جای نگذاشت و وندیداد خطی خانوادگی او به پل‌گذار و وارث وی رسیده است. به آنان «دستوران خواننده و ندیداد» (دری زرتشتی: *dastirun e vndided-xin*) می‌گفتند.
۴۲. متن: ۱۱۱۱۱۱۱ (← ۱۱۱۱۱) : تصحیح کوتوال؛ اوستا: *nava.xšapara* (= نه شبه؛ دری زرتشتی *nošva*). نشوه غسل آیینی برش‌نوم نه شبه است (آئین دین مزدیسنی، ص ۲۳۳). بنا بر سنت کهن، هر کس باید لااقل یکبار آن را برگزار کند تا از آلایش خوردن خون حیض در شکم مادر پاک شود ← فصل ۲، یادداشت ۵۳
۴۳. امروزه وظیفه تطهیر با گمیز گاو و آب، یعنی برش‌نوم کردن، را اغلب مردم عام انجام می‌دهند و موبدان و موبدزادگان به آن نمی‌پردازند ← فصل ۲، یادداشت‌های ۳۶ و ۵۳
۴۴. ظرف آب و گمیز همان «پادیا بدن» است ← فصل ۳، یادداشت ۹. «ازپاکان» را می‌توان با اصطلاح «آب پاکان» (روایات داراب هره‌زدیار، ج ۱، ص ۲۳۲، س ۱۳) سنجید که برای تطهیر و برش‌نوم به کار رفته است.
۴۵. یای وحدت و نکره است: از روی *یک عمل عمدی یا سهوی*
۴۶. یسن ۳۲، بند ۷، پهلوی یسن، ص ۱۵۰
۴۷. متن: ۱۱۱۱۱۱۱ : کوتوال آن را به *۱۱۱۱۱۱۱* تصحیح می‌کند.
۴۸. داستان دوانوس یا یونوس (متن: ۱۱۱۱۱/۱۱۱۱۱۱) در ارداویرافنامه (فصل ۳۲، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۶۶) و نیز صد در نثر، در چهارم (صص ۴-۵)

آمده است.

۴۹. منظور «بیش نوزودی» است — فصل ۱۳، یادداشت ۱۱

۵۰. متن: **معصوم و سلوم** ؛ «معنی گیتی خرید و نوزود یکی است» (روایات داراب هرمز دیار، ج ۲، ص ۴۳۳، س ۱۷) — فصل ۵، یادداشت ۴

۵۱. «ترس آگاهی» زن در برابر شوی و سالار خویش و نیز «ترس آگاهی» فرزند در برابر پدر اصطلاحی ویژه است که درباره نقش و ارزش حقوقی آن در فصل یا «در نافر آگاهی» در مادیان هزار دادستان گفتگو می‌شود — مادیان هزار دادستان، ص ۴ بخش الف، س ۱۲ تا ص ۸، س ۲

۵۲. درباره معنای «به‌پل شدن» در روایات داراب هرمز دیار، ج ۱، صص ۲۹۶ — ۷ می‌آید:

این شش کرفه اگر یکی از وقت گذشته باشد و بدیگر وقت دو چندان کنند روا نباشد ازیرا که دیگر وقت که دو چندان کنند آنرا دو چندان کرفه باشد اما آنوقت که گذشته عوض آن بدیگر کرفه توجش (= جبران و تاوان) نیست و این را گناه پول می‌گویند. این اصطلاح به گناه همیمالان یا خصمان باز می‌گردد زیرا در این گونه گناه، تا خصم خشنود نشود، روان گناهکار را امکان گذشتن از چنودیل نیست (فصل ۸، یادداشت ۱؛ صد در نثر، در ششم، بند ۱، ص ۶). درباره همیمال این گناهان در «واژه‌ای چند از آدریاد مهراسندان»، بند ۷۵ (متنهای پهلوی، ص ۱۵۲، س ۱۶ تا ۱۸) گفته شده است: «همیشه این چند گناه را که به‌پل شود، در هاسر (فصل ۹، بند ۱) به‌مه‌لید تا شما را اویژه دین بهی مزدیسان همیمال نباشد.»

۵۳. شماره یزشنهایی که به پل می‌شود، در صد در نثر (در ششم، بند ۲، ص ۶) شش است:

یکی گهنبار است؛ دوم فروردیان یستن است؛ سیوم روان پدران و مادران و دیگر خویشان است؛ چهارم هر روز سه بار خورشید نیایش است؛ پنجم هر ماه سه بار نیایش است؛ یکبار که نو شود و یکبار که نیمه شود و یکبار که باریک شود؛ و ششم هر سال یکبار رفیتون یستن است.

در کتاب روایت پهلوی این یزشنها عبارتند از: یستن خورشید و گاهنبار و رفتون و سدوش و فروردیان (متن، ص ۴۰، فصل ۱۵، بندهای ۲۰۱) در شایست ناشایست، بنا بر همه دستنویسها، عدد پنج برای آنها می‌آید، اما

از شش یزشن یاد می‌شود. در نیرنگستان (متن چاپی، ص ۱۳۹، س ۳ تا ۷) در این باره می‌آید:

یزشن < که > به پل شود این < است > یشت پذیرفته < و >
 گاهنبار و رفتون نخستین در سدوش سه بار یشت به (= ۱۱۵)
 فروردیان < و > یشت نوماه، هر ماه سه بار، < ویشت > خورشید
 هر روز سه بار.

غفلت از برگزاری همین نیایشها در فهرست گناهان مستوجب توبه در پنت پشیمانی هم هست: «... گاهنبار، فروردیان، هوم درون، استو فرید ایزدان، نهاده، پذیرفته، رفتون نخستین روزه در گذشتگان...» (پنت پشیمانی کوتاه، زند خرده اوستا، ص ۵۹، س ۸ تا ۱۰؛ نیز پنت پشیمانی بلند، همان. کتاب، ص ۷۳). ظاهراً نیایشی که شخص آن را با وقف سرمایه‌ای، برای روان خود یا دیگری مقرر و بنیاد کند (فصل ۱۰، یادداشت ۱) «یزشن نهاده» است و «نهادن گاهنبار» (gahmbar nadvun) هنوز هم معمول است. یزشن نهاده که استوفرید ایزدان (همانجا و همچنین فصل ۱۲، یادداشت ۱۹) را نیز می‌تواند در برگیرد، برای کسی که برگزاری آن را بپذیرد، باید «یشت پذیرفته» باشد و آن را می‌توان با سومین یزشن از گفته صد در نثر یکی گرفت. گاهنبار جشنهای ششگانه سالیانه است که هریک را یک چهره (دری زرتشتی: Sahra) می‌نامند و هرچهره در پنج روز برگزار می‌گردد («گاهنبار»، خرده اوستا، صص ۲۱۵ - ۲۳).

رفتون نماد گرمای نگاهبان زمین و حیات نباتی است (فصل ۲، یادداشت ۳۱) و برای رفتن آن به زیرزمین در زمستان و باز آمدنش باید نیایش کرد: «آفرینگان رفتون در روز خورداد روز فروردین ماه و دیگر بار مانتره سفند روز مهرماه در نیمروز بگاه رفتون آفرینگان باید گفتن» (روایات داراب هرمزدیار، ج ۱، ص ۳۱۷). آفرینگان رفتون اینک در روزاردیبهشت و ماه فروردین خوانده می‌شود (آداب و مراسم دینی پارسیان، ص ۴۵۸) و احتمالاً منظور از واژه «نخستین» در نیرنگستان و پنت پشیمانی اشاره به همین یزشن است.

خواندن خورشید نیایش و ماه نیایش هم ضروری و روشن است (فصل ۷، بندهای ۷ تا ۹، بویژه بند ۴). اما هرگاه عدد پنج را در شماره یزشنهای مورد بحث بخواهیم ثابت نگاهداریم، باید به سدوش و فروردیان باز گردیم: سدوش مراسم دینی برای نخستین سهروز درگذشت تا با مداد چهارم است (فصل ۱۷، یادداشت ۶) و درامداد چهارم سه درون برای روان‌یشته می‌شود (فصل ۱۷، بند ۴؛ فصل ۱۲، یادداشت ۹). ارتباط سدوش با فروردیان در نیرنگستان (ص ۱۳۹، س ۴ و نیز آخرین واژه س ۴) روشن نیست. احتمال دارد که معصوم ۱ ۱۱۵ ۱۱۵ ۱۱۵ در شایست ناشایست

(متن کوتوال، ص ۱۲، س ۷) بازنویسی تصحیف شده از ۱۱۵ ۱۱۵ ۱۱۵ در نیرنگستان (همانجا) باشد، که در آن ۱۱۵ - با ۱۱۵ آمیختگی

یافته است. مطلب هم روشن نیست. شاید کهنترین صورت مراسم درگذشتگان اصلاً سدوش باشد (سنجیده شود با فصل ۸، بندهای ۶ و ۷) و مراسم دیگر (فصل ۱۷، یادداشت ۶) در آغاز بیشتر برای یادکردن روان، و نه یآوری برای رستگاری او، بوده است و به جای آن هرکس، بنا بر وصیت، چیزی را برای روان خود وقف می کرده است تا نیایشی برای او انجام گیرد و یا دیگران چنین مراسمی را به هیل خود برای او برپا می داشته اند (فصل ۱۰، یادداشت ۱). در این صورت معنای عبارت نیرنگستان «سدوش به عنوان فروردیان» خواهد بود، و منظور از فروردیان مراسم اردافرورد یا درگذشتگان است. نیز «سدوش در روزهای فروردیان» هم می تواند باشد (فصل ۱۰، یادداشت ۳). از سوی دیگر، می توان سدوش و فروردیان را، چنان که در صدرنثر دیده می شود، از یکدیگر جدا گرفت و دومین را به همان مجموعه نیایشهای اردافرورد تعبیر کرد. در این صورت شماره پنج در بالا باید به شش تصحیح شود.

۵۴. متن: **اسو** ؛ برای «آه کشیدن» در زبان دری زرتشتی یزدی واژه مستقل hušoča وجود دارد و «هناسه» در لغتنامه به همین معنی است. نیز در کردی سقز و سنندج و کرمانشاه واژه hanāsa معادل آن است (واژه نامه تطبیقی نمونه های گویشی ایران). تبدیل واج h به v امکان دارد (واجشناسی هند و ایرانی، ص ۱۴۱)؛ نیز در زبان دری زرتشتی معادل «ایستادن» hištadvun و vištadvun ؛ و نهان و ناخن، به ترتیب، ne'un و nevun و nahun ، تلفظ می شود. در آغاز واژه تبدیل همزه و h به یکدیگر نادر نیست و بدل شدن همزه آغازین به v در دری زرتشتی شهریزد مثالهای بسیار دارد، مثل 'av = vav = آب. نیز «وسفرم» به جای «اسفرم» در روایات داراب هر مزدیار (ج ۱، ص ۳۵۳، س ۱۶ و ۱۵؛ ص ۳۱۸، س ۵۰۴) به کار رفته است. در فرهنگ پهلوی فروهشی واژه xwāsišn ، به معنی «آه کشیدن» می آید که باید با **اسو** یا **اسو** مربوط باشد ← روایت پهلوی، متن، ص ۳۷، س ۳ تا ۶؛ دینکرد مین، ص ۸۸۰، س ۸ تا

۵۵. متن: **اسو** ؛ قرائت این واژه، اگر درست باشد، چنین است: wy'wck ؛ و بر این استدلال استوار است که w = ā در خط پهلوی گاهی به شکل w نوشته می شود ← فصل ۹، یادداشت ۷؛ نیز روایت پهلوی، ص ۱۸، صص ۱۰۹-۱۰.

۵۶. متن: **اسو** ؛ نیز شاید از مصدر ahrāftan «برآوردن، برکشیدن» باشد.

۵۷. ستودگر نام نخستین نسک اوستای عهد ساسانیان بنا بر دینکرد، و دومین آنها بنا

برروایات داراب هرمزدیار ← فصل ۱، مراجع یادداشت ۲

۵۸. واژه ahlayih (اهلایه) برگردان پهلوی برای نخستین واژه نیایش کوتاه «اشم وهو» است و در زند یا تفسیر پهلوی اوستاگاهی این واژه به عنوان نام دعای اشم وهو می‌آید ← کوتوال، ص ۱۰۰، یادداشت ۳۵

بند ۵: در دستویس K واژه ahlayih به صورت ahlayih آمده است (ص ۳۲۴، س ۱۹)

بند ۷: «روان» شاید همان قرائت و معنای عادی واژه را داشته باشد:

روان او = روان جنین و کودک

بند ۲۷: در دستویس M و F واژه ahlayih = غسل برشوم ... و در دستویس K،

واژه ahlayih می‌آید.

1. ēn se ašemwohū kē frawarānē peš, nērang ud wardišn ī
 ēn se hāt: frawarānē ud frostuyē ud āstuyē. frawarānē
 frarān bun, tā frasastayaēča, frestuyē farastuyē bun
 tā astuyē, āstuyē āstaoəwan bun tā āstaoəwanəmčā
 daēnayā māzdayasnōiš, vīsāi vā amašā spantā stōtān
 yasn bun, baḡam ēn se hāt.

> پس از یسن ۱۱، بند ۱۵، < این سه اشم و هو، که پیش از > نیایش
 فره ران که با واژه < فره رانه > آغاز می گردد، باید خوانده شود <،
 نیرنگ^۲ و > نشانه < گردش (= انتقال) به این سه هات^۳ > بغام^۴
 است <: فره ورانه (= بخش اول از یسن ۱۱، بند ۱۶) و فره ستویه
 (= یسن ۱۱، بند ۱۷ تا آغاز بند ۹، از یسن ۱۲) و آستویه (= یسن
 ۱۲، بند ۹ تا آغاز یسن ۱۴). > واژه < فره ورانه آغاز > نیایش <
 فره ران > است و این نیایش < تا > واژه < فره سسته بییچه > پایان
 می یابد. واژه < فرستویه آغاز > نیایش < فره ستویه > است و این
 نیایش < تا > واژه < آستویه > پایان می یابد. واژه < آستویه
 > آغاز نیایش < آستوتون > است که < تا آستونمجادئناچاماز -
 دیسنوایش > یعنی پایان بند آخرین ۱۳، و < ویسائی وهامشاسپنتا
 > یعنی آغاز یسن ۱۴، پایان می یابد و < آغازستوت یسن^۵ > است و
 این سه هات ، بغام > است <.

2. pad čāšīdag ud pad dēn-gugāgīh, dānāgān ī pōryōtkēšān ēdōn guft kū mard ī pānzdah sālāg, kū mazdēsnañ pus ud brād, ka māndag⁶ ō radān garzēd⁷, u-š aštar ud srōšōčar-nām barēnd, u-š ēn panj gāh srūd ud ābān ī weh yašt; u-š hamāg nōg-zādīh kard ēstēd, rēdag ī purnāy—ud nē aburnāy—, u-š az yašt ī nābar ud ātaxšān bahr be dahišn, ud ka-š ēn and nē kard ēstēd bahr nē dahišn.

بنابر چاشته و بنابر گواهی < کتاب > دین، دانایان پوریوتکیش چنین گفته‌اند که مرد پانزده‌ساله، که مزدایرستان را پسرویرادر < باشد >، چون گناه^۶ (= تقصیر) < خود را > نزد ردان اعتراف کند^۷ و < برای پادافراه > او را اُشتر^۸ و سروشوچرنام^۹ ببرد، و این پنج‌گانه را سرابید و آبهای نیک رایش^{۱۰}، < پس > همه < مراسم > نوزادی^{۱۱} را کرده است. < آنگاه > نوجوان بالغ - ونه نابالغ - < شمرده می‌شود >؛ و او را باید از یشت‌نایر^{۱۲} و < یشت > آتشان^{۱۳} بهره بدهند و اگر این چند < کار > نکرده باشد، < او را > بهره‌ندهند.

3. ēn se gāh az tan ī mard ī ahlaw be kard bawēd.

این سه‌گانه^{۱۳} از (= همانند) تن مرداشو ساخته شده است.

4. ah(y)ās ud xšmabyā ud at tā vaxš(y)ā ĵud ĵud yāzdah wačast. čē yāzdah čiš andar tan ī mardōmān mēnōgīhā rawēnd, čiyōn axw ud bōy ud dēn ud ruwān ud frawahr ud menišn ud gōwišn ud kunišn ud wēnišn ud hambōyišn ud ašnawišn ud tan ī mardōmān ud abārīg-iz dahišnān dahīhist az āb ud ādur ud wād.

اهیاپاسا (= نام نخستین واژه از یسن ۲۸) و خشمه‌ییا (= نام و نخستین واژه از یسن ۲۹) و ادتاوخشیا (= نام و نخستین واژه از یسن ۳۰)، هر یک را یازده بند شعر^{۱۴} < است >. چه، یازده چیز در تن مردمان بد مینویی جریان دارند، چونان^{۱۵} نیروی زندگانی و بوی و دین و روان و فروهر و < نیروی > منش (= اندیشه) و گفتار و کردار

وینابی و بویابی و شنوایی، و تن مردمان و نیز دیگر آفریدگان از آب و آتشی و باد آفریده شده است .

5. ašm, ahurəm mazdəm se bār pēš, madan ī xwaršēdar ud xwaršēdar-māh ud sōšyāns; ud ka-z hāt xūb, pad gāh ud wačast ošmurēnd, awēšān pēš rasēnd ud šahr abādtar ud gēhan dāštārtar bawēd.

سه بار > خواندن نیایش < اشم اهورم مزدام > که واژه‌های نخستین از بند اول کرده ۱۳ و سپرد^{۱۶} است، پیش از > یسن ۳۰ ، در یزشن خوانی، برای < آمدن (= ظهور) هوشیدرو هوشیدر ماه و سوشیانس^{۱۷} > است < و چنانچه > این < هات را بخوبی ، در پاره شعر^{۱۸} و بند > آن < بر شمارند (= بدرستی بخوانند) ، ایشان زودتر > به جهان < رسند و شهر (= کشور) آبادتر و جهان امنتر شود.

6. tāwart wīst ud dō wačast, wīst ud dō dādestān ī pad hādōxt gōwēd kū anaomō manaḫhē kya vīsāi kya kava parō¹⁹ pad dādwar mehmān. kū tā wīst ud dō dādestān rāsttar, kū ka tāwart hāt xūb yazēnd ud pad gāh ud wačast ošmurēnd, dādwarān ān wīst ud dō dādestān rāsttar dārēnd ud dādestanōmandīh mehmāntar.

تا وی ارواتا > یعنی یسن ۳۱ < ، بیست و دو بند شعر > است، به مناسبت < بیست و دو دادستان (= داورى و عدالت) که درها دخت > نسك < گوید که انومومنگهه کیه و یسائی کیه کوه پرو^{۱۹} بر داور میهمان (= جایگزین و مقرر) > است < تا که > آن < بیست و دو دادستان را ستر > باشد < ، پس چون هات تاوی ارواتا را خوب یزند و در پاره شعر و بند شعر، > آن را < بر شمارند، داوران آن بیست و دو دادستان را ستر دارند و داورزی > بر آنان < میهمانتر > باشد < .

7. xwetman šāzdah wačast, pad artēštārān mehmān; kū tā-šān dušmen az ān šāzdah šarir ī pad fradom fragard ī

ǰud-dēw-dād gōwēd, pānagīh weh tuwān bawēd kardan.

< هات > خیتاعیتتم، < یعنی یسن ۳۲ >، شاتزده بند شعر < و > یسه ارتشتاران معطوف < است >؛ تا که ایشان را < در برابر > دشمن، از آن شاتزده شهر، که در فرگرد نخستین جد دیوداد (= وندیداد) گوید، بهتر توان نگیهانی کردن باشد.

8. yaθāiš čahārdah wačast, pad ēn čim čē haft amahraspand ī mēnōg ud haft amahraspand ī gētīg rāy, pad xwēškārīh tuxšāgtar bawēnd, tā rasēnd ō garōdmān, mēhan ī ohrmazd, mēhan ī amahraspandān, mēhan ī awēšān ahlawan avi garō nmānəm maēθanəm āhurahē mazdā, maēθanəm amašānəm spāntanəm, maēθanəm anyāēšəm ašaonəm.²⁰

ینا آعش، < یعنی یسن ۳۳ >، چهارده بند شعر < است >، بدین دلیل که برای هفت امشاسپند مینوی و هفت امشاسپند گیتی < است >، تا < در خویشکاری (= انجام دادن وظیفه) پر توانتر شوند >، تا < مردم > رسند به گرزمان، میهن (= جایگاه) هر مزد، میهن امشاسپندان، میهن آن پارسایان: اوی گرونمانم مئتم اهوره مزداو، مئتم امشام سپننام، مئتم انیشام اشونام.^{۲۰}

9. yā sāvīštō se jār zōhr abar dārišnīh, ēn čahār pešag rāy, ud ēd rāy pad ahurāi mazdāi asārīh(?) ī daθuš zōhr ham dil ī ōy zōt rāst dārišn ud āsarwaxšān ham bāzā ī ōy zōt rāst dārišn kū tā artēštārān andar kōxšīšn ī abāg anērān nēw-diltar, ud wāstaryōšān pad warz ud ābādānīh ī gēhān bāzāg-ōztar bawānd.

سه بار برداشتن زوهر^{۲۱} < به هنگام خواندن > یسویشتو، < یعنی بند یازدهم از یسن ۳۳ >، برای این چهارپیشه < است > و از این روی در < گفتن > هورائیه مزدائه، < با > برتری (؟) دتوش^{۲۲}، زوهر را باید هم < سطح > دلزوت راست داشت (= نگاه داشت) و آذروخشان^{۲۳}

باید > دست خود را < هم > سطح < بازوی زوت راست دارند که تا ارتشتاران در جنگیدن با نا ایرانیان دلیرتر، و واستریوشان (= کشاورزان) در کشاورزی و آبادانی جهان نیرومندتر شوند.

- ۱۶ 10. yā šyaoθanā pānzdah wačast pad ēn čim čē zanišn ī ān pānzdah druz, ud pad bēšāz ī hādōxtīg paydāg rāy, dād estēd.

یاشیوتنا > یعنی یسن ۳۴ <<، پانزده بند شعر > است و < به این دلیل که زدن (= نابود کردن) آن پانزده دروج^{۲۴} > میسر باشد <، و برای > آن < درمان که > در احکام < هادختی پیدا > است <، ساخته شده است.

11. mazdā aṭ mōi čahār bār, bahr ī ēn panj radīh rāst be madan rāy: mānbed ud wīšbed ud zandbed ud dehibed ud zarduxštrōtom.

چهاربار > گفتن بند ۱۵، از یسن ۳۴ که با < مزدا ادموعه > آغاز می شود <، از بهر این پنج ردی (= سروری، ریاست) راست آمدن > است <: مانبد و ویسبد و زندبد و دهبد (= شهریاری) و زرتشتروت^{۲۵}

12. ahyā yāsā dō jār, pad ēn čim kū dahibed nē ēw-iz tan, bōy ud ruwān-iz gīrād.

دوبار > خواندن < اهیایاسا > یعنی بند یک از یسن ۲۸، در پایان هر هات از اهنود گاه <، به این دلیل > است < که شهریاری نه بنتهایی > جانب < تن را، > بلکه جانب < خردوروان را نیز باشد که بگیرد.

13. ān čahār yaθā-ahū-vairyō ī fradom, pad ēn čim kū kehān andar mehān framān-burdārtār ud humat, hūxt ud huwaršt andar gēhān mehmāntar ud druz abādixšātar bawānd.

آن چهاریتا اهوویریو که نخست > پیش از هر هات و پس از اهیایاسا (= بند اول از یسن ۲۸) خوانده می شود <^{۲۶}، بدین دلیل > است <

که باشد که کهتران در برابر مهتران ، فرمانبردارتر < باشند > ، و هومت (= اندیشه نیک) و هوخت (= گفتار نیک) و هورشت (= کردار نیک) در جهان میهمانتر و دروج ناتوانتر شود .

14. ēmar ahē yās pad ohrmazd ud mard ī ahīlaw, xšmabya pad wahman ud gōšpand, attāwaxšyā pad ardwhišt ud ātaxš, tāwart pad šahrewar ud ayōxšust, xwetman pad spandarmad ud zamīg gāh, yataiš pad hordād ud āb, ud yāšyōtan pad amurdād ud urwar.

< به طور > خلاصه، اهیایاسا (= یسن ۲۸) برای هر مزد و مرد پارسا، خشمعه بیا (= یسن ۲۹) برای بهمن و گوسفند، ادتا و خشیا (= یسن ۳۰) برای اردبیهشت و آتش ، تاوی ارواتا (= یسن ۳۱) برای شهر بیور و فازه، خیتاعیتم (= یسن ۳۲) برای سپندارمذ و جایگاه زمین، یتا آعش (= یسن ۳۳) برای خرداد و آب، و یاشیوتنا (= یسن ۳۴) برای امرداد و گیاه < است > .

15. fragām ī pad ahunawed gāh frāz barēd, mānbedān ān ī pad uštobed gāh frāz barēnd, wisbedān; ān ī pad spandmad gāh frāz barēnd, zandbedān; ān ī pad wohuxšatr gāh frāz barēnd, dahibedān; ān ī pad wahištōišt gāh frāz barēnd zartōštrōtom; ud ān ī pad yasn ī wīsprad ahīlaw ī gyāg — frāz barēd, ud ēn čahār pēšag wxēš.

فرگام ۲۷ را که در هنگام < خواندن > اهنود گاه فراز برد، < از آن > مانبدان < است > ؛ آن را که در هنگام < خواندن > اشتود گاه فراز برند، < از آن > ویسبدان < است > ؛ آن را که در هنگام < خواندن > سپنتمد گاه فراز برند، < از آن > زندبدان < است > ؛

آن را که در هنگام < خواندن > و هوشتر گاه فراز برند، > از آن < دهبان > است؛ و آن را که در هنگام < خواندن > و هیشتاواشت گاه فراز برنده < از آن > زرتشتروتم (= پیشوای روحانی) < است >؛ و آن را که در هنگام خواندن یسن و یسپرد - جای (= نوشته و کتاب) اشوان^{۲۸} - برافرازند، پس این چهار پیشه را خویش (= متعلق) < است >.

16. yasn bun kardag nō wačast, u-š bun humatanām, u-š sar humatanām.

کرده آغازین یسن < هفت‌هات > ^{۲۹} نه بند شعر < است >، وین (= آغاز) آن (= هفت‌هات) < واژه > همتنام و سر (= پایان) آن < نیز بندی است که با واژه > همتنام < آغاز می‌شود >.

17. ahyā owā āθrō šaš wačast, az ān šaš war ī garm ī pad huspāram - pad čaθrayāim āθrayam - kard estēd.

اهیاتوا آترو > یعنی یسن^{۳۶} شش بند شعر < است و > از (= به مناسبت) آن شش وار (= آزمایش ایزدی) گرم^{۳۰} که در هوسپارم^{۳۱} < نسک آمده است > - در چترائیم آترائیم - ساخته شده است.

18. iθā āat yazamaide panj wačast, stāyišn ud spās az ohrmazd pad dādan ī weh-dahišn.

عنا آدیزه‌میده > یعنی یسن^{۳۷}، پنج بند شعر < و در > ستایش و سپاس از هرمزد، برای آفریدن آفریدگان نیک < است >.

19. imam āat zqm panj wačast az ān panj āsānīh ī zamīg ī pad wendīdād, pad sedīgar fragard paydāg be kard estēd, kū zamīg fradom āsāsīh az ān zamīg ka-š mard ī ahlaw abar frāz rawēd, dudīgar ka-š māt ī wehān ud ātaxšān abar kunēnd; sedīgar ka-š jōrdā abar kārēnd, ud nasā pahrēz kunēnd; tašum ka-š har stōr abar zāyēd, panjom ka-š har stōr abar mēzēnd. u-š fradom ān-āsānīh az ān ī arzur grīwaq, dar ī dušox; dudīgar ka-š rist abar

kirrēnēnd³², sedīgar ka-š hazzān abar kunnēnd; tasum az ān ka-š sūrāg ī xrafstarān; panjom ka-š mard pad wardagīh abar be barēnd ī ahlaw.

عمام آعدزمام پنج بند شعر > است <، از (= به مناسبت) آن پنج خوشی و پنج ناخوشی زمین که در وندیداد، در فرگرد سوم، بیان کرده شده است^{۳۳}، که زمین را نخستین (= بیشترین) آسانی (= خوشی و شادی) از آن زمینی > است < که بر آن مرد پارسا فراز رود؛ دو دیگر آن که خانه نیکان و آتشان بر آن کنند؛ سدیگران که غله بر آن کارند و از نسا > آن را < پرهیز کنند (= پاک کنند)؛ چهارم آن که هر > گونه < ستور بر آن زاید؛ پنجم آن که هر > گونه < ستور بر آن میزند. و آن را نخستین ناآسانی از آن > است < که گریوهٔ ارزور^{۳۴}، یعنی < در دوزخ > بر آن باشد >؛ دو دیگر آن که > مرغان < جسد مرده را بر آن پاره کنند؛ سدیگر آن که دخمه بر آن کنند؛ چهارم از آن که سوراخ جانوران مودی بر آن > باشد <؛ پنجم آن که مرد را به بردگی بر آن ببرند، که > آن مرد < پارسا > باشد <.

20. iθā panj wačast, čiyōn ān-iz ī pēš.

> یسن ۳۹ که با < عتا > آغاز می شود <، پنج بند شعر > است <، چونان همان که پیش > از این گفته شد <.

21. āhū aṭ paitī čahār wačast, abar arzōmandīh ī āb, zamīg, urwar ud gōspand rāy.

> یسن ۴۰ که با < اهوآدپیتی > آغاز می شود <، چهار بند شعر > است <، برای ارجمندی که آب، زمین، گیاه و گوسفند را > است <.

22. stūtō garō wahmāng šaš wačast, humatanam dō jār, huxš-atrōtemāi se jār, būdan ī pusanān ī zarduxšt rāy.

> یسن ۴۱ که با < ستوتوگرو و همی عنگ > آغاز می شود > شش بند شعر > است < و... دوبار > خواندن < هومتنام^{۳۵}... سه بار > خواندن

بند ۵۰ از یسن ۳۵ که با < هوخستر و تماعه > آغاز می‌شود > ، برای
< گواهی بر > بودن (= هستی، وجود) پسران زرتشت > است > .

23. ašahyā āat sairī dō jār, stāyišn ī ahlāyīh ud zanišn
ī druž rāy.

دوبار > خواندن بند ۸، از یسن ۳۵ که با < اشهیا آعدسیره > آغاز
می‌شود > ، برای ستایش اشویی و نابودی دروج > است > .

24. yeøhe hātām dō jār, stāyišn ī ohrmazd ud amahraspan-
dān ud zanišn ī gannāg mēnōg ud wišūdagān rāy.

دوبار > خواندن > ینگهی هاتام^{۳۶} برای ستایش هرمزد و امشاسپندان و
نابودی گنامینو و زادگان اهریمن > است > .

1۹ 25. øwōi staotarascā stāyišn ī yazišn ud mēzd rāy.

> بند ۵، از یسن ۴۱ که با < توو عهستوتوسچا^{۳۷} > آغاز می‌شود > ،
برای ستایش یزشن و میزد > است > .

26. ātarəməča dō bār, stāyišn ī ādur ī farrōbāy ud ātaxš ī
wāzišt rāy.

دوبار > خواندن بند ۱۶ و بسپرد که با < آترمچه > آغاز می‌شود > ،
برای ستایش آدرفربغ و آتش و ازشت > است > .

27. uštawat šāzdah wačast, ham-čiyōn xwetman rāy guft
ēstēd.

> یسن ۴۳ با نام > اشتود، شانزده بند شعر > و گزارش آن > همچنان
> است که > برای یسن ۳۲ که با واژه^{۳۸} خیناعیتم > آغاز می‌شود > ،
گفته شد.

28. tat-spā-peres wīst wačast, ān ī wīst dādestān mayān
spenāg mēnōg ud gannāg mēnōg ud ēd rāy har jār tat-spa-
peres abāz gīrēnd, bār ī wīstom, gannāg mēnōg stō
bawēd.

> یسن ۴۴، که با < تندتوافرما > آغاز می‌شود > ، بیست بند شعر
> است، برای < آن بیست دادستان (= داوری) که میان سپندمینوو
گنامینو > رفته است > ، و از این روی هر بار > که < تندتوافرما را باز

گیرند (= بگویند و تکرار کنند)، < در > بار بیستم گناه‌پنوبه‌ستوه آید.

29. aṭ fravaxšyā yāzdah wačast, az šaš radīh ud panj frahang az dēn be kard ēstēd: ēk kū har ān ī pad xwad nē nēk, pad kasān nē kardan; dudīgar xūb-kard ud nē-xūb-kard be dānistan; sedīgar az watarān waštan u-šan andarag guftan, čahārom māndaḡ ō radān garzīdan tā aštar barēnd; panjom gāhānbār ud abārīg čišān ī ō puhl šawēd, andar hāsar be nē hištan; ud kē ēn panj frahang nēst, ān šaš radīh xwēš nē bawēd; pad-iz čāšišn-ē nē šāyēd.

< یسن ۴۵ که با > آذفره و خشیا > آغاز می‌شود > ، یازده بند شعر > است > ، از (= به مناسبت) شش ردی^{۳۹} (= سروری) و پنج فرهنگ^{۴۰} (= حکمت و تربیت) > که > از دین > بر می‌آید > ، ساخته شده است: یکی > این > که هر آن > چه > که بر خود نیکونه > دانی > ، بر کسان > دیگر > فکر دن ؛ دو دیگر > ، > کردار > صحیح و نا صحیح را بدانستن (= بازشناختن)؛ سدیگر > از بتران روی گردانیدن و آنان را سخن مخالف گفتن ؛ چهارم، گناه (= تقصیر) را نزدردان (= پیشوایان دین) اعتراف کردن ، تا >ردان وی را > اشتر (= شلاق و تنبیه دینی) برند (= تعیین کنند و بزنند)؛ پنجم، گاهنبار و دیگر چیزها (= مراسم دینی) را که به پل می‌رود^{۴۱} (= قضا می‌شود)، در وقت > خود > ناهشتن ؛ و هر آن کس را که این پنج فرهنگ نیست ، آن شش ردی متعلق نباشد؛ نیز > فرو گذاشتن آنها > در > هیچ > چاشتهای^{۴۲} جایز نیست.

30. kam-neme-zān nōzdah wačast, pad ēn cim kū har kas pad xwēškārīh ōwōn tuxšēd kū tā-mān ān nōzdah ušōfrīt ī pad sakātom gōwēd, ham xwēš bawād ud yazadān ōz ud nērōg abērtar ud ēbgat-ābesīhēnīdārtar bawānd.

> یسن ۴۶ که با < کام نموعه زام > آغاز می‌شود، نوزده بند شعر < است > به این سبب که هرکس در خویشکاری (= انجام دادن وظیفه خویش) آن چنان باید بکوشد که تا ما را آن نوزده استوفرید که در < نسک > سکتوم گوید، همی متعلق باشد و قدرت ونیروی ایزدان بیشتر و اهریمن رانا بود کننده تر باشند^{۴۳}.

31. uštawat gāh, čahār hāt, ē gāh; ud panj gāh ē wačast; bē haečaṭ aspā vaxšyā.

اشتود گاه يك گاه < مرکب از > چهارهات < است > و < هر > يك بند شعر < آن >، پنج پاره < است >، مگر < یسن ۴۶ >، بنده ۱۵، که با عبارت < هیچداسفا و خشیا > آغاز می‌شود و چهار پاره شعر دارد.

32. uštā ahmāi dō jār: ēk dārišn radīh ī ohrmazd ud ēk zadārīh ī druzān; uštā ahurām mazdām hamgōnag.

دوبار < خواندن بند يك از یسن ۴۳ > که با < اشتااهماعه > آغاز می‌شود در پایان هر هات از اشتود گاه یکی < برای > اقرار به ردی (= سروری) هر مزد و یکی < برای > شکست دروجان < است >؛ دوبار خواندن < اوشتااهورم مزدام > یعنی بندهای يك و دو از فرگرد هجدهم و یسپرد نیز به < هدین گونه > است.

33. spandmad šaš wačast, yezīyatāiš dwāzdah wačast, aṭmāyav dwāzdah wačast, katmōirwak yāzdah wačast.

> یسن ۴۷ که < سفنتمد > نام دارد، شش بند شعر؛ > یسن ۴۸ که با < یزی اداعش > آغاز می‌شود، < دوازده بند شعر >؛ > یسن ۴۹ که با < ادمایوا > آغاز می‌شود، < دوازده بند شعر >؛ > یسن ۵۰ که با < کد موعه اروا > آغاز می‌شود، < یازده بند شعر > است.

34. spandmad gāh čahār hāt ē gāh; ud čahār gāh ē wačast az panj radīh ud čahār pēšag be kard estēd.

سفنتمد گاه يك گاه < مرکب از > چهارهات < است > و < هر > يك بند شعر < آن > چهار پاره < است >؛ و < از > (= به مناسبت) پنج ردی و چهار پیشه^{۴۴} ساخته شده است.

35. *spəntā mainyū dō bār: ēk stāyišn ī spandarmad ud ēk ān ī zamīg rāy.*
 < بند يك از یسن ۴۷، که با > سفننامه عینی > آغاز می‌شود و در پایان هر هات از سفنتمد گاه > دوبار > خوانده می‌شود >، یکی برای ستایش سپندارمذ > است و > یکی برای آن (= ستایش) زمین > است >.
36. *spəntəm ahūrəm mazdām dō jār: ēk stāyišn ī spenāg mēnōg dām ud ēk zadārīh ī gannāg mēnōg dām.*
 > دوبار خواندن > بندهای يك و دواز فرگردنوزدهم و یسپرد، که با > سپنتم اهورم مزدام > آغاز می‌شود >، یکی برای ستایش آفرینش سپند مینو و یکی > برای > شکست آفرینش گنامینو > است >.
37. *wohuxšatr gāh wīst ud dō wačast, ān wīst ud dō dādes-tān ī abar pad dādwarān mehmān; čiyōn azabar nibišt.*
 و هوخستر گاه بیست و دوبند شعر > است و از برای > آن بیست و دو دانستان (= داوری و عدالت) که برداوران میهمان (= جایگزین و مقرر) > گردیده، ساخته شده است >؛ چنان > که در > زبُر (= بالا، فوق) نوشته شد.
38. *vohū xšaerəm dō jār: ēk stāyišn ī zīndagīh ud ēk ī zartoštrotom.*
 دوبار > خواندن بند نخستین از یسن ۵۱، که با > و هوخستم > آغاز می‌شود >، در پایان و هوخستر گاه - که همان یسن ۵۱ است >، یکی > برای > ستایش زندگی و یکی > برای > ستایش زرتشتروتم > است >.
39. *vohū xšaerəm yazamaide, dō wačast: ēk stāyišn ī šahr-ewar ud ēk pad ayōxšust rāy.*
 > بندهای يك و دو از فرگرد بیستم و یسپرد که با > و هوخستم یزه مید > آغاز می‌شود >، دو بند شعر > است >: یکی برای ستایش شهریور و یکی > برای ستایش > فلز > است >.
40. *avi apam dō jār: ēk stāyišn ī ābān ud ēk urwarān rāy.*
 > دوبار > خواندن بندهای يك تا سه، از فرگرد بیست و یکم و یسپرد، که

با < اوی ایام > آغاز می‌شود. در پایان خواندن هفتن‌یشت، دربار دوم و هنگام سرودن ویسپرد، یکی برای ستایش آبان و یکی برای < ستایش > گیاهان < است > .

41. wahištōišt, nō wačast, ān nō čiš rāy ī abar⁴⁵...

zartušt tomān mehmān: zartušt tomīh ud xānīgān ud
čašmag ud ābān ud puhl ud rōd-iz ī nāydag ud nar ī
ahlaw ud nārīg ī ahlawēnē.

وهیشتوایشت < گاه، یعنی یسن ۵۳ > ته بندشعر < است >، از برای آن نه چیز که بر زرتشتروتمان (= پیشوایان روحانی) میهمان (= جایگزین، مقرر) < است >: زرتشتروتمی (= پیشوایی روحانیت) و خانهای < آب > و چشمه و آبها (= رودها) و پل و هم‌رودناوری و مرد پارساوزن پارسا.

42. ud ēk hāt ī gāh-ē, čahār gāh-ē wačast; bē iθā ī haiθyā narō; čē xwadāy ud dahibed hamē andar gēhān ēk.

و < وهیشتوایشت گاه > یک گاه < است > که < مرکب از > یک هات < است > و هر < بند شعر > آن < چهارپاره > < است >؛ مگر < بند ششم از یسن ۵۳، که با > عتای هه عینانرو^{۴۶} < آغاز می‌شود >؛ چه، خدایگان و شهریار همی در جهان یکی < است >.

۴۲ 43. ud ān čahār gāh ēd rāy. čē paydāg čaθruš hamayā xšapō dahmayāt parō āfritōišt: har šab čahār bār dahmān āfrīn ud se bār srōš ud dō bār būšāsp ud ēk bār xešm ō axw ī astōmand be rasēnd.

< و > بودن < آن چهارپاره > در هر بندشعر، از آن روی < است > که < در کتاب دین > پیندا < است >: چتروش همیا و خشپوده میات پروا فریتوایت، < یعنی > هر شب چهار بار ده‌مان آفرین^{۴۷} و سه بار سروش و دوبار بوشاسب و یک بار < دیو > خشم، به جهان مادی برسند.

44. ud ān ēk ēd rāy panj, čē ōy zartusttom ayār panj:
mānbed ud wisbed ud zandbed ud dahibed ud ān-iz ī xwēš
nārīg.

و آن يك < بند شعر > را از آن روی پنج < پاره شعر است > که
او^{۴۸}، زرتشتروتم را پنج یاور < است >: مانبد و ویسبد و زندبد
شهریار و نیز همسر خود وی.

45. vahištā īštiš dō jār: ēk stāyišn ī dahibedān ud ēk
stāyišn ī paymān rāy.

دوبار < خواندن بند يك از یسن ۵۳، که با > و هیشتاایشیش < آغاز
می شود، در پایان یسن ۵۳ - که همان و هیشتاایشیش است -، یکی
یرای ستایش دهبدان و یکی برای ستایش پیمان > است.

46. vahištām ahūram mazdām dō jār: ēk stāyišn ī ohrmazd ud
amahraspandān, ud ēk zadārīh ī druzān rāy.

دوبار < خواندن فرگرد بیست و سوم از ویسپرد، که با > و هیشتم
اهورم مزدام < آغاز می شود >، یکی یرای ستایش هر مزد و امشا -
سپندان، و یکی < برای > شکست دروجان > است.

47. erman cahar jār: ērmānīh ī andar mān ud wis ud zand
ud deh wēš būdan rāy.

چهار بار < خواندن > ایرمن < یعنی یسن ۵۴ >، برای افزون بودن
ایرمانی (= دوستی) درمان و ویسن و زند و ده (= کشور) > است.

48. avatṭ mīzdam čahār jār: bēšāzīh ī awēšān ī andar mān ud
wis ud zand ud deh mānēnd rāy.

چهار بار < خواندن پاره > ^{۴۹}اوت میژدم > از یسن ۵۴، یعنی
ایرمن ایشیو، پس از فرگرد بیست و سوم ویسپرد، برای درمانبخشی
آنانی > است < که در مان و ویس و زند و ده (= کشور) بس
می برند.

49. kardag ī bun tatsōitiš bowandagīh ī gāhān rāy, gāhānīg
čāšt.

< آن > کرده که آغاز < آن عبارت > تدسوعیدیش > است، یعنی یسن ۵۸ >، برای کامل گشتن گاهان، گاهانی آموخته شده است.

۲۳

50. gāhān bun ahyā yāsā, u-š sar drigaoye vahyō, ud ast dō-sad ud haftād ud hašt wačast ud ē-hazār ud šazdah gāh ud panj-hazār ud panj-sad ud šast ud haft wāzag ud nō-hazār ud nō-sad ud nawad ud nō mārīg ud šāzdah-hazār ud panj-sad ud panjāh ud čahār xwurdag.

بُن (=آغاز) گاهانهای یاسا و سر (= پایان) آن دره گوه و هیو یعنی آخرین واژه از یسن ۵۳، است < ودویست و هفتاد و هشت بند شعر، و یک هزار و شانزده پاره شعر، و پنج هزار و پانصد و شصت و هفت واژه، و نه هزار و نهصد و نود و نه ماریگ^۰ و شانزده هزار و پانصد و پنجاه و چهار خرده^۰ > است.

51. čē-mān handāxt gāh ud wačast ī gāhān ud būd ahunawed gāh ē-sad wačast ud har wačast se gāh; ud yasn čehel wačast ud har wačast-ē se gāh; uštawad gāh šast ud šaš wačast ud har wačast panj gāh — bē haečaṭ aspā, čē ān ēk, čahār gāh; spandmad gāh čehel ud ēk wačast, har wačast-ē čahār gāh; wohuxšatr wīst ud dō wačast, har wačast-ē se gāh — bē iθā ī, čē ān ēk, panj gāh; wahištōišt nō wačast, har wačast-ē čahār gāh; hammis pad dō-sad ud haftād ud hašt wačast.

چنان که پاره شعر و بند شعر گاهان را بر شمردیم، اهنود گاه یکصد بند شعر، و هر بند شعر سه پاره شعر؛ و یسن < هفت هات > چهل بند شعر، و هر بند شعری سه پاره شعر؛ اشتود گاه شصت و شش بند شعر، و هر بند شعر پنج پاره شعر — مگر هیچنداسفا > یعنی بند ۱۵، از یسن ۴۶ >، که آن یک، چهار پاره > بود —؛ سفتنمد گاه چهل و یک بند شعر > و < هر بند شعری چهار پاره شعر؛ و هوخستر > گاه بیست و دو بند شعر > و < هر بند شعری سه پاره شعر — مگر

عنا ای > یعنی یسن ۵۳، بند ۶ <، که آن یک، پنج پاره شعر > بود -
 و هیش تو ایست > گاه < نه بند شعر > و < هر بند شعری چهار پاره
 بود > و < رو بهمرفته به دو یست و هفتاد و هشت بند شعر
 > می رسید.

یادداشتها

۱. واژه «چم» به معنای «برهان ومعنی، تفسیر، چگونگی و چرایی» و جز اینهاست و هیچیک از این برگردانها رسانیت. لذا همان واژه اصلی، که در فارسی زرتشتی هم کاربرد دارد، آورده شد.

در این قطعه، در موارد متعدد واژه‌های اوستایی به مثابه نام خاص برای بخشها و بندهای گوناگون اوستا به کار رفته است. برای آسانتر خواننده شدن ترجمه، برگردان آنها به خط فارسی، چنان که درست معمول، است تحریر شد و جای هر یک از آنها در درون قلاب یاد گردید. صورت فارسی برای واژه‌های اوستایی معمولاً مأخوذ از جمله خورده اوستاست. برگردان واژه‌های اوستایی به خط پهلوی گاهی ابهام دارد و برای سهولت قرائت و دریافت مطلب همان صورت اوستایی در آوانویسی آورده شد. خواننده علاقمند طبعاً به متن پهلوی و نیز واژه‌نامه شایست نشایست مراجعه خواهد کرد ← یسنا، ج ۲، ص ۳۱، یادداشت ۲

۲. یکی از معانی نیرنگ باژ یادعای کوتاهی است که همراه با نیایش طولانی خوانده می‌شود. در آغاز و پایان مجموعه یسن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴، سه بار «اشم وهو» را می‌خوانند. ← فصل ۱۱، بند ۲۳؛ خرده اوستا ص ۵۸؛ «باج و درون زرتشتی»، ص ۵۷؛ مجموعه مقالات پروفیسور بیلی، ج ۱، صص ۱۴۰-۷

۳. ← فصل ۱۰، یادداشت ۱۳

۴. شاید نیایش ودعای کوتاهی راکه در آغاز و پایان هر بخش از نیایش بلند باید خواند، بغام یا بغان می‌نامیده‌اند، زیرا جدا کننده بخشهای گوناگون نیایش و ستایشهای بلند است و «یغ» در لغت با بخش و قسمت کردن و پاره و بخش مربوط است و سه نیایش اشم وهو، ویتا اهوویریو و ینگه‌ها تام رانیز به همین مناسبت «بغان» نامیده‌اند. ← فصل ۱۰، یادداشت ۴۳؛ یسنا، ج ۲، ص ۵۴ (یسن ۵۵، بند ۷)؛ ج ۱۱، صص ۲۰۱-۴

۵. اوستا: staota. yasnya- یعنی یسنهای ستایش، و منظور از آن بخشی از یسناست. در دینکرد «ستوت یشت» نامیده شده است و آن را دارای سی و سه کرده یا بخش دانسته‌اند که در لهجه همانند گاهان است. از بند زبُر نوشته برمی‌آید که آغاز آن یسن ۱۴ است. اما روشن نیست که در کجا بنیایان می‌رسد یا دقیقاً به کدام یسنا اطلاق می‌شده است. در یسن ۵۵، بندهای ۷ و ۶، ستوت یسن همراه با گاهان

ستوده شده است. ← یسنا، ج ۱، ص ۳۰؛ خرده اوستا، ص ۱۲۸

۶. متن: **کسر دو** ؛ «مانده» تقصیر و گناهی است که بر اثر فروگذار کردن در انجام دادن وظایف و تکالیف، و «ترك فعل» پدید می‌آید و در برابر گناه قرار می‌گیرد که «فعل» و ارتکاب کاری نادرست است. ← خواستوانیفت، ص ۴۹

۷. مصدر **قله** **۱۱۱** به معنای اعتراف کردن به گناه است (فصل ۸، یادداشت ۶) و کودک به هنگام بستن کشتی و درآمدن به جرگه بهدینان باید پتت کند. ← آداب و مراسم دینی پارسیان، ص ۱۹۲؛ روایات داراب هرمزدیار، ج ۱، ص ۲۹

۸. اوستا: *aštrā-*؛ تازیانه و ابزار برای تنبیه و مجازات خطاکاران است که آن را همراه با سروشچرنام (یادداشت ۹) به کار می‌برده‌اند. ← واژه‌نامه زندوندیداده ص ۲۴۹

۹. اوستا: *sraošō. čaranaya-*؛ ابزاری تازیانه مانند که سرو شاووز (= *srōšāvarəz*) آن را برای تنبیه خطاکاران به کار می‌برده است. دارمستتر سروشچرنام و اشتر را دو نام برای یک ابزار می‌دانند. ← یادداشت ۸؛ فصل ۱، یادداشت ۱

۱۰. یکی از شرایط برگزاری مراسم آیینی نوزادی یا نوآیی (= *initiation*) و وارد شدن رسمی به جرگه بهدینان سرودن پنج‌گانه گاهانی و یستن آبهای نیک بوده است. برای سرودن گاهان ظاهراً می‌بایست همه یسنا یا بخشهایی از آن را از سر کرده باشند (یادداشت ۱۱؛ فصل ۵، بندهای ۶۵). یستن آبهای نیک (اوستا: *apam. varuhiṇam*) برگزاری یسنا با آبزور (= *āb-zōhr*) است. نیز چون در هفتاد و دو سرود یسنابارها «آبهای نیک» با نام «اهورانی» (= *ahūrāni*) ستایش می‌شود، سرودن یسنا خود «یستن آبهای نیک» هم‌هست. با توجه به مضمون نیرنگستان (ص ۵۴، س ۱ و ادامه آن) ← فصله شایست ناشایست، یادداشت ۴)، شاید آموختن یشت با «هیریدستان کردن» یکی باشد ← یادداشت ۱۲

۱۱. متن: **اوستا کسر سه** ← **۱۱۱ کسر سه**؛ واژه «نوزادی»، که بخش دوم آن در بند زبر نوشته بروشنی می‌آید، مورد بحث است (آداب و مراسم دینی پارسیان، صص ۱۷۸-۹). آن را به معنای تولد روحانی و دوباره به هنگام نوآیی نوجوان به حلقه و جرگه دینداران می‌توان گرفت یا جزء دوم واژه را صورت تازه‌ای برای واژه *zaotar-* اوستایی و «زوت» می‌توان دانست، که موبد اصلی در برگزاری

مراسم یزشن است (فصل ۱۰، یادداشت ۵۴). احتمال آن هم هست که صورت اصلی «نوزادی» با تصور دوم انطباق یافته باشد:

روایات دارات هرمزدیار سدره پوشی را نوزود شدن می‌خواند (ج ۱، ص ۲۹، ۱۳) و هنوز پارسیان هندوستان مراسم کشتی بستن و سدره پوشی کودکان را naojote می‌گویند. در ایران nuzād به موبدزاده‌ای گفته می‌شود که یکی از دومرقله مراسم رسیدن به موبدی (درهند آن را nāwar = نابر می‌نامند) را بگذراند. در مراسم «نوزادی» چنین ابیاتی خوانده می‌شود:

nuzād e mā nu-nābaron
yašt o yezešnoš az baron
dunāy e amr e dāvaron
az hovz e kovsar rahbaron
guyid yā numoxodā

نوزاد مانو نابر است؛ او را یشت و یزشن از براست (= از حفظ می‌داند)؛ دانای امر > وفرمان < داور (= خداوند) است؛ از حوض کوثر رهبر است؛ بگویند یا نام خدا، یعنی بنامیزد!

(بیت سوم‌شاید چنین باشد: dunāy vejṛ o dāvaron یعنی داندۀ و جرو قانون، و داور و قاضی است)

اصطلاح «یشت کردن»، که در شایست نا شایست بارها به کار رفته است، می‌تواند به معنای «یشت نوزودی کردن» و نوزاد شدن باشد؛ یا آن که بریشتی در مرحله پیش از نوزودی اطلاق گردد: «اگر بان نیکوکرداری نوزودی کرده باشند بگروثمان نزدیک آورمزدوا مشاسفندان شوند و اگر یشت کرده باشند به بهشت رسند» (صدر بندهش در ۹۹، ص ۱۶۹). می‌دانیم که «گروثمان» یا «گرزمان» بهشت برین و پایگاهی برتر از بهشت است. اما ظاهراً در فصل پنجم از صدر نثر (صص ۶۵-۶) یشت کردن و نوزاد یا نوزود شدن باهم یکی است:

(۱) اینکه همه بهدیانا میباید که جهدی تمام کنند تایشت بکنند و نوزود شوند (۲) چه در دین ما هیچ کرفه زیاده ازین نیست (۳) و در دین پیداست که اگرچه بسیاری کار کرفه کرده باشند بگروثمان نتوانند رسیدن مگر آنگاه که نوزود کرده یا گیتی خرید یشته باشند (۴) و هیچ حال اگر بدست خویش نتوانند کردن باید فرمودن پس ناچار می‌باید که گیتی خرید بیزند همچنان بود که بدست خود یشته باشند (۵) مرد و زن هر دو درین کرفه یکسانند البته نشاید که این کار فروگذاشتن چه سرهمه کرفهای دین اینست (۶) چه در دین پیداست که در آن روز که نوزود میکنند یا از بهروی گیتی خرید می‌یزند سه‌بار روان او به بهشت رسد و جایگاه او بدو

نمایند بروی نثار کنند (۷) تفسیر گاهان آنست که گاهان یعنی که جایگاه خویش آنروز در بهشت پدید آورده باشند (۸) و اگر نوزود نکنند یا گیتی خرید نفرمایند یشتن همچنان باشد که مردی غریب بشهری رسد و جایگاه نیابد...

بیوندی که میان دو اصطلاح یشت کردن و نوزود شدن با گاهان دریند هفتم از مطلب منقول از صد درنثر دیده می‌شود، مناسب مضمون بند زبر نوشته از چم گاهان را با دیگر مطالب آن روشن می‌کند. در روایت پهلوی (شایست ناشایست، فصل ۵، یادداشت ۴) می‌آید که برای یشت کردن آموختن و از بر کردن گاهان ضروری است و «آموختن دین» به معنای «یشت کردن» است (پهلوی یسنا، ص ۱۰۹، س ۱۵).

در شایست ناشایست، فصل ۵، بندهای ۶۵، پیوند یشت کردن با درایان خوردن طعام مطرح است و همین رابطه در نیرنگستان هم مورد گفتگوست (فصل ۵، یادداشت ۶؛ و نیز زندفرگرد و ندیداد، ص ۵۷۶، س ۱۳ و ۱۴). این پیوستاری، ضرورت باز گرفتن و چگونگی آن را به هنگام طعام خوردن در نزد آنان که یشت کرده‌اند و نیز آنان که یشت نکرده‌اند یکسان نمی‌شمارد. نیز هرگاه نونابر شدن را با آیین نوزادی و یشت کردن یکتا بگیریم، به نوعی زندگانی پرهیزمندان خواهیم رسید که بنابر آن، کسانی که یشت کرده‌اند با آنان که یشت نکرده‌اند، احیاناً چون گزیدگان و نبوشایان مانوی، دو گروه متمایز دینی را تشکیل می‌داده‌اند. به همین دلیل، برسم خواستن یزدگرد سوم برای خوردن طعام در آسیاب می‌رساند که او از گروه «یشت کردگان» بوده است (شاهنامه، ج ۹، صص ۳۵۳-۵) و نیز در داستان اردشیر بابکان همین تمایز مورد اشاره است (کارنامه اردشیر بابکان، فصل ۷، بندهای ۸ و ۶، صص ۷۰-۳). همچنین شاید بویژه به همین گزیدگان از نظرگاه آیینی «اشو» (فصل ۱۲، یادداشت ۳۶) و به اصطلاح شاهنامه «راستان» می‌گفته‌اند (شاهنامه، ج ۳، ص ۲۰۶، بیت ۳۱۴۲). اگر چنین باشد، اصطلاح نابریوان (دستنویس M.J.L. صص ۱۶۰ و ۱۶۱، س آخر) بودن که از جمله ویژگیهای ضروری موبدان است، معادل آن و چیزی همانند «پاکی بودن» امروزی در اصطلاح زبان دری زرتشتی است. در «پاکی بودن»، مثلاً کسانی که بتازگی آیین تطهیر نشوه (فصل ۱۲، یادداشت ۴۲) را گذرانیده‌اند، تا چهل روز، مجاز به خوردن چیزهایی که پاکی آنها مشکوک باشد نیستند و بویژه باید پرهیزهایی را در طهارت رعایت کنند. در برابر آن، اصطلاح دری زرتشتی *na-yašt* (= نایشته) وجود دارد که شاید به کسانی که یشت نشوه، یعنی برشوم ضروری را در زندگانی خود برگزار نکرده‌اند (مثلاً، روایات داراب هرمزدیار، ج ۲، ص ۳۸۱، س ۱)، باز گردد و پس از گذرانیدن این آیین است که «یشت نوزودی» را می‌توان اجرا کرد، در این صورت، واژه *nābor* را که بر روزهای بهمن و ماه و گوش و رام اطلاق می‌شود و در آنها خوردن گوشت جایز نیست، باید به معنای پرهیز و با واژه «نابر» در پیوند دانست.

بدین ترتیب در آغاز، هر بهدین با آموختن یشت، یعنی یسنا یا بخشی از آن،

می‌توانست گاهان را بسراید و یشت نوزادی را برگزار کند و «نونابر» شود. زنان نیز همین اجازه، و همچنین حق برگزاری نیایشهایی چون گاهنبار را داشتند. اما برای اجرای این نیایشها مجاز نبودند که به درون گنبد آتش یا «بیرون» از خانه خود و یا آتشکده بروند (روایت پهلوی، متن، صص ۴۹-۵۰). بعداً آموختنیهای لازم برای مراسم نوایی کمتر شد و شیوه تفصیلی کهن تنها به مردان موبدزاده اختصاص یافت و اینک آنان، پس از آموزش یافتن، به عنوان مقدمه مرحله دوم موبدی، «نونابر» نیز می‌شوند.

بیگمان نباید پنداشت که بر حسب اتفاق در فصلهای نخستین کتاب شایست ناشایست، اصطلاح «یشت کردن» و در چم‌گاهان اصطلاح «نوزادی» به کار رفته است و نیز در مورد اخیر نوزادی به مردان اختصاص یافته است. بسا که با گذشت زمان، از میان نظرهای متفاوت آغازین یکی برتری یافته و تثبیت شده باشد و اختلاف موجود جریان همین کشاکش و نبرد فقهی را نشان دهد.

۱۲. متن: $\text{yast \bar{I} pad \bar{a}taxs}$ ؛ ظاهراً یشت‌نابر (= $\text{yast \bar{I} pad \bar{a}taxs}$)
 : پهلوی یسنا، ص ۶۹، س ۳؛ ص ۹۷، س ۹؛ نسخه M در هر دو مورد: $\text{yast \bar{I} pad \bar{a}taxs}$
 و یشت نونابر (= $\text{yast \bar{I} pad \bar{a}taxs}$) : نیرنگستان، ص ۱۰۶، س ۹؛ $\text{yast \bar{I} pad \bar{a}taxs}$: ص ۱۳۷، س ۳ و ۸ و ۱۲) یکی نیست (کوتوال، ص ۱۰۱، یادداشت ۵): «کسی که نابر داشته باشد و بنا دانسته درون نایشته چیزی بخورد او را دیگر یار یشت باید کرد که نابر درست است (= باشد) و اگر کسی آتش درون یشته و یزشن سرد کرده باشد در دین فرموده‌است که زور آن اوستا بدیوان رسد» (روایات داراب هرمز دیار، ج ۲، س ۱۱ و ۱۲). اختلاف میان این دو بازم مطرح است (مثلاً، همان کتاب، ص ۴۳۵) و ظاهراً کسی که بار اول «یشت نابر» کند، «نونابر» است و نونابرو نوزود معادل یکدیگر است. نیز شاید «نابر زیوان» وضع و صفت کسی باشد که «برشتم کرده و نابریشته» (همان کتاب، ج ۱، ص ۲۶۱، س ۱۳ و ۱۹) است و با پرهیزمندی و رعایت پاره‌ای قواعد ویژه طهارت بدربرد (یادداشت ۱۱)
 «آتش درون» احتمالاً با $\text{yast \bar{I} pad \bar{a}taxs}$ (= $\text{yast \bar{I} pad \bar{a}taxs}$)
 : نیرنگستان، ص ۶۲، س ۱۰) یکی است:

... šabīg ud kuštīg nē dārēd, nē gāhān srāyēd, kū
 yašt ī pad ātaxs nē kunēd; nē āb ī weh yazēd, kū yašt
 ī pad āb nē kunēd; u-š dād-iz ēd kū nē abāyēd kardan

> اهل موغ که < سدره و کشتی ندارد، گاهان را نسراید، یعنی که یشت آتش نکند؛ آب نیک را نیزد، یعنی که یشت آب نکند؛
 و او را داد (= قاعده‌ورای) نیز این > باشد < که > این

یشت را < نباید کرد.

(زند فرگرد و ندیداد، ص ۶۱۱، س ۲ تا ۴)

در توجیه می‌توان گفت که سرودن گاهان همان برگزاری مراسم یزشن خوانی یا خواندن یسناست و در صورت عتیق آن، آتش واسطه رسانیدن قربانی به خدایان هندو ایرانی بوده است (آداب و مراسم دینی پارسیان، صص ۲۰۹ - ۳۰۰) که بقایای آن به شکل دادن زوهر به آتش هنوز برجای است.

۱۳. متن: **س-س** ؛ در نوشته‌های پهلوی هم به معنای هر يك از پنج بخش گاهان و هم به معنای يك شعر از آن است. در مورد اخیر، این واژه به «پاره شعر» برگردانیده شد. ← گاتاها، صص ۳۷؛ ۳۹

۱۴. اوستا: wačastašti- ؛ متن: **ا-ا-ا-ا-ا** ؛ نیز املاي **ا-ا-ا-ا-ا** برای آن می‌آید، و نام هر يك از بندهای شعری گاهان است. این واژه به «بند شعر» برگردانیده شد ← گاتاها، ص ۳۹

۱۵. فردوسی نیز گاهی واژه «چو» را با کاربردی مشابه مورد زیر نوشته می‌آورد:

ابا هر سواری ز ایران سپاه
نهادند پس گیو را با گروی
دگر با فریرز کاووس تفت
چو رهام گودرز با بارمان
چو گرگین کار آزموده سوار

ز توران یکی شد به آوردگاه
که همزور بودند و پر خاشجوی...
چو گلباد ویسه به آورد رفت
برفتند يك با دگر بد گمان...
که با اندریمان کند کار زار
شاهنامه، ج ۵، ص ۱۸۹

۱۶. ویسپرد (اوستا: vīspē-ratavō)، که زبان آن بویژه به هاتهای ۱ تا ۲۷ یسنا شباهت دارد، معمولاً در مراسم یزشن خوانی سروده می‌شود. مجموعه فصولی از یسنا با بیست و چهار کرده ویسپرد و بیست و دو فرگرد و ندیداد نیز به نام وندیداد ساده هست که در مراسم بزرگ آن را می‌سرایند. منظور از «ساده» بودن ترجمه پهلوی یا زند وندیداد است. ← ویسپرد، صص ۲۳-۴؛ یسنا، ج ۱، ص ۲۷، یادداشت ۱

۱۷. هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانس سه پسر زرتشت و سه موعود زرتشتی‌اند که در رأس هزاره ظهور می‌کنند و با پیدایش سوشیانس دوران دوازده هزار ساله عمر جهان به پایان می‌رسد و رستاخیز می‌شود ← پژوهشی در اساطیر ایران، صص ۲۲۹ - ۴۱

۱۸. ← یادداشت ۱۳

۱۹. عبارت اوستایی در جای دیگر نیامده است و معنای آن روشن نیست.
۲۰. عبارت اوستایی از وندیداد ۱۹، بندهای ۳۲ و ۳۶، است.
۲۱. عدد «سه» با شمارهٔ باستانی طبقات اجتماعی یکتایی دارد: جنگیان و روحانیان و کشاورزان. هر چند پیشینهٔ تاریخی طبقات چهارگانه، یا به اصطلاح چم گاهان «چهار پیشه»، تابغان یشت، یعنی یسنهای ۱۷ و ۱۹ و ۱۸، می‌رسد، شماره کهن «سه» همچنان بازمانده است و احياناً دلالت بر اتحاد باستانی دو طبقهٔ کشاورز و پیشه‌ور دارد.
۲۲. متن: **سارین**؛ شاخه یا تای «ستبر و راستتر» برسم است که هنگام گفتن واژهٔ *sastiča*، از یسن ۱۵، از میان دستهٔ برسم برکشیده می‌شود و به شکل عمود بر بالای عیویانگهن (فصل ۱۲، یادداشت ۳) قرار می‌گیرد و زوت وراسپی واژه‌های «یزدان وهان امشاسپندان همت هوخ تهورشت» را می‌خوانند. پس از اتمام یسن ۵۹، بند ۲۷، با واژه‌های «آسوشینت ورت رغت» زوت تای «دتوش» را می‌گیرد و باز آن را در دستهٔ برسم قرار می‌دهد، این شیوه برگزاری مراسم موسوم به «قدیمی» است. آنچه در بالا آمده است باید با روشی که در دستویس و ندیداد ساده (یادداشت ۱۶): محفوظ در کتابخانهٔ ملافیروز، دربارهٔ برگزاری آیین یزشن می‌آید، هنگام قرائت یسن ۲۷، بند ۸ (= یسن ۳۳، بند ۱۱) همانند باشد، که بنابر آن زوت نشست زوهر رابرس دتوش می‌ساید و باز آن را بر «اورویس» یا «آلات خوان» می‌نهد: «نشست را که زوهر اندر آن (است) بر دتوش باز نهد و در ارویس بگذارد» ←
 کوتوال، ص ۱۰۲ یادداشت‌های ۱۷ و ۱۶
 واژهٔ *a-sārīh* در متن **سارین** است
۲۳. دستویسهای M, K: **سارین**؛ F: **سارین** ← **سارین**
 (تصحیح کوتوال)؛ یکی از هشت تن روحانی در برگزاری مراسم یزشن ←
 یسنا، ج ۲، صص ۱۶ - ۲۰
۲۴. در وندیداد ۱۱، بندهای ۹ و ۱۰، نام پانزده دزوج آمده است.
۲۵. به ترتیب، اوستایی آنها: *zantu.patay-*, *vis.patay-*, *nmānō.patay-*, *zaraθuštrōtama-*, *diḥu.patay-*
۲۶. در پایان هر بخش از اهنودگاه، پس از اهیایاسا، چهار اهنور سروده می‌شود
۲۷. اوستا: *frakəm-*؛ دو شاخه از شاخه‌های برسم است که یکی را بر پای ماهروی (= *māhrūy*)، پایه‌ای که برسم را بر آن می‌گذارند)، بر زمین می‌نهد،

و دیگری را در ظرف شیر: «دوتاگ برسم که پراگام باشد يك تاك بیای هر دو ماهرو نیادن و تاكدیگر در رکابی حیوامدان نهادن» (آیین دین زرتشتی، صص ۱۵۳-۴) هنگام خواندن گاهان، نخستین بند شعر هریک از پنج گاه، در پایان هر هرات تکرار می‌شود و پس از خواندن آن، زوت فرگام را از تشت حیوام بر می‌دارد و با آن قطراتی شیر بر برسم می‌پاشد. این آداب در خواندن گاهان در مراسم «ویسپرد» هم تکرار می‌شود. در آغاز سرودن یسن ۶۲، بنابر شیوه قدیمی، زوت هر دو تاك را در دست راست می‌گیرد و در پایان هات، هر دو را بر تشت حیوام جای می‌دهد. ← کوتوال، ص ۱۰۳، یادداشت ۲۳

۲۸. متن: **سپار ب و س** ؛ ظاهراً برگردان واژه «ویسپرد» است: جزء دوم واژه به *ahlaw* برگردانیده شده است و *gyāg* به معنای «بخش و پارامی از سخن و نوشته» آمده است. روی هم رفته مفهوم نوشتن است که در باره ردان است، از آن استنباط می‌شود، یعنی کتاب ویسپرد.

۲۹. اوستا: *haptaṁhāiti-* ؛ یسن هفت هات یا «هفتن یشت بزرگ» یسنهای ۳۵ تا ۴۲، است ویسن ۴۲، که به واسطه آن شماره هاتهای سازنده آن به هشت می‌رسد، بخشی مستقل است و بعداً بر آن افزوده شده است. هفت هات نثر است و زبانی نزدیک به گاهان دارد. ← یسن، ج ۲، صص ۲۵-۴۱؛ یشتها، ج ۲، صص ۱۰۰-۳۵

۳۰. متن: **ار ب قلی** ؛ وُر آزمایش ایزدی (= *ordeal*) است که با آن صحت و سقم ادعا و حقانیت در ادعا ثابت می‌شود. «وُر گرم» یکی از انواع این آزمایشهاست ← فصل ۲۰، یادداشت ۱؛ ویسپرد، صص ۱۵۶-۶۱، نیز مقاله «سوگندنامه»، در همان کتاب

۳۱. وست حدس می‌زند که هوسپارم اشتباهی برای سکتوم باشد، زیرا می‌دانیم که در سکتوم نِسک فصلی درباره وُر گرم و ورسرد وجود داشته است ← وست، ص ۳۶۰، یادداشت ۳.

۳۲. متن: **ول سز** ؛ نیازی به تصحیح آن نیست، زیرا ناگزیر زمین به واسطه مرکب و آلودگی از نسانا خشنود می‌شود و این فعل و انفعال، که با مفهوم «گناه طبیعی» (= *natural sin*) پیوسته است، ربطی به اطاعت از دستورهای دینی ندارد و بناچار واقع خواهد شد: اگر نسا را دفن کنند، البته زمین بیشتر رنج خواهد شد، اما اگر پرندگان یا جانوران وحشی نیز نسا را بدرند، باز هم زمین رنج خواهد برد.

۳۳. وندیداد فرگرد سوم بویژه بندهای ۱ تا ۱۱

۳۴. دروازه دوزخ است، مثلاً وندیداد ۳، بند ۷ (زند و ندیداد، صص ۵۹-۶۰)

۳۵. در اینجا تفسیر شش بند از یسن ۴۱، حذف شده است. لهومتام واژه آغازین و نام بخشی از بنداول یسن ۳۵، نخستین هات از هفت هات است، و دوباره در هنگام خواندن نیایش گفته می‌شود. بار دیگر، همین پاره در پایان یسن ۴۱، یعنی هات آخرین از هفت هات، در بند ۷، نیز دوبار تکرار می‌گردد (چم‌گاهان، بند ۱۶) ← کوتوال، ص ۱۰۴، یادداشت ۳۶

۳۶. نیایش ینگه‌هاتام (خرده اوستا، ص ۵۶) هیچگاه در اوستا دوبار پشت سرهم تکرار نمی‌شود، اما در یسن ۴۱، بند ۶، که در این جا باید مورد اشاره باشد، ینگه‌هاتام با فاصله دوبار خوانده می‌شود ← کوتوال، ص ۱۰۴، یادداشت ۳۹، خرده اوستا، صص ۴۴ - ۵۶

۳۷. به نظر می‌رسد که در متن جایابی و تغییری روی داده است، زیرا انتظار می‌رود که این مطلب پیش از ینگه‌هاتام بیاید. قطعه‌ای که آغاز آن عبارت توووع ستوترسچا است، در یسن ۷، بند ۲۴ (نظیر یسن ۸، بند ۴، پیش از درون چاشنی) دوبار تکرار می‌گردد، و نیز در مراسم باج یا درون، پیش از چاشنی کردن دوبار خوانده می‌شود ← کوتوال، ص ۱۰۴، یادداشت ۴۰

۳۸. اوستا: myazda-؛ فدیة و خوردنی جامد است و نیز به هرگونه سفره که کشیدن آن همراه با نیایش ویزشن باشد اطلاق می‌شود (خرده اوستا، ص ۲۲۸) و گاه‌نبار نیز میزداست (فصل ۱۲، بند ۱۹). درباره میزد در روایات داراب هرمزدیار می‌آید: اندردین به پیداست که در هر ماهی پنجروز میزد کردن برهیر بدان و بهدینان فریضه است آن پنجروز اینست مهر روز و روشن روز و بهرام روز و آستاد روز و اتیران روز این هر پنجروز میزد البته باید کردن و میزد آنرا گویند که هر کدام میوه آورند و آن میوه را در پیش زود نهد و آفرینگان بخشنومین آن روز کند بنام آن کس کنند که میزد می‌فرماید و اول میوه که باشد بدست راست زوتی نهد پس آفرینگان کند و زوتی آنرا گویند کسی که آفرینگان ابتدا می‌کنند و اول آفرینگان بخشنومین آن روز کند پس آفرینگان... (ج ۱، صص ۳۶۱ - ۲)

هر يك از این پنج میزد شیوه مخصوص دعا دارد.

۳۹. «شش ردی» را شش «رد» و سرور، در شش کشور، یا اقلیم، از کشورهای هفتگانه، بجز خونیرس، دانسته‌اند. با وجود این، شاید بهتر باشد که «رد» را معادل امشاسپند، و منظور از شش رد را شش امشاسپند بگیریم ← کوتوال، ص ۱۰۵، یادداشت ۴۷

۴۰. فهرستی از پنج صفت نیک برای روحانیان یا «خیم آسرونان» نیز در کتاب منتهای پهلوی (ص ۱۲۹) می‌آید ← کوتوال، ص ۱۰۵، یادداشت ۴۸؛ و نیز دستویس MU₂₉، صص ۱۶۰-۱
۴۱. فصل ۱۲، بند ۳۱
۴۲. متن: **سسه سوم**؛ سنج با فصل ۱، یادداشت ۱۹
۴۳. شاید: «قدرت و نیروی ایزدان بیشتر < باشد > که اهریمن شکسته‌تر شود». ترجمهٔ زبر. نوشته از این روی رجحان دارد که استو فرید سبب نیرومند شدن ایزدان و غلبهٔ آنان بر نجوست دیوی ستارگان شوم و نابود کردن تأثیر آنهاست. ← فصل ۱۲، یادداشت‌های ۱۹ و ۲۰؛ کوتوال، ص ۱۰۵، یادداشت ۵۱
۴۴. ظاهراً منظور از پنج ردی، پنج مقام اجتماعی (بند ۱۵) است و در این بنده‌مقام پیشوای روحانی یا زرتشتروتم استثنا شده است. چهار پیشه طبقات چهارگانه اجتماعی است (یسن، ج ۱، صص ۲۱۱ - ۲، یسن ۱۹، بندهای ۱۶ تا ۱۸) ← بند ۴۴
۴۵. متن افتادگی دارد.
۴۶. این هات پنج پاره شعر دارد و به یاوران پنجگانهٔ زرتشتروتم تفسیر شده است ← بند ۴۴
۴۷. اوستا: *dahma-āfrīti*، آفرین مردنیک و دعای بهمرد؛ به صورت فرشته‌ای که نماد آفرین و درودمردم پارساست تصور می‌شود و در برابر *damoiš upamana* جای دارد که نماد نفرین مردم پارساست ← خرده اوستا، صص ۲۲۹-۳۰؛ کوتوال، ص ۱۰۶، یادداشت ۶۸. بوشاسب نام دیو خواب بد و نیز تنبلی است ← پژوهشی در اساطیر ایران، صص ۵۷، ۵۹، ۱۳۰-۱
۴۸. متن: **ال**؛ به صورت اسم اشاره کاربرد و معنایی ویژه دارد. و در *ōy bay* (= اعلیحضرت فقید، شاه درگذشته) دیده می‌شود.
۴۹. *avaṭ miždām* بخشی از نیایش *airyaman* است که پس از ویسپرد ۲۳ خوانده می‌شود و چهار بار تکرار می‌گردد.
۵۰. متن: **سلو**؛ **سرو**؛ اولی را واژه (دستویس TD₂₈، ص ۱۳۱،

س ۷: ص ۱۳۲، س ۶) و هجا، و دومی حروف صامت دانسته‌اند (← وست، ص ۳۶۸، یاداشت ۱؛ کوتوال، ص ۵۳). شاید هم دو نوع تکیه در تلفظ واژه‌ها و قرائت آهنگین اوستا باشد که نخستین آنها بر هر واژه قرار می‌گرفته و از این رو تعداد آن در هر پاره گفتار با شماره واژه‌ها یکی بوده است.

0. pad nām ī yazadān ud jāhišn ī nēk bawād!

به نام ایزدان و فال نیک باد!

1. ka drōn yazēnd, ka dēw-yazagīh bawēd, kadām ud čand nē-šāyist?

چون درون یزند (= مراسم درون را بر گزار کنند)، هر گاه دیویزگی (= ستایش دیوان) شود، کدام و چند > چیز در آن < ناشایست > است؟^۱

2. wizīr ēn kē dānišnīgīhā, pad barsom ī abādyāb, ayāb pad barsom kē tāk marag wēš ayāb kam, ud abārīg urwar ī pad barsom nē šāyēd, drōn yazēd. ayāb barsom sar ō abāxtar dārēd nigerišnīg, ud abestāg gōwēd; ayāb kē pad sūdagīh ud an-āgāhīhā yazēd ā-š nē pad guft dārišn.

حکم این > است < که > اگر < دانسته > و آگاهانه <، یا برسم بی پاد یاب، یا یا برسمی که شماره شاخه > آن < بیش یا کم > باشد، و گیاه دیگر، که برای برسم بودن شایسته نیست، درون یزند، یا برسم را عمداً به سوی باختر (= شمال) دارند^۲ و اوستا خوانند؛ یا < اگر > که با سایش^۳ > در کلام < و نا آگاهانه (= بی توجه) نیایش بخواند، > و < پس آن (= کلام) را > بدرستی < بر زبان نیاورد.

3. kē pad nigerišn, ayāb nē pad nigerišn, čašnīg nē az drōn ī gōšdāg, az frasast kunēd; ayāb kē wāz az ān drōn gīrēd, pēš az zōt, az ham drōn čašnīg kunēd; ayāb wačast drahnāy abzūdan, be gōwēd ud drōn bun abāz nē kunēd; ayāb šnūman

pēš ud pas kunēd; ayāb ka ātaxš wēnēd, abestāg nē pad ātaxš gōwēd.

< اگر > که بعمد یا بغير عمد، چاشنی را نه از درون گوشدا، < بلکه > از فرست کند؛ یا < اگر > کسی که باج از آن درون گیرد، پیش از زوت، از همان درون چاشنی کند؛ یا به اندازه (= مدت) بند شعری را افزودن (= بیشتر خواندن)، < اوستارا > بخواند و < مراسم > درون را باز آغاز نکند؛ یا < خواندن > خشنوم را پیش و پس کند؛ یا اگر آتش را بیند، اوستارا برای (= خطاب به) آتش نخواند.

4. ēd kū čiyōn bawēd ka gāh grift ud čiyōn bawēd ka hišt? ۲۵
ē ka star ī ohrmazd dād, ēk-iz paydāg ast, grift, ud ka nē, hišt.

این که چگونه باشد هنگامی که گاه گرفته (= محسوب) شود و چگونه باشد هنگامی که هشته (= نامحسوب) شود؟ < پاسخ > این < است > که اگر ستارهٔ هرمزد آفریده، نیز یکی پیدا باشد، < گاه > گرفته شود؛ و اگر < یک ستاره هم پیدا > نه < باشد، گاه > هشته شود.

5. had!wind-ohrmazd guft kū ka ĵud az tištar ud wanand ud sadwēs, ēk ī axtarīg paydāgīhēd, grift ud ka nē, hišt.

هان! وندهرمزد گفت که اگر بجز < ستارگان > تشر و وند و سد و بس^۷، یک < ستارهٔ دیگر >، که اختری (= از ثوابت) < است >، پدیدار باشد، < گاه > گرفته شود و چون < پدیدار > نه < باشد >، هشته شود.

6. had! būd kē guft kū ka ĵud az ān se, se axtarīg paydāg ast, grift; ud ka nē, hišt.

هان! بود کسی که گفت که اگر بجز آن سه، سه ستارهٔ ثابت پیدا باشد، < گاه > گرفته شود؛ و هنگامی که نه < باشد >، هشته شود.

یادداشتها

۱. «دیویزگی» و ستایش دیوان، ستایش غلط و نادرست یا شیطانی است که به جای نیرو و سود بخشیدن به ایزدان و آفریدگان نیک، به اهریمن و دیوان توان و قدرت دهد (دینکرد ← «تحلیلی بر اسطوره باران کرداری»، ص ۵۸۵)
۲. شمال جایگاه دیوان است و نباید به سوی آن نماز برد و بهنگام نیایش پرهیز از توجه به آن ضروری است ← فصل ۱۲، بندهای ۱۸ و ۱۹؛ فصل ۲، یادداشت ۳
۳. متن: ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰؛ درست معادل «بغفلت» است. دربند زبر نوشته، معنای «همراه با سایش کلام، بادقت بیان نکردن، حذف کلمات» از آن برمی آید و در فصل ۱۰، بند ۶، دارای مفهوم «مورد غفلت و فراموشی قراردادن، برگزار نکردن و نخواندن» کلام مقدس است ← زند یسن ۱۹، بند ۵، پهلوی یسنا، ص ۹۶
۴. «درون» نام نان ویژه در مراسم دینی است که بر آن نه سوراخ نشانه می گذارند (آداب و مراسم دینی پارسیان، صص ۲۹۶ - ۷). در برابر آن، «فرست» نام نانی است که سوراخی بر آن نمی گذارند. نام آن از واژه اول عبارت اوستایی:
frasati ahūrahe mazdā
 گرفته شده است که بهنگام گفتن آن در یزشن خوانی نان مزبور راسه بار می دارد و بلند می کند (کوئوال، ص ۱۴۲، شماره ۳۷۸). درباره شیوه چاشنی کردن (فصل ۹، یادداشت ۵۴) در یزشن خوانی، در آیین دین زرتشتی (صص ۱۲۲ - ۳) می آید: «کرده هشتم (= یسن ۸) خواندن با اوستا آیا تو منتهه جسه عته اشوهو خواندن دست از برسم جدا کردن و بدست راست گوشه درون کندن با گوشدا (فصل ۱۱، یادداشت ۶) چاشنی کردن... زوتا یعنی شخص اول که آئین بجا می آورد تکه از نان یشته را میخورد و تتمه را بزرزشتیان حضار مجلس داده می فرماید که دعای مخصوص موقع را در آغاز و انجام خوانده بخورند».
۵. خطاب به آتش کردن ظاهراً گفتن عبارت اوستایی است که با *tava āθrō...* یا *θwam ātrəm...* آغاز می شود. ← فصل ۷، بند ۸.
۶. به سرسیدن دوگاه اشهین واوزیرین با دیده شدن ستاره می تواند تعیین گردد و با ناپدید شدن ستاره گاه هاون و با پدیدار گشتن آن، گاه ایوسروترم گرفته می شود ←

فصل ۲۱، بند ۴
۷. تشتر و وتند و سدویس به ترتیب عبارات‌اند از شعرای یمانی، نسر واقع، سهیل یا
الدبران — پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۳۶، و نیز صص ۲۹-۳۶

بند ۳: افزودن شاید به معنای «خواندن و تلاوت کردن» باشد.

1. az abestāg gyāg-ē paydāg kū zarduxšt pēš ohrmazd nišast, u-š wāz hamē xwast; u-š ō ohrmazd guft kū-m sar ud dast ud pāy ud wars ud rōy ud uzwān ī tō ʔdōn pad ʔašm, ʔiyōn ān-iz ī xwēš, ud wastarag ān dārēd ī mardōmān dārēnd; u-m dast dah tā dast ī tō be gīrēm|

از جایی > در < اوستا پیدا > است < که زرتشت پیش هر مزد نشست و باج همی آموخت، و به هر مزد گفت که مرا سر و دست و پای و موی و روی و زبان تو چنان در چشم > آید <، چون آن که خود > مرا < نیز > هست < و پوشش آن دارید که مردمان دارند؛ پس مرا دست ده، تا دست تو بگیرم!

2. ohrmazd guft kū man mēnōg ī a-griftār hēm, dast ī man griftan nē tuwān.

هر مزد گفت که من مینوی ناگرفتنی‌ام، دست مرا گرفتن نتوان.

- ۳۶ 3. zarduxšt guft kū tō a-griftār, ud wahman ud ardwhišt ud šahrewar ud spandarmad ud hordād ud amurdād. a-griftār; ud man ka az pēš ī tō be šawēm ud tō ud awēšān-iz nē wēnēm, ʔē any-ē² ka-š wēnēm u-š yazēm—u-š ʔiš—; ā-m tō ud ān haft amahraspand yašt bawēd, ayāb nē?

زرتشت گفت چون تو ناگرفتنی > باشی < و بهمن و اردبیهشت و شهریور و سپندارمذ و خرداد و امرداد > نیز < ناگرفتنی > باشند <، و من چون از پیش تو بزوم، و تو و ایشان را نیز نینیم؛ پس دیگری را

چون بینم، او را بیزم - و متعلقات او را -، آنگاه به وسیله من، تو و آن هفت امشاسپند یشته شده باشید یا نه؟

4. ohrmazd guft kū šnawē, ō tō gōwēm, spītāmān zarduxšt. !
kū amā har tan-ē dādag-ē ī xwēš ō gētīg dād ēstēd; kē
rāy ān xwēškārīh ī pad mēnōg kunēnd, pad gētīg andar
tan ī oy rawāg kunēd.

هر مزد گفت که بشنو < تا > به تو گویم ، < ای > اسپیتمان زرتشت!
که ما را هر تنی، آفریده‌ای که از آن خویش < است >، در گیتی
آفریده شده است < تا > هر که (= هر امشاسپندی) را < مردم > آن
خویشکاری همی < خواهند > درباره وجود مینوی < وی > کنند،
در گیتی < آن نیکویی را > درباره تن او (= آن آفریده) روا
کنند.

5. gētīg, ān ī man, kē ohrmazd hēm, mard ī ahlaw, ud
wahman, gōspand; ud ardwahišt, ātaxš; ud šahrewar,
ayōxšust; ud spandarmad, zamīg ud nārīg ī nēk; ud
hordād, āb; ud amurdād, urwar.

< در > گیتی ، از آن من ، که هر مزد ، مردپارسا ؛ و بهمن را گوسفند ؛
و اردبیهشت را آتش ؛ و شهریور را فلز ؛ و سپندارمذ را زمین وزن
نیک ؛ و خرداد را آب ؛ و امرداد را گیاه < است > .

6. kē pahrēz ī ēn har haft hammōxtēd, xūb kunēd ud
šnāyēnēd, ā-š hagriz ruwān ō xwēšīh ī ahreman ud dēwān
nē rasēd. ka-š pahrēz ī awēšān kard, ā-š pahrēz ēn
haft amahraspandān kard bawēd. pad gētīg hamāg mardōm
hammōxtan abāyēd.

هر که پرهیز (= حرمت و نگاهداری) این هر هفت را بیاموزد < و >
درست به جای آورد و < ایشان را > گرامی دارد، پس رواش هر گز
به خویشی (= تعلق) اهریمن و دیوان نرسد. چون پرهیز (= حرمت
و نگاهداری) ایشان کرده، پس پرهیز این هفت امشاسپندان کرده

باشد؛ < از این روی > در گیتی همه مردم را آموختن > این پرهیز < بایسته است .

7. *kē andar gēhān, ohrmazd kāmēd šnāyēnīdan ud čiš ī ohrmazd kāmēd abzūdan; kē ān abāyēd kē-š ohrmazd hamē pad har gāh abāg bawēd; mard ī ahlaw pad har čē-š mad ēstēd ud har čē ast, ēd šnāyēnēd, u-š pad rāmišn ēd kunēd, u-š az wattarān pānagīh ē kunēd.*

هر کس در جهان خواهد که هر مزد را گرامی دارد و چیز (= متعلقات) هر مزد را خواهد بیفزاید^۳، هر که را آن باید که هر مزد در هر گاه (= جای یا زمان)، همراه با او همی باشد؛ مرد پارسا را با هر چه او را آمده (= نصیب شده) است و < با > هر چه < او را > هست، باید گرامی دارد، و باشد که او را خشنود کند، و او را بخوبی از بتران (= مردم بد) نگاهبانی کند.

8. *čē, mard ī ahlaw hangōšīdag ī ohrmazd xwadāy, ka mard ī ahlaw gīrēd⁴, ā-š ān ī ohrmazd grift bawēd. kē mard ī ahlaw šnāyēnēd, ā-š andar gēhān dērand zamān husrawīh ud nekīh bawēd, u-š wahišt rōšnīh ī ohrmazd ud šādīh ud rāmišn xwēš bawēd.*

چه، مرد اشو (= پارسا و پرهیزگار) همانند هر مزد خدای < باشد >، هنگامی که مرد اشو را گیرد^۴ (= ارج نهد)، پس هر مزد را گرفته (= ارج نهاده) باشد. هر کس که مزد اشورا گرامی دارد، پس او را در جهان دیر زمان نیکنامی و نیکی باشد، و < در > بهشت^۵ روشنی هر مزد و شادی و رامش از آن وی باشد.

9. *kē andar gēhān wahman kāmēd šnāyēnīdan ud pad rāmišn kāmēd kardan, kē čiš ī wahman kāmēd abzūdan u-š ān abāyēd ka-š hamē wahman abāg bawēd, pad hamāg gāh ud zamān, gōspand ī hudāhag, pad čē mad ēstēd, čē ast, ēd šnāyēnēd ud pad rāmišn ē kunēd, u-š andar ān ī*

sahmgēn rōz ud ān ī awištāb gāh, ī-š az stahmbagān ud a-xwēškārān pānagīh ē kunēd.

هر که در جهان خواهد بهمن را گرامی دارد و < او را > خواهد که خشنود کند، هر کس که چیز (=متعلقات) بهمن را خواهد آفرید و او را آن باید که بهمن پیوسته با وی باشد، در هر جای و زمان، گوسفند نیک آفریده را، با < هر > چه آمده (= نصیب شده) است، < و باهر > چه < او را > هست، باید گرامی دارد و باشد که خشنود کند؛ و در آن روزی که سهمگین، و در آن گاهی (= زمانی یا جایی) که دشوار < است >، باشد که او را از جفا کاران و وظیفه - ناشناسان محافظت کند.

10. pad pārag ō mard ī druwand sāstār ma ēd dahēd, pad ān ī xwaš ud garmōg⁷ gyāg ud gāh ēd dārēd, u-š pad hāmīn, kāh ud jōrdā hanbār ēd kunēd kū pad zamestān pad čarāg nē abāyēd dāštan, u-š pad ēd kār ma ēd pardazēd kū tā-š⁸ be ō watarān dahēm, čē, ō wehān abāyēd dādan; u-š jūd az waččag ma ēd rāyēnēd, u-š waččag az šīr jūdāg ma ēd kunēd.

باشد که < آن را > در برابر پول، به مرد دُر و نَدِ جبار ندهد. در آن جای و مکان که خوش و گرم^۷ < است >، باشد که نگاهداری کند و برای آن در تابستان کاه و غله انبار کند تا در زمستان به چرا او - داشتن < آن > ضرور نباشد، و مبادا به این کار پردازد که تا آن را به بتران دهم، چه < آن را > به نیکان باید داد، و باشد که آن را جدا از بچه نراند و بچه آن را از شیر < مادر > جدا نکند.

11. čē-š ān ast andar gēhān hangōšīdag ī xwēš, gōspand ī hudāhag; kē awēšān šnāyēnēd kē gōspand ī hudāhag, ōy andar gēhān husrawīh bawēd, u-š ān ī pahlom axwān, rōšnīh ī ohrmazd xwēš bawēd.

چه، او (= بهمن) را در جهان همانند و از آن خویش، آن گوسفند

نيك آفریده، < است >؛ هر که آنان را گرامی دارد، که نيك آفریده
گوسفند < اند >، او را در جهان نیکنامی باشد، و < در > برترین هستی
(= بهشت) روشنایی هر مزد از آن وی خواهد بود.

12. *kē andar gēhān ardawahišt kāmēd šnāyēnīdan, kē čiš ī
ōy kāmēd abzūdan, u-š ān abāyēd ka ardawahišt pad hamāg
gāh ud zamān abāg bawēd; ātaxš ī ohrmazd, pad čē mad
ēstēd ud čē ast, ēd šnāyēnēd ud pad rāmīšn ē kunēd,
ud ēsm ud bōy ud zōhr ī duzzīdag ud appurdag abar ma
ēd nihēd ud bār⁹ ī-š pad stahmb az mardōmān appurd
ēstēd, ā-š ma ēd pazēd.*

هر که در جهان اردیبهشت را خواهد گرامی دارد، هر کس که چیز
(= متعلقات) او را خواهد افزودن، و او را آن باید که اردیبهشت
در همه جای وزمان < باوی > همراه باشد، آتش هر مزد را، با هر چه
آمده (= نصیب شده) است، < و باهر > چه < او را > هست، باید
گرامی دارد، و باشد که خشنود کند، و اسم و بوی خوش و زوهر
دزدیده و غارتی برد آن نباید نهد. آن بار^۹ (= خوراک پختنی) را
که باستم از مردمان بزور ستانده شده است، پس مبادا که بر آن بیزند.

13. *čē-š ān ast andar gēhān hangōšīdag ī xwēš ātaxš ī
ohrmazd. kē awēšān šnāyēnēd kē ātaxš ī ohrmazdān, ōy
andar gēhān husrawīh bawēd, u-š wahišt rōšnīh ī ohrm-
azd xwēš bawēd.*

چه، او (= اردیبهشت) را در جهان همانند و از آن خویش، آن
آتش هر مزد است^{۱۰}. هر کس که ایشان را گرامی دارد، که
آتش هر مزدان^{۱۲} < اند >، او را در جهان نیکنامی باشد، و < در >
بهشت روشنایی هر مزد از آن وی خواهد بود.

14. *kē andar gēhān šahrēwar kāmēd šnāyēnīdan ud pad rāmīšn
kāmēd kardan, kē čiš ī šahrēwar kāmēd abzūdan, kē ān
abāyēd ka-š šahrēwar pad har gāh ud zamān abāg bawēd;
pad hamāg gāh ud zamān āhen ī widāxtag ēd šnāyēnēd.*

هر که در جهان شهریور را خواهد گرامی دارد او را خواهد که
 خشنود کند، هر کس که چیز (=متعلقات) شهریور را خواهد
 افزودن، هر که را آن باید که شهریور در هر گاه (= جای) و
 زمان باوی همراه باشد؛ در هر گاه (= جای) و زمان آهن گداخته
 را باید گرامی دارد.

15. ud šnāyēnīdan ī āhen ī widāxtag, ēn kū āhen ī dil
 ēdōn abēzag ud pāk be kunēd ka āhen ī widāxtag abar
 be hilēnd, nē sōzēd.

و گرامی داشتن آهن گداخته این است > که آهن دل را چنان ویژه
 (= ناب و خالص) و پاک کند که چون آهن گداخته را بر >تن وی <
 گذارند، نسوزد.

16. ud ādurbād-iz ī māraspandān pad ēn dastwarīh kard
 kū āhen ī widāxtag ka abar axw ud dil ī abēzag hilēnd,
 ā-š ēdōn xwaš bawēd, čiyōn kē šīr pad-iš dōšēnd.

۲۹

و نیز آذرباد مهر اسپندان^{۱۲}، از این روی دستوری >دین < کرد که
 آهن گداخته را چون بر وجود و دل او ویژه (= پاکیزه) > او <
 گذارند، پس او را چنان خوش باشد، چونان که شیر بر او دوشند.

17. ka abar axw ud dil ī druwandān ud wināhgārān hilēnd,
 dazēd ud mīrēd.

> اما < چون > آن را < بر وجود و دل دُرُوندان و گناهکاران
 گذارند، > وی < بسوزد و بمیرد.

18. pad ayōxšust, wināh ma ēd kunēd, u-š dazišn pad-iš;
 ud zarr ud asēm ō wattarān ma ēd dahēd.

با فلز مبادا که گناه کند، و با آن > مردم را < داغ (=آزار و
 شکنجه) > کند <؛ و مبادا که به بتران زر و سیم دهد.

19. čē-š ān ast andar gēhān šahrēwar hangōšīdag ī xwēš.

čē awēšān šnāyēnēd kē āhen ī widāxtag, ōy andar gēhān
 husrawīh bawēd, u-š wahišt rōsnīh ī ohrmazd xwēš
 bawēd.

چه، او - شهر یور - را در جهان آن (= فلز) همانند و از آن خویش است. پس چون < کسی > آنان را گرامی دارد، که آهن گذاخته اند، > او را در جهان نیکنامی باشد، و < در > بهشت روشنایی هر مزد از آن وی خواهد بود.

20. *kē andar gēhān spandarmad kāmēd šnāyēnīdan ud čiš ī spandarmad kāmēd abzūdan, kē ān abāyēd ka-š spandarmad abāg bawēd, pad hamāg gāh ud zamān, zamīg ud nārīg ī nek pad čē mad ēstēd ud pad čē ast, ēd šnāyēnēd ud pad rāmīšn ēd kunēd.*

هر که در جهان سپندارمذ را خواهد گرامی دارد و چیز (= متعلقات) سپندارمذ را خواهد افزودن، هر کس را آن باید که او را سپندارمذ همراه باشد، در هر گاه (= جای) و زمان، زمین وزن نیک را، با < هر > چه آمده (= نصیب شده) است و با < هر > چه < او را > هست، باید گرامی دارد، و باشد که خشنود کند.

21. *čē, ka ēn zamīg be nē wišāyēd¹³ ud ēk az did abāz nē ēstēd — u-š tan —, har gāh ud zamān, zīndag abar nē hamē bawēd.*

چه، اگر این زمین نگشاید (= گشوده و فراخ نگردد) و هر یک < پاره آن > از دیگری جدا نایستد (= قرار نگیرد) — < اکه > او (= سپندارمذ) را تن < است — > در < هر گاه (= جای) و زمان، > موجود < زنده بر > زمین < همی نباشد.^{۱۳}

22. *mehmanīh ī spandarmad pad zamīg rāy, ka duz ud stahmbag ud margarzān, ud zan kē andar šōy a-tarsāgāh, andar gēhān, pad wināhgārīh abar rabēnd — u-šan šōy xwēškār ud nek —, zandag wēš bawēd.*

به جهت استقرار سپندارمذ در زمین، هنگامی که دزدوستمکار و هرگز آن وزنی که در برابر شوی ناترس آگاه < است > در جهان، با گناهکاری بر < زمین > راه روند — و شوی ایشان (=

آن زنان) وظیفه‌شناس و نیک > باشد < — ؛ زلزله بیشتر شود.

23. ēn-iz paydāg kū ēn zandag hamē ka bawēd, pad ān zamān wēš bawēd, ka margarzān ud wināhgār wēš hēnd. čē, paydāg ka margarzān ud wināhgār abar rawēd dard ud duš-xwārīh ēdōn bawēd čiyōn mād ān ī murdag pus pad war, ā-š duš-xwār. spandarmad ān gyāg kū margarzān wināhgār pad-iš rawēnd, mehmanīh ī pad zamīg kem bawēd.

این نیز پیدا > است < که این زلزله چون همی باشد، در آن زمان بیشتر باشد (= آید) که گناهکار مرگ‌رزان بیشتر باشند. چه > در کتاب دین > پیدا > است < که گناهکار مرگ‌رزان چون بر > زمین < راه روند، > بر سپندارمذ < درد و دشواری آیدون باشد چون مادر را که پسر مرده در بر (= کنار) > است <، پس بر او دشوار (= ناگوار) > باشد <. سپندارمذ را > در < آن جای که گناهکار مرگ‌رزان بر آن راه روند، استقرار بر زمین کم باشد.

24. u-š rāmišn az ān gyāg bēd ka-š kār ud warz pad-iš kunēnd, u-š pus ī nek abar zāyēd, u-š gōspand abar parwarēnd, u-š ān¹⁴... <ōy> ast andar gēhān husrawīh bawēd, u-š wahišt rōšnīh ī ohrmazd xwēš bawēd.

او را رامش از آن جایگاه باشد که کشت و کار در آن کنند، و پسر نیک بر آن (= زمین) زاده شود، و گوسفند بر آن < خاک > پرورند، و او را آن^{۱۴}... او را > تا زنده < است، در جهان نیکنامی باشد، و > در < بهشت روشنایی هر مزد از آن وی خواهد بود.

25. kē andar gēhān hordād ud amurdād kāmēd šnāyēnīdan, ka ān abāyēd kē čiš ī awēšān abzāyēd, kē ān abāyēd <ka> pad har gāh ud zamān < abāg bawēd >, hordād ud amurdād pad čē mad ēstēd ud pad čē ast, āb ud urwar, ēd šnāyēnēd, pad awēšān <wāz> ēd gīrēd, kē āb ud urwar xwarēd.

هر که در جهان خرداد و امرداد را خواهد که گرامی دارد، چون آن باید که چیز (= متعلقات) ایشان را بیفزاید، کسی را که آن باید که در هر گاه (= جای) و زمان، خرداد و امرداد با وی همراه باشند، با <هر> چه آمده (= نصیب شده) است و با <هر> چه <او را> هست، آب و گیاه را باید گرامی دارد، برای ایشان باج بگیرد، <هنگامی> که آب و گیاه را خورد.

26. *duzī <h> ud stahmbī <h> ma ēd kunēd, gēhān pad winā-hgārīh ma ēd rawēd, ud hixr ud nasā ud abarīg-iz rēmanīh ō āb ma ēd barēd.*

مبادا دزدی و ستمکاری کند، مبادا <در> جهان با گناهکاری رفتار نماید، و هژدژ و نساو نیز ریمنی‌های دیگر را مبادا به آب بُرد (= افکند).

27. *urwar a-dādīhā ma ēd škanēd, ud mēwag ō a-xwēškār ud watarān ma ēd dahēd. čē, ka wināh andar urwar kunēd - ka-z-iš andar tākēzag-ē kard ēstēd, u-š nē wizārd ēstēd —, ka az gētīg be šawēd, mēnōg ī hamāg urwar ī pad gētīg, ō pēš ī ōy, mard bālāy be ēstēnd, u-š ō wahišt nē hilēnd.*

گیاه را آنابین (= بیقاعده، بر خلاف روش درست) مبادا بشکند و میوه را به وظیفه ناشناس و بتران مبادا بدهد. چه، هر گاه نسبت به گیاه گناه کند - اگر نیز نسبت به شاخک کوچکی <گناه> کرده باشد و آن <گناه> را جبران نکرده باشد -، هنگامی که از گیتی برود، مینوی^{۱۰} همه گیاهان که در گیتی <باشند>، در پیش او، <به بلندی> بالای مردی بایستند و او را به بهشت نهند (= راه ندهند)

28. *ud ka wināh andar āb kard ēstēd - ka-z-iš andar srešk-ē kard ēstēd ud nē wizārd ēstēd —, ān-iz and bālāy čand urwar ēstād, be ēstēd u-š ō wahišt nē*

hilēd.

و چون گناه نسبت به آب کرده باشد - اگر نیز < گناه > نسبت به يك قطره < آب > کرده باشد و آن < گناه > را جبران نکرده باشد، < مینوی > آن (= آب) نیز، به همان بلندی که < مینوی > گیاه < بر سر راه بهشت > ایستاد، بر ایستند و او را به بهشت نهد (= راه ندهد).

29. čē, awēšān ast hordād ud amurdād hangōšīdag ī xwēš, āb ud urwar. kē awēšān šnāyēnēd kē āb ud urwar, ōy andar gēhān husrawīh bawēd, u-š wahišt rōšnīh ī ohrmazd bahr bawēd.

چه، ایشان - خرداد و امرداد - را همانند و از آن خویش، آب و گیاه است. هر که ایشان را که آب و گیاه < اند >، گرامی دارد؛ < پس > او را در جهان نیکنامی باشد، و او را < در > بهشت روشنایی هر مزد بهره باشد.

30. ohrmazd ēn-iz guft ō zarduxšt kū-m kāmag ud abāyist, pahrēz ud šnāyēnišn ī ēn haft amahraspand ī tō guft; ud tō-z ō mardōmān gōw kū tā wināh nē kunēnd ud druwand nē bawēnd, u-šān wahišt rōšnīh ī ohrmazd xwēš bawād.

این را نیز هر مزد به زرتشت گفت که مرا کام و بایستگی، پرهیز و گرامی داشتن این هفت امشاسپند < است > که تو را گفتم؛ و تو نیز به مردمان گوی تا گناه نکنند و دروند نباشند^{۱۶} < تا > باشد که ایشان را < در > بهشت، روشنایی هر مزد خویش (= متعلق) باشد^{۱۶}.

31. frazaft pad drōd, šadīh ud rāmišn.

بادرود، شادی و رامش فرجام یافت.

یادداشتها

۱. مصدر griftan ظاهراً در اینجا به معنای «درک کردن، دانستن، فهمیدن» است و هر مزدوجدی مینوی است که «گرفتنی» نیست: «هرمزد، در میان مینوان، مینوئی تواند بودن که ناگرفت - فره است. بدین روی ایدون تواند بودن که او را (حتی) مینوان نه بیند» (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۰۷).
 در دستنویس MU²⁹، که صورت ناقصی از این قطعه را دارد، می‌آید:
 «دست تو را برای درود > در دست < بدارم» (ص ۱۰۰، س ۱۲)

۲. متن: **کو سوریه** ؛ واژ نامه مکنزی: **کوه = any** .
 این واژه را «آن کس» خوانده‌اند.

۳. این جمله، و نیز بندهای ۹، ۱۲، ۱۴، ۲۰، ۲۵ که نظیر آن است. هر چند معنای روشنی از آنها برمی‌آید، از نظر دستوری ابهام و جابجایی دارند و روی هم رفته شعرگونه به نظر می‌رسند. ← یادداشت ۶

۴. مصدر griftan در اینجا ظاهراً به معنای «ارج نهادن، گرفتن جانب کسی یا چیزی» به کار رفته است ← فصل ۱۳، بند ۱۲

۵. متن: **اسمک لوس** ؛ در این بند، و نیز بندهای ۱۳، ۱۹، ۲۴، ۳۰ «بهترین روشنایی» هم معنی شود. ← بند ۱۱

۶. این بند با بندهای یاد شده در یادداشت ۳، اندکی تفاوت دارد.

۷. متن: **قله و** ؛ شاید dārmag (= مطبوع، خوشایند)

۸. متن: **اسه** ؛ wēš هم خوانده می‌شود.

۹. متن: **ریسلا** ؛ کوتوال آن را «بهره، پاره» می‌خواند. شاید «بار» به معنای خوراک پختنی باشد، که مثلاً در اصطلاح «بار کردن دیگ خوراک» به کار می‌رود.

۱۰. شاید: آن است.. آتش هرمزدان...

۱۱. اوستا: ātarš puθrō ahūrahe mazdā (= آتش پسر هرمزد) «آتش»

ویسپرد، صص ۸۲-۱۰۸

۱۲. آدریاد، پسر مهرا سپند، موبد شاپور دوم، و موبد بزرگی است که نام او هنوز به صورت سنتی در مراسم رسمی دینی یاد می‌شود. در باره «وَر» یا آزمایش ایزدی که حقانیت آموزش‌های او را اثبات کرده است، در منابع پهلوی مانند دینکرد وارد اویرا-فنامه سخن رفته است ← فصل ۶، یادداشت ۵؛ فصل ۲۰، یادداشت ۱؛ «آدریاد مهرا سپندان»، خرده اوستا، صص ۳۰-۴۱؛ زبان و ادبیات پهلوی، ص ۸۶؛ پژوهشی در اساطیر ایران، صص ۲۵۰-۱

۱۳. متن: **اوسر**، شاید *wēšēd* یا *wiṣāyēd*؛ قرائت و معنای واژه روشن نیست. شاید از عبارت اوستایی *frača šava viča* گرفته شده باشد که در وندیداد ۲، بندهای ۱۰، ۱۴، ۱۸، می‌آید و جم آنرا خطاب به زمین می‌گوید و از او می‌خواهد تا خود را بگستراند و شمار بیشتری از گوسفندان و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان را بر خود ببرد و حمل کند.

۱۴. متن افتادگی دارد.

۱۵. اوستا: *mainyū-*؛ یکی از معانی «مینو» صورت مثالی و کلی برای هر چیزی است و مینوی آب و گیاه مثال افلاطونی و صورت معنوی و روحانی آب و گیاه است.

۱۶. شاید نشود و بشود.

«افزودن» احتمال دارد معادل «افسودن» و به معنای «برکت دادن و تقدیس کردن» باشد.

0. pad nām ī yazadān!

به نام ایزدان!

dar ēd kū wināh ī pad xwurdag, ēk ēk nibēsēm:

در (= باب) این که گناه خرده (= کوچک) را، یکی یکی نویسم:

1. wināh ī kamist framān: ēd framān-ē se drahm dāng se ud panj gandum¹; ast kē se drahm ud dāng se gōwēd.کوچکترین گناه فرمان > نام دارد، و > این > که > یک فرمان، سه درم > و > سه دانگ و پنج گندم > است؛ نیز > هست > قوی > که > هر فرمان گناه را > سه درم و سه دانگ گوید.^۲

2. āgrift-ē: har čē andar gēhān mardōm pad-iš zanēnd, snāh; u-š hamē ka snāh pad dast grift, u-š čahār angust az zamīg abar grift, ā-š āgrift-ē ō bun. āgrift-ē tōzišn ud pādīfrāh panjāh ud se drahm.

یک آگرفت: هر چه در جهان مردم را با آن زنند، سلاح > نام دارد >، پس همی چون سلاح را در دست گرفت و آن را چهار انگشت از زمین بر گرفت (= بلند کرد)؛ پس او را یک آگرفت > گناه > بر ذمه > باشد >. یک آگرفت > گناه > را تاوان و پادافراه پنجاه و سه درم > است >.^۲3. ka ān snāh frōd wardēd, ā-š ōyrišt-ē ō bun, u-š dādestān wardīšn; u-š tōzišn ud pādīfrāh haftād ud se drahm bawēd, ka čīš-ē jūdtar < nē >³ bawēd.

هنگامی که آن سلاح فرود گردد (= فرود آورده شود)، پس اورا یک

اویرشت < گناه > بر ذمه < باشد > و دادستان (= حکم) وی گردانیدن < سلاح است > و تاوان و پادافراه < وی > هفتاد و سه درم باشد، اگر چیزی بیش از < گردانیدن سلاح > نباشد.^۳

4. ka-š ān snāh abar be dahēd, arduš ēd⁴ ō bun, u-š tōzišn ud pādafrāh sīh stēr. āgar-iš rēš panj ēk ī dišt pad-išt kard, ā-š xwar-ē ō bun, u-š tōzišn ud pādifrāh ham sīh stēr.

هر گاه بر او آن سلاح را بدهد (= بزند)، یک^۴ اردوش < گناه > او را بر ذمه < باشد > و تاوان و پادافراه آن سی استیر < است >: اگر زخم < به اندازه > یک پنجم یک دشت (= وجب کوچک) بر او (= مضروب) کرد (= زد)، آنگاه او (= ضارب) را یک خور < گناه > بر ذمه < است > و تاوان و پادافراه وی همان سی استیر < است >.

5. pāyagīhā ī wināh nibēsēm: srōšōčarnām-ē se drahm ud dāng-ē nēm, framān se⁵ srōšōčarnām, āgrift-ē šāzdah stēr, ōyrišt-ē wīst ud panj stēr, arduš-ē sīh, xwar-ē šast, bāzāy-ē nawad, yāt-ē ē-sad ud haštād, tanāpuhl-ē sē-sad.

پایه‌های (= درجات) گناه را می‌نویسم: یک سرو شوچرنام < گناه > سه درم و نیم دانگ، فرمان < گناه معادل و مساوی > سه^۵ سرو-شوچرنام، یک آگرفت < گناه > شانزده استیر، یک اویرشت < گناه > بیست و پنج استیر، یک اردوش < گناه > سی، یک خور < گناه > شست، یک بازای < گناه > نود، یک یات < گناه > یکصد و هشتاد، یک تنافور < گناه > سیصد < استیر است >.

6. Kirbag ī abar yazišn ī yazadān: drōn-ē, tanāpuhl-ē kirbag; yašt-ē, ē-sad tanāpuhl; wisparad ēd, ē-hazār tanāpuhl; ēk homāst-ē, dah-hazār; dwāzdah homāst-ē, ē-sad-hazār. kē pad zōhr, har ēk kirbag ēk-ē ē-sad

guft ēstēd. hādōxt ēd, dō-hazār tanāpuh1; pad zōhr, ēk
ē-sad bawēd.

کرفته در یزشن ایردان^۱: یک درون را یک تنافور کرفته، یک یشت
را یکصد تنافور، یک ویسپرد را یکهزار تنافور، یک هماست-را ده-
هزار، دوازده «هماست» را یکصد هزار < تنافور کرفته است. اگر >
که بازوهر < باشد >، هر یک < کرفته > دارای ارزش < یکی بر صد
گفته شده است. یک هادخت < نسک خواندن >، دو هزار تنافور؛
< واگر > بازوهر < باشد دارای ارزش > یکی بر صد شود.

یادداشتها

۱. متن: **۳۰** : احتمالاً: **دناغ** (= گندم)؛ کوتوال آن را به **۳۰** تسبیح می‌کند و **dānag** می‌خواند. ظاهراً سکه دانگ که معرب آن دانق است وبه صورت **۳۰** و **مقا** نوشته می‌شود (فرهنگ هزوارش‌های پهلوی، ص ۱۴۹، ۱۹) در همین جا قبلاً آمده است.

۲. میزان تاوان و پادافراه گناهان خرد یا صغیر با آنچه در فصل ۱ (و نیز همان فصل، یادداشت ۱) و فصل ۱۱، بندهای ۲۰۱ می‌آید، تفاوت دارد.

۳. کوتوال به قیاس با شیوه بیان در آغاز همه پاسخها در کتاب روایت امید ا شاو هیشنان، می‌افزاید: **لد**

۴. متن: **۳۰** : ← فصل ۱۷، یادداشت ۱

۵. متن کوتوال: **۳۰**

۶. کرفه با وزن و سنگ سنجیده می‌شود و ارزش اخروی و سنگینی آن در ترازوی ایزدرشن، در برابر پادافراه گناهایی که تاوان و توزش نیافته، و پاک و زدوده و جبران نشده باشد، جای گیرد. ← فصل ۱، یادداشت ۱

1. ēn-iz pursīd zarduxšt az ohrmazd kū hangām kadār ka
gōšt nē abāyēd xwardan.

این را نیز زرتشت از هرمزد پرسید که < آن > هنگام کلام < است >
که گوشت نباید خورد.

2. ohrmazd passox dād kū andar xānag ēd¹ ka tan-ē be mīrēd
tā se šab bowandag bawēd, pad ān nāmgenīh², čiš-iz gōšt
ō drōn nē nihišn; bē ēn čiyōn šīr ud panīr ud mēwag ud
xāyag ud rēcār ōh nihišn. paywandān ī ōy čiš-iz gōšt nē
xwarišn.

هرمزد پاسخ داد که در خانه‌ای^۱ چون تنی بمیرد تا سه شب تمام شود،
به آن نامگانه^۲ (= یادبود و مناسبت) ، چیزی (= هیچ) گوشت را
بر درون (= سفره) نباید نهاد؛ مگر این < خوردنیها > را، چون
شیر و پنیر و میوه و تخم مرغ و ریچار، < که > همانا باید < بر
درون > نهاد. پیوندان (= بستگان) وی نیز چیزی (= هیچ) گوشت
نباید بخورند.

۳۴ 3. andar se rōz hamāg yazišn ī srōš abāyēd kardan, ēd rāy
čē ruwān ī ōy az dast ī dēwān se rōz, srōš be tuwān bōx-
tan; ud andar rōz ka har gāh, yazišn-ē hamē kunēd weh.

در سراسر این سه روز ، یزشن سروش باید کرد، زیرا که روان
وی را از دست دیوان ، < در این > سه روز ، سروش توان درهائید^۳؛
و در روز، اگر < در > هر گاه (= زمان ستایش کردن) یزشنی همی
کنند، نیکوتر < است > .

4. čiyōn ka pad se bār hamāg-dēn be yazēnd, pas šab ī sedīgar, ošbām, se drōn yaštan: ēk, rašn aštād, dudīgar, wāy ī weh; sedīgar, ardā fraward; ud jāmāg abar drōn ī ardā fraward nihišn.
- چنان که به سه بار، همادین^۴ را بیزند، پس < در > شب سوم، < هنگام > سحر، سه درون باید یشت: یکی < برای > رشن < و > اشتاد؛ دودیگر < برای > وای به؛ سدیگر < برای > اردافرورد؛ و جامه را بر درون اردافرورد باید تهاد.
5. rōz ī čahārōm rāy, gōspand pādixšā brīdan. rōz ī čahārōm, yazišn ī ardā fraward kunišn, ud pas dah-rōzag ud mähīgān ud pas sālīgān, ud mähīgan ī fradom; pad sīh rōz ī rāst, ud sālīgān pad rōzgār ī xwēš.
- برای روز چهارم، بریدن گوسفند جایز < است. در > روز چهارم، یزشن اردافرورد باید کرد، و پس < مراسم > ده روزه و ماه و پس سال و ماه نخست < پس از سال > را < باید برگزار کرد >؛ با < محاسبه > سی روز راست (= کامل و تمام) < در هر ماه >، سال را < هر ساله > در روز گار (= روز در گذشت) خویش.
6. ka gyāg ī dūr be mīrēd, kū āgāhīh rasēd, ka ān gyāg kū be mīrēd stōš yašt, xūb; ka nē, ā-š ēn gyāg be yazišn. az ān ī ka āgāhīh rasīd, tā se šab bowandag bawēd, yazišn ī srōš abāyēd kardan. pas az se rōz ud šab, yazišn ī ardā fraward abāyēd kardan.
- اگر < در > جای دور بمیرد، چون آگاهی رسد، اگر < در > آن جای که بمیرد، سدوش بیسته شود، درست < است >؛ و گرنه، پس او را < در > اینجا < سدوش > باید بیزند. از آن هنگامی که آگاهی رسید تا سه شب تمام شود، یزشن سروش باید کرد. پس از سه روز و < سه > شب، یزشن اردافرورد باید کرد.

7. gyāg-ē paydāg kū ōy kē-š gušn az dēwān, ōy kē kūnmarz kunēd, ud ōy kē dēn ī ahlomōših gīrēd; ēč se rist nē wirāyēnd. ēd rāy čē ōy kē gušn-iš az dēwān, xwad dēw; ud ōy kē kūnmarz kunēd, ā-š ruwān dēw be bawēd; ud ōy dēn ī ahlomōših gīrēd, ā-š ruwān mār ī šēbēg be bawēd.

۳۵ < در > جایی < از اوستا > پیدا < است > که آن کس را که تخمه‌اش از دیوان > باشد <، آن کس که غلامبارگی کند، و آن کس که دینِ اهل موغی (= بدعت) گیرد (= اختیار کند)؛ هیچ > یک از این < سه را، مرده باز نیارایند. زیرا آن کس را که تخمه از دیوان > باشد <، خود دیو > است <؛ و آن کس که غلامبارگی کند، پس روانش دیو شود؛ و آن کس > که < دینِ اهل موغی گیرد، پس روانش مارشیا (= افعی) شود.

8. ēn-iz az abestāg paydāg kū ohrmazd guft kū hamāg mardōm, tan pad paristišn ud framān-burdārīh be ō ān mard dahēd kē hamāg abestāg ud zand warm, tā-tān az kār ud kirbag āgāh kunēd. čē, mardōm ēd rāy ō dušox šawēnd kē tan ō hērbdestān nē abespārēnd ud az kār ud kirbag āgāh nē bawēnd.

این نیز از اوستا پیدا > است < که هر مزد گفت که همه مردم باید تن (= خوبستن) را به پرستش (= خدمت) و فرمانبرداری به آن مرد دهد (= سپارد) که سراسر اوستا وزند را در حافظه > دارد <، تا شما را از کار و کرفه آگاه کند. چه، مردم از آن روی به دوزخ می‌روند که تن (= دل) به هیربدستان نمی‌سپارند و از کار کرفه آگاه نمی‌شوند.^۷

9. pursišn: ān kār ī pad tan < ī > abestāg, pad nē xūb kardan wizīr, ud margarzān abar kard ēstēd; ān kār nē kardan pad bōzištar, ayāb andar warōmandīh ē mihr ī dēn rāy, be kardan ud rāyēnīdan?

پرمش : آن کار که در تن (=نص) اوستا ، دربارهٔ درست انجام ندادن < آن > ، حکم < صریح هست > او < مجازات خطا کار را > مرگزران < شدن > مقرر داشته است ؛ آن کار را نکردن رهاننده تر (= نزدیکتر به احتیاط) < است > ، یا در تردید، همانا برای مهر دین، انجام دادن و ترتیب دادن < آن، درست تر است > ؟

10. passox ē kū pad bōzišntar ka xūb kunēnd: bīm ī nē xūb kardan rāy, be nē hištan. ōh-iz ka nē xūbīh hišt, kār-ē wattar, čē-š tarmenišnīh pad-iš andar rasēd

پاسخ این که رهاننده تر < است > که < آن را > درست انجام دهند: به دلیل بیم نادرست انجام دادن ، < آن را > نباید هشت (=رها کرد). نیز بیگمان چون < از بیم > نادرستی هشته شود، کاری بتر < است > ، چه در آن < احتیاط > ترمنشی (= کبر و غرور) فرارسد.

11. ēn-iz paydāg kū zarduxšt az ohrmazd pursīd kū ēn mard-ōm az kū gyāg abāz āxēzēnd: az ān gyāg kū naxust andar ō mādarān šawēnd, ayāb az ān gyāg kū mādarān zād hēnd, ayāb az ān gyāg kū tan be ōftēd?

این نیز پیدا < است > که زرتشت از هرمزد پرسید که این مردم < در رستاخیز > از کدام جای برمی خیزند: از آن جای که نخست در < زهدان > مادران شوند، یا از آن جای که < از > مادران زاده شدند، یا از آن جای که < به هنگام مرگ > تن < آنان > بیفتند؟

12. ohrmazd passox dād kū nē az ān gyāg kū andar ō mādarān šud hēnd, ud nē az ān gyāg kū az mādarān zād hēnd, ud nē az ān gyāg kū tan ud gōšt ōftēd; čē az ān gyāg āxē-zēnd⁸ kū-šān az tan gyān be šud.

هرمزد پاسخ داد که نه از آن جای که در < زهدان > مادران شدند، و نه از آن جای که از مادران زادند، و نه از آن جای که < به هنگام مرگ > تن و گوشت < آنان بر زمین > افتند؛ چه (= بلکه)

> در رستاخیز < از آن جای برمی‌خیزند که آنان را جان از تن بشد.

13. u-š ēn-iz pursīd kū kē andarwāy, az čiš-ē aguxt ēstēd
be mīrēd, az kū abāz āxēzēnd?

این را نیز پرسید که کس که اندروای^۹، از چیزی آویخته باشد < و >
بمیرد، < در رستاخیز > از کجا برمی‌خیزند؟

14. passox: az ān gyāg kū-š naxust ast ud gōšt ō zamīg
ōftēd! az ēn bē ka abar gāh-ē ayāb wistarag-ē be
mīrēd, pēš kū-š be barēnd, kadām-ē pārag stānišn,
u-š tar handām dahišn. Čē, ka nē ēdōn kunišn, ā-š az
ān gyāg abāz āxēzēnd¹⁰ kū-š tan ō zamīg rasīd.

پاسخ: از آن جای که نخست استخوان و گوشت وی بر زمین افتند!
از این < روی است > که حتماً اگر بر گاهی (= تختی) یا بستری
بمیرد، پیش از آن که او را ببرند، هر کدام پاره < از اندام وی >
(= دست و پای با سر و موی) را، < اگر بر تن قرار ندارد >، باید
بستانند (= برگیرند) و بر روی اندام (= تن) < جای > دهند. چه،
اگر چنین نکنند، پس او را از آن جای برمی‌خیزانند، که تن وی
بر زمین رسیده است.

15. frazaft pad drōd; šādīh ud rāmišn

فرجام یافت با درود، شادی و رامش!

یادداشتها

۱. متن: ۳۳ ← به جای یای وحدت و نکره به کار رفته است. ← فصل ۲ بند ۱۲۴؛ فصل ۱۶، یادداشت ۴؛ روایت امید اشاوهیشتان، ص ۱۶۱، س ۷

۲. متن: ۱۳۰۲۰۰ ← زند فرگرد وندیداد، عبارات. نظیر: ۱۳۰۳۰۰ (ص ۵۳۲، س ۱۴)؛ ص ۵۳۳، (۴، ۵۳۳)؛ واژه نامه هانوی: n'mgyn (= nāmgen)؛ یکی از موارد ابدال ē و ā است ← فصل ۲۲، یادداشت ۸

۳. درصد در بندهش، در ۴ (صص ۱۰۹-۱۰) می آید که روان چون از تن جدا شود مانند کودکی است که از مادر بزاید و نیاز به دایه و قابله دارد. سروش چونان نگاهبان و حامی باید فراخوانده شود تا از روان پشتیبانی کند.
برای «گاه» ← فصل ۱۰، یادداشت ۵۱

۴. به نظر می رسد که «همادین» به همه نیایشهایی اطلاق شده است که در سه روز اول درگذشت برگزار می شود: یک یسنابه خشنوم سروش دره اون گاه هر روز، یک درون سروش دره رگاه، خورشید نیایش و مهر نیایش با پنت دره رگام روشن، سروش یشت سرشب با پنت دره رگاه ابوسروترم، و ماه نیایش و سروش یشتها دخت باپنت در اشهین گاه. یک وندیداد - وگاهی حتی سه وندیداد در این روز خوانده می شود.
← یادداشت ۶؛ نیز اوستای در دگان

۵. ← یادداشت ۶؛ فصل ۱۲، یادداشت ۹

۶. درباره مراسم درگذشتگان، در روایات داراب هرمزدیار، می آید:
پرسش آنکه مردی یا زنی یا پسری یا دختری که بچهارده سال و سه ماه و نه ماه که در شکم مادر است این جمله پانزده سال شد ایشان را خرج چه باید کرد که به مینوی راستان و رفتند یعنی که بهشتی شدند از بهر ایشان چه کار باید کردن از بهر روان آن کسان پاسخ آنکه بدین گوید که در روز اول یشت سروش میباید گفتن و در روز دوم و روز سیوم همین بابت میباید خواند و بام چهارم درین (= dron) رشن آستاد (= اشتاد) و نای وه و سروش و اشوان میباید یشتن دیگر روز چهارم

یشت اشوان باید کردن و دیگر آن که هیربد از بهر آن بردن برش نوم بکند تاروان آن اشو پاک شود و در این باب تقصیر نکنند که فریضه است و اینکار کردن بغایت پسندیده است و روز دهم یشت اشوان بکنند و درسی روز یشت سی روزه بکنند و در روز روزه یشت اشوان بکنند و همراه روز روزه یشت اشوان بکنند و گیتی خرید بیزند و سه جد دیو داد از بهر آنروان اشویان بکنند درین باب تقصیر نکنند.

(ج ۱، ص ۱۵۵)

پس از سی روز که یشت سی روزه برای روان برگزار کردند: «روز دیگر زود درون اشوان یشتی یکدست جامه درپیش درون اشوان نهادن آفرینگان دهمان خواندن» (همانجا)

و نیز: «در بام چهارم سرگوسفند ببرند و چربی او بر آتش و هرام پاید نهادن در دین فرموده است اگر آتش و هرام نباشد، از سرناچار بر آتش نهند وقتی که آفرینگان کنند» (همان کتاب، ص ۲۶۴). این فدییه و «زهر» برای آن است که آدرخه در سرچینود پول حاضر شود کار آن روان آسان گذرد» (روایات داراب هرمزدیار، ج ۲، ص ۴۵۷، س ۱۲) — یادداشت ۴.

۷. — فصل ۱۲، یادداشت ۶

۸. متن: و کورؤ

۹. متن: سرفلسر ؛ در عبارت زبر نوشته اسم، و به معنای «فضا» است. «اندروای» در فرهنگ فارسی صفت است: «معلق و آویخته».

۱۰. متن: سهوهؤ

1. andar dēn guft ēstēd kū.xešm dwārist ō ahreman pēš,
u-š drāyīd kū man andar gētīg nē sawēm; čē ohrmazd ī
xwadāy andar gētīg se čiš dād ēstēd kē man čiš-iz
kardan nē tuwān.

در < کتاب > دین گفته شده است که خشم به پیش اهریمن دیوید و
گفت که من در گیتی نروم، چه، هر مزد خدای در گیتی سه چیز
آفریده است که من < در برابر آنها > هیچ کاری نمی توانم کرد.

2. ahreman drāyīd kū gōw kū ān se čiš čē?

اهریمن گفت که بگوی که آن سه چیز چه < است > .

3. xešm drāyīd kū gāhānbār ud mēzd ud xwēdōdah.

خشم گفت که گاهنبار و میزد و خویدودس .

4. ahreman drāyīd kū andar gāhānbār be ras, agar az awēšān
ēk, čiš-ē be duzdīd, gāhānbār be škast ud kār be kām ī
tō. pad mēzd be ras, agar az awēšān ēk-ē, be drāyīd,
mēzd be škast, ud kār pad kām ī tō. xwēdōdah be hil,
čē-š man čārag nē dānēm; čē kē zan čahār bār ō nazdīk
šud, az xwēšīh ī ohrmazd ud amahraspandān jūdāg nē
bawēd.

اهریمن گفت که در گاهنبار برس، اگر از ایشان یکی < از دیگری >
چیزی بدزدید، گاهنبار شکسته شد و کار به کام تو < باشد > . در
میزد برس، اگر از ایشان یکی سخن بگوید، میزد شکسته شد و کار
به کام تو < باشد > . خویدودس را رها کن چه، من چاره آن ندانم؛ چه

هر کس که زن را چهار بار به نزدیک شد، از خویشی (= تعاقب) هر مزد و امشاسپندان جدا نشود!

یادداشتها

۱. این قطعه به عنوان فصل ۳۵، در بندهش هندی (کوتوال، ص ۱۱۰، یادداشت ۱، فصل ۱۸) و کتاب روایت پهلوی (متن، صص ۱۶۸-۹) و نیز دستویس MU₂₉ (ص ۱۲۸، س ۵ تا ص ۱۲۹، س ۵) هم آمده است.

خویدودس باید باز مانده ازدواج مقدس در این منطقه باشد که بعداً در آیین رسمی امپراطوری ساسانیان وارد شده و اهمیت یافته است. همچنانکه ازدواج مقدس به مراسم سال نو و جشن آفرینش باز می‌گردد، در ادبیات پهلوی نیز خویدودس با پیدایش آفریدگان و پدیدار گشتن کثرت از وحدت همانندی و یکتایی دارد:

zahag andar xwēs warzīdarīh xwēdōdah bawēd

(دینکردمن، ص ۹۲۲، س ۲۹۱)

zahag به معنای فرزند و نیز هریک از عناصر اربعه است و بدین ترتیب، «خویدودس» در خود پروردن فرزند یا عنصرهای چهارگانه سازنده گیتی است. هرچندکه آتش باقداست عنیق خود مشکل در این چارچوب می‌گنجد و جوهر آسمانی آن که با «اسزروشنی» پیوسته است، با این تصور در تضاد قرار می‌گیرد. چون با آفرینش هرمزدی است که رستگاری هستی و رسیدن به اویشگی و تن پسین امکان می‌یابد، پس خویدودس هم ستوده و درست است، چراکه با این‌گونه ازدواج، تمثیلی از زایش آغازین آفریدگان از وجودی ازلی و واحد، چون زروان یا اردویسورا ناهید، در جامعه بشری روی می‌دهد. اسطوره کهنی وجود داشته است که بنابر آن هرمزد و اهریمن از زروان زاده شدند، و یار اردویسور اناهید، پدر و مادر آبهای هستی، بغبانوی ازلی است که در آغاز از اوپسری پدید آمد و از ازدواج این مادر و پسر همه زادگان هستی پدیدار گشتند. تصور زادن از خود و «خوندزایی» با اسطوره آتوم (= atum)، خدای آغازین و غوطهور در نون (= nun)، آبهای نخستین هستی، و خلیق شو (= shu) و تقنت (= tefenet) از وجود او، و عقایدی از این قبیل، می‌تواند قرابت داشته باشد و در بُن و پایه اساطیری بومی در این منطقه بیاید که با آیین زرتشتی در عهد ساسانیان آمیختگی یافته است و خویدودس را «ازیک» به بس شمارگی آمدن» یا از وحدت به کثرت گراییدن معنی می‌کند (همان کتاب، ص ۴۴۸، س ۱۵). وجود واژه x^vaētvadaθa- با بار معنایی دوپهلوی، در «کلمه دین» یا کلمه شهادت زرتشتی (بسن ۱۲)، بندهای ۹۸ ← یسنا، ج ۱، صص ۱۸۴، ۱۸۸؛ جمله خورده اوستا صص ۳۲۰-۳۱) مغایرتی با ریشه بردن این عقیده و رسم در ادیان بومی این سرزمین ندارد، زیرا تدوین اوستا به شکل کنونی چندان هم قدیمی نیست و موبدان در دوران بلاش اشکانی یا شاپور اول

ساسانی بخوبی می‌توانسته‌اند عناصری دخیل را در آن بگنجانند تا رضای خاطر همهٔ بندگان نیرومند و صاحب رای شاهنشاه تامین گردد. بویژه هنگامی که مفهوم خویدود — دس در تفسیر گاهان می‌آید، بروشنی بی‌پیوندی و جدایی اصل و تفسیر آشکاراست (مثلاً، دستویس MU29، ص ۱۲۹، س ۵ تا ص ۱۳۰، س ۲) و پیداست که برای پاسخگویی به گروه مخالف وجدل کننده، که «دربارهٔ خویدودس که ناکردن < آن را > پیکار وجدل می‌کند» (دینکردمدن، ص ۴۴۸، س ۹)، ابزار و قدرتی جز استدلال منطقی و فلسفی نیز به کار می‌رفته است تا مگر تفکر روحانیان دولتی از کلام به عمل درآید و چنین ازدواج‌هایی توجیه و معمول گردد، زیرا تودهٔ عظیمی از مردم چنین فکری را شگفت و زشت می‌یافتند (روایت پهلوی، متن، ص ۲۰، س ۱۰ تا ص ۲۱، س ۴؛ ص ۲۱، س ۱۱ تا ۱۷) ← دینکردمدن، ص ۴۴۸، س ۱۵ تا ۴۴۹ س ۱۲؛ ص ۹۲۱، س ۱۹ ص ۹۲۲؛ روایت پهلوی، متن، ص ۹-۱۲؛ روایت امید اشاوهیستان، صص ۱۰-۱۰۴ و نیز صص ۸-۸۴، ۶-۸۴، ۸-۹۶، جز آن؛ فرمان کوروش بزرگ، صص ۲۸-۳۰؛ ایران در سپیده دم تاریخ، صص ۱۸-۱۹؛ و نیز ازدواج مقدس

1. yatā-ahū-wēryō kū pad har gyāg-ē, abāgīh¹ ī čiš-ē pad kār, čiyōn gōwišn?

یتا هو ویریو که در هر جای، به همراهی < هر > چیزی به کار < آید > (= ضرور است)، چگونه باید گفته شود؟

2. ēk ēn² kē ō hanjāman, ayāb pēš mehān ud sālārān, ayāb pad kār-ē frāz šawēd, ayāb ka ō xwāhišn xwāstan šawēd, ka-z kār-ē wizārēd; pad ēn har gyāg-ē, ēk-ē guftan, tā-š kār rāwāgtar šawēd.

یکی این < که > هر کس که در انجمن، یابیش بزرگان و سرداران، یا برای < کردن > کاری فراز رود، یا هنگامی که برای درخواست تقاضایی رود، نیز هنگامی که کاری را انجام دهد؛ در هر يك < از > این سه جای، یکی < اهنور > باید بگوید، تا کار او روا تر (= باروایی و سهولت بیشتر) انجام گیرد.

3. āfrīn hu-āfrīntar bawād, ēd rāy dō gōwēd. čē, āfrīn dō ēwēnag: ēk ān ī pad menišn ud ēk ān ī pad gōwišn.

< تا > باشد که آفرین (= دعا) آفرین نیکوتر (= مستجاب تر) شود، از این روی دو < اهنور > باید بگوید. چه، آفرین دو آیین (= گونه) < است >: یکی آن که در اندیشه و یکی آن که در گفتار < آید >^۳

4. čahār ka < rad franāmišnīh >: aṃhā xšapō kadār-iz-ē pad kadār-iz-ē; abar šawēd rādīh ō gāhānbār: < āfrīn > hu-āfrīntar be madan rāy.

چهار > بار گفتن اهنور >، به هنگام > درخواست > فراز آمدنِ رِد
> مینوی > (= استمداد از یزدان) > سودمند است: چونان که در
گفتن > «این شبهای» > پر خطر، باشد که > کسی > از ایزدان >
به > یاری > کسی > از ما بیاید، یا چون مرد > فراز رود > به >
رادی به گاهنبار، برای آفرین، آفرین نیکوتر آمدن (= گشتن^۴).

5. pañj kē ō wināh wizārdan šawēd, druz be barišnīh rāy,
čē, padifrāh pad dastwarīh ī ēn. pañj kas šāyēd wizārdan:
mānbed ud wisbed ud zandbed ud dahibed. ud zartuštrōtom;
u-š ašmwohū se, ē pad sar be gōwišn.

پنج > بار گفتن اهنور > آن کس را > باید > که برای زدایش گناه
رود، برای راندن دروج. چه، پادافراه را به دستوری این پنج کس
گزاردن (= ادا کردن و به جا آوردن) مجاز است: مانبد و بسبد و
زندبد و شهریار و زرتشتروتم (= روحانی بزرگ) و در سر (=)
پایان) آن (= پنج اهنور)، سه اشم وهو هما ناباید گفت^۵.

6. šaš kē ō amāwandīh xwāstan šawēd, ud ō kārezār; tā pērō-
zgartar bawād.

شش > بار گفتن اهنور > کسی را > باید > که برای نیرو خواستن
رود و به کارزار؛ تا باشد که پیروز گتر شود.

7. haft kē ō yazišn ī yazadān kardan šawēd, amahraspandān
ō yazišn pēštar rasēnd.

هفت > بار گفتن اهنور > کسی را > باید > که برای یزشن ایزدان
کردن رود > تا > امشاسپندان در > آن > یزشن زودتر رسند^۶.

8. hašt kē ō yazišn ī ardā fraward kardan šawēd.

هشت > بار گفتن اهنور > کسی را > باید > که برای یزشن کردن
از نافرورد رود^۷.

9. nō kē ō jōrdā kištan šawēd, ē ēd rāy gōwēd čē jōrdā
pad nō māh be rasēd, tā jōrdā pēš rasēd ud xrafstarān

zyān kam be kunēd.

نه < اهنور را > کسی که برای کاشتن غله رود، همی از ایمن روی باید بگوید که غله در نه ماه رسیده می شود؛ تا غله پیشه تر (= زودتر) برسد (= به دست آید) و حشرات مومنی کمتر > به آن < زیان رساتند.

10. dah kē ō zan xwāstan šawēd, tā jāhišn pad kār weh bawēd.

ده < بار گفتن اهنور > کسی را < باید > که به زن خواستن رود، تا شگون < و فرخندگی > در کار بهتر شود.^۸

11. dah kē ō stōr ud gōspand, gušn kāmēd hištan; tā huzahagtar bawēd.

ده < بار گفتن اهنور نیز > کسی را < باید > که خواهد برستور و گوسفند > ماده، گشن (= حیوان نر) گذارد؛ تا < حیوان > دارای بچه نیکوتر شود.

12. yāzdah kē ō ān ī buland gar šawēd, tā-š xwarrah ī gar ud kōf āfrīn kunēnd ud ayārīh dahēnd.

یازده < بار گفتن اهنور > کسی را < باید > که بر کوه بلند رود^۹، تا قره کوه و جبال او را آفرین کنند و یاری دهند.

13. dwāzdah kē ō ān ī zofr rōstāg šawēd, tā-š xwarrah ī ān šahr ud rōstāg āfrīn kunēnd ud ayārīh dahēnd.

دوازده < بار گفتن اهنور > کسی را < باید > که بر دره رودزرف رود، تا قره آن شهر و ناحیه او را آفرین کنند و یاری دهند.

14. sēzdah kē ō abē-rah-ē be šawēnd ān ham gyāg be gōwēd; ayāb kē pad puhl-ē ud rōd-ē be widerēd; tā-š mēnōg ī ān āb āfrīn kunēd. Čē, andar hamāg abestāg yātā-ahū-wēryō meh ud pērōzgartar pad harwisp rōd ud harwisp bēšazišnīh ud harwisp pānagīh.

سیزده < بار گفتن اهنور > کسانی را < باید > که در بیراهه ای

بروند، < در > همان جای باید < آن را > بگوید؛ یا کسی که از پلی ورودی بگذرد؛ تا مینوی آن آب او را آفرین کند. چه، در سراسر اوستا، یثا هوویر یو مهتر و پیروز گتر، در < عبور > از همه رودها و < نیز در > همه < گونه > رنج زدایی و < در > همه < گونه > نگاهبانی < شمرده شده است >.

15. dēn abāg yātā-ahū-wēryō ēdōn ēw-kardag, čiyōn mōy
abāg rōy xwarrah, ēw-kardagtar ēč; čē mōy ē rōy xwar-
rah jūdāg kardan, wirāyād¹⁰

دین با یثا هوویر یو چنان یکساخت (= پیوسته و متصل) < است >
چونان که موی با فره روی، < و > یکساخت تر < از آن دو >
هیچ < نیست >. چه، همانا موی را < از > فره روی جدا کردن،
< آن را > همی پیراید^{۱۰} (= خواهد چید و برید).

یادداشتها

۱. متن: سه صفحه - (تصحیح کوتوال): دستنویس K : سه ... : F, M
ندارند.

در زندیس ۱۹، بند ۶، می‌آید:

هر که در جهان استومند (= عادی) دن ، < ای >
اسپیتمان زرتشت! < گفتار > بغان (متن: *baxtarīh*)
را که اهونور > است ، برشمارد [یعنی که همانا پیاموزد]
فراز آن را که برشمارد، از بر کند [یعنی که < آن را > حفظ
بکند]، و فراز آن را < که > از بر کند، سراید [یعنی که نیرنگی
< خواندن آن را > بداند] و فراز آن را < که > سرود، بیزد
[یعنی که یشت بکند]، سه بار به دیگر سوی چینود > پل < روان
او را به بهشت برین فراز گذرانم، من که هرمزدم، [یعنی آن که
در آن روز که یشت نابر کنند، پس سه بار روان او را به آنجا
راهبری کنم و نیکی بدو کنم]، به بهشت برین و برترین راستی
و برترین روشنایی! (پهلوی یسنا، ص ۹۷)

← دینکرد مدن، ص ۷۸۷، س ۱ تا ۱۴؛ روایات داراب هرمزدیار، ج ۱، صص
۱۳ - ۱۶؛ آئین دین زرتشتی، ص ۱۶۹

۲. چنین است در دستنویس K

۳. در زند سیروزة کوچک، بند ۳۳، می‌آید:

هان! چنین آشکار کنند که آفرین بر دو گونه است > : یکی
آن < که > در اندیشه، > و < یکی آن که در گفتار > باشد < .
آفرین در گفتار چیرتر > است < و نفرین در اندیشه (زند خرده
اوستا، ص ۱۷۵)

۴. متن این بند در دستنویسها همانند نیست (متن کوتوال). در دستنویس K واژه‌هایی
مأخوذ از بندهای ۴ و ۵، سرورش یشت هادخت در آن هست که اشاره بد مواضع
خطرناک، ونهاد آن یعنی «شبهای پر خطر»، دارد (یشتها، ج ۱، صص ۵۲۸-۹).
در این گونه استغاثه برای فرارسیدن ایزد ان و نیز در «فراخوانی ایزدان» (= *rad franāmišnīh*) در یزشن گاهنبار از مینوان درخواست کمک می‌شود و برای

فراخواندن ایزدان بهیاری باید چهاربار اهنور را فراگفت. برگزاری نیایش «ویسپرد» و «آفرینگان گاهنبار» با چهار یتاهو ویریو آغاز می‌شود. کوتوال این بند را با رجوع به قطعه نظیر آن در دینکرد (مدن ص ۷۸۷، س ۱۶) تصحیح کرده است ← کوتوال، ص ۱۱۰، یادداشت ۳؛ روایات داراب هرمز دیار، ج ۱، ص ۳۵۲؛ پهلوی ویسپرد، ص ۳۰۳ س ۸۷ (ویسپرد ۴ بند ۲)

۵. در آغاز پیت پنج اهنورو سه اشم وهو خوانده می‌شود. پیت با «باژسروش» آغاز می‌شود و خواندن پنج اهنور بهسروش ایزد اختصاص دارد.
۶. برگزاری مراسم دینی که به ایزدی دیگر جز هرمزد خدای باژگردد، در آنسروش و اردافرورد بویژه یاد شوند، با هفت اهنور آغاز می‌گردد. ← کوتوال، ص ۱۱۱، یادداشت ۵

۷. «اردافرورد» یا فروهر پارسا، نماد همه فروشیها، یعنی جزء الهی وازلی وابدی در وجود آدمی، و رمزروان پرهیزگاران و درگذشتگان پارساست و «یزشن اردافرورد» برگزاری مراسم درگذشتگان است ← فصل ۱۷، یادداشت ۶

۸. هنوز در آغاز یا پس از پایان یافتن نیگوی کارهای بزرگ، باژ و آفرینگان برگزار می‌شود و بیشتر آن را با «خشنوم» دادار اورهزد می‌خوانند که ده یتاهو ویریو به نام او سروده می‌شود. این رسم در ایران نبوده است. ← روایات داراب هرمز دیار، ج ۱، ص ۳۵۲

۹. این تعبیر که دلالت بر «همه نواحی و جایهای گوناگون» دارد، در متون پهلوی می‌آید (مثلاً، بندهش، دستویس TD₂ ص ۱۰۸، س ۷ و ۶) و مأخوذ از دو عبارت اوستایی *jafnušva raonam, baršnušva garirnam* است (یسن ۱۱، بند ۱۷؛ یشت ۱۴، بند ۲۱).

۱۰. دستویسهای K و M: *𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬨𐬀*: F₁; *𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬨𐬀*; قرائت و معنای واژه روشن نیست. در این قرائت پیشنهادی، کلمه *𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬨𐬀* (= *wirāyād*) از *𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬨𐬀*، فرهنگ هزاوردهای پهلوی، ص ۱۳۴) فرض و با «ویراستن موی» به معنای «چیدن و بریدن و پیراستن» آن یکتا گرفته شده است. این تعبیر دور از ذهن نیست. بویژه آن که صورت دیگری از ویراستن، یعنی *vraštvaun - vræz* در زبان دری زرتشتی به معنای «چیدن و بریدن باقیچی» به کار می‌رود و واژه *navraǝz* یعنی قیچی، از همین ماده است.

ترجمه دیگر برای بند يك: < درباره > یتاهو ویریو < که > در هر جایی < و > به همراهی هر چیزی، در < هر > کار چگونه باید گفته شود.

1. gyāg-ē paydāg kū az dēn guft ēstēd kū mard čand wēšist, ō mān ī ātaxšān šawišn ud ātaxš niyāyišn tarsāgāhīhā kunišn. čē, har rōz amahraspandān se bār andar mān ī ātaxšān hanjāman kunēnd ud kirbag ud ahlāyīh anōh be hilēnd, ud kē wēš ō anōh šawēd ud ātaxš niyāyišn tarsāgāhīhā wēš kunēd; ēg ān kirbag ud ahlāyīh ī anōh be hišt, pad tan mehmāntar bawēd.

< در > جایی (=نوشته‌ای) پیدا > است > که از > کتاب > دین گفته شده است که مرد > هر > چند بیشتر ، به خانه آتشان (= آتشکده) باید برود و با ترس آگاهی آتش را نیایش باید کند. چه، هرروز امشاسپندان سه بار در خانه آتشان انجمن کنند و کوفه و پارسایی > در > آنجا بهلند (=بنهند)، و هرکه بیشتر به آنجا رود و آتش را با ترس آگاهی بیشتر نیایش کند؛ پس آن کوفه و پارسایی که > در > آنجا هشته است، بر تن > وی > میهمانتر (=مستقرتر) شود.

2. ēn-iz kū xrad gōhr ēdōn čiyōn ātaxš. čē, andar ēn gēhān čiš nēst ī ēdōn be bawē čiyōn ān čiš ī pad xrad kunīhēd; ud ātaxš-iz har kū abrōzēnd, az dūr wēnēd, bōxt ud ēraxt paydāg kunēd; ud kē pad ātaxš bōxt, jāwēdān bōxt, ud kē pad ātaxš ēraxt, jāwēdān ēraxt.

نیز این که خرد را گوهرچونان آتش > است >. چه، در این جهان > هیچ > چیز نیست که آیدون > نیکو > شود، چون آن چیز که با

خرد کرده (= انجام) شود؛ و نیز آتش را هر کجا افروزند، از دور بیند! (= تشخیص دهد) < و > برائت و محکومیت را پیدا (= معلوم) کند؛ و هر که با (= از طریق) < آزمایش > آتش تبرئه شد، جاودان تبرئه شده است، و هر که با < آزمایش > آتش محکوم شد، جاودان محکوم شده است.

3. ēn-iz kū xēm kē xrad andar nēst, ēdōn homānāg čiyōn xānīg-ē ī rōšn ud an-āhūg kē bast ēstēd ud ō kār nē hamē šawēd; ud ān xēm kē xrad abāg, ōwōn homānāg čiyōn xānīg-ē ī rōšn ud an-āhūg kē tuxšāg mard abar ēstēd, andar ō kar kunēd, be warz bandēd, ud bar ō gēhān dahēd.

نیز این که < آن > خیم (= سرشت و طبیعت) که خرد در < آن > نیست، چونان خان آبی روشن و بی آهو (= بی عیب) < است > که بسته است و به کار (= مزرعه؟) همی نرود، و آن خیم که خرد با < آن است >، چونان خان آبی روشن و بی آهو < است > که مرد کوشایر < آن > ایستاده (= مراقب و مشغول) باشد، < آن را > در کار (= مزرعه و کشتزار؟) کند، به کشتزار بندد، و بر (= میوه و بار) به جهان دهد.

4. ēn-iz kū mardōmān ēn se čiš har rōz kunišn: nasuš az tan dūr. be kardan, pad dēn āstawān būdan, ud kirbag kardan.

نیز این که مردمان این سه چیز را هر روز باید بکنند: نسوش^۲ از تن دور کردن، به دین خستو (= مؤمن و با ایمان) شدن و کرفه کردن.

5. nasuš az tan dūr. be kardan, ēd kū pēš az xwaršēd ul āmad, dast ud rōy pad gumēz ud āb šustan; pad dēn āstawān būdan, ēd kū xwaršēd yaštan; ud kirbag kardan, ēd kū xrafstar-ē čand be ōzadan.

نسوش از تن دور کردن این < است > که پیش از برآمدن خورشید،

دست و روی را با گمیز < گاو > و آب^۳ باید شست؛ به دین خستو (= مؤمن با ایمان) شدن، این < است > که خورشید را باید بزشتن کرد؛ و کرفه کردن این < است > که خرفستری چند را باید گشت.

6. ēn-iz kū mardōmān ēn se, xwēškārīh ī mahist:ān ī dušmen dōst kardan, ān ī druwand ahlaw kardan, ud ān ī duš-āgāh dānāg kardan.

نیز این که مردمان را این سه < کار > بزرگترین خویشکاری (= وظیفه) < است >: دشمن را دوست کردن، دروند (= پیرو دروغ، گناهکار) را پارسا کردن، و دژ آگاه (= نادان و بدخوی) را دانا کردن.

7. dušmen dōst kardan, ēd kū-š xīr ī gētīg pēš dārēd, u-š pad menišn dōst darēd; druwand ahlaw kardan, ēd kū-š wināh kē pad-iš druwand bawēd, az-iš be wardēnēd; ud duš-āgāh dānāg kardan, ēd kū xwēš tan ōwōn be wirāstan kū-š ān ī duš-āgāh abar hammōzēd.

دشمن را دوست کردن، این < است > که او را خواسته گیتی پیش دارد (= ارزانی دارد و فدا کند)، و او را درمتش (= دل) دوست دارد؛ دروند را پارسا کردن، این < است > که گناهی که به واسطه آن دروند شده است، از وی بگرداند (= دور کند)؛ و دژ آگاه را دانا کردن این < است > که خویشتن را باید آن گونه آراسته کند که آن دژ آگاه < درستی رفتار را > بیاموزد.

- ۴۲ 8. ēn-iz kū mardōmān rawišn ō ēn se gyāg abētar kunišn: ō dar ī hu-dānāgān, ō dar ī wehān, ud ō dar ī ātaxšān.

نیز این که مردمان باید رفت و آمد به این سه جای بیشتر کنند: به درگاه نیک - دانندگان، به درگاه نیکان، به درگاه آتشان.

9. ō dar ī hu-dānāgān, < pad ēn > kū tā hu-dānāgtar ud dēn pad tan mehmāntar bawēd; ō dar ī wehān, pad ēn kū tā pad wehīh ud watarīh < āgāh bawēd >, ud watarīh az-iš

be barēd; ud ō dar ī ātaxšān pad ēn kū tā druz ī mēnōg
az-iš be wardēd.

به درگاه نیک- دانندگان به سبب این < باید رفت > که تا نیک - داننده تر
و دین بر تن < وی > میهمانتر (= مستقرتر و مسلط تر) شود؛ به
درگاه نیکان به سبب این < باید رفت > که تا بر نیکی و بتری آگاه
شود، و < آگاهی > بتری را از وی ببرد؛ و به درگاه آتشان به سبب
این < باید رفت > که تا دروج^۴ مینویی (= بدی نادیدنی) از وی
بگردد (= دور شود).

10. ēn-iz kū kē kunišn ō ruwān, ēg-iš gētīg xwēš, ud mēnōg
xwēštar; ud kē kunišn ō tan, mēnōg pad kāmag <hilēd>,
ud gētīg a-kamagīhā az-iš stānēnd.

نیز این که هر که را کردار برای < رستگاری > روان < باشد >، پس
او را < خواسته > گیتی خویش (= متعلق)، و < نیکویی > مینو
(= آخرت) بیشتر خویش < خواهد بود >؛ و هر که را کردار برای
< آسایش > تن < باشد >، نیکویی < مینورابه کام > خود < رها کند
و < خواسته > گیتی را به ناکام از وی ستانند.

11. ēn-iz kū baxt-āfrīd guft kū har dahišn-ē ohrmazd
hamēstārīh ī ēk petyārag, ud petītīg ō hamēstārīh ī
har druz dād ēstēd.

نیز این که بخت آفرید^۵ گفته است که هر آفریده ای را هر مزد
برای همیستاری^۶ (= مقابله) یک پتیاره، و پتت را برای همیستاری
هر دروج داده (= آفریده) است.

12. ēn-iz kū gētīg rāy wāk nē barišn ud pad čiš-iz nē
dārišn ud az dast nē hilišn.

نیز این که برای < خواسته > گیتی نباید باک برد (= غم داشت) و
< آن را > به چیزی نباید داشت (= گرفت) و از دست < نیز > نباید
هست (= رها کرد).

13. wāk ēd rāy nē barišn, čē ān ī brēhēnīd ēstēd, be rasēd; ud pad čiš-iz ēd rāy nē dārišn, čē sazišnīg ast ud be hištan abāyēd; ud az dast ēd rāy nē hilišn čē mēnōg pad gētīg ō xwēš šāyēd kardan.

ازیرا < برای آن > پاک نباید پرد چه، آن که مقدر شده است، می-رسد؛ وازیرا < آنرا > به چیزی نباید داشت چه، گذرنده است و < آن را به هنگام مرگ > باید هشت؛ وازیرا < آن را > از دست نباید داد چه، < نیکویی > مینو (= آخرت) را به واسطه < خواسته > گیتی، از آن خویش توان کرد.

14. ēn-iz kū pahlom čiš rāstīh ud wattom čiš, drōzanīh; ud ast kē rāst gōwēd, pad-iš druwand bawēd, ud ast kē drō gōwēd, pad-iš ahlaw bawēd.

نیز این که برترین چیز راستی و برترین چیز دروغ زنی < است >، و < گاه > هست که کس راست گوید و به سبب آن دروند شود، و < گاه > هست که کس دروغ گوید < و > به سبب آن اشو شود.

15. ēn-iz kū ātaxš nē ōzanišn, čē wināh; ud ast kē ōzanēd weh.

نیز این که آتش را نباید گشت (= خاموش کرد) چه، گناه < است >؛ و < گاه > هست که < چون کس آنرا > گشت بهتر < است >.

16. ēn-iz paydāg kū čiš ō watarān nē dahišn, ud ast kē pahlom xwaštar xwardīg ō watarān dahišn.

نیز این پیدا < است > که چیز < خوردنی؟ > را به بتران (= مردم بد) نباید داد، و < گاه > هست که نخست خوشترین خوردی (= نوعی خوراک مطبوع)^۷ را به بتران باید داد.

17. abar-iz ēn nigerišn mardōmān čē har čiš čārāg ast, bē margīh; har čiš ummēd, bē druwandīh; har čiš be sazēd, bē ahlayīh; har čiš wirāstan šāyēd, bē gōhr; ud har čiš wardīdan < šāyēd, bē > bašōbaxt.

نیز مردمان بر این باید بنگرند (= توجه و اندیشه کنند) که هر چیز را چاره‌است، مگر مرگ را؛ هر چیز را امید < است >، مگر دروندی را؛ هر چیز بگذرد، مگر اشویی؛ هر چیز را ویراستن می-توان، مگر گوهر را؛ و هر چیز را گردیدن (= دیگرگون شدن) تواند بود، مگر تقدیر را.

18. ēn-iz paydāg kū frēdōn az ī dahāg ōzadan kāmīst,
ohrmazd guft kū nūn ma ōzan; čē, zamīg purr xrafstar
be bawēd.

نیز این پیدا < است > که فریدون اثری دهاک^۸ را خواست بکشد، هر مزد گفت که اکنون < او را > مکش چه، زمین پر < از > خرفستر بشود (= خواهد شد).

یادداشتها

۱. اشاره به «ورآتش» و آزمایش مقدس (فصل ۱۵، یادداشت ۱۲) برای شناخته شدن گناهکار و بیگناه در مراعات و محاکمات است. اصطلاح «پیدا کردن» به معنای تمیز دادن و تشخیص دادن آتش در «ورآتش» و تعیین گناهکار و بیگناه را فردوسی نیز به کار برده است:

مگر کاتش تیز پیدا کند گنه کرده را زود رسوا کند

شاهنامه ج ۳، ص ۳۳

بندهای این فصل از کتاب شایست ناشایست، پراکنده و ناپیوسته، در کتاب ششم دینکرد (مدن، ص ۵۳۸، س ۳ تا ۹) می‌آید و بند اول آن نیز در «گزیده اندرز پوریوتکیشان» (منتهای پهلوی، صص ۴۷ - ۸) وجود دارد.

۲. ← فصل ۷، یادداشت ۳؛ فصل ۲، یادداشت ۳

۳. ← فصل ۷، یادداشت ۳

۴. ← فصل ۳، یادداشت ۱۶

۵. بخت آفرید نام دستور بزرگی است که خسرو انوشیروان او را برای باز آراستن آیین زرتشتی پس از فتنه مزدک فراخواند. نام او در زند بهمن یسن، فصل ۲، بند ۲، (صص ۳۱ - ۲) آمده است. ← فصل ۲، یادداشت ۵۳.

۶. برای نابودی ورنجور ساختن هر آفریده هرمزیدی اهریمن آفریده‌ای پدید آورده است، که همیستار یا دروج آن به‌شمار می‌آید (بندهش، TD₃، ص ۶۰، س ۱) و هر کس باید با دروج خود بکوشد، یعنی بجنگد، نه با دروج دیگران (دینکرد مدن، ص ۵۰۲، س ۱ تا ۳) ← «باورهایی از دینکرد»، ص ۱۳.

۷. ← فصل ۲، یادداشت ۳۹

۸. این مثال اساطیری برای اثبات نسبت ارزشهای اخلاقی و عدم قطعیت احکام شرعی در اینجا آورده شده است. دینکرد مختصری از داستان ناکشتن ضحاک و چگونگی آن را از اوستای کهن نقل می‌کند:

درباره نگونسار کردن فریدون ضحاک را، < و > برای

میراندن < وی > گرز بر پهلوی و دل < و > نیز جمجمه < او >

زدن، اما نمرد ضحك از آن ضربت و پس با شمشیر < او را >
 زدن، و در نخستین < و > دو دیگر < و > سدیگر ضربت از تن
 ضحك بسیارگونه خرفستر باریدن؛ گفتن دادار هرهزد به فریدون
 که مبادا بدری < تن > او را که ضحك < است >. چه، اگر < تن >
 او را بدری، ضحك پر < و آکنده > این زمین را کند از مار
 و سمور آبی و کژدم و سوسمار و کشف (= لاک پشت) و وزغ؛
 < پس درست و > به آیین بستن < او > به بند شگفت، اندر
 گرانترین پادافراه به < کوه > دمندان < باید > ! (دینکردمدن،
 ص ۸۱۱، س ۱۳ تا ۲۱).

و نیز:

«در باره ضحك، که (او را) بیوراسب نیز خوانند، گوید که
 فریدون هنگامی که او را بگرفت، بکشتن نتوانست. پس به کوه
 دناوندیست. هنگامی که رهاشود، سام خیزد، او را گرز زند و
 اوژند». (بندش، TD₂، ص ۱۹۸، س ۶ تا ۹، ترجمه
 چاپ نشده آقای دکتر بهار)

1. nišān ī sāyag ī nēm-rōz nibēsēm, farrox bawād!

نشان سایه نیمروز^۱ را می‌نویسم، فرخ‌باد!

2. xwaršēd pad karzang, panj-ēk < ī >, pāy ī mard; pānzdahom ī karzang, ēk pāy; xwaršēd pad šēr, ēk pāy ud nēm; pānzdahom ī šēr, dō pāy; xwaršēd pad hōšag, dō pāy ud nēm; pānzdahom ī hōšag, se pāy ud nēm; tarāzūg, čahār pāy ud nēm; pānzdahom ī tarāzug, panj pāy ud nēm; gazdum, šaš pāy ud nēm; pānzdahom ī gazdum, haft pāy ud nēm; nēmasp, hašt pāy ud nēm; pānzdahom ī nēmasp, nō pāy ud nēm; wahīg, dah pāy; pānzdahom ī wahīg, nō pāy ud nēm; dōl, hašt pāy ud nēm; pānzdahom ī dōl, haft pāy ud nēm; mähīg, šaš pāy ud nēm; pānzdahom ī mähīg, panj pāy ud nēm; warrag, čahār pāy ud nēm; pānzdahom ī warrag, se pāy ud nēm; gāw, dō pāy ud nēm; pānzdahom ī gaw, dō pāy; dō-pahīkar, ē pāy ud nēm; pānzdahom ī dō-pahīkar, ē pāy.

«چون» خورشید در > سربرج < خرچنگ (= سرطان) > باشد، در نیمروز طول سایهٔ مرد < يك پنجم > طول < پای مرد > است < ۲>؛ پانزدهم (= نیمه) > برج < خرچنگ، يك پای>؛ < چون > خورشید در > سربرج < شیر (= اسد) > باشد، < يك پای و نیم>؛ پانزدهم شیر، دوپای؛ < چون > خورشید در > سربرج < خوشه (= سنبله) > باشد <، دوپای و نیم>؛ پانزدهم خوشه، سه پای و نیم؛ < ترازو (=

میزان) ، چهارپای ونیم ؛ پانزدهم ترازو، پنج پای ونیم؛ کتردم (= عقرب) ، شش پای و نیم ؛ پانزدهم کتردم، هفت پای ونیم ؛ نیمسب (= قوس) ، هشت پای ونیم؛ پانزدهم نیمسب ، نه پای ونیم ؛ بزغاله (= جدی) ، ده پای؛ پانزدهم بزغاله، نه پای ونیم؛ ^۳دول (=دلو) ، هشت پای ونیم؛ پانزدهم دول، هفت پای ونیم؛ ماهی (=حوت) ، شش پای ونیم؛ پانزدهم ماهی، پنج پای و نیم؛ بره (=حمل) ، چهارپای ونیم؛ پانزدهم بره، سه پای ونیم؛ گاو (=ثور) ، دو پای و نیم ؛ پانزدهم گاو، دو پای؛ دوپیکر (=جوزا) ، یک پای ونیم ؛ پانزدهم دوپیکر، یک پای.

3. sāyag ī nēm-rōz wašt, xūb-frazām bawād !
سایه نیمروز، < چون > گشت (=دیگرگون شد) ، < آدمی > نیک فرجام باد!

4. nišān ī uzērin nibēsēm, xūb ud farrox bawād; pad yaza-dān ayārīh!

نشان < گاه > اوزیرن را می نویسم < که > خوب و فرخ باد، بایاری ایزدان!

5. ka rōz pad abzōn bawēd, xwaršēd pad sar ī karzang āyēd ud sāyag šaš pāy ud dō bahr bawēd; uzērin gāh gīrēd.

چون < بلندی > روز افزاینده باشد، خورشید بر سر < برج > خرچنگ آید و < طول > سایه < مرد > شش پای و دو بهر شود؛ گاه اوزیرن را باید بگیرد^۴ (=به شمار آورد).

6. har sīh rōz-ē pāy-ē ud se ēk-ē hamē abzāyēd, nūn čiyōn har dah rōz, nēm pāy ošmār hamē bawēd; xwaršēd pad sar ī šēr, sāyag haft pāy ud nēm.

هر سی روزی ، < سایه > یک پای و یک سوم همی افزاید، اینک چون هر ده روز، نیم پای شمرده همی شود؛^۵ < چون > خورشید در سر < برج > شیر < باشد > ، طول < سایه > مرد < هفت پای ونیم > است.

7. pad ēn padisār, har axtar-ē ham-gōnag, ud māhīgān ham-gōnag; tā xwaršēd be sar ī wahīg āyēd, sāyag čahārdah pāy ud dō bahr bawēd.

بر همین منوال، < چون > هر اختری (= برجی) همان گونه، و ماهها
< نیز > همان گونه < است >؛ تا خورشید به سر < برج > بزغاله
آید، < پس > سایه < مرد > چهارده پای و دو بهر می شود.

8. andar wahīg, se ēk ī pāy abāz kāhēd, az anōh abāz wardēd,
čiyōn kāhišn ī šab ud abzāyišn ī rōz. har mähīgān-ē pāy-ē
se ēk-ē hamē kāhēd, čiyōn har dah rōz, nēm pāy ošmār
hamē bawēd; tā abaz o šaš pāy ud dō bahr āyēd . har
axtar-ē ham-gōnag ud mähīgān ham-gōnag.

در < برج > بزغاله، < سایه > یک سوم پای باز می کاهد، < و > از
آن جای باز می گردد، چنانکه کاستن < طول > شب و افزودن
< طول > روز < نیز چنین است. سایه در < هر یک ماه، یک پای
> و < یک سوم > پای < کاسته می شود، چنانکه > در < هر ده روز،
نیم پای شمرده همی شود؛ تا باز به شش پای و دو بهر آید (= رسد).
< در > هر اختری همان گونه و < در > ماهها < نیز > همان گونه
< است >.^۶

- 8.a. nibišt ud frazāmēnīd hēm, man dēn-bandag mihr-āban ī
kay-husraw hērbed-zād.⁷

الف. نوشتم و به فرجام رساندم < این مکتوب را > من، بنده دین،
مهر آبان کیخسرو و هیر بندزاده.^۷

- 8.b. nibišt xwēš man awestād pešyōtan ī rām, hērbed⁸.

ب. نوشتم < برای > خویش، من، استاد پشوتن رام هیر بد.^۸

یادداشتها

۱. اندازه‌گیری سایه اشیا برای تعیین هنگام نیمروز، در بازشناختن پنج‌گاه نیایش و نماز اهمیت دارد. تعیین گاه نماز، که در فقه اسلامی آن راتوقیت می‌نامند، در آیین زرتشتی، گذشته از معلوم داشتن زمان نیایش، دارای این‌ارزش است که اگر در برگزاری درون و بزشن، گاه عوض شود، وبه اصطلاح گاه دیگر درآید، آن‌نیایش درست نیست. تغییرگاه‌نماز در آداب مربوط به جسد مرده و پرهیز نساهم اهمیت دارد (فصل ۱۰، بند ۳۲). در آمدن نیمروز پایان یافتن نخستین گاه روز، یعنی هاون، را مشخص می‌کند و در تابستان با آن، گاه ریتون و در زمستان گاه اوزیرن آغاز می‌گردد.

۲. کوتوال به تبعیت از وست واژه را panjag (پنج‌ه پای) می‌خواند.

۳. متن: saš ؛ به پیروی از وست و کوتوال تصحیح شد.

۴. در تابستان پس از گاه نیمروزی یا ریتون، گاه اوزیرن گرفته می‌شود و روش زیر نوشته در تعیین آن به‌کار می‌رفته است.

وست یادآور می‌شود (ص ۳۹۹، یادداشت ۴) که بنا بر مفاد بندهای ۵ تا ۷، اندازه لازم سایه برای گرفتن گاه اوزیرن، منظمأ از شش پای و دوبهر تا چهارده پای و دوبهر افزایش می‌یابد که افزایش آن، بنابراین متن، هشت‌پای درشش ماه یا درست معادل یک پای و یک‌سوم پای در هره‌ماه است. پس، با کاستن این افزایش ماهیانه یک پای و یک‌سوم پای از هفت و نیم پای سایه در پایان ماه اول، شش پای و یک‌ششم پای باقی می‌ماند که اندازه سایه در آغاز ماه است. پس می‌توان نتیجه گرفت که دوبهر معادل یک ششم پای و هر بهر معادل یک‌دوم پای است. اندازه پای را معادل چهارده بدست (= widast) یا انگشت دانسته‌اند ← وست، ص ۳۹۸، یادداشت ۶

۵. وست می‌گوید (ص ۴۰۰، یادداشت ۱) که منظور آن است که چون افزایش سایه به‌نیم پای رسید، باید آن‌راه‌حاسبه کرد، یعنی پس از گذشتن ده‌روز. چنان که باید نیم پای اول در روز دهم و نیم پای دوم در روز بیستم ماه افزوده شود و یک‌سوم بازمانده در پایان ماه محاسبه گردد.

۶. وست تأیید می‌کند (ص ۴۰۰، یادداشت ۴) که این شیوه برای تعیین گاه اوزیرن، چندان که در بادی امر به‌نظر می‌رسد، نامناسب نیست، زیرا مدت این‌گاه را درشش

ماه زمستانی با افزایش یکنواخت محسوب می‌دارد و در تابستان آن را اندکی افزایش می‌دهد. این طرز محاسبه با موقعیت جغرافیایی این منطقه تناسب دارد.

۷. پایان نوشت دستنویس K

۸. پایان نوشت دستنویس M؛ نام «هیربذاده پشوتن رام از نسل موبد هرمزدیار» در دستنویس TD₂₈ (ص ۱۷۵)، در پایان نوشت فرهنگ اوئیماوگ هم آمده است.



۲۲

- ۴۶ 1. ohrmazd dahād pād-rōz mehtar pāyag ud gāh.
 هرمزد > تورا با دروزه (= هرروز) پایه و جایگاه مهتر (= برتر) دهاد.
2. wahman-it xrad dahād — wehīg wahman yān: hu-menišn
 bawād, hu-kunišn —, kū ruwān wōzē.
 بهمن تورا خرد دهاد — آن > موهبت نیکوی بهمن، > تا < نیکمنش
 باشی > و از آن، < نیک کنش — که روان را رستگاری بخشی.
3. ardawahišt ī hu-čīhr dahād-it oš ud wīr.
 اردیبهشت هژیر^۱ تو را هوش و ویر (= حافظ) دهاد.
4. šahrēwar-it be dahād az har abādaq xīr.
 شهر یورت از هر چیز آباد (= فرخنده و درست) > بهره < بدهاد.
5. spandarmad-it be dahād, spās pad tan-tōm, nārīg-it —
 zan dahād. — az tōhmag ī wuzurgān.
 سپندارمذت بدهاد، در خدمت^۲ برای فرزند آوری، کدبانویت —
 > یعنی < زن دهاد —^۳ از تخمه (= دودمان) بزرگان.
6. hordād-it be dahād purrīh ud padēxīh.
 خردادت فراوانی و کامیابی بدهاد.
7. amurdād-it be dahād ramag ī čahār-pāyān.
 امردادت رمه چار پایان بدهاد.
8. day, dādār ohrmazd hamēšag pušt pāyād.
 > در روز < دی > به آذر < دادار هرمزد > تورا < همیشه پشتیان
 باد.

9. rōšn burz ādur pad wahišt-it kerād⁴ gāh.
آندر روشن بلند در بهشت تورا گاه (= تخت و جایگاه) < فراهم >
کناد.
10. ābān-it be dahād az har abādag xīr.
آبانت از هر چیز آباد (= فرخنده و درست) < بهره > بدهاد.
11. xwar-it kerād brāzyāg pad mayān <ī> hambadīgān.
خورت در میان رقیبان در خشان کناد.
12. māh-it abāgīh dahād kē pād-rōz āwābē⁵ (?)
ماهت یاوری دهاد که باد روزه (= هر روزه) بر آسایی (?) °
13. tištar-it raftār kerād pad haft kišwar būm.
تشترت رونده (= توانا به رفتن) در هفت کشور زمین کناد.
14. gōšurwan amahraspand pānag ī čahār-pāyān, pahān.
گوشورون امشاسپند < تورا > نگاهبان چارپایان < و > گوسفندان
< باد > .
15. day, dādār ohrmazd hamēšag pušt pāyād.
< در روز > دی < به مهر > دادار هر مزد < تو را > همیشه پشتیان
باد.
16. mihr-it dādwar bawād, kē-t ast kām, ā-t tagīg.
مهرت دادور باد که < آنچه > تورا کام است، پس به تو زود < برسد > .
17. srōš ī ahlaw, wānīdār ī dēwan, āz ud xešm ud niyāz
az tō dūr dārād ud kōšād ō tō ma kerād abē-dād.
سروش اشو، نابود کننده دیوان، آرزو خشم و نیاز از تو دور داراد و
کوشاد < که > بر تو < دیو > بیداد مکناد.
18. rašn-it parwānag bawād ō wahišt ī bāmīg.
رشتت پروانه (= راهنما و راهبر) به بهشت بامی (= روشن و درخشان)
باد.
19. frawardīn-it frazand dahād kē tōhmag barēd nām.
فروردینت فرزند دهاد که تخمه (= نژاد و دودمان) نام بُرد.

20. wahrām ī pērōzgar frayādār ī razm ā-t.

بهرام پیروزگر پس تو را فریادار رزم < باد >.

21. rām ī xwābar xwadāy, stāyīdār ī yānān, āfrin-it
aspurr kerād kū tīrest sāl zīwē, a-marg ud a-zarmān
pad frazāmišn ī rōz

رام، خداوندگار مهربان، ستایندهٔ نعمتها، آفرینت بدرستی کناد که
سیصد سال، بیمرگ و بی‌پیری، < تا > به فرجام‌روزگار زیست کنی.

22. wād-it drōd āwarād az wahišt ī bāmīg.

بادتو را از بهشت بامی درود آورد.

23. day, dādār ohrmazd hamēšag pušt pāyād.

< در روز > دی < به دین > دادار هر مزد < تو را > همیشه پشتیبان باد.

24. dēn-it mehmān bawād pad tō mēhan ud mān.

دین تو را < در > میهن و خانه تو میهمان (= مستقر) باد.

25. aršišwang ī hu-čīhr⁷ kayān xwarrah bām.

ارششونگ (= ارد) هژیر < بخشنده > روشن فرکیانی < باد >.

26. aštād-it ayār bawād kē pād-rōz āwābē^{۵۷}

اشتادت یاور باد که با دروزه بر آسایی (?)

27. asmān-it be-stāyād pad har hunar ud xīr.

۴۸

آسمانت در هر هنر و چیز بستایاد.

28. zāmyād-it be-zanād dēw ud druz az tō mān.

باشد که زامیادت دیوودروج از خانه تو بزند < و براند >.

29. māraspand-it gāh kerād pad wahišt ī bāmīg.

ماتر سپندت گاه (= تخت و جایگاه) در بهشت بامی < فراهم > کناد.

30. anagrān ī anōšag pad har xīr ayār. windād kāmāg
bawād wispan yazadān kē āyād kū šawād ud tō pērōz
windē !

انگران انوشه (= بیمرگ و جاویدان) در هر چیز < تو را > یار باد <.

< تو > کامیاب بادی همه < در هر روز، با نام > ایزدان که آید، < و >

چون رود، پس تو پیروزی یابی!

31. baxt-it ayār bawād, spīhr pāsban;ō ēn-im har amahras-
pand kē man nām burd hēd harwīn-it ayār bawād, pad har
kirbag ud kār!

بختت یار باد، سپهر پاسبان؛ در این <روزان> هرامشاسپند که من
نام بردم، هرگونه، تورا یار باد، در هر کوفه و کار <نیکو>!

32. āfrīn ō srīt awestād, dēr zīwād; šahr abādag bawād,
hamāg šādīh ud rāmīšn! har kas xwār bawād, pad kāmāg
ī xwābar ohmazd!

آفرین بر سریت استاد، دیرزیواد. شهر آباد باد، همه شادی و رامش!
هر کس را آسودگی (= خیر؟) باد، به کام هر مزد مهر بان!

یادداشتها

۱. دستنویس M: er ، دستنویس F: er و er ؛ برگردان پهلوی برای $\text{vanhvi-}, \text{vanhav-}$ است که صفت برای اردیبهشت و نیز اشی (بند ۲۵) است. در برگردانی از این قطعه که در شاهنامه می‌آید (ج ۵، صص ۵۳-۵۴)، واژه هژیر (بیت ۷۶۹) به جای آن به کار رفته است.

۲. سپاس در این جا معنای «خدمت» دارد. ← واژه‌نامهٔ مکنزی؛ واژه‌نامهٔ مانوی

۳. ظاهراً واژه‌های er و er پرنوشت برای ناریگ بوده و وارد متن شده است.

۴. متن: er ← er (چنین است در دستنویس J، ص ۱، س ۱۲؛ ص ۲، س ۹)؛ فعل تمنایی و دعایی از مصدر «کردن»، که در گویشهای ایرانی غربی شمالی واج r آن حذف نمی‌شود ← بندهای ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۲۹

۵. دستنویس M: er ، نیز دستنویس J، ص ۱، س ۱۱، ص ۲، س ۷؛ دستنویس F: er ؛ این واژه در بند ۲۶، نیز می‌آید. در قرائت پیشنهادی، واژه با er (= awamih بی‌بیمی، امنیت، آسودگی) که در مینوی خرد، فصل ۳۲، بند ۱۶ (متن: ۱۰۰ س ۱۰، نیز ← واژه‌نامهٔ مینوی خرد) به کار رفته، در پیوند گرفته شده است: awamidan = برآسودن، درآسایش زیستن؛ با تبدیل واج m به b : awabidan

۶. متن: er ؛ خوشبختی و موهبت و لطف و بخشایش و نیکی است. نام ایزد رام در اوستا rama- ، raman- است و در پهلوی آن را رامش گفته‌اند که معنای امروزی واژه را در زبان فارسی دارد. صفت ایزد رام در اوستا xāstra- است که مرکب از دو جزء hu به معنای «خوب» و vastra به معنای «چراگاه و علوفه و اغذیه» است و مجموعاً یعنی «بخشندهٔ چراگاه و اغذیه خوب». آن را در پهلوی به er xwārom= برگردانیده‌اند. ← یشتها، ج ۲، صص ۱۳۴ - ۵

۷. متن: er ← یادداشت ۱

۸. واژهٔ xwār ، که در ادبیات پهلوی کاربرد بسیار دارد، در گویشهای ایرانی، گاهی به شکل xār به معنای «خوب» استعمال می‌شود، مثل گویش بندرگز، افتر،

اولار، بابل، ساری، فیروزکوه، ونیز xāre در سنگسری و xowr در سمنانی. در زبان دری زرتشتی، کلمه «خیر» بسیار به کار می‌رود و در ترکیبات پر شماری پدیدار می‌شود، مثل xeyrav = خیراب، شراب؛ xašoxeyr = خوش و خیر، خوش‌باد و خیرباد. با توجه به قاعده تبدیل ā و ē به یکدیگر (مثلاً در میانوند متعدی کنندۀ -en- در rasēnīdan, xwarēnīdan که به خوراندن و رسانیدن بدل شده است؛ نیز ← فصل ۱۷، یاداشت ۲). ونیز گونه آزاد بودن e با ē با ey در زبان دری زرتشتی شهر یزد، می‌توان پیشنهاد کرد که واژه عربی «خیر» هنگام آمدن به زبان فارسی با xwār، که در برخی از لهجه‌ها به صورت xwēr نیز تلفظ می‌شده، انطباق یافته است. این توجیه، فراوانی کاربرد واژه خیر را در زبان فارسی و دیگر گویشهای نوین ایرانی پاسخگوست. ← واژه‌نامه طبری، ص ۱۱۱.

۲۳

- ۴۹ 1. ohrmazd dādārtar, wahman čābuktar, ardawahišt wizīdārtar, šahrewar kardārtar, spandarmad bowandagtar, hordād čarbtar, ud amurdād barōmandtar
هرمزد دادارتر (= آفریننده تر) > است < ؛ بهمن چابکتر؛ اردیبهشت
گزیبنده تر؛ شهریور قادرتر، سپندارمذ کاملتر؛ خرداد چربتر (=
پر نعمت تر) و امرداد برومند تر!
2. day arzōmandtar ādur tābišnīgtar, ābān bāmīgtar, xwar
brāzyāgtar, māh warzāwandtar, tīr rādtar, ud gōš niyōšī-
dārtar
دی > به آذر < ارجمندتر^۷ آذر تابنده تر؛ آبان درخشانتر؛ خور
فروزنده تر، ماه ورجاوندتر (= پیر اعجاز تر)؛ تیر رادتر؛ و گوش
نیوشنده تر (= شنواتر)!
3. day-pa-mihr čiyōn ohrmazd, mihr dādwartar, srōš tagīgtar.
rašn rāsttar, frawardīn tuwanīgtar, wahrām pērōzgartar,
rām rāmišnīgtar ud wād hu-bōytar
دی به مهر همانند هرمزد > است < ؛ مهر دادورتر (= عادلتر)؛
سروش تکاورتر؛ رشن راستتر؛ فروردین توانا تر؛ بهرام پیروز گرت،
رام پیرامشتر، و باد خوشبوی تر!
4. day ēdōn čiyōn ohrmazd, dēn arzōmandtar, ard hu-čihrtar,
aštād pāktar, asmān bulandtar, zāmyad frazāmīgtar, mārā-
spand dēn-burdārtar, ud anagrān abzōnīgīhā ud nekīhā!

دی > به دین < همانند هر مزد > است؛ دین ارجمندتر؛ ارد هژیرتر؛
 اشتاد پاکتر؛ آسمان بلندتر؛ زامیاد فرجام دهنده تر؛ ماتر سپند دین بر-
 دارتر؛ وانغزان با افزونی و نیکویی^۱ > است!

5. frazaft, pad drōd; šādīh bawād!

فرجام یافت، بادرود؛ شادی باد!

یادداشتها

۱. شاید: «انگران» را افزونیها و نیکوییهاست.
این فصل با نامیدن ایزدان در قطعۀ «پیمان کدخدایی» (زند خرده اوستا، صص ۲۱۹-۲۰) همانندیهایی دارد.

راهنمای کتابنامه

- آداب و مراسم دینی پارسیان ← Modi
«آرای دین بهی مزدیسنان» ← مزداپور
«آوانویسی و برگردان فارسی بخش چهارم کتاب شایست نشایست» ← طاووسی
آئین دین زرتشتی ← مهرگان موبد سیاوخش
«ادبیات فارسی میانه» ← Boyce
اردوایرافنامه ← Haug, Jamasp Asa
ازدواج مقدس ← Kramer
اسکندرنامه ← افشار
«اندرز کودکان» ← مزداپور
«اندرساخت (= ترکیب) مردمان» ← راشد محصل
اوستای ودردگان،
ایران در سپیده دم تاریخ ← کامرون
«باچ ودرن زرتشتی» ← Boyce
«باورهایی از دینکرد» ← مزداپور
بررسی دستنویس MU29 ← مزداپور
بند هش، دستنویس TD1 ← بند هش ایرانی (نسخه شماره «۱» تهمورس دینشاه)
بند هش، دستنویس TD2 ← دستنویس ت د ۲ (بخش نخست)
بند هش، ترجمه چاپ شده دکتر مهرداد بهار ← بهار
پژوهشی در اساطیر ایران ← بهار
«پندام و پنم» ← باقری (سرکاراتی)
پهلوی یسنا ← Dhabhar
پهلوی ویسپرد ← Dhabhar
«پیوند زناشویی در دوره ساسانیان» ← Shaki
تاوادیا ← Tavadia
«تحلیلی بر اسطوره باران کرداری» ← مزداپور
تمدن ایران ساسانی ← لوکونین

خرده اوستا ← پورداود

خواستوانیفت ← Asmussen

«خواستوانیفت» ← مزداپور

دادستان دینی ← انکلساریا، تهمورس دینشاجی

داستان سیاووش ← مینوی

داور ← Davar

«درباره چند اصطلاح حقوقی به زبان پهلوی» ← Perikhanian

درخت آسوریگ ← ماهیارنوابی

دستنویس FII ← دستنویس ف ۱۱

دستنویس F₃₅ ← دستنویس ف ۳۵

دستنویس J ← دستنویس ج ۳

دستنویس K³ ← دستنویس ک ۲۰

دستنویس MU₂₉ ← دستنویس م او ۲۹

دستنویس MU₄₉ ← دستنویس م او ۴۹

دستنویس T₂₈ ← دستنویس ت ۲۸

دستنویس TD ← دستنویس ت د ۲۸

دستنویس TD₁ ← بند هش ایرانی (نسخه شماره «۱» تهمورس دینشاه)

دستنویس TD₂ ← دستنویس ت د ۲

دستنویس TD₂₈ ← دستنویس ت د ۲۸

دستنویس R₄₁₀ ← دستنویس ر ۴۱۰

دینکرد مدن ← Madan

روایات داراب هرمزدیار ← Unvala

روایت امیداشا وهیشتان ← Anklesaria

روایت پهلوی (ترجمه) ← میرفخرائی

روایت پهلوی (متن) ← Dhabhar

زبان و ادبیات پهلوی ← تاوادیا

زند خرده اوستا ← Dhabhar

زن در حقوق ساسانیان ← بارتلمه

زند فرگرد وندیداد ← دستنویس ت د ۲ (بخش دوم) (تاوادیا کتاب زندفرگرد وندیداد

را با استفاده از دستنویس MF MF مورد اشاره قرار می‌دهد)

زند وندیداد ← Dastoor Hoshang

زند وهومن یسن و کارنامه اردشیر بابکان ← هدایت

شاهنامه فردوسی ← شاهنامه فردوسی

صد در بندهش ← Dhabhar

- صد در نثر ← Dhabhar
 فرمان کوروش بزرگ ← ارفعی
 فرهنگ ایران باستان (بخش نخست) ← پورداود
 فرهنگ پهلوی فرهوشی ← فرهوشی
 فرهنگ فارسی ← فرهنگ فارسی معین
 فرهنگ هزوارش‌های پهلوی ← مشکور
 قیصر و مسیح ← دورانت
 کارنامه اردشیر بابکان ← فرهوشی
 کوتوال ← Kotwal
 گائاها ← پورداود
 «گناه و تاوان آن در نوشته‌های پهلوی ساسانی» ← میرفخرائی
 لغتنامه ← لغتنامه دهخدا
 لغت فرس اسدی
 مادیان هزار دادستان ← بلسارا، ماتیکان هزار دادستان، Perikhanian
 منتهای پازند ← Antia
 منتهای پهلوی ← جاماسپ آسانا
 مجموعه مقالات پروفیسور بیلی ← Bailey
 مقالاتی در باره زبان و نوشته‌های دینی پارسیان ← Haug
 الملل و النحل ← شهرستانی
 مبنوی خرد (ترجمه) ← تفضلی
 مبنوی خرد (متن) ← Anklesaria
 نیرنگستان ← Nirangistan
 واجشناسی زبانهای هند و ایرانی ← Gray
 واژه‌نامه تطبیقی نمونه‌های گویشی ایران ← کیا
 واژه‌نامه خوری ← فرهوشی
 واژه‌نامه دری زرتشتی شهر یزد ← مزداپور
 واژه‌نامه زند و نندیداد ← Kapadia
 واژه‌نامه شایست نشایست ← طاووسی
 واژه‌نامه طبری ← کیا
 واژه‌نامه مانوی ← Boyce
 واژه‌نامه مکنزی ← MacKenzie
 «وچیربهای دین وه مازدیسنان» ← مزداپور
 وست ← West

- وندیداد ← Dastur Hoshang
 وندیداد پهلوی ← Dastur Hoshang
 ویسپرد ← پوردادود
 «هوم، پرستار قربانی» ← Boyce
 یسنا ← پوردادود
 یشتها ← پوردادود

کتابنامه

- ارفعی، عبدالمجید. فرمان کوروش بزرگ، تهران، فرهنگستان ادب و هنر ایران، ش ۹، ۱۳۵۶.
 افشار، ایرج (تصحیح کننده). اسکندرنامه، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.
 انکلساریا، هیرید تهمورس دینشاجی (ویراستار). داتستان دینیك (بخش ۱، پرسش ۱-۴۰)،
 چ ۲، به کوشش ماهیار نوابی و محمود طاووسی، گنجینه دستنویسهای پهلوی و
 پژوهشهای ایرانی، ش ۴۰، شیراز، موسسه آسیائی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵.
 اوستای ودردگان، کنکاش هویدان تهران، ۱۳۶۲.
 بارتمه، کریستیان. زن در حقوق ساسانی، ترجمه ناصرالدین صاحب الزمانی، تحقیقات
 خاورشناسان، ش ۱، تهران، عطائی، ۱۳۳۷.
 باقری (سرکاراتی)، مهری «پندام و پنام»، آینده، س ۱۱، ش ۱-۳ (فروردین - خرداد،
 ۱۳۶۴).
 بسارا، سهراب جمشید (مترجم). ماتیکان هزار داتستان (دادهای ایران باستان)، چ ۲،
 به کوشش احسان یارشاطر و محمد مقدم، تهران، سازمان خدمات اجتماعی، ۱۳۵۵.
 بندهش ایرانی (چاپ عکسی از روی نسخه شماره «۱» تهمورس دینشاه)، تهران، بنیاد
 فرهنگ ایران، ش ۸۸، ۱۳۸۴.
 بهار، مهرداد (مترجم). بندهش (زیر چاپ)، تهران، توس.
 پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، توس، ۱۳۶۲.
 پور داود، ابراهیم. خرده اوستا (گزارش)، بمبئی، انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی و انجمن
 ایران لیگ بمبئی.
 فرهنگ ایران باستان (بخش نخست)، چ ۳، زیر نظر بهرام فره‌وشی،
 گنجینه آثار استادپوردادود، ش ۳، تهران، دانشگاه تهران، ش ۱۵۴۲، ۱۳۵۶.
 گاتاها (سرودهای زرتشت) (گزارش)، چ ۳، زیر نظر بهرام فره‌وشی،
 گنجینه آثار استادپور داود، ش ۱، تهران، دانشگاه تهران، ش ۱۴۸۰، ۱۳۵۴.
 ویسپرد (گزارش)، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۳.
 یسنا (ج ۱) (گزارش)، چ ۳، زیر نظر بهرام فره‌وشی، گنجینه آثار

- استاد پورداود، ش ۴، تهران، دانشگاه تهران، ش ۱۵۹۶، ۱۳۵۶.
- یسنا (بخش دوم) (گزارش)، چ ۲، زیر نظر بهرام فرموشی، گنجینه آثار استاد پورداود، تهران، دانشگاه تهران، ش ۱۶۲۶، ۱۳۵۶.
- یشت‌ها (گزارش)، چ ۲، تهران، طهوری، ۱۳۴۷.
- تاوادیا، جهانگیر. زبان وادبیات فارسی میانه، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، تهران، دانشگاه تهران، ش ۱۲۳۹، ۱۳۴۸.
- تفضلی احمد (مترجم). مینوی خرد، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ش ۲۰۱، ۱۳۵۴.
- جاماسپ اسانا، دستور جاماسپی منوچهر جی (گردآورنده). متن‌های پهلوی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ش ۱۱۲.
- جمله خورده اوستا، به‌اهتمام رستم موبد رشید خورسند و آموزنده ابن شیر مرد نوذر، بمبئی، چاپ سنگی.
- خورده اوستا (با معنی فارسی)، به کوشش موبد تیرانداز بن اردشیر، چ ۲، به‌اهتمام هیربد مانک رستم اون والا، بمبئی، چاپ سنگی، مطبع گلزار حسنی، ۱۳۱۳ هجری قمری، ۱۲۶۵ یزدگردی.
- دستویس ت ۲۸ (متن ناقصی از بند هش، خویشکاری ریدکان و جز آن)، به کوشش ماهیار نوابی و دیگران، گنجینه دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ش ۲۷، شیراز، موسسه آسیائی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵.
- دستویس ت د ۲ (بندهش ایرانی، روایات امیداشا وهیشتان و جز آن)، بخش نخست، به کوشش ماهیار نوابی و دیگران، گنجینه دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ش ۵۴، شیراز، موسسه آسیائی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵.
- دستویس ت د ۲ (بندهش ایرانی، روایات امیداشا وهیشتان و جز آن)، بخش دوم، به کوشش ماهیار نوابی و دیگران، گنجینه دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ش ۵۵، شیراز، بخش زبانشناسی (موسسه آسیائی سابق) دانشگاه شیراز، ۱۳۵۸.
- دستویس ت د ۲۸ (متن اوستائی و پهلوی گزیده گاهان، هادخت نسا، یشت ۱، ۳۰-۳۱؛ و جز آن)، به کوشش ماهیار نوابی و دیگران، گنجینه دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ش ۱۱، شیراز، موسسه آسیائی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵.
- دستویس ج ۳ (بخشهایی از شایست نشایست، ارداویراف‌نامه، ماتیکان بوشت فریان و متن پازند بهمن یشت)، به کوشش ماهیار نوابی و دیگران، گنجینه دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ش ۸، شیراز، موسسه آسیائی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵.
- دستویس ر ۴۱۰ (پرسشها)، به کوشش ماهیار نوابی و دیگران، گنجینه دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ش ۲، شیراز، موسسه آسیائی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵.
- دستویس ف ۱۱ (وندیداد و خلاصه یسنا وویسپرد، دستورهای دینی به پهلوی)، به کوشش ماهیار نوابی و دیگران، گنجینه دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ش ۳۲، شیراز،

- موسسه آسیائی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵.
- دستنویس ف ۳۵ (شایست ناشایست، آفرین زرتشت، چیم درون)، به کوشش ماهیار نوابی و دیگران، گنجینه دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ش ۳۴، شیراز، موسسه آسیائی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵.
- دستنویسهای پهلوی ک ۲۰، ک ۲۰ ب (ارداویرافنامه، بندهش و جز آن)، به کوشش ماهیار نوابی و محمود طاووسی، گنجینه دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ش ۴۸، شیراز، موسسه آسیائی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵.
- دستنویس م او ۲۹ (داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید، گلشاه و متنهای دیگر)، به کوشش ماهیار نوابی و دیگران، گنجینه دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ش ۲۶، شیراز، موسسه آسیائی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵.
- دستنویس م او ۴۹ (بخشهایی از بندهش هندی و فصلی از شایست ناشایست)، به کوشش ماهیار نوابی و دیگران، گنجینه دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ش ۳۷، شیراز، موسسه آسیائی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵.
- دورانت، ویل. تاریخ تمدن، ج ۳ (قیصر و مسیح)، ترجمه حمید عنایت و پرویز داریوش و علی اصغر سروش، ج ۲، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۶.
- راشد محصل، محمدتقی. «اندر ساخت (= ترکیب) مردمان»، چپستان، س ۲، ش ۲ (مهر ۱۳۶۱).
- شاهنامه فردوسی، مسکو، آکادمی علوم اتحاد شوروی، زیر نظر ع. نوشین. ج ۳، به تصحیح او. اسمیرنوا، ۱۹۶۵؛ ج ۵، به تصحیح رستم علییف، ۱۹۷۶؛ ج ۷، به اهتمام م. ن. عثمانوف، ۱۹۶۸.
- چاپ جیبی، ج ۳، ج ۲، تهران، ۱۳۶۳.
- شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم. الملل و النحل، ترجمه افضل الدین صدر ترکه اصفهانی، به تصحیح و تحشیه سید محمد رضا جلالی نائینی، ج ۲، تهران، ابن سینا ۱۳۳۵.
- طاووسی، محمود. واژه نامه شایست ناشایست، شیراز، دانشگاه شیراز، ش ۱۳۰، ۱۳۶۵.
- «آوانویسی و برگردان فارسی بخش چهارم کتاب شایست ناشایست»، فروهر، ش ۳، ۴ (خرداد و تیر ۱۳۶۴).
- فرهنگ فارسی معین
- فرهوشی، بهرام. کارنامه اردشیر بابکان (با متن پهلوی، آوانویسی، ترجمه فارسی و واژه نامه)، تهران، دانشگاه تهران، ش ۱۴۹۹، ۱۳۵۴.
- فرهنگ پهلوی، ج ۲، تهران، دانشگاه تهران، ش ۱۴۱۴، ۱۳۵۲.
- واژه نامه خوری، تهران، مرکز مردم شناسی ایران، ۱۳۵۵.
- کامرون، جورج. ایران در سپیده دم تاریخ، ترجمه حسن انوشه، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- کیا، صادق (گردآورنده). فرهنگ تطبیقی نمونه های گویشی ایران، پژوهندگان: هما

همایون ولیانی و واهه دومانیان، (زیر چاپ)، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
واژه‌نامه طبری، ایران کوده ۹، تهران، انجمن ایرانویج، ۱۳۱۶ بزدگردی.

لغت فرس‌اسدی

لغتنامه دهخدا

لوکونین، ودلادیمیر گریگوریویچ. تمدن ایران ساسانی (ایران در سده‌های سوم تا پنجم
میلادی)، ترجمه عنایت‌الله رضا، چ ۲، تهران: علمی و فرهنگی، ش ۱۴۱، ۱۳۶۵.
ماتیکان هزار داتستان (متن پهلوی از روی دو دستنویس). چ ۲، به کوشش احسان یارشاطر
و محمد مقدم، تهران، سازمان خدمات اجتماعی، ۱۳۵۵.

ماهیار نوابی، یحیی. منظومه درخت آسوریگ (متن پهلوی، آوانوشت، ترجمه فارسی،
فهرست واژه‌ها و یاداشتها)، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ش ۲۵، ۱۳۴۶.
مزداپور، کتابیون. «آرای دین بهی مزدیسنان»، فروهر، س ۲۲، ش ۹ و ۱۰ (آذر و دی
۱۳۶۶).

«اندرز کودکان»، چیستا، س ۶، ش ۸ و ۷، (فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۸).

«باورهای از دینکرد»، فروهر، س ۲۱، ش ۴ و ۳، (خرداد و تیر ۱۳۶۵).

بررسی دستنویس MU29 (رساله دکتری در رشته فرهنگ و زبان‌های

باستانی) ثبت شده در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، س ۱۳۵۸-۹.

«تحلیلی بر اسطوره باران کرداری»، چیستا، س ۴، ش ۹ و ۸ (فروردین

و اردیبهشت ۱۳۶۶).

«خواستوانیفت»، چیستا، س ۳، ش ۱-۳ (فروردین-خرداد ۱۳۶۶).

واژه‌نامه دری زرتشتی شهر یزد، (آماده چاپ)، مؤسسه مطالعات و

تحقیقات فرهنگی.

مشکور، محمد جواد. فرهنگ هزوارش‌های پهلوی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ش ۲۹،

۱۳۴۶.

مهرگان موبد سیاوخش. آئین دین زرتشتی، بمبئی، مطبع مظفری، چاپ سنگی.

میرفرخانی، مهشید (مترجم). روایت پهلوی (متنی به زبان فارسی میانه یا پهلوی ساسانی)،

تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ش ۵۷۹، ۱۳۶۷.

«گناه و تاوان آن در نوشته‌های پهلوی ساسانی»، پژوهشنامه فرهنگستان

زبان ایران، ش ۲، آبان ۱۳۵۶.

مینیوی، مجتبی. داستان سیاوش از شاهنامه فردوسی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات

فرهنگی، ش ۵۳۷، ۱۳۶۳، چ ۱.

هدایت، صادق (مترجم). زند بهمن یسن و کارنامه اردشیر پاپکان، چ ۳، تهران، امیرکبیر،

۱۳۴۲.

Anklesaria, E.T.D. (ed.) Dānāk-u Mainyō-i Khard (Pahlavi pazand and Sanskrit Texts); Bombay: printed at the fort printing press, 1913.

(ed.) Rivāyat-ī Hemit - i Asavahištān, vol.I, Pahlavi text, Bombay, Cama Oriental Institute, 1962.

Antia, E.E.K. (collected and collated), pazand texts, Bombay: The Trustees of the parsee punchayet, 1909.

Asmussen, Jes p., x^vāstvāntīft (studies in Manichaeism), Translated by Niels Haislund, Copenhagen: prostan Apud Muuksgaard, 1965.

Bailey, Harold Walter, Opera Minora. (Articles on Iranian Studies) Vol.I, ed. by Mahyar Nawabi, Shiraz: Foroza ngah publishers, 1981.

Boyce, Mary, "Haoma, priest of the Sacrifice", in W.B.Hening Memorial volume, London: Lund Hamphries, 1970.

"Middle persian Literature", Handbuch der Orientalistik. Abt.I, Bd, IV: Iranistik. Abschnitt 2. Literatur, Lfg.I, Leiden/Köln, E.J.Brill, 1968.

A world-List of Manichaeian Middle persian and parthian, Acta Iranica 9a, édition Bibliothèque Pahlavi, Téhéran-Liège, 1977.

& Firoze Kotwal, "Zoroastrian Bāš and Drōn", BSOAS, Vol. XXXIV, 1971, I,II.

Dastoor Hoshang Jamasp Asa, (ed.) Vendidad (Avesta Text with Pahlavi Translation, Vol. I, Bombay, Government Central Book Depôt, 1907.

Davar, M.B., (ed.) Šāyast Lā-Šāyast, Bombay, 1912 (not published).

Dhabhar, E.B.N., (ed.) The Pahlavi Rivayat (Accompanying The Dadistan i Dinik), Bombay, Trustees of the Parsee Panchayat Funds and properties, 1913.

(ed.), Pahlavi Yasna and Vispered pahlavi, Text Series, No.8, Bombay, The Trustees of the Parsi punchayet Funds and properties, 1949.

(ed.) Saddar Nasr and Saddar Bundelesh, Bombay, The Trustees of the parsee punchayet Funds and properties, 1909.

(ed.) Zand-i Khūrtak Avistak, Bombay, Trustees of the parsee panchayet funds and properties, No.3, 1927.

- Haugh, M. Essays on the Sacred Language, writings and Religion of The Parsis, Amesterdam, philo press, 1971.
- Haugh, M. & E.W. West (ed. Translator): The Book of Arda Viraf, Amsterdam, Oriental press, 1971.
- Gray, L.H. Indo-Iranian phonology with Special Reference to the Middle and New Indo-Iranian Languages, Columbia University Indo-Iranian Series, vol. II, AMS press Inc. New York, 1965.
- Jamasp-Asa, D.K. (ed.) Arda Viraf Nameh (The Original pahlavi Text) Bombay, printed at the Education Society, Steam press, 1902.
- Kapadia, D.D. Glossary of Pahlavi Vendidad, Bombay Trustees of the Parsi panchayet, 1953.
- Kotwal, F.M.P. The supplementary Texts to the Sayest Ne-Sayest, Copenhagen, 1969.
- Kramer, S.N. The Sacred Marriage Rite, Aspects of Faith, Myth, and Ritual in Ancient Sumer, Indiana University press, 1969.
- Mackenzie, D.N. A concise Pahlavi Dictionary, London, Oxford University Press, 1971.

- Madan, D.M. (ed.) The complete Text of the Pahlavi Dinkard, II parts, Bombay, The Society for the promotion of Researches into the Zoroastrian Religion, 1911.
- Modi, J.J. The Religious Ceremonies and Customs of the parsees, Bombay, The Trustees of the Parsee panchayet, 1922.
- Nirangistan, A photozincographed Facsimile, ed. D.D.P. Sanjana, Bombay, Printed for the Trustees of the Parsee panchayet, 1894.
- Perikhanian, A. "On some Pahlavi Legal Terms" W.B. Henning Memorial Volume, London, Luud Hamphries, 1970.
- Sasanidskij Sudebnik, Erevan, 1973.
- Shaki, M. "The Sassanian Matrimonial Relations" Archiv Orientalni 36, 1971.
- Tavadia, J.C. (ed., Translator) Šāyast-Nē-Šāyast, A Pahlavi Text on Religious customs, Hamburg, Friederischen, de Gruyter & Com.b.H., 1930.
- Unvala, M.R. (ed.) Darab Hormozyar's Rivayat, II vols., Bombay, printed at the British India press, 1922.
- West, E.W. Sacred Books of the East, vol.V, part I (The Bundahiš, Bahman yašt and ShayastLa-shāyast), London, Oxford University publishers, 1880.

نمایه

٦

آتش درون ۱۹۷
 آتش وره رام ۵۰، ۲۳۱ ← آتش بهرام
 آتش هرمزدان ۲۱۳، ۲۱۹
 آتشکده ۱۱۲، ۱۳۵، ۱۶۵، ۱۹۷، ۲۴۳،
 ۲۴۶، ۲۴۵
 آتشگاه ۹۳، ۱۶۹
 آترم چه ۱۸۵
 آترو ۹۱
 آتوم (خدای مصری) ۲۳۵
 آدریاد ۸۶
 آدریاد پسر زرتشت یازده، دوازده، ۹۸
 آدریاد مهر اسپندان ده، یازده، ۸۶،
 ۲۱۴، ۲۲۰، ۱۰۳، ۱۳۴
 آدرخره (آذر ایزد، آتش) ۲۳۱
 آدرهرمزد (نام خاص) ۲
 آد فره و خشی ۱۸۶
 آذر (ایزد و نام روز) ۲۵۸، ۲۶۳
 آذر (ماه) ۱۳۵
 آذر فرنبغ (آتش) ۱۸۵
 آذر فرنبغ نرسی (نام خاص) ۲
 آذرگشسب (مهر آتش آذرگشسب، نام
 خاص) ۵۴

آب ۹، ۱۱، ۲۹ - ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۹
 ۵۵، ۶۳ - ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۱۰۱
 ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۳۴
 ۱۴۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۲
 ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۹
 ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۱۸
 ۲۲۰، ۲۴۵
 آب نباتی ۹۲، ۱۲۷، ۱۳۹
 آبان (ایزد و نام روز) ۲۵۸، ۲۶۳
 آبزور ۱۹۴
 آبگینه ۳۹، ۹
 آتش ۱۹، ۲۱، ۴۰، ۶۲، ۶۴، ۶۵،
 ۶۸، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۱۰۱، ۱۲۲
 ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۴۷، ۱۴۸
 ۱۵۲ - ۱۵۵، ۱۶۷، ۱۶۹
 ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۷، ۱۹۸
 ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۹
 ۲۲۰، ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۴۴
 آتش (چیدن آتش) ۹۱، ۹۳
 آتش بهرام ۲۱، ۹۱ ← آتش وره رام

اختری (ستاره) ۲۰۶
 اداوخشیا ۱۷۸، ۱۸۲
 ادمایو، ادمایوا ۱۸۷
 ارتشتار (چهار پیشه) نوازده، ۱۸۰،
 ۱۸۱

ارد (ایزد و نام روز) ۲۵۹، ۲۶۴
 اردافرورد ۱۲۱، ۱۳۷، ۱۴۷، ۱۷۵،
 ۲۴۲، ۲۳۸، ۲۲۶

اردافروهر ۱۶۷
 اردشیر بابکان ۱۹۶
 اردشیر جاویزیان ۱۷۰
 اردوش (گناه) ۱، ۲، ۴، ۱۴۵، ۲۲۲
 اردویسور، اردویسور اناهید ۱۴۶، ۲۳۵
 اردیبهشت (امشاسپند و نام روز) ۱۳۵،
 ۱۴۶، ۱۷۴، ۱۸۲، ۲۰۹، ۲۱۰

۲۱۳، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۳

ارز ۲، ۵۳
 ارزور (گریوه ارزور) ۱۸۴
 ارشونگ (ایزد) ۲۵۹
 ارمیشت ۳۵، ۵۵، ۸۳، ۸۶
 اروپا نوزده
 ارویس، اورویس ۱۹۹
 ازدواج مقدس ۲۳۵
 اژی دهاک (ضحاك) ۲۴۸

اسب ۱۳۱

اسب کارزاری ۱۲۴

اسپیتمان زرتشت (زرتشت، زردشت)
 ۱۱۶، ۱۶۰، ۲۱۰، ۲۴۱

استوفرید ۱۵۵، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۸۷، ۲۰۲
 استومند (جهان استومند) ۲۴۱

استیر ۲، ۵، ۶، ۶۳، ۶۴، ۹۰، ۹۵،
 ۹۰۵، ۱۰۷، ۱۴۵، ۱۴۶، ۲۲۲

اسد (برج) ۲۵۱

آسر روشنی (برترین روشنایی، بهشت)

آدروخش ۱۸۰، ۱۹۹
 آراستای (میدیو ماه پسر آراستای) ۴۳
 آز ۲۵۸
 آزمایش ایزدی (ور) دوازده ۱۸۳،
 ۲۰۰، ۲۲۰

آستاد (اشناد روز) ۲۰۱، ۲۳۰

آستوتون ۱۷۷

آستونمچا ... ۱۷۷

آستویه ۱۷۷

آسرونان (روحانی، روحانیان) ۲۰۲

آسمان (ایزد و نام روز) ۲۵۹، ۲۶۴

آسپیده خرد ۱۱۳

آسوشینتت ... ۱۹۹

آفرین ۲۰۲، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱

آفرینگان ۲۰۱، ۲۳۱، ۲۴۲

آفرینگان دهمان ۲۳۱

آفرینگان رفتون ۱۷۴

آفرینگان گاهنبار ۲۴۲

آگرفت (گناه) ۱-۴، ۱۴۵، ۲۲۱، ۲۲۲

آلات خوان ۱۹۹

آهن، آهنین ۳۹، ۶۶، ۲۱۴، ۲۱۵

آیاتومنه ... ۲۰۷

آیفت ۱۵۴، ۱۶۸

الف

اباختر (ستاره اهریمنی) ۱۶۸

ابریگ (نام خاص) هشت، ۲، ۸، ۲۵

۲۸، ۳۳، ۳۹، ۴۵، ۷۸، ۷۹

ابریگران ۱۶۸

ابریگی (چاشنه) سیزده، ۶، ۶۹

اخت جادوگر ۱۶۶

اختر (برج) ۲۵۳

اختر (ستاره) ۱۶۸

اشی (ایزد) ۲۶۱
 اعتراف به گناه دوازده، ۹۵، ۹۸، ۱۰۵،
 ۱۰۶، ۱۷۸، ۱۸۶، ۱۹۴
 افتر (گویش افتر) ۲۶۱
 افعی ۲۲۷
 اقلیم (کشور) ۲۰۱، ۲۵۸
 الدبران (ستاره) ۲۰۸
 امرداد (امشاسپند و نام روز) ۱۱۳،
 ۱۱۷، ۱۸۲، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۷،
 ۲۱۸، ۲۵۷، ۲۶۳
 امشاسفند هفده، ۴۸، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۴۶،
 ۱۴۷، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۵،
 ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۸،
 ۲۳۸، ۲۵۸، ۲۶۰
 انابین (بیقاعده) ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۷۱
 اندرگاه (نیجه بزرگ) ۱۳۶
 اندریمان (نام خاص) ۱۹۸
 انفران (انیران، ایزد و نام روز) ۱۳۶،
 ۲۰۱، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۶۵
 انگشت (واحد اندازه گیری) ۵، ۲۲۱
 انوشیروان (خسرو انوشیروان) سیزده،
 ۲۴۹
 انوموننگه... ۱۷۹
 انیران (انفران، نام روز) ۲۰۱
 اوت میژدم ۱۹۰، ۲۰۲
 اورمزد ۱۶۶، ۱۹۵، ۲۴۲
 اورمزد (باج اورمزد) ۸۰
 اورور (گیاه و درخت) ۱۰۹، ۱۱۷
 اورویس، ارویس ۱۹۹
 اوزیرن (گاه) هفده، هجده، ۹۲، ۲۰۷،
 ۲۵۴، ۲۵۲
 اوستا یازده، هفده، ۱، ۲۳، ۳۵، ۴۰،
 ۴۳، ۵۲، ۶۹، ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۷،
 ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۳۰

۲۳۵
 اسروشدار، اسروشداري ۱۵۱، ۱۵۲،
 ۱۶۶
 اسفند (بوی خوش، نام گیاه) ۱۶۹
 اسفند (ماه) ۱۳۶
 اسفندیار بیست و نه
 اسکارم (اسکاتوم نسک) ۱۴۱
 اسکندر ۴
 اسلام یازده، دوازده
 اسم (بوی خوش وهیزم) ۲۱۳
 آش (چشم ناپاک، چشم دیوی) ۶۵
 اشات هچا ۱۱۵، ۱۱۹
 اشتا اهماعه ۱۸۷
 اشتاد (ایزد و نام روز) ۱۳۶، ۱۶۷،
 ۱۶۸، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۵۹، ۲۶۴
 آشتَر (تازیانه) ۱۷۸، ۱۸۶، ۱۹۴
 اشتود ۱۸۵
 اشتودگاه (گاهان) ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۳۶،
 ۱۳۸، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۱
 اشم اهورم... ۱۷۹
 اشم و هو ۷۴، ۷۷-۸۱، ۱۰۵، ۱۱۵،
 ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۵۹
 ۱۶۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۹۳، ۲۰۷،
 ۲۳۸، ۲۴۲
 اشو ۶۴، ۶۶، ۹۳، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۹،
 ۱۷۱، ۲۳۱، ۲۴۷، ۲۵۸
 اشوان (راستان) ۱۹۶
 اشوان (کتاب اشوان، ویسپرد) ۱۸۳
 اشوداد ۱۲۵، ۱۶۷
 اشوزوشت (مرغ، پرنده) ۱۳۸
 اشویی (دینداری) ۱۷۱، ۱۸۵، ۲۴۸
 اشهیا... ۱۸۵
 اشهین (گاه) هجده، ۲۰۷، ۲۳۰

ایرمن ۱۹۰
ایرمن ایشیو ۱۹۰
ایریامن، ایرمان ۲۰۲
ایزد هجده، ۱، ۳، ۵، ۹۱، ۹۳، ۹۱۲
۱۱۴، ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۴۷
۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۸۷
۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۲۱، ۲۲۳
۲۲۴، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۲
۲۵۹، ۲۶۱
ایوبر ۵۵ ← ناپاکان از نسا
ائوختونامو ۱۱۵، ۱۱۹
ایوخشت (فلز) ۱۰۹
ایو سروترم (گاه) ۲۰۷، ۲۳۰

ب

بابل ۲۶۲
باج (باز، واج) ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۷۱
۱۴۲، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۹
باج اورمزد ۸۰
باج امشاسپند ۸۰
باج نان خورین ۶۸، ۸۰، ۱۴۲
باختر (شمال) ۴۳، ۵۴، ۱۵۸، ۲۰۵
باد (ایزد و نام روز) ۱۴۶، ۱۷۹
۲۵۹، ۲۶۳
باداردا ۱۴۷
باران ۱۰، ۳۴، ۴۶، ۶۴
بارمان (نام خاص) ۱۹۸
باز (پرنده، چهاراب) ۱۲۴
بازای (گناه) ۱-۳، ۵، ۱۴۵، ۲۲۲
بازدیدن سگ (سگدید کردن) ۲۳
باز (باج) پانزده، ۸۱، ۱۱۸، ۱۴۲
۱۷۱، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۴۲
باز سروش ۲۴۲

۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۷۱
۱۷۵، ۱۹۳، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶
۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۵
اوستای چشم ۵۹، ۱۲۳، ۱۳۷
اوستای درون ۶۹، ۱۱۸
اوستای طعام خوردن ۸۰
اوشتا ... ۱۸۷
اولار (گویش) ۲۶۲
اونگهن (عبویانگهن) ۱۶۵
اوی اپام ۱۸۹
اویرشت (گناه) ۱-۴۵، ۱۴۵، ۲۲۲
اوی گرونانم... ۱۸۰
اهریمن ۸۶، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۶۸، ۱۸۷
۲۰۲، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۳۳، ۲۳۵
۲۴۹

اهلموغ (آشموغ) ۸۶، ۱۹۷
اهلموغی (آشموغی) ۱۱۱، ۲۲۷
اهنودگاه (گاهان) ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۱
۱۹۹
اهو آدپیتی ۱۸۴
اهورائه مزدائه ۱۸۰
اهوم ستوت (نام خاص) ۸۶
اهونور (یتا اهوویریو) هفده، ۱۳۰
۱۳۱، ۱۴۱، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۹۹
۲۳۷ - ۲۴۲
اهورانی ۱۹۴
اهیاتوا آترو ۱۸۳
اهیبایاسا ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۹
اینا، اینا (عتا) ۶۶، ۶۹، ۸۰
ایناای هیتیانرو (عتای ههعتیانرو) ۱۸۹
اینا آت یزه‌میده، اینا آت یزه‌میده ۸۰
۸۱
اینا ای (عتای) ۱۹۲
ایرانی ۹۲

- بندرگز (گویش) ۲۶۱
 بندهش ۱۱۷، ۲۵۰
 بوشاسب (دیو) ۱۸۹، ۲۰۲
 بوی (یکی از نیروهای روانی) ۱۵۳،
 ۱۶۷، ۱۷۸
 بوی خوش (برای نهادن بر آتش) ۱۵۵،
 ۱۶۷، ۱۶۹، ۲۱۳
 بویوزد (گناه) ۱۹
 بهدین یازده، ۸۵، ۹۲، ۱۳۲، ۱۵۹،
 ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۱
 بهدینی ۹۰
 بهرام (آتش، ورهرام) ۲۱، ۹۱
 بهرام (ایزد و نام روز) ۱۶۸، ۲۰۱،
 ۲۵۹، ۲۶۳
 بهرام خسرو (نام خاص) ۱۶۹
 بهشت پانزده، شانزده، ۳، ۸۰، ۸۴،
 ۱۳۱، ۱۶۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۱، ۲۱۳،
 ۲۱۵-۲۱۸، ۲۵۹، ۲۵۰
 بهشت برین (گر زمان) ۸۴، ۸۶، ۱۳۱،
 ۱۴۶، ۱۹۵، ۲۴۱
 بهمن (امشاسپند و نام روز) ۷۵، ۱۳۵،
 ۱۸۲، ۲۰۹، ۲۱۰
 ۲۱۲، ۲۵۷، ۲۶۴
 بهمن بهرام (نام خاص) ۱۶۹
 بی یادیب (وادیب، ناظاهر) ۲۲، ۵۹،
 ۱۶۱، ۲۰۵
 بیم از آلودگی، بیم عفونت و سرایت آن
 ← پدویشگ
 بیم سپندارمذ (یشت) ۴۸
 بی موزه راه رفتن (گناه) ۱۲۵
 بیوراسب (ضحك) ۲۵۰
- باژ نان خوردن ۶۸، ۸۰، ۱۴۲
 باژ و برسم دوازده، ۸۰، ۸۱
 باغ برشوم ۱۷۲
 بخت آفرید (نام خاص) یازده، سیزده،
 ۵۴، ۲۴۶، ۲۴۹
 بدست (واحد اندازه گیری) ۲۵۴
 برترین روشنایی (آسر روشنی، بهشت)
 ۲۴۱
 برج (نجوم) ۲۵۱ - ۲۵۳
 برخاستن مردگان هجده، ۲۲۷ - ۲۲۹
 برزخ (همسنگان) ۳
 برسم ۱۳، ۵۹، ۶۵، ۶۸، ۱۰۱، ۱۰۹،
 ۱۳۳، ۱۵۱، ۱۶۵، ۱۹۶، ۱۹۹،
 ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۰۷
 برسمدان (ماهروی) ۶۵، ۱۳۳، ۱۹۹
 برشوم ۹، ۲۵-۲۷، ۵۲-۵۵، ۶۳،
 ۱۲۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۳۱
 برشوم نه شبه (نشوه) ۱۷۲
 بروچ (شهر) نوزده
 بره (برج) ۲۵۲
 بره گوسفند ۲۴
 بزغاله ۱۲۴
 بزغاله (برج) ۲۵۲، ۲۵۳
 بسد ۳۹
 بغ، بغام، بغان ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۷۷، ۱۹۳،
 ۲۴۱
 بغ یسن یازده، ۱۵۸
 بغان ← بغ، بغام، بغان
 بغان یشت ۱۴۱، ۱۹۹
 بلاش اشکانی ۲۳۵
 بلند هرمزد (نام خاص) ۴۵
 بند شعر (وچست) ۱۷۸-۱۸۳، ۱۸۴،
 ۱۸۶ - ۱۹۲، ۱۹۸

- پاجم (پازن، نِسک) ۱۱۳
 پادافراه (گناه) ۳-۵، ۸۱، ۸۶، ۹۱، ۹۲، ۹۶-۹۹، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۷۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۸، ۲۵۰
 پادشازنی ۱۶۹، ۱۷۰
 پادیاب، پادیابی ۲۲، ۳۸، ۵۱، ۵۹، ۶۰، ۶۹، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۶۰
 پادیاب (بجو، گمیزگاو) ۶۷، ۹۲
 پادیابدان ۱۷۲
 پارچه (جامه) ۷۱، ۷۲، ۷۵
 پارسیان هندوستان ۱۹۵
 پاره‌شعر (گاه) ۱۷۹، ۱۹۱، ۱۹۲
 پازن (پاجم، نِسک) یازده
 پاکی (پادیاب، طهارت) ۱۳۷، ۱۶۷، ۱۹۶
 پای (واحد اندازه‌گیری) ۲۹، ۳۰، ۶۵، ۲۵۱-۲۵۴
 پنت (توبه، جبران گناه) ۴، ۷۴، ۹۶، ۹۷، ۹۹-۱۰۸، ۱۱۲، ۱۹۴
 پنت (دعای توبه) ۱۰۵، ۲۳۰، ۲۴۲
 پنت پشیمانی ۵، ۸۶، ۱۷۴
 پتربت ۲۴، ۵۲
 پتکوفتن ۵۲
 پتیاره ۱۲۱، ۱۵۴، ۲۴۶
 بجو (پادیاب، گمیزگاو) ۶۷
 پددام (پنم کفن) ۱۵۳، ۱۶۶
 پدویشگ (سرایت عفونت) ۹، ۱۸، ۱۱۲، ۱۴۳
 پُرسنگ ۱۲۹
 پری ۱۵۵
 پذیرفتن (نذر و نیت کردن) ۱۵۴، ۱۵۵
 پذیرفتن فرزند ۱۵۶، ۱۶۹، ۱۷۰
 پذیرفته (بشت پذیرفته) ۱۳۶، ۱۷۴
 پراگام (فرگام) ۱۹۹
 پراهوم ۱۲۷
 پرستو ۱۲۴
 پرندگان ۳۵، ۵۵، ۲۲۰
 پوشهورو (سگ گله) ۴۳
 پشتون رام (استاد، هیرید، هیریدزاده) هجده ۲۵۳، ۲۵۵
 پل‌چینود ← چینود
 پنم (پدام، کفن) ۱۳۴
 پنج‌گاه (گاه نماز) ۲۵۴
 پنج‌گاه (گاهان) ۱۷۸
 پنج‌گاه (گاهانی) ۱۹۴
 پنجه (روزهای پنجه) ۱۳۶
 پوریوتکیش‌نه، پانزده ۲، ۶، ۵۴، ۸۵، ۸۶، ۹۲، ۹۳، ۱۳۲، ۱۵۱
 ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۷۸
 پوشاک وزینت‌آلات ۵۸
 پول ۳، ۵، ۶، ۲۱۲
 پهلوی یسنا ۲۴۱
 پیخک ۵۲
 پیروز یزدگردان (شاهنشاه) ۵۴
 پیروزه ۳۹
 پیشدادی (هوشنگ پیشدادی) ۱۶۸
 پیشگیری هشت - ده سیزده، ۶، ۶۹، ۱۴۳
 پیشه ← برشوم؛ چهار پیشه
 پیشه‌وران (طبقه و کاست) ۱۹۹
 پیشه‌وسامان گفتن (قواعد غسل برشوم) ۵۳-۵۴

ت

تاوان (گناه) ۲-۵، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴
 تاورت (تاوی اروانا) ۱۷۹، ۱۸۲
 تاوسچایزه میده ۱۱۵، ۱۱۸
 تت سپارس (تدتوافرسا) ۱۸۵
 تت سوعیتیش (تدسوعیدیش) ۱۹۱
 تدتوافرسا (تت سپارس) ۱۸۵
 تدسو عیدیش (تت سوعیتیش) ۱۹۱
 ترازو (برج) ۲۵۱، ۲۵۲
 ترازوی رشن ۳، ۱۰۴، ۲۲۴
 ترس آگاه ۱۶۳
 ترس آگاهی ۱۷۳، ۲۴۳
 ترسا یازده ۸۶
 ترکستان چین ۸۶
 تروگ (توله سگ) ۴۴
 تشت، تشت جیوام ۹۹۹، ۲۰۰
 تشت (ایزد ونام روز) ۲۵۸
 تشت (ستاره) ۲۰۶، ۲۰۸
 تطهیر ۹، ۱۲، ۱۹، ۲۰، ۲۵، ۳۵-۴۱، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۶۷
 ۱۳۸، ۱۵۹ - ۱۶۱، ۱۷۱
 ۱۷۲ پادیابی، ریمنی
 تطهیر نشوه ۵۰، ۱۹۶
 تفتت (مصری) ۲۳۵
 تنافور (تنابل، گناه) ۱، ۵، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۶۴، ۷۳، ۷۴، ۷۸، ۸۴، ۸۵، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۴۶، ۲۲۲
 ۲۲۳
 تن پسین ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۲۸
 ۱۴۰، ۲۳۵

تسر ۶

توام آترم (توه آترو) ۲۰۷
 توبت کردن ۱۰۵
 توبه پانزده، ۱۷۴
 توجش (تاوان گناه) ۱۰۴
 توقیت ۲۵۱ - ۲۵۴
 توله سگ (تروگ) ۸، ۴۴
 توه ستوترسچا ۱۸۵، ۲۰۱
 توه آترو (توام آترم) ۱۳۴، ۲۷۰
 تیر (ایزد) ۲۶۳

ث

ثابت (ستاره ثابت) ۲۰۶
 ثور (برج) ۲۵۲

ج

جادو ۱۳۲، ۱۵۵
 جام (جوم، جیوام، شیر) ۴۹
 جاماسب ۱۴۶
 جامه (پارچه، پوشاک) ۱۹، ۲۰، ۳۱
 ۳۵، ۳۶، ۵۰، ۵۸، ۱۳۴، ۱۴۴
 ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۷، ۲۳۱
 جانور مودی (خرفستر) ۱۸۴
 جبران گناه (وجارش گناه، زدودن گناه)
 پانزده، ۳، ۶، ۵، ۹۲، ۹۵، ۱۰۱
 ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۸، ۱۶۲
 ۲۱۷، ۲۲۴
 جد دیوداد (وندیداد، نسک داد) ۱، ۴
 ۸، ۱۱، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۲
 ۱۳۳، ۱۸۰، ۲۳۱
 جد رستگان ۹۱، ۹۲، ۱۷۱
 جد ساخت، جد ساخت بودن ۱۲، ۱۸

۱۷۰ چشم ← اوستای چشم
 چوب دندان ← دندان فرشن
 چوب صندل (بوی خوش برای آتش)
 ۱۶۹ چهارپیشه (کاست، طبقات اجتماعی
 چهارگانه) ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۷،
 ۱۹۹، ۲۰۲
 چهاراب (باز، پرتده) ۱۲۴
 چهارداد (نسک اوستا) یازده، ۱۳۱،
 ۱۴۱
 چهره (گاهنبار) ۱۳۶، ۱۷۴
 چین آتش ۹۱، ۹۳
 چین ۸۶
 چینودیل (صراط سراط) ۱۰۴، ۱۰۵،
 ۱۰۸، ۱۰۵۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۳،
 ۲۳۱، ۲۴۱

ح

حششناس، علیمحمد ۱۱۷
 حمل (برج) ۲۵۲
 حوت (برج) ۲۵۲
 حوض کوثر ۱۹۵
 حیض (دشتان) پانزده

خ

خارپشت ← ژوزه
 خانواده و ساخت آن ۱۶۹، ۱۷۰
 خانه آتشان (آتشکده) ۱۱۲، ۲۴۳
 خانه دشتان ۲۹
 خداداد بهرام ۱۶۹
 خداداد دینیار شهریار ۱۶۹

۳۲، ۳۶، ۴۷، ۵۶
 جدی (برج) ۲۵۲
 جسد(نسا) پانزده، ۹، ۱۱، ۱۴، ۳۳،
 ۳۵، ۴۳ - ۴۵، ۵۱، ۵۶،
 ۱۰۶، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۸۴، ۲۵۴
 جشن (یزش، نیایش همراه با مراسم
 ویژه) ۱۳۷
 جشن آفرینش (مراسم سال نو) ۲۳۵
 جغد ۱۳۸
 جم ۲۲۰
 جنگیان (چهارپیشه) ۲۳، ۵۱، ۱۴۷
 جوجه تیغی ← ژوزه
 جوزا (دوپیگر) ۲۵۲
 جواهر (گوهر) ۳۹، ۴۰
 جوم (شیر، جیوام) ۲۰، ۴۹
 جهود یازده، ۸۵
 جیوام (شیر، جوم، جام) ۲۰۰
 جیوامنان ۲۰۰

چ

چاشته هشت - ده، سیزده، پانزده، ۲،
 ۶، ۸، ۶۹، ۷۵، ۱۲۱، ۱۶۵،
 ۱۷۸، ۱۸۶، ۲۰۲
 چاشنی کردن ۱۱۸، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۴۹،
 ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۷
 چاشیدار ۶، ۴۳، ۹۳
 چترائیم آترائیم ۱۸۳
 چتروش همیا... ۱۸۹
 چخر (میزن) ۱۳۸
 چربش نسا ۱۳۸
 چشم ناپاک (چشم دیوی، اش) ۶۵
 چکر (فرزند چکر) ۱۲۸
 چکر زنی، چغرزنی ۱۲۸، ۱۵۶، ۱۶۹

خوردنیها ۴۱، ۴۲، ۵۶، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۵
 ۱۰۸، ۲۲۵
 خوردنی (نوعی خوردنی) ۵۰، ۲۴۷
 خورشید ۶۴، ۸۹، ۹۰، ۱۰۳، ۱۶۴
 ۱۷۴، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۱-
 ۲۵۳
 خورشید نگرش ۳۵، ۴۶، ۴۸
 خورشید نیایش ۹۲، ۳۳۰
 خورشید یشت ۹۲
 خوره (فره) ۵۰
 خوشه (برج) ۲۵۱
 خوك ۲۴
 خونیرس ۲۰۱
 خویندوس هفده، ۱۰۱، ۲۳۳، ۲۳۵، ۳۳۶
 خیتا عیتم (خوتمن) ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۵
 خیرات کردن ۱۳۶، ۱۶۸

د

دادستان ۱۳۰، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۸، ۲۲۲
 دادستان دینی ۷۵
 دادهرمزد (نام خاص) ۵۴
 داسر ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۵۳، ۱۶۷
 دامداد (نسك) یازده، ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۵۳
 ۱۵۷
 دامنام ۱۱۵، ۱۱۹
 داموئیش اوپه منه ۲۰۲
 داتق (سكه) ۲۲۴
 دانگ ۱۲۹، ۱۴۵، ۱۴۸، ۲۲۱، ۲۲۲
 دانگ (سكه) ۲۲۴
 داور، داوری یازده، دوازده، ۱۷۹
 ۱۸۸، ۱۹۵
 دبران ← النبران (ستاره)

خدای بود-بیر هشت، ۵۰
 خرج، خرج دادن (هزینه، هزینه کردن)
 ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۴۳، ۲۳۰
 خرچنگ (برج) ۲۵۲، ۲۵۱
 خرد ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۴۱، ۲۴۳
 خرداد، خرداد (امشاسپند و نام روز)
 ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۷۴، ۱۸۲، ۲۰۹
 ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۶۳، ۲۵۷
 خرده (جزئی از گاهان) ۱۹۱، ۲۰۲
 خرده (گناه خرده و صغیر) ۲۲۱
 ۲۲۴
 خرفستر ۴۴، ۶۲، ۱۰۱، ۱۸۴، ۲۳۹
 ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۰
 خرگوش ۱۲۴
 خرشاه ۱۷۰
 خروس ۱۲۴، ۱۳۲
 خسرو انوشیروان سیزده، ۲۴۹
 خشم (دیو) ۱۶۶، ۱۸۹، ۲۳۳، ۲۵۸
 خشمه بیا ۱۷۸، ۱۸۲
 خشنومن، خشنومین ۶۶، ۹۱، ۹۶، ۱۱۸
 ۱۳۶، ۱۳۵، ۲۰۱، ۲۰۶
 ۲۳۰، ۲۴۲
 خشنومین (خشنومن) ۲۰۱
 خصمان (گناه همیمان) ۱۰۴، ۱۰۸
 ۱۷۳
 خفاش ۱۱۶
 خوب کهتر (یشت کهتر) ۱۶۵
 خوب مهتر (یشت مهتر) ۱۶۵
 خوتمن (خیتا عیتم) ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۵
 خود زایی ۲۳۵
 خور (ایزد و نام روز) ۲۵۸، ۲۶۳
 خور (گناه) ۱، ۲۷، ۵۰، ۲۷۲، ۲۲۲
 خورداک (روز) ۱۷۴

- دبیر (نام خاص) هشت، دوازده،
۲۰، ۵۰
- دقن جسد (نسانگانی) ۶۸، ۹۹، ۱۳۴
- دلو (برج) ۲۵۲
- دمندان (کوه) ۲۵۰
- دنباوند (دماوند) ۲۵۰
- دندان فرشن (چوبدندان) ۱۲۸، ۱۴۰
- ۱۵۶
- دوازده هماست ۲۲۳
- دواسروجید (نسک) یازده ۱۲۶
- دوانوس (یونس) ۱۶۳، ۱۷۲
- دویبکر (برج) ۲۵۲
- دودمان (سالار دودمان) ۱۷۰
- دوزخ ۳، ۸۴، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۵
- ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۴، ۲۰۰
- ۲۲۷
- دو غبو ۱۲۲، ۱۵۵
- دول (برج) ۲۵۲
- ده (کشور) ۱۹۰
- دهبد (شهریار) دوازده، ۱۸۱، ۱۸۳
- ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۳۸
- ده روزه (دهه، مراسم درگذشتگان) ۲۲۶
- دهمان آفرین ۱۸۹، ۲۰۲
- دهه (مراسم درگذشتگان، ده روزه)
۱۳۶، ۱۳۷
- دی به آذر (نام روز) ۲۵۷، ۲۶۳
- دی به دین (نام روز) ۲۵۹، ۲۶۴
- دی به مهر (نام روز) ۲۵۸، ۲۶۳
- دین (ایزدونام روز) ۲۵۹، ۲۶۴
- دین ۱، ۹۱، ۱۱۳، ۱۵۱، ۱۶۲، ۱۷۸
- ۱۸۶، ۲۰۱، ۲۲۸، ۲۴۴، ۲۴۵
- دین (یکی از نیروهای روانی) ۱۷۸
- دیندار، دینداری (اشو، اشویی) شانزده،
۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۱
- دینکرد ۲۴۹-۲۵۰
- درایان خوردن (گناه) ۷۳، ۷۷-۸۱
- ۱۹۶
- درم ۲، ۵، ۱۴۵، ۲۲۱، ۲۲۲
- درمستگ ۲، ۶، ۱۲۹، ۱۴۵
- درواسپ (ایزد) ۱۴۶
- دروج ۴۳، ۴۵، ۵۱، ۶۴، ۶۵، ۶۸
- ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۵۸، ۱۸۱، ۱۸۲
- ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۳۸
- ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۹
- درون، درین ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۸۰
- ۱۰۲، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۳۳
- ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵
- ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۹۷، ۲۰۱
- ۲۰۵ - ۲۰۷، ۲۲۳، ۲۲۶
- ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۵۴
- درون سه گانه ۱۵۱
- درین (درون) ۲۳۰
- دروند ۱۶۵، ۱۶۲، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۴۵
- درویش ۱۴۷
- دره گوه وهیو ۱۹۱
- درهم (سکه) ۱۴۸
- دزش (ناپاکی) ۲۳، ۵۱
- دستشوی ۲۰، ۶۷، ۹۲
- دستور (روحانی، پیشوای دینی)
- دوازده، ۱۰۵، ۱۲۳، ۱۲۸
- ۱۲۹، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹
- ۱۶۶، ۱۷۲، ۲۲۷
- دشت (وجب کوچک) ۲۲۲، ۱۴۶
- دشتان ۱۰، ۱۳، ۲۴، ۳۵، ۵۱، ۵۳، ۵۴

روانی (گناه روانی) ۹۵، ۱۰۴
روایات داراب هرمزدیار هفت، ۴۳،
۴۷ - ۴۸، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۷۳

۲۳۱-۲۳۰

روایت پهلوی ۵۱، ۸۰
روباہ ۳۸، ۴۴، ۵۶، ۱۳۸
روباہ‌گونه (سگ و جانور روباہ‌گونه)

۸، ۴۴، ۴۵

روحانی، روحانیت (چهار پیشه) ۲۳
۵۱، ۹۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۳۷،
۱۴۷، ۱۵۱، ۱۶۱، ۲۰۲ ←

دستور (روحانی)

روزگار (سرمه‌وسالروز درگذشت) ۲۲۶
روزه (مراسم‌هایانه‌برای درگذشتگان)
۱۳۶، ۱۵۳، ۱۶۷، ۱۷۴، ۲۲۶

۲۳۱

روشن (نام خاص) یازده، ۱۹، ۳۲
روشنایی هرمزد ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۸
رهام گودرز ۱۹۸
ری ده، ۹۳

ریمنی پانزده، ۱۱-۵۸، ۶۰-۶۷، ۱۲۳،
۱۲۴، ۱۳۳، ۱۶۱، ۲۱۷

ز

زادگان اهریمن (وشودگان) ۱۸۵
زاغچه ۱۳۸

زامیاد (ایزدونام روز) ۲۵۹، ۲۶۴
زدون گناه (جبران گناه) ۶۲

زر ۳۹، ۲۱۴

زرتشت، زردشت (اسپیتمان زرتشت،

زرتشت اسپیتمان) ۵۴، ۵۴، ۸۳، (؟)

۱۱۳، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۵

۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۵، ۱۹۸، ۲۰۹

دیو هجده، ۴۹، ۹۲، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۸،
۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۸۹
۲۰۲، ۲۰۹، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۲۵

۲۲۷، ۲۵۸، ۲۵۹

دیویزگی هجده، ۷۶، ۲۰۵، ۲۰۷

ر

راسپی ۱۹۹

راستان (اشوان، دینداران) ۱۹۶

راسک نوزده

راسو ۱۳۸

رام (ایزدونام روز) ۱۹۶، ۲۵۹، ۲۶۱،
۲۶۳

ریتون ← رفتون

رقتشای (نسک) یازده، ۱۳۱، ۱۴۲

رتوبرزت ۱۴۶

رحمت‌آباد حومه یزد ۱۶۹

ردی (سروری) ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۱،
رستاخیز هجده، ۱۰۶، ۱۴۰، ۱۹۸

۲۲۷ - ۲۲۹

رستم‌خدا بخش اتابک (موبد) ۱۷۲

رستم‌دستان نوازده، بیست‌ونه

رستم‌مهرآبان مرزبان جهشیار نوزده

رشن (ایزدونام روز) ۳، ۵، ۱۶۷

۲۰۱، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۵۸

۲۶۳

رفتن با یک لنگه کفش (گناه) ۷۶

رفتون (ریتون، رفتین، رفتون) ۴۹

۹۲، ۱۶۴، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۵۴

رفتین (رفتون) ۴۹

رفتون (رفتون) ۱۷۳

روان ۴۵، ۱۴۳، ۱۶۵، ۱۷۴، ۱۷۸

۲۳۰، ۲۳۱

زوهر ۲۰، ۴۹، ۹۱، ۹۳، ۱۴۸، ۱۵۳
 ۱۶۷، ۱۸۰، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۳
 ۲۲۳، ۲۳۱
 زینت آلات ۵۸

ژ

ژوژه (جوجه تیغی، خاریشت) ۲۴
 ۱۳۲، ۱۵۸، ۱۵۹

س

ساختن یش ۱۶۵
 سار (پرنده) ۱۲۴
 سارگر (پرنده) ۹
 ساری (گویش) ۲۶۲
 ساسانیان هفت، دوازده، سیزده، ۱۰۵۰۵،
 ۱۰۶، ۱۱۷، ۱۳۷، ۱۳۹-۱۴۲،
 ۱۷۱، ۱۷۵، ۲۳۶
 ساستار (جبار) ۲۱۲
 سال (مراسم سالروز درگذشتگان) ۲۲۷
 سالار بودمان ۵، ۱۷۰
 سال نو (جشن سال نو) ۲۳۵
 سام ۲۵۰
 سایه نیمروز (نشان سایه نیمروز، شاخص
 آفتابی) هفده، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴
 سبزک (پرنده) ۱۳۸
 سپنهامینو (سفننامه عینی) ۱۸۸
 سپنتم اهورم مزدام ۱۸۸
 سپنتمدگاه (گاهان) ۱۸۲
 سپند (نسک) یازده، ۱۲۲، ۱۳۷،
 ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۳
 سپندارمذ (امشاسپندونام روز) ۱۴-۱۶،
 ۴۸، ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۸۲، ۱۸۸

۲۲۸، ۲۳۵
 زرتشت اسپنتمان ۱۴۷
 زرتشت بزرگ (؟) ۵۴
 زرتشت (آدریاد پسر زرتشت) ۹۸
 زرتشتروتم ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۸۱، ۱۸۳،
 ۱۸۸ - ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۳۸
 زرتشتروتمی ۱۸۹
 زردی (ترشح زنانه) ۶۲
 زروان ۲۳۵
 زلزله ۲۱۶
 زمین ۱۱-۱۵، ۱۸، ۲۴، ۴۸، ۵۰-۵۲،
 ۱۷۴، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۸، ۲۰۰،
 ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۸
 زنا ۱۰۰، ۱۰۷
 زن بود (نام خاص) ۵۴
 زن پادشایی ← پادشازنی
 زن چکر ← چکرزنی، چیغرزنی
 زند (اوستاوند) ۹۸، ۱۰۷، ۱۳۰، ۲۲۷
 زند (واحد اجتماعی) ۱۹۰
 زند بد ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۳۸
 زند سیروزه کوچک ۱۴۱
 زندفرگرد وندیداد ۶، ۴۵-۴۶،
 ۵۱-۵۲، ۵۳، ۵۳-۵۴، ۶۹
 ۱۴۳، ۱۹۷-۱۹۸
 زن نیک ۲۱۰، ۲۱۵
 زند وندیداد ۴۳-۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸
 زندیق یازده، ۸۵
 زوت، زوتا، زوتی، زود ۵۹، ۱۱۸،
 ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۴،
 ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۳۱
 زوتا (زوت) ۲۰۷
 زوتی (زوت) ۲۰۱
 زود (زوت) ۲۰۱، ۲۳۱
 زوربرک (مرغ زوربرک) ۱۳۸

- سروش یشت هادخت ۲۳۰
 سروشو چرنام ۷۴، ۷۸، ۸۱، ۸۴، ۹۸
 ۱۲۹، ۱۴۵، ۱۷۸، ۱۹۴، ۲۲۲
 سروشاورز ۱۹۴
 سریت استاد، استاد سریت هفده، ۲۶۰
 سفننامه عینی (سپنتامینو) ۱۸۸
 سفنتمد ۱۸۷
 سفنتمدگاه (گاهان) ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱
 سقز (گویش کردی) ۱۷۵
 سکانوم (نسک) یازده، ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۸۷، ۲۰۰
 سکه ۱۴۸
 سگ ۸، ۹، ۲۴، ۳۲، ۴۳-۴۶، ۵۴
 ۵۶، ۱۳۸، ۱۴۸، ۲۲۰
 سگ دید کردن، سگ دید ۸، ۲۳-۲۷، ۳۱، ۳۲، ۴۳، ۴۶، ۵۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۸، ۱۳۳
 سگ سرده ← سرده
 سمور آبی ۲۵۰
 سنبله (برج) ۲۵۱
 سنندج (گویش کردی) ۱۷۵
 ستودگر (ستودگر، نسک) یازده
 سوسمار ۲۵۰
 سوشیانس (نام خاص) یازده، هفده، ۲، ۲۳، ۲۸، ۳۰، ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۶۰، ۸۴
 سوشیانس (موعود زرتشتی) ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۹۸
 سوسپوش، سوشیوس (سوشیانس) ۶
 سوگ (مینوی همکار ماه) ۱۶۸
 سهیل (ستاره) ۲۰۸
 سیروزه (مراسم در گذشتگان) ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۶۷
 سیم ۳۹، ۱۰۱، ۲۱۴
- ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۵۷
 ۲۶۳
 سیند مینو ۱۸۵، ۱۸۸
 سپهر ۱۶۸، ۲۶۰
 ستاره ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۷
 ستاره هرمزد آفریده ۲۰۶
 ستایش کردن ← یزشن، یشتن
 ستایش دیو (دیویزگی) ۹۶
 ستر (وارث یا سرپرست خانواده) دوازده، ۱۵۶، ۱۷۰
 ستری (وراثت یا سرپرستی خانواده) ۱۷۰
 ستوت یسن شانزده، ۱۷۷، ۱۹۳
 ستوت یشت ۱۹۳
 ستوتوگرو وهمی عنک ۱۸۴
 ستودگر (سودگر، نسک) یازده، ۱۲۳، ۱۶۴، ۱۷۵
 ستور شانزده، ۱۸۴، ۲۲۰، ۲۳۹
 ستومی ۱۱۵، ۱۱۸
 سدره یازده، ۷۲-۷۵، ۱۶۷، ۱۹۷
 سدره پوشی (نوزادی، نوزودی) ۱۹۵
 سدوش ۹۶، ۱۰۱، ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۵۳، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۳-۱۷۵، ۲۳۰، ۲۳۱
 سدویس (ستاره) ۲۰۶، ۲۰۸
 سراط (صراط، پل چینود) ۱۶۶
 سرایت عفونت ← پدویشگ
 سربین (ظرف سربین) ۶۶
 سرده (سگ سردگان، گوسفندسردگان) ۳۸، ۴۴، ۴۵، ۵۶
 سرطان (برج) ۲۵۱
 سروش (ایزد و نام روز) ۶۸، ۶۹، ۱۳۶، ۱۸۹، ۲۲۵، ۲۳۰
 ۲۴۲، ۲۵۸، ۲۶۳
 سروش یشت سرشب ۲۳۰

صدرنثر هفت، ۴۸، ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۹۵
 صدربندهش هفت
 صراط (سراط، چینودپل) ۱۶۵

سین ۸۵-۸۷، ۹۳

ش

ض

ضحاک (اژی دهاک) ۲۴۹، ۲۵۰

ط

طبقات چهارگانه اجتماعی (چهار پیشه،
 کاست) دوازده، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۹۹،
 ۲۰۲
 طوس (نام خاص) ۵۰
 طهارت (پادیایی، پرهیزمندی، پاکی)
 ۱۶۱، ۱۹۶، ۱۹۷

ع

عنا (ایتا، ایثا) ۱۸۴
 عتا آدیزه میده ۷۷-۷۹، ۱۸۳
 عتای هه عینا نرو (ایتای هیشیا نرو)
 ۱۸۹
 عرب یازده
 عقرب (برج) ۲۵۲
 عام آعدزام ۱۸۴
 عناصر اربعه ۲۳۵ ۱۷۹
 عیو یانگهن (اونگهن) ۱۵۱، ۱۶۵،
 ۱۹۹
 عیویانگهنی ۷۲

غ

غریب (سگ غریب، وهونزگ) ۴۴

شاپور اول ۲۳۵
 شاپور دوم ده، ۲۲۰
 شاخص آفتابی ← سایه نیمروز
 شاهنامه هفده

شبق ۳۹

شبگیره (داسر، جامه برای روان)

۱۳۷، ۱۶۷

شبین (ناشته از شب وناپاک) ۹۰، ۹۲
 شستشو (تطهیر، غسل) ۴۰، ۴۷، ۱۶۲
 ششماهه (شستشو و تطهیر ششماهه) ۳۵
 شعرای یمانی (ستاره) ۲۰۸
 شقراق (پرنده) ۱۳۸
 شمال (باختر) ۴۳، ۵۴، ۱۲۳، ۱۵۸،
 ۲۰۵، ۲۰۷

شمع شهریار (نام خاص) ۱۶۹

شو (مصری) ۲۳۵

شوشیوس (سوشیانس) ۶

شهری (گناه شهری) ۱۰۴

شهریور (امشاسپند و نام روز) ۱۸۲،

۱۸۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۴

۲۱۵، ۲۵۷، ۲۶۳

شهزادی (موبدرستم) بیست و هفت، ۹۳

شهمردان (هیرید شهمردان) ۵۴

شیا (مارشیا، افعی) ۲۲۷

شیر (برج) ۲۵۱، ۲۵۲

شیر (جو، جیوام) ۲۰، ۲۰۰

شیر (درنده) ۴۴

ص

غسل ← برش‌نوم، تطهیر، شستشو
غلامبارگی ۲۲۷

ف

فرخ (نام خاص) ۱۳۵

فرکیانی ۲۵۹

فردوسی دوازده، هفته

فره ۱۱۳، ۲۳۹، ۲۴۰

فره (خوره) ۵۰

فره ناگرفتنی (ناگرفت - فره) ۲۱۹

فره ستویه، فرستویه ۱۷۷

فرست ۲۰۶، ۲۰۷

فرشو چترام شیوینتام ۱۱۵

فرگام ۱۸۲، ۱۹۹، ۲۰۰

فرگام ۱۳، ۱۴، ۴۷

فرگرد ۸، ۱۱۳، ۴۳، ۱۵۴-۱۵۶، ۱۸۰

۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰

فرمان، فرمانی (گناه) ۱-۴، ۲۲، ۶۴

۷۳، ۷۶، ۱۴۵، ۲۲۱

فروردیان ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۶۴

۱۷۳-۱۷۵

فروردین (ایزد و نام روز) ۱۳۶، ۲۵۸

۲۶۳

فروردین (ماه) ۱۳۵، ۱۷۴

فروشی ۱۱۹، ۲۴۲

فروند (گشتی) ۷۱، ۷۵

فروهر ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۷۸، ۲۴۲

فروهراشوان ۵۰، ۱۱۴، ۱۱۵

فره‌ران ۱۷۷

فره رانه ۱۷۷

فره ستویه ۱۷۷

فره سسته یثیچه ۱۷۷

فرهنگ ۹۵، ۱۸۶

فره ورانه ۱۷۷

فریبرز کاووس ۱۹۸

فریدون آبتین ۲۴۸-۲۵۰

فلز (ایبوخت) ۱۸۲، ۱۸۸، ۲۱۰

۲۱۴، ۲۱۵

فولاد، فولادین ۱۳۱، ۳۹

فیروز خداداد جاویزیان (فیروز

هرمزدار جاویزیان) ۱۷۰

فیروزکوه (گویش) ۲۶۲

ق

قدیمی (شیوهٔ برگزاری مراسم دینی)

۱۹۹

قضا شدن نماز و نیایش ۸۹-۹۲، ۱۶۳

۱۸۶

قوس (برج) ۱۵۲

ک

کاست (طبقات اجتماعی چهارگانه،

چهارپیشه) ۱۹۹

کاسکینه، کاشکینه (پرنده) ۱۲۴، ۱۳۸

کام تموعزام (کم نهمزان) ۱۸۷

کاووس (فریبرز کاوس) ۱۹۸

کبی (میمون) ۲۴، ۵۶

کت موئیروک (کد موعاروا) ۱۸۷

کد موعاروا (کت موئیروک) ۱۸۷

کرده (سنت و روش متداول و نامکتوب)

۴۷، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۵

کرفه ۳، ۵، ۶، ۲۲، ۳۴، ۷۴، ۸۳-۸۶

۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۵

۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱

۱۳۵، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۳

- ۱۷۳، ۱۹۵، ۲۲۳، ۲۲۴،
 ۲۴۳-۲۴۵، ۲۶۰
 کرکس ۹
 کرمانشاه (کردی) ۱۷۵
 کژدم ۱۰۲، ۲۵۰
 کژدم (برج) ۲۵۲
 کشاورزان (چهار پیشه) ۲۳، ۵۱، ۱۸۱،
 ۱۹۹
 کُشتی (کُستی) ۷۱-۷۵، ۹۲،
 ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۶۵، ۱۹۴، ۱۹۵
 ۱۹۷
 کَشَف (لاک پشت) ۲۵۰
 کشور (اقلیم) ۲۰۱، ۲۵۸
 کفاره (گناه) ۱۰۶
 کفن (پدام، پنام) ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۶۶
 کلاغ زاغی ۱۳۸
 کلاغ سیاه ۹
 کلاغ کاشی ۱۳۸
 کلمه دین، پیمان دین زرتشتی ۲۳۵
 کم نمهزان (کام نموعهزام) ۱۸۷
 کندو (بوی خوش، صمغ خوشبوی)
 ۱۶۹
 کودک ۵۳، ۵۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۵۴
 کوف (پرنده) ۱۳۸
 کهربا ۳۹
 کی آدر بوزید (نام خاص) ۲۳، ۳۰، ۴۰،
 ۸۵، ۱۰۱
 کیخسرو دوازده
 کیفیر اخروی (پادافراه) ۹۲، ۱۵۵
 کُ
 کاتبیو (روزهای پنجه) ۱۳۶
 کام (واحد اندازه گیری) ۲۹، ۳۰، ۵۹،
- ۶۵، ۶۶
 گاو شانزده، ۴۹، ۱۲۷
 گاو (برج) ۲۵۲
 گاو ورزا ۱۲۴
 گاه نماز (پنجگاه) ۴۹، ۹۰، ۹۲، ۱۴۲،
 ۱۶۵، ۱۷۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۵
 ۲۳۰، ۲۵۲، ۲۵۴
 گاه (هریک از پنج بخش گاهان) ۱۳۸،
 ۱۷۸
 گاه (پاره شعر) ۱۹۸
 گاهان (گاتها، گاتها) ۴، ۱۲۳، ۱۳۶،
 ۱۳۸-۱۶۲، ۱۷۸، ۱۹۱
 ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶-۱۹۸،
 ۲۰۰
 گاهان (تفسیر گاهان) ۲۳۶
 گاهانی (روزهای پنجه) ۱۳۶
 گاهنبار، گهنبار ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۴۲،
 ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۳
 ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۳۳
 ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲
 گرزمان (بهشت برین، گروثمان) ۱۴۶،
 ۱۸۰
 گرز (مار، موش) ۱۶، ۱۷
 گرگی ۴۴، ۱۴۰
 گرگین ۱۹۸
 گرو (گرو نهادن، گرو کردن) ۱۰۰
 گروثمان (بهشت برین، گرزمان) ۱۹۵
 گروی زره ۱۹۸
 گره (واحد اندازه گیری) ۵
 گریوه آرزور (دروازه دوزخ) ۱۸۴
 گزیدگان مانوی شانزده، ۱۹۶
 گشاده کُشتی (نابسته کُشتی و بی کمر
 بند مقدس) ۷۲، ۷۳
 گشتاسب (فرورهر گشتاسب) ۱۴۶

گیتی شانزده، هفده، ۱۱۵، ۱۸۰، ۲۱۰،
 ۲۱۷، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۵-۲۴۷
 ۲۴۷
 گیتی خرید شانزده، ۷۸ - ۸۱، ۱۳۶،
 ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۳۱
 گیو ۱۹۸

J

لاك پشت (كشف) ۲۵۰

M

مادیان هزار دادستان ۱۳۵، ۱۴۳
 مار ۱۶، ۱۷، ۲۵۰
 مارشیا (افعی) ۲۲۷
 ماریگ (جزئی از گاهان) ۱۹۱، ۲۰۲
 مازن (دیو) ۱۵۳، ۱۶۸
 مان (واحد اجتماعی) ۱۹۰
 مانبد ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۳۸
 مانتره سپند، مانتره سفند (ایزد و نام
 روز) ۱۷۴، ۲۵۹، ۲۶۴
 مانده (تقصیر و گناه) ۱۹۴
 مانوی ۸۶، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۹۶
 ماه (قمر، ایزد و نام روز) ۹۰، ۱۴۷
 ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۴
 ۱۹۶، ۲۵۸، ۲۶۳
 ماه (مراسم ماهیانه در گذشتگان) ۲۲۶
 ماه‌نیایش ۲۳۰
 ماهروی (بُرسُمدان) ۱۹۹
 ماهی (برج) ۲۵۲
 محاکمات نوازده، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۹
 مدویسپه‌ایبوی‌آتروبیو ۹۱
 مراسم در گذشتگان ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۵۳

گشسب (نیوگشسب) ۶
 گلباد ویسه ۱۹۸
 کمیز گاو (پادیاب، پجو) ۲۶، ۳۴، ۳۵،
 ۳۷، ۳۹، ۵۰، ۵۳، ۶۰، ۶۲،
 ۶۳، ۶۷، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۶۰،
 ۱۶۱، ۱۷۲

گنامینو (اهریمن) ۱۰۳، ۱۵۴، ۱۸۵،
 ۱۸۸

گناه ده، یازده، پانزده، ۱-۶، ۱۹، ۲۱،
 ۲۲، ۲۶، ۳۴، ۶۲-۶۴، ۷۳،
 ۷۴، ۷۶-۸۱، ۸۳-۸۶، ۹۰،
 ۹۲، ۹۵-۱۰۸، ۱۲۳، ۱۲۵،
 ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۸،
 ۱۶۳، ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۸،
 ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۱۵،
 - ۲۱۸، ۲۲۱ - ۲۲۴، ۲۳۸،
 ۲۴۷

گندم (?) (واحد وزن) ۲۲۱، ۲۲۴
 گودرز ۵۰، ۱۹۸
 گوسفند ۲۴، ۲۸، ۳۸، ۴۹، ۶۴، ۱۲۳،
 ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۴۶-۱۴۸،
 ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۱۰،
 ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۶،
 ۲۳۹، ۲۵۸

گوسفند سرده ← سرده
 گوش (گوشورون، ایزد و نام روز)
 ۱۹۶، ۲۶۳

گوشدا ۱۳۳، ۱۴۶-۱۴۹، ۲۰۶، ۲۰۷
 گوشورون (امشاسپند، گوش) ۲۵۸
 گوگشسب (نیوگشسب) ۶
 گوهر (جواهر) ۳۹، ۴۰
 گوهر فرود (نام خاص) ۱۶۹
 گیاه ۶۴، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۸۲، ۱۸۴،
 ۱۸۹، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۱۸

مهرنیایش ۲۳۰	۱۷۴، ۱۷۵، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۳۰
مهرآبان کیخسرو هیربندزاده (نام خاص) نوزده، ۲۵۳	مراسم یشت ۱۶۵
مهر آتش آذرگشنسب (نام خاص) ۵۴	مرداد ← امرداد
مهراسپند (مانتره سپند) ۱۴۷	مرداشو، مردپارسا ۶۴، ۶۶، ۱۷۱
مهراسپندان ← آدریاد	۱۸۲، ۲۰۲، ۲۱۱، ۲۱۰
مهراسپندان	مرثبوند (نام خاص) یازده، ۳۲، ۵۴
مهریانو بهرام خسرو ۵۲، ۱۶۹	مرثبوند پسر داد هر مزد ۵۴
مهرجی را نا (کتابخانه) نوزده	مرغ بهمن (کوف) ۱۲۴، ۱۳۸
مهر دروج (گناه) ۱۲۷	مرغ خانگی ۱۳۲
مهرگان (جشن) ۱۴۸، ۱۶۸	مرغ نسوش زدار ۹
مهرین (نام خاص) ۱۳۵	مرگزان، مرگزانی (گناه) ۵، ۱۰
میدیومه (نام خاص) هشت - یازده، ۷۹، ۷۸، ۳۳، ۱۱، ۸، ۲	۱۹، ۲۵، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۴
میدیو ماه پسر آراستای ۴۳	۳۸، ۹۵ - ۱۰۳، ۱۰۶
میدیو ماهی (چاشته) ده، سیزده، ۶، ۱۴۳، ۶۹، ۴۳	۱۲۸، ۱۴۲، ۲۱۵، ۲۱۶
میزان (برج) ۲۵۲	۲۲۸
میزد ۵۰، ۸۱، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۷۱	مروارید ۳۹
۱۸۵، ۲۰۱، ۲۳۳	مژدا اد موعه ۱۸۱
میزن (چخر) ۱۳۸	مژداپرست ۱۷۸
میمون ۵۶	مژدک سیزده، ۱۰۵، ۲۴۹
میو (صورت مثالی) ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰	مسیحیت نه
۲۴۰	مگس ۱۱۶
مینو (جهان اخروی) شانزده، ۸۰	ملافیروز (کتابخانه) ۱۹۹
۱۳۱، ۲۱۰، ۲۳۰، ۲۴۶، ۲۴۷	منوچهر ۱۳۱
مینوان (موجودات مینوی) ۱۴۶، ۲۱۹	موبد، موبدی سیزده، بیست و هفت ۱۶۶
۲۴۱	۱۷۲، ۱۹۴ - ۱۹۷
مینوی (غیر مادی) ۴۳، ۱۸۰	موبدان موبد ده، ۵۴
مینوی ناگرفتنی (هرمزد) ۲۰۹	موبد زاده ۱۷۲، ۱۹۵
ن	مور، مورچه (آشپانه مور) ۹۱، ۱۳۲
ناایرانی ۹۲، ۱۱۱، ۱۸۱	۱۵۹
	موش ۱۶، ۱۷
	مونبخ (کتابخانه ملی مونبخ) نوزده
	مهر (ایزدونام روز) ۱۶۸، ۲۰۱، ۲۵۸
	۲۶۳
	مهر (ماه) ۱۷۴

- نابر (نیر، نونابر) ۱۹۵ - ۱۹۷
 نابِر (یشت نابِر) ۱۷۸
 نابِر زیوان ۱۹۶، ۱۹۷
 ناپادیابی ۱۵۹
 ناپاک از نسا (ایوبر) ۳۷، ۳۸
 ناپاک شسته دست (ناشسته دست) ۱۱۳
 ناپاکی (دزش، پخش ریمنی) (۴)
 ۲۳، ۵۱
 ناترس آگاه ۲۱۵
 نادیده (سگ نادیده) ← سگ دید
 کردن
 ناگرفت - فره (فره ناگرفتنی) ۲۱۹
 ناگرفتنی (مینوی ناگرفتنی) ۲۰۹
 ۲۱۹
 نامدار (دستور نامدار) ۱۶۹
 نامهای روز هفده، ۲۵۷ - ۲۶۵
 نان یشته ۲۰۷
 ناهید (اردویسورا ناهید) ۱۶۸، ۲۳۵
 نای وه (وای به) ۲۳۰
 نَیر (نابِر، نیر) ۱۹۶
 نذر (استو فرید، پذیرفتن) ۱۵۴، ۱۶۸
 نرسی برز مهر یازده، ۱۰۱، ۱۰۹
 نریوسنگ (نام خاص) یازده، ۹۹
 نسا (شهر) ده
 نسا ۹ - ۲۰، ۲۴-۳۹، ۴۱-۴۸، ۵۰
 - ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۱۰۶، ۱۲۴
 ۱۳۳، ۱۳۸-۱۴۰، ۱۴۳، ۱۸۴
 ۲۰۰، ۲۱۷، ۲۵۴
 نسای زندگان ۵۶
 نسای سگ ندیده (سگ دید کردن) ۱۳۳
 نسامند (ناپاک از نسا، ایوبر) ۱۰، ۳۲
 ۴۶-۴۸، ۵۱، ۵۵، ۶۱، ۶۳
 ۱۵۶
 نساکش (ایوبر) ۵۱
 نسانگانی (دغن نسا) ۱۳۸
 نسرشت (نسوش) ۱۳۳
 نسر واقع (ستاره) ۲۰۸
 نَسش (نسوش) ۴۳، ۴۸، ۹۲
 نشن زدار ۴۵
 نَسک (بخشی از اوستا، اوستا، دعا)
 یازده، پانزده، هجده، ۱۱۳، ۴
 ۱۱۷، ۱۲۱-۱۲۳، ۱۲۶
 ۱۲۹ - ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۴۰ -
 ۱۴۲، ۱۵۱ - ۱۵۸، ۱۶۳
 ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۹
 ۱۸۳، ۱۸۷، ۲۰۰، ۲۲۳
 نَسک چشم ← اوستای چشم
 نَسکِ داد (جد دیو داد، وندیداد) ۴
 ۱۵۳، ۱۵۹ - ۱۶۱، ۱۷۲
 نسوش (دروچ نَسش) ۸، ۹، ۴۳ -
 ۴۵، ۵۱، ۹۱، ۱۳۷، ۲۴۴
 نَشوه (غسل برش نوم، تطهیر) ۵۰، ۱۷۲
 نَشوه (یشت نشوه) ۱۶۱
 نفرین ۲۰۲، ۲۴۱
 نوزاد، نوزود شانزده، ۵۵، ۱۷۳، ۱۹۵
 ۱۹۶
 نوزادی، نوزودی ۸۰، ۱۷۸، ۱۹۴ -
 ۱۹۷
 نوزادی، نوزودی (یشت نوزادی و
 نوزودی) ۸۱، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۹۵
 نوساری (شهر) نوزده
 نوماه (یشت نو ماه) ۱۷۴
 نون (مصری) ۲۳۵
 نونابر (نابِر، نیر) ۸۰، ۱۲۱، ۱۹۵ -
 ۱۹۷
 نونبو گناه ۱۰۸
 نهاتوم، نهاتوم (نَسک) یازده، ۱۲۱
 ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۵۷

ورهرام (آتش، بهرام) ۲۳۱، ۵۰
 وزغ ۲۵۰، ۱۰۱
 وقف، وقفی (نهاده) ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۳۵
 ۱۷۴، ۱۴۳
 وناه و جارش (وجارش، جبران گناه)
 ۱۰۴
 وندهرمز (نام خاص) یازده، ۸، ۹
 ۲۰۶، ۲۰
 وندیداد (جد دیوداد، نسک داد) ده،
 یازده، ۳، ۵۳، ۱۶۰
 ۱۶۱، ۱۷۲، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۹۸
 ۱۹۹، ۲۳۰
 وندیداد پهلوی ۴۳-۴۴
 وند (ستاره) ۱۴۷، ۲۰۶، ۲۰۸
 وه شاپور (نام خاص) ۵۶
 وهوخترگاه (گاهان) ۱۸۳، ۱۸۸
 ۱۹۱
 وهو نرغ، وهونرگ (سگ غریب) ۴۳
 ۴۴

وهیشتا ایشتیش ۱۹۰
 وهیشتم اهورم مزدام ۱۹۰
 وهیشتاوشت، وهیشتاوایش (گاهان)
 ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲
 ویراستن یشت ۱۵۱، ۱۶۵
 ویس (واحد اجتماعی) ۱۹۰
 ویسائی وه امشاسینتا ۱۷۷
 ویسبد ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۳۸
 ویسپا فروشیو... ۱۱۵
 ویسپرد ۱۳۵، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷
 - ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲
 ۲۲۳، ۲۴۲
 ویسه (گلباد ویسه) ۱۹۸

نیارم (نسک) ۱۳۷
 نیاز ۲۵۸
 نیایش اردافرورد ۱۷۵
 نیایش بغان ۱۳۰، ۱۳۱
 نیرنگ ۵۰، ۱۶۰، ۱۷۷، ۱۹۳، ۲۴۱
 نیرنگ پیشه وسامان (قواعد غسل
 برش نوم) ۵۳
 نیرنگ ۸۱، ۱۱۸، ۱۳۶، ۱۷۴، ۱۷۵
 نیمروز (ظهر) ۲۵۴
 نیمشب (برج) ۲۵۲
 نیوشایان مانوی ۱۹۶
 نیوشاپور (نام خاص) سیزده
 نیوگشسب (گشسب، گوگشسب، نام
 خاص) یازده، ۲، ۶، ۲۸، ۳۱
 ۴۱، ۸۱، ۹۳
 نیهاتوم ← نیهاتوم، نیهاتوم

و

واج ← باج، باژ ۱۲۶
 واحد وزن ۶، ۵، ۲۲۱
 وادیاب (بی‌پادیاب) ۵۱
 وارث خانواده (سُتر، پل‌گذار) ۱۷۲
 وازشت (آتش) ۱۸۵
 واستریوشان (کشاورزان) ۱۸۱
 وای به، وای وه (نای وه، ایزد) ۱۶۷
 ۲۳۰، ۲۲۶
 و جارش (جبران گناه) ۳، ۱۰۲، ۱۰۸
 وچست (بند شعر) ۱۹۸
 وُر (آزمایش ایزدی) دوازده، ۱۸۳
 ۲۰۰، ۲۱۴، ۲۲۰
 وُر آتش ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۹
 وُر سرد ۲۰۰
 وُر گرم ۱۸۳، ۲۰۰

- ها (هات) ۱۳۸
هات (ها) ۱۲۳، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۷۷،
۱۷۹ - ۱۸۱، ۱۸۷ - ۱۸۹،
۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲
- هادخت (نسك) یازده، ۱۵۸، ۱۶۳،
۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۱، ۲۲۳
- هاسر (واحد اندازه گیری زمان) ۱۱۱،
۱۱۷
هاسر (واحد اندازه گیری مکان) ۱۱۷
هاوشت (هوشت) ۱۲۲، ۱۳۷
هاون (گاه) ۴۹، ۹۲، ۲۰۷، ۲۳۰،
۲۵۴
- هتتر ۵۵، ۲۱۷
هتدر مردگان ۳۵
هدهد ۱۳۸
- هرمزد (خدای، امشاسپندونام روز) ۹۹،
۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۳۰،
۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۶۳، ۱۶۲،
۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷،
۱۹۰، ۲۰۹ - ۲۱۱، ۲۱۳،
۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۵،
۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۵ - ۲۴۱،
۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۷ - ۲۶۰،
۲۶۳، ۲۶۴
- هرمزد (نام روز) ۱۳۵
هرمزد آفریده (ستاره) ۲۰۶
هرمزدان (آتش هرمزدان) ۲۱۳، ۲۱۹
هرمزدیار (هیربندزاده پشتون رام از
نسل موبد هرمزدیار) ۲۵۵
هرمزدیار اردشیر جاویزیان ۱۷۰
هزاره ۱۹۸
- هزینه، هزینه کردن (خرج دادن برای
کرفه و به نام گانه در گذشتگان)
- ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۴
هفت امشاسپند ۲۱۰، ۲۱۸
هفت هات (هفتن یشت) ۱۸۳، ۲۰۰،
۲۰۱
هفتورنگ (ستاره) ۱۴۷
هفتن یشت (هفت هات، یسن هفت هات)
۱۸۹، ۲۰۰
همادین (نیایش) ۲۲۶، ۲۳۰
هماست (یک هماست، دوازده هماست)
۲۲۳
همای (مرغ همای) ۱۲۴
همپرسی (مشورت و سگالش) ۶۴، ۱۳۱
همنتام ۱۸۳
همریت ۲۴، ۵۲
همسپدمیدیم ۱۳۶
همستگان (برخ) ۳، ۸۴، ۸۶
همگرزگی ۲۲ - ۲۴، ۲۷، ۴۶
همگرزه ۲۶، ۵۲، ۶۵
همیستار، همیستاری ۲۴۶، ۲۴۹
همیمال ۱۰۸، ۱۷۳
همیمالان (گناه خصمان) ۹۵، ۱۰۰،
۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۷۳
هندنوزده
هندوارویایی ۱۶۹
هندوایرانی (خدایان) ۱۹۸
هندوایرانی (خدایان) ۱۹۸
هندوستان ۱۶۵
هوخت (گفتار نیک) ۱۸۲
هوخترو تماغه ۱۸۵
هورشت (گردار نیک) ۱۸۲
هوسپارم (نسك، اسپارم) یازده، ۱۲۸،
۱۴۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۴
۱۶۹، ۱۸۳، ۲۰۰

یزش شانزده، ۴، ۱۹، ۵۰، ۸۰، ۸۱
 ۸۹، ۹۰، ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۳
 ۱۰۶، ۱۱۲ - ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۲
 ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۶۳، ۱۶۵
 ۱۷۴، ۱۸۵، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹
 ۲۰۱، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۲۶
 ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۵۴
 یزش خوانی پانزده، شانزده، ۱۱۸، ۱۴۸
 ۱۷۹، ۱۹۸، ۲۰۷
 یزشنگاه ۵۰، ۱۴۹
 یزی اداعش، یزی یناعیش ۱۸۷
 یسن، یسنا ۱۹۰، ۱۹۹ - ۲۰۱، ۲۰۷
 یسن (بغیسن) ۱۵۸
 یسن (ستوت یسن) ۱۷۷
 یسن هفت هات (هفتن یشت) ۱۹۱
 یسن ویسیرد ۱۸۳
 یسنا دوازده، پانزده، شانزده، ۱۱۸
 ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶
 ۱۹۸، ۲۳۰
 یشت پانزده شانزده ۲۰، ۷۹، ۱۳۵، ۱۳۶
 ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۶۵، ۱۷۴، ۱۷۸
 ۱۹۰ - ۱۹۸، ۲۲۳
 یشت (بغان یشت) ۱۴۱
 یشت آتش، یشت آتشان شانزده ۱۷۸، ۱۹۷
 یشت اشوان، یشت اردافرورد ۲۳۰، ۲۳۱
 یشت بازوهر شانزده، ۱۴۸
 یشت باگوسفند (یشت گوسفندی)
 دوازده، شانزده، ۱۴۷ - ۱۴۹
 یشت باگوشدا (یشت گوشدایی)، شانزده،
 ۱۴۷
 یشت بیم سپندارمذ ۴۸
 یشت پذیرفته ۱۳۶، ۱۶۸، ۱۷۴
 یشت خورشید ۱۷۴
 یشت درون ۶۶، ۶۸، ۸۰، ۱۱۸

هوشنگ پیشدادی ده، ۱۶۸
 هوشنگی (دین) ده، بیست و نه
 هوشیدر (موعود زرتشتی) ۱۷۹، ۱۸۵
 ۱۹۸
 هوشیدر ماه (موعود زرتشتی) ۱۷۹
 ۱۹۸، ۱۸۵
 هوگ نوزده
 هوم (ایزد) ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۴۷
 هوم (درون) ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۷۴
 هوم (شیره گیاه) ۴۹، ۱۳۹
 هومت (پندار نیک) ۱۸۲
 هومتام ۱۸۴، ۲۰۱
 هیچت اسپا (هیچداسفا) ۱۹۱
 هیچت اسپا و خشیا (هیچداسفا و خشیا)
 ۱۸۷
 هیربد ۵۴، ۱۱۲، ۱۶۵، ۲۰۱، ۲۳۱
 هیربذاده ۲۵۵
 هیربذستان نه، ده، سیزده، ۸۱، ۹۸
 ۱۹۴، ۲۲۷

۵

یات (گناه) ۳-۱، ۵، ۲۲، ۱۴۵، ۲۲۲
 یاتومنه جستی ۱۱۵
 یاشیوتن، یاشیوتنا ۱۸۱، ۱۸۲
 یاقوت ۳۹
 یناعش (یناایش) ۱۸۰، ۱۸۲
 یناهاوویریو (اهونور) ۵۴، ۸۰، ۱۲۳
 ۱۴۱، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۸۱، ۱۹۳
 ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۲
 یناایش (ینااعش) ۱۸۰، ۱۸۲
 یزد ۶۸، ۱۶۹، ۱۷۵
 یزدان ۱۱۳، ۱۲۲
 یزدگرد سوم ۱۹۶

- یشتران ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۲
 یشتن ۷۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۶، ۱۰۲،
 ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۵۴، ۱۶۴
 ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲-۱۷۴، ۱۷۸
 ۱۹۵ - ۱۹۷، ۲۰۵، ۲۱۰
 ۲۲۶، ۲۳۰
 یكساخت، یكساختی ۱۱، ۱۲، ۱۸، ۲۵،
 ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۴۷، ۴۸
 ۲۴۰، ۵۶
 يك موزه راه رفتن (گناه) ۷۴
 يك هماست ۲۳
 ینگه هاتام، ینگه سی هاتام ۱۱۸، ۱۴۱،
 ۱۸۵، ۱۹۳، ۲۰۱
 یوژداسرگر، یوژداسرگری ۵۴، ۱۵۹ -
 ۱۶۱
 یونس (دوانوس) ۱۷۲
 یه سیشنو ۱۸۰
 یهودی یازده، ۸۵
- یشت سروش ۲۳۰
 یشت سی روزه (مراسم درگذشتگان)
 ۲۳۱
 یشت کردن دوازده، پانزده - هفده،
 ۳۵، ۵۵، ۵۹، ۶۵، ۶۹، ۷۷،
 ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۱۴۸، ۱۵۱،
 ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷،
 ۲۴۱
 یشت کهنتر (خوب کهنتر) ۱۶۵
 یشت کوچك ۱۵۱
 یشت مهتر (خوب مهتر) ۱۶۵
 یشت نابر شانزده، ۱۷۸، ۱۹۸
 یشت نشوه ۱۶۱، ۱۹۶
 یشت نوزادی، یشت نوزود، یشت نوزودی
 ۵۵، ۸۱، ۱۷۱، ۱۹۶، ۱۹۷
 یشت نو ماه ۱۷۴
 یشت نونابر شانزده، ۱۹۷
 یشت ویراسته ۱۶۵

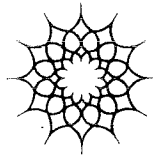


Shāyist Nāshāyist

A Pahlawī Text

**Transcribed and Translated
into Persian
by**

Katayun Mazdapur



**Cultural Studies
and
Research Institute
Tehran 1990**

